



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
صلاوة  
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

بیدری  
کتابخانه و لایبرری  
ایست الله العظم  
سید محمد حسینی شیرازی

ترجمه محمد علی سلطان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بیداری مسلمانان: راهکارها و راهبردها

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

جلال الدین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

فهرست	۵
بیداری مسلمانان؛ راهکارها و راهبردها	۱۶
مشخصات کتاب	۱۶
اشاره	۱۶
فهرست مطالب	۲۰
بخش اول : عناصر تشکیل دهنده حکومت یکپارچه اسلامی	۴۱
اشاره	۴۱
مقدمه	۴۳
بنیان اول: آگاهی بخشی	۴۵
۱. به سوی حکومت یک میلیارد مسلمان	۴۵
۲. امت اسلامی و دو راهی تراژدی و درمان آن	۴۶
۳. ایجاد رشد فکری در امت اسلامی	۵۰
۴. حاکم با انتخاب مسلمانان	۵۳
۵. چگونگی پردازش ذهنیت اسلامی	۵۵
۶. گسترش آگاهی در کشورهای غیر اسلامی	۵۸
۷. چرایی آزادی کشورها در گذشته و سقوط کنونی آنها	۶۱
۸. در آگاه سازی مسلمانان پیشقدم شویم	۶۴
۹. فرهنگ اسلامی به جای فرهنگ جاهلی	۶۷
۱۰. معجزه آفرینی فرهنگ	۷۱
۱۱. وجوب برپا داشتن حکومت اسلامی	۷۵
بنیان دوم: سازماندهی	۸۱
۱. سازمان دهی، پایگاهی استوار برای تشکیل حکومت یک میلیارد مسلمان	۸۱
۲. سازمان دهی غیر مسلمانان	۸۴
۳. ادغام جنبشها	۸۷

۹۰. نظام مندی مبتنی بر مشورت
۹۳. سازمان دهی بیدارگرانه
۹۶. سازمان دهی استوار
۱۰۰. نفی بت شدن تشکیلات
۱۰۴. مردمی بودن تشکیلات
۱۰۹. جلب رضایت مردم از سوی تشکیلات
۱۱۳. ایجاد هماهنگی بین احزاب و سازمان های مختلف در جهان اسلام
۱۱۹. بنیان سوم: همکاری
۱۱۹. همکاری فراگیر اسلامی و دستاوردهای آن
۱۲۴. پایداری
۱۲۸. پاکي مسؤولان نهضت
۱۳۲. ایستادگی
۱۳۶. درک پیوندهای زندگی
۱۴۱. زهدورزی رهبران
۱۴۶. شهرت گریزی
۱۵۰. اخلاص
۱۵۳. کار پی گیر
۱۵۶. فروتنی
۱۶۰. شایستگی ذاتی برای جنبش
۱۶۳. آراستگی به آداب والا
۱۶۷. دوری از قدرت ها
۱۷۲. برآوردن نیازهای مردم
۱۷۶. استواری کارها
۱۸۰. وفا
۱۸۵. بنیان چهارم: صلح
۱۸۵. نهضت صلح آمیز

۲. صلح نیک فرجام ترین ..... ۱۹۰
۳. همیشه صلح ..... ۱۹۴
۴. صلح، سنت پیامبران و پیشوایان علیهم السلام ..... ۱۹۷
۵. صلح خواهی ضامن ماندگاری عقیده ..... ۲۰۰
۶. مسالمت بین اعضای نهضت ..... ۲۰۵
۷. دستاوردهای صلح جویی ..... ۲۰۸
۸. توازن فکری و عملی و زایش صلح ..... ۲۱۲
۹. عناصر تشکیل دهنده صلح در درون نهضت ..... ۲۱۵
۱۰. تلقین صلح خواهی ..... ۲۱۸
- بنیان پنجم: خودکفایی ..... ۲۲۳
۱. به سوی خودکفایی ..... ۲۲۳
۲. تحریم کالاهای خارجی ..... ۲۲۷
۳. تحریم همه جانبه ..... ۲۳۲
۴. حمایت از اقتصاد ملی ..... ۲۳۶
۵. همه چیز در خدمت خودکفایی ..... ۲۳۹
۶. خودکفایی فراگیر ..... ۲۴۲
۷. در مسیر اقتصاد اسلامی ..... ۲۴۶
۸. حفظ اتحاد و یکپارچگی ..... ۲۵۰
- بنیان ششم: روش حکومت اسلامی ..... ۲۵۵
۱. فراگیری ..... ۲۵۵
۲. نادیده گرفتن گذشته ..... ۲۵۸
۳. دلایل نادیده گرفتن گذشته ..... ۲۶۲
۴. توجه به شایستگی ها و پرهیز از پاک سازی ..... ۲۶۶
۵. ابعاد گوناگون شیوه و منش حکومت ..... ۲۶۹
۶. حل مشکلات حکومت ..... ۲۷۴
۷. تکمیل کادر حکومتی، در هر شرایط ..... ۲۷۷

۲۸۰	۸. حکومت آرمانی
۲۸۳	۹. آزادی تحصیل، حکومت و ثروت
۲۸۷	بخش دوم: امور حکومت اسلامی و راه دستیابی به آن
۲۸۷	اشاره
۲۸۹	انواع حکومت و چگونگی حکومت در اسلام
۲۸۹	اشاره
۲۹۳	حکومت جدید و تنگناها
۲۹۵	دولت یکپارچه اسلامی
۲۹۷	چگونگی تعامل نظام اسلامی
۳۰۱	حکومت اسلامی، حکومت برتر
۳۰۴	حفظ حکومت اسلامی
۳۰۷	چگونگی رفتار حاکم اسلامی
۳۱۱	حرکت در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله
۳۱۵	جنگ و حکومت
۳۲۰	تشکیلات حکومت اسلامی
۳۲۲	راه های دستیابی به حکومت
۳۲۶	رأس و قاعده
۳۲۹	برزخ دین خواهی و دنیاپرستی
۳۳۷	معرفت و خردورزی
۳۴۷	ثبات حکومت
۳۵۵	مهار دشمنی ها
۳۵۸	دژ مستحکم دولت
۳۶۲	عالی ترین مقام و دولت آینده نگر
۳۶۹	حکومت اسلامی در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام
۳۶۹	اشاره
۳۶۹	گستره حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله



- ۳۷۰ ..... علی علیه السلام رئیس بزرگ ترین دولت جهان
- ۳۷۰ ..... مقبولیت مردمی
- ۳۷۱ ..... جمعیت مرکز حکومت امام علیه السلام
- ۳۷۱ ..... توسعه کشورهای اسلامی
- ۳۷۱ ..... خودکفایی در زمان امام علیه السلام
- ۳۷۱ ..... مغازه های رایگان
- ۳۷۲ ..... پیامبر صلی الله علیه و آله تغییر نکرد
- ۳۷۲ ..... وفاداری پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۷۵ ..... فصل نخست: شمه ای از احوال رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۳۷۵ ..... اشاره
- ۳۷۶ ..... گسترش شهر مدینه
- ۳۷۶ ..... صفة مسجد
- ۳۷۶ ..... چتر رفاه بر پایتخت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۷۷ ..... حکومت آرمانی
- ۳۷۷ ..... مساوات برای همه
- ۳۷۸ ..... ایثار مسلمانان
- ۳۷۸ ..... روزگاری نو
- ۳۷۹ ..... شمه ای از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۷۹ ..... فروتنی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۸۰ ..... پدری دلسوز
- ۳۸۱ ..... نیکی، پاداش بدی
- ۳۸۱ ..... گذشت پیامبر از اهل مکه
- ۳۸۲ ..... گذشت از قاتل دختر و عمو
- ۳۸۲ ..... مورد دیگر
- ۳۸۳ ..... همدردی با زنی مشرک
- ۳۸۴ ..... گذشت پیامبر از قاتل خویش

- ۳۸۴ ..... سخای پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۸۵ ..... وعده دادن، به وقت تنگدستی
- ۳۸۶ ..... اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۸۶ ..... نبود مالیات بر ارث
- ۳۸۷ ..... رفتار پیامبر علیه السلام با یهودیان
- ۳۸۸ ..... فعالیت مداوم
- ۳۸۸ ..... عنایت به نیازمندان
- ۳۸۹ ..... همکاری با اصحاب
- ۳۸۹ ..... پرهیز از بیگاری خواهی
- ۳۹۰ ..... ردای پیامبر صلی الله علیه و آله زیرانداز مهمان
- ۳۹۰ ..... پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار خدمت کاران
- ۳۹۱ ..... ملاحظت با کودک
- ۳۹۱ ..... جلب خشنودی مردم
- ۳۹۲ ..... فرمان به نیکی
- ۳۹۳ ..... دشمن زدایی و دوست آفرینی
- ۳۹۳ ..... بی اعتنایی به سخن چینان
- ۳۹۴ ..... مهربانی با حیوانات
- ۳۹۵ ..... نازاحت نکردن گربه
- ۳۹۵ ..... گرمی داشتن میهمان
- ۳۹۵ ..... گرمی داشتن پدر، مادر و خواهر رضاعی
- ۳۹۶ ..... مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۶ ..... فروتنی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۶ ..... فضل بن عباس همراه پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۷ ..... کار در خانه
- ۳۹۷ ..... پیامبر و امانت
- ۳۹۸ ..... داوری قاطع

- ۳۹۸ ..... اذعان دشمنان به والایی های پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۸ ..... چوپانی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۹ ..... نرم خویی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۹ ..... لزوم پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۰۱ ..... فصل دوم: شمه ای از رفتار، حکومت و گفتار امیرمؤمنان علیه السلام
- ۴۰۱ ..... اشاره
- ۴۰۱ ..... زمامدار و مهربانی
- ۴۰۲ ..... ناهمسنگی نیکوکار و بدکار
- ۴۰۲ ..... نیکوکاری زمامدار
- ۴۰۲ ..... طبقات توده ها
- ۴۰۳ ..... عدالت گستری
- ۴۰۳ ..... ویژگی قاضی
- ۴۰۳ ..... نظارت بر رفتار کارمندان
- ۴۰۴ ..... توجه به بازرگانان
- ۴۰۴ ..... طبقه محروم
- ۴۰۴ ..... دیدار آزادانه
- ۴۰۵ ..... وفای به عهد
- ۴۰۵ ..... اخلاق حاکم
- ۴۰۵ ..... نامه امام به رفاعه
- ۴۰۶ ..... پرهیز از رشوه
- ۴۰۷ ..... در پی رضایت خدا و مردم
- ۴۰۷ ..... امام و انتخاب مردم
- ۴۰۷ ..... سیاست کلی امام علیه السلام
- ۴۰۸ ..... توصیف بیعت با امام علیه السلام
- ۴۰۹ ..... عدم پذیرش حکومت منحرف
- ۴۰۹ ..... انتخاب خط صحیح

- عزل قاضی - ۴۱۰
- علامت والی - ۴۱۰
- شیوه حکومتی امام علیه السلام - ۴۱۱
- نمونه هایی از رفتار علوی - ۴۱۱
- خوراک امام علیه السلام - ۴۱۱
- عدالت در بیت المال - ۴۱۲
- برآوردن نیاز یک زن - ۴۱۳
- سرپرستی یتیمان - ۴۱۳
- امام و بخشودن گنه کار - ۴۱۴
- جامه وصله دار - ۴۱۴
- فروختن شمشیر برای تهیه غذا - ۴۱۵
- نه ساختن خانه، نه زر اندوزی - ۴۱۵
- خوراک امام علیه السلام - ۴۱۶
- جامه ارزان قیمت - ۴۱۷
- سیری، هرگز - ۴۱۷
- گوشت سالی یک بار - ۴۱۸
- خدمت به میهمان - ۴۱۸
- نیازمندی های خانه - ۴۱۹
- تنها راه رفتن - ۴۲۰
- امام علیه السلام و عثمان - ۴۲۰
- امام علیه السلام و خوارج - ۴۲۱
- تعامل با ابن کواء منافق - ۴۲۱
- عنایت امام علیه السلام به ناتوانان - ۴۲۲
- گذشت امام علیه السلام از جنایتکاران جنگی - ۴۲۲
- بی اعتنایی به ثروت - ۴۲۳
- کار کردن امام علیه السلام - ۴۲۴

- ۴۲۴ ..... احتیاط امام علیه السلام در بیت المال
- ۴۲۵ ..... نظارت دقیق بر کار والیان و گماردگان
- ۴۲۶ ..... شیوه جمع آوری مالیات
- ۴۲۷ ..... رضایت مالیات دهندگان
- ۴۲۷ ..... سفارش درباره قاتل
- ۴۲۸ ..... متن وصیت امام علیه السلام
- ۴۳۰ ..... نکشتن توطئه گران
- ۴۳۰ ..... دسترسی همگان به امام علیه السلام
- ۴۳۱ ..... لطف امام علیه السلام با دشمنان خود
- ۴۳۲ ..... احتیاط در حفظ جان ها
- ۴۳۲ ..... دفاعی بودن جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام
- ۴۳۲ ..... تظاهرات و اعتصاب در زمان امام علیه السلام
- ۴۳۳ ..... اختیارات قضات در زمان امام علیه السلام
- ۴۳۴ ..... امام در حضور قاضی
- ۴۳۴ ..... آزادی رأی در روزگار امام علیه السلام
- ۴۳۵ ..... سیراب کردن دشمن
- ۴۳۵ ..... پیروی از پدر و جد
- ۴۳۶ ..... دلسوزی امام علیه السلام نسبت به یتیمان و بیوه زنان
- ۴۳۶ ..... به دوش کشیدن مشک بیوه زن
- ۴۳۷ ..... بیم پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام از کوچک ترین گناه
- ۴۳۸ ..... سازشکاری هرگز!
- ۴۳۸ ..... نظارت دقیق امام علیه السلام
- ۴۴۱ ..... امام از زبان ضرار
- ۴۴۲ ..... اسلام تنها دین آزادی بخش
- ۴۴۲ ..... رهبران نهضت های آزادی بخش
- ۴۴۴ ..... مزدوران مدعی آزادی بخشی

- ۴۴۵ ..... آزادسازی فلسطین، چگونه؟
- ۴۴۷ ..... دو حدیث درباره چگونگی عمل حاکم اسلامی
- ۴۴۷ ..... ۱. عهدنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمانداران خود
- ۴۴۷ ..... اشاره
- ۴۴۷ ..... وجوب محاسبه نفس
- ۴۴۸ ..... یادکرد پندهای پیشینیان
- ۴۵۱ ..... در فرمان امیران به عدل و انصاف در مورد شهروندان
- ۴۵۴ ..... اندر شناختن طبقات مردم
- ۴۵۵ ..... مسؤولیت های حاکم نسبت به سربازان
- ۴۵۷ ..... یادکرد آنچه که در کار داوری باید انجام داد
- ۴۵۸ ..... یادکرد آنچه را که باید حاکم از امور کارگزارانش مورد توجه قرار دهد
- ۴۵۹ ..... رابطه بایسته والی با خراج گزاران
- ۴۶۲ ..... یادکرد چگونگی توجه به کار دیوانیان
- ۴۶۳ ..... یادکرد چگونگی نظارت زمامدار بر امور تاجران و پیشه وران
- ۴۶۴ ..... وظیفه والی نسبت به امور فقیران و مسکینان
- ۴۶۵ ..... یادکرد ادب و نیک سیرتی حاکم
- ۴۶۵ ..... قرار دادن پاره ای از وقت برای خدای متعال
- ۴۶۷ ..... ۲. نامه امام صادق علیه السلام به نجاشی
- ۴۷۵ ..... حقیقت جنبش و حکومت اسلامی
- ۴۷۵ ..... اشاره
- ۴۷۵ ..... حکومت، مردمی یا دیکتاتوری
- ۴۷۶ ..... نهضت مردمی حقیقی
- ۴۷۷ ..... تأثیر جریان مردمی
- ۴۷۸ ..... استکبار و استضعاف
- ۴۷۹ ..... حکومت مردمی و آزادی های مردمی
- ۴۸۰ ..... نشانه های سلطه گران

- ۴۸۰ ..... دیکتاتوری، عامل اختلاف و تجزیه
- ۴۸۱ ..... قدرت های بزرگ علیه توحید و اتحاد
- ۴۸۲ ..... امتداد قوانین اسلامی در بین مسلمانان
- ۴۸۳ ..... مسلمانان بر گرد اسلام و عالمان مسلمان
- ۴۸۴ ..... شهادتین، کلید هر چیز
- ۴۸۶ ..... درباره مرکز

## بیداری مسلمانان؛ راهکارها و راهبردها

### مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی شیرازی، سیدمحمد، 1307 - 1380.

عنوان و نام پدیدآور : بیداری مسلمانان؛ راهکارها و راهبردها/ سید محمد حسینی شیرازی؛ مترجم محمد علی سلطانی.

مشخصات نشر : قم: جلال الدین، 1393.

مشخصات ظاهری : 461ص.

شابک : 160000 ریال: 8-01-7565-600-978

موضوع : اسلام و دولت

اسلام -- تجدید حیات فکری

مسلمانان -- وضع اجتماعی

شناسه افزوده : سلطانی، محمدعلی، مترجم

رده بندی کنگره : BP231/ح5ب9 1393

رده بندی دیویی : 297/4832

شماره کتابشناسی ملی : 3971035

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

ص: 1

اشاره



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

بیداری مسلمانان؛

راهکارها و راهبردها

آية الله العظمى سيد محمد حسينى شيرازى قدس سره

ص: 3

\* بیداری مسلمانان؛ راهکارها و راهبردها

مؤلف: آیه الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی قدس سره

مترجم: محمدعلی سلطانی

صفحه آرا: سجاد ناصری

ناشر:

\* زیر نظر: گروه ترجمه آثار آیه الله العظمی شیرازی

کلیه حقوق طبع و نشر برای بنیاد جهانی

آیه الله العظمی شیرازی محفوظ است

[www.iswf.net](http://www.iswf.net)

ص: 4

بخش اول: عناصر تشکیل دهنده حکومت یکپارچه اسلامی

مقدمه... 19

بنیان اول: آگاهی بخشی... 21

1. به سوی حکومت يك ميليارد مسلمان... 21

2. امت اسلامی و دوراهی تراژدی و درمان آن... 22

3. ایجاد رشد فکری در امت اسلامی... 26

4. حاکم با انتخاب مسلمانان... 29

5. چگونگی پردازش ذهنیت اسلامی... 31

6. گسترش آگاهی در کشورهای غیر اسلامی... 34

7. چرایی آزادی کشورها در گذشته و سقوط کنونی آنها... 37

8. در آگاه سازی مسلمانان پیشقدم شویم... 40

9. فرهنگ اسلامی به جای فرهنگ جاهلی... 43

10. معجزه آفرینی فرهنگ... 47

11. وجوب برپا داشتن حکومت اسلامی... 51

بنیان دوم: سازماندهی... 57

1. سازمان دهی، پایگاهی استوار برای تشکیل حکومت يك ميليارد مسلمان... 57

2. سازمان دهی غیر مسلمانان... 60

3. ادغام جنبش ها... 63
  4. نظام مندی مبتنی بر مشورت... 66
  5. سازمان دهی بیدارگرانه... 69
  6. سازمان دهی استوار... 72
  7. نفی بت شدن تشکیلات... 76
  8. مردمی بودن تشکیلات... 80
  9. جلب رضایت مردم از سوی تشکیلات... 85
  10. ایجاد هماهنگی بین احزاب و سازمان های مختلف در جهان اسلام... 89
- بنیان سوم: همکاری... 95
1. همکاری فراگیر اسلامی و دستاوردهای آن... 95
  2. پایداری... 100
  3. پاکى مسؤولان نهضت... 104
  4. ایستادگی... 108
  5. درك پیوندهای زندگی... 112
  6. زهدورزی رهبران... 117
  7. شهرت گریزی... 122
  8. اخلاص... 126
  9. کار پی گیر... 129
  10. فروتنی... 132
  11. شایستگی ذاتی برای جنبش... 136
  12. آراستگی به آداب والا... 139

13. دوری از قدرت ها... 143

14. برآوردن نیازهای مردم... 148

15. استواری کارها... 152

ص: 6

16. وفا... 156

بنیان چهارم: صلح... 161

2. صلح نیک فرجام ترین... 166

3. همیشه صلح... 170

4. صلح، سنت پیامبران و پیشوایان علیهم السلام... 173

5. صلح خواهی ضامن ماندگاری عقیده... 176

6. مسالمت بین اعضای نهضت... 181

7. دستاوردهای صلح جویی... 184

8. توازن فکری و عملی و زایش صلح... 188

9. عناصر تشکیل دهنده صلح در درون نهضت... 191

10. تلقین صلح خواهی... 194

بنیان پنجم: خودکفایی... 199

1. به سوی خودکفایی... 199

2. تحریم کالاهای خارجی... 203

3. تحریم همه جانبه... 208

4. حمایت از اقتصاد ملی... 212

5. همه چیز در خدمت خودکفایی... 215

6. خودکفایی فراگیر... 218

7. در مسیر اقتصاد اسلامی... 222

8. حفظ اتحاد و یکپارچگی... 226

بنیان ششم: روش حکومت اسلامی... 231

1. فراگیری... 231

2. نادیده گرفتن گذشته... 234

3. دلایل نادیده گرفتن گذشته... 238

ص: 7



4. توجه به شایستگی ها و پرهیز از پاك سازی... 242
5. ابعاد گوناگون شیوه و منش حکومت... 245
6. حلّ مشکلات حکومت... 250
7. تکمیل کادر حکومتی، در هر شرایط... 253
8. حکومت آرمانی... 256
9. آزادی تحصیل، حکومت و ثروت... 259
- بخش دوم: امور حکومت اسلامی و راه دستیابی به آن
- انواع حکومت و چگونگی حکومت در اسلام... 265
- حکومت جدید و تنگناها... 269
- دولت یکپارچه اسلامی... 271
- چگونگی تعامل نظام اسلامی... 273
- حکومت اسلامی، حکومت برتر... 277
- حفظ حکومت اسلامی... 280
- چگونگی رفتار حاکم اسلامی... 283
- حرکت در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله... 287
- جنگ و حکومت... 291
- تشکیلات حکومت اسلامی... 296
- راه های دستیابی به حکومت... 298
- رأس و قاعده... 302
- برزخ دین خواهی و دنیاپرستی... 305
- معرفت و خردورزی... 313

ثبات حکومت... 323

مہار دشمنی ہا... 331

ص: 8

دژ مستحکم دولت... 334

عالی ترین مقام و دولت آینده نگر... 338

حکومت اسلامی در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام... 345

گستره حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله... 345

علی علیه السلام رئیس بزرگ ترین دولت جهان... 346

مقبولیت مردمی... 346

جمعیت مرکز حکومت امام علیه السلام... 347

توسعه کشورهای اسلامی... 347

خودکفایی در زمان امام علیه السلام... 347

مغازه های رایگان... 347

پیامبر صلی الله علیه و آله تغییر نکرد... 348

وفاداری پیامبر صلی الله علیه و آله... 348

فصل نخست: شمه ای از احوال رسول اکرم صلی الله علیه و آله... 351

گسترش شهر مدینه... 352

صفه مسجد... 352

چتر رفاه بر پایتخت پیامبر صلی الله علیه و آله... 352

حکومت آرمانی... 353

مساوات برای همه... 353

ایثار مسلمانان... 354

روزگاری نو... 354

شمه ای از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله... 355

فروتی پیامبر صلی الله علیه و آله ... 355

پدری دلسوز... 356

نیکي، پاداش بدی... 357

ص: 9

گذشت پیامبر از اهل مکه... 357

گذشت از قاتل دختر و عمو... 358

مورد دیگر... 358

همدردی با زنی مشرك... 359

گذشت پیامبر از قاتل خویش... 360

سخای پیامبر صلی الله علیه و آله... 360

وعده دادن، به وقت تنگدستی... 361

اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله... 362

نبود مالیات بر ارث... 362

رفتار پیامبر علیه السلام با یهودیان... 363

فعالیت مداوم... 364

عنایت به نیازمندان... 364

همکاری با اصحاب... 365

پرهیز از بیگاری خواهی... 365

ردای پیامبر صلی الله علیه و آله زیرانداز مهمان... 366

پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار خدمت کاران... 366

ملاطفت با کودک... 367

جلب خشنودی مردم... 367

فرمان به نیکی... 368

دشمن زدایی و دوست آفرینی... 369

بی اعتنایی به سخن چینان... 369

مهربانی با حیوانات... 370

ناراحت نکردن گربه... 371

گرامی داشتن میهمان... 371

ص: 10

گرامی داشتن پدر، مادر و خواهر رضاعی... 371

مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله... 372

فروتی پیامبر صلی الله علیه و آله... 372

فضل بن عباس همراه پیامبر صلی الله علیه و آله... 372

کار در خانه... 373

پیامبر و امانت... 373

داوری قاطع... 374

اذعان دشمنان به والایی های پیامبر صلی الله علیه و آله... 374

چوپانی پیامبر صلی الله علیه و آله... 374

نرم خویی پیامبر صلی الله علیه و آله... 375

لزوم پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله... 375

فصل دوم: شمه ای از رفتار، حکومت و گفتار امیر مؤمنان علیه السلام... 377

زامدار و مهربانی... 377

ناهمسنگی نیکوکار و بدکار... 378

نیکوکاری زمامدار... 378

طبقات توده ها... 378

عدالت گستری... 379

ویژگی قاضی... 379

نظارت بر رفتار کارمندان... 379

توجه به بازرگانان... 380

طبقه محروم... 380

دیدار آزادانه... 380

وفای به عهد... 381

اخلاق حاکم... 381

ص: 11



- نامه امام به رفاعه... 381
- پرهیز از رشوه... 382
- در پی رضایت خدا و مردم... 383
- امام و انتخاب مردم... 383
- سیاست کلی امام علیه السلام... 383
- توصیف بیعت با امام علیه السلام... 384
- عدم پذیرش حکومت منحرف... 385
- انتخاب خط صحیح... 385
- عزل قاضی... 386
- علامت والی... 386
- شیوه حکومتی امام علیه السلام... 387
- نمونه هایی از رفتار علوی... 387
- خوراک امام علیه السلام... 387
- عدالت در بیت المال... 388
- بر آوردن نیاز يك زن... 389
- سرپرستی یتیمان... 389
- امام و بخشودن گنه کار... 390
- جامه وصله دار... 390
- فروختن شمشیر برای تهیه غذا... 391
- نه ساختن خانه، نه زر اندوزی... 391
- خوراک امام علیه السلام... 392

جامه ارزان قیمت... 393

سیری، هرگز... 393

گوشت سالی يك بار... 394

ص: 12

خدمت به میهمان... 394

نیازمندی های خانه... 395

تنها راه رفتن... 396

امام علیه السلام و عثمان... 396

امام علیه السلام و خوارج... 397

تعامل با ابن کواء منافق... 397

عنایت امام علیه السلام به ناتوانان... 398

گذشت امام علیه السلام از جنایتکاران جنگی... 398

بی اعتنایی به ثروت... 399

کار کردن امام علیه السلام... 400

احتیاط امام علیه السلام در بیت المال... 400

نظارت دقیق بر کار والیان و گماردگان... 401

شیوه جمع آوری مالیات... 402

رضایت مالیات دهندگان... 403

سفارش درباره قاتل... 403

متن وصیت امام علیه السلام... 404

نکشتن توطئه گران... 406

دسترسی همگان به امام علیه السلام... 406

لطف امام علیه السلام با دشمنان خود... 407

احتیاط در حفظ جان ها... 408

دفاعی بودن جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام... 408

تظاهرات و اعتصاب در زمان امام عليه السلام... 408

اختیارات قضات در زمان امام عليه السلام... 409

امام در حضور قاضی... 410

ص: 13

آزادی رأی در روزگار امام علیه السلام... 410

سیراب کردن دشمن... 411

پیروی از پدر و جد... 411

دلسوزی امام علیه السلام نسبت به یتیمان و بیوه زنان... 412

به دوش کشیدن مشک بیوه زن... 412

بیم پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام از کوچک ترین گناه... 413

سازشکاری هرگز!... 414

نظارت دقیق امام علیه السلام... 414

امام از زبان ضرار... 417

اسلام تنها دین آزادی بخش... 418

رهبران نهضت های آزادی بخش... 419

مزدوران مدعی آزادی بخشی... 420

آزادسازی فلسطین، چگونه؟... 421

دو حدیث درباره چگونگی عمل حاکم اسلامی

1. عهدنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمانداران خود... 423

و جوب محاسبه نفس... 423

یادکرد پندهای پیشینیان... 424

در فرمان امیران به عدل و انصاف در مورد شهروندان... 427

اندر شناختن طبقات مردم... 430

مسئولیت های حاکم نسبت به سربازان... 431

یادکرد آنچه که در کار داوری باید انجام داد... 433

یادکرد آنچه را که باید حاکم از امور کارگزارانش مورد توجه قرار دهد... 434

رابطه بایسته والی با خراج گزاران... 435

ص: 14

یادکرد چگونگی توجه به کار دیوانیان... 438

یادکرد چگونگی نظارت زمامدار بر امور تاجران و پیشه وران... 439

وظیفه والی نسبت به امور فقیران و مسکینان... 440

یادکرد ادب و نیک سیرتی حاکم... 441

قرار دادن پاره ای از وقت برای خدای متعال... 441

2. نامه امام صادق علیه السلام به نجاشی... 443

حقیقت جنبش و حکومت اسلامی... 451

حکومت، مردمی یا دیکتاتوری... 451

نهضت مردمی حقیقی... 452

تأثیر جریان مردمی... 453

استکبار و استضعاف... 454

حکومت مردمی و آزادی های مردمی... 455

نشانه های سلطه گران... 456

دیکتاتوری، عامل اختلاف و تجزیه... 456

قدرت های بزرگ علیه توحید و اتحاد... 457

امتداد قوانین اسلامی در بین مسلمانان... 458

مسلمانان بر گرد اسلام و عالمان مسلمان... 459

شهادتین، کلید هر چیز... 460





بخش اول : عناصر تشكيل دهنده حكومت يكپارچه اسلامي

اشاره

ص: 17



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين واللعنة على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين.

ایجاد حکومت یکپارچه اسلامی، همان چیزی است که در طول تاریخ ذهن توده های مسلمان را به خود مشغول کرده است. این امر، هدف والا و بزرگی است که در راه آن خون میلیون ها شهید در سرزمین های اسلامی و غیر اسلامی ریخته شده است. ایجاد حکومت یکپارچه اسلامی، شبحی است که خواب خوش شب های ستمگران را ربوده و آنان را بر آن داشته تا تمام توان خود را برای ایجاد فاصله بین مسلمانان و این هدف والا به کار گیرند. حال این پرسش به ذهن می آید که عناصر تشکیل دهنده این حکومت چیست؟ و چگونه و با چه راهکارها و راهبردهایی می توان آن را به پا داشت؟

به خواست خدای متعال، دو پرسش فوق را به تفصیل پاسخ خواهیم داد.

ص: 19



### 1. به سوی حکومت يك ميليارد مسلمان

بر ما لازم است حکومت یکپارچه اسلامی را که پیامبر صلی الله علیه و آله بنیان نهاد، به جامعه بازگردانیم چه این که مورخان نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات خود توانست حکومت های جزیره العرب (مکه، مدینه، طائف) و امثال آن و نیز حکومت یمن، بحرین و در نهایت کویت(1) و حاشیه خلیج فارس را متحد سازد. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان همین راه را پی گرفتند و دولت اسلامی در زمان حاکمان نخستین و در روزگار امیر مؤمنان علی علیه السلام حکومتی یکپارچه بود و به گواهی تاریخ، بیش از پنجاه کشور موجود در نقشه امروزی جهان زیر سلطه و حاکمیت امیر مؤمنان علیه السلام قرار داشت.

مرزهای جغرافیایی کنونی، ساخته جهل داخلی و استعمار خارجی است. راستی چه معنا دارد در برابر مسلمانان که در کشور خود، یعنی وطن بزرگ اسلامی زندگی می کنند، مرزبندی های جغرافیایی وجود داشته باشد؟ آیا این برخلاف سخن خدای متعال نیست که می فرماید: «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ»(2)؛ «و در حقیقت، این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم، پس، از من پروا دارید».

ص: 21

---

1- در آن روز کویت بیابانی بود که قبایل در آن سکونت داشتند و جنگ ذات السلاسل، در آن صحرا به وقوع پیوست.

2- .سوره مؤمنون، آیه 52.

بنابراین لازم است برای از بین بردن این مرزها و قوانین ساختگی، همه تلاش‌ها به کار گرفته شود تا کشورهای اسلامی همچون گذشته، متحد گردند و یک میلیارد مسلمان حکومتی یکپارچه داشته باشند. روشن باشد که این کار چیز محال و شگفت نیست، در چین کمونیست قبلاً حکومت‌های متعددی وجود داشت، اما حکومت چین توانست با وضع قوانین آنها را متحد کند و دولتی یک میلیاردی به وجود آورد.

ما در پی آنیم که کشورهای اسلامی زیر سایه قوانین الهی قرار گرفته و یکپارچه شوند و فرد مسلمان از طنجه تا جاکارتا و از داکا تا طرابلس سفر کند و خود را در آن کشورها بیگانه نداند و در برابرش مرزهای استعماری و قوانین وضعی جاهلی قرار نداشته باشد. در پاسخ این که چگونه می‌توان به این هدف دست یافت؟ می‌گوییم:

نخست: باید آگاهی اسلامی گسترده‌ای در سطح امت پدید آید تا انسان مسلمان وظیفه خود را بداند و این امر به طور طبیعی نیازمند نشر دست کم یک میلیارد کتاب آگاهی بخش است که در آن آگاهی‌های: اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، تربیتی، اعتقادی و غیر آن باشد.

دوم: ایجاد تشکیلات و سازمان‌ها؛ بدین ترتیب که دست کم بیست میلیون سازمان اسلامی و سرگروه فعال، داشته باشیم، چون مسلمانان یک میلیارد نفر هستند و در نتیجه هر گروه، مسئولیت سازماندهی و جهت دادن پنجاه مسلمان را به عهده بگیرد.

با دوروش یاد شده خواهیم توانست حکومت اسلامی را بازآفرینی کنیم، حکومتی که قوام آن بر دو چیز است: نخست آن که همه قوانین آن از کتاب، سنت، اجماع و عقل برگرفته شده باشد و دیگر آن که عالی‌ترین مقام حکومتی مرضی‌خدای متعال باشد و این خشنودی با وجود شروط رهبری حکومت اسلامی در آن شخص و منتخب بودنش از سوی اکثریت امت - چنان که آیات و روایات بر آن دلالت دارند - تحقق خواهد یافت.

## 2. امت اسلامی و دو راهی تراژدی و درمان آن

بر پایه برخی آمار شمار مسلمانان به یک میلیارد مسلمان می‌رسد، اما از نظر جغرافیایی، قاره‌ای و زبان، پراکنده هستند و زیر سیطره استعمارگران و استثمارگران زندگی می‌کنند و

قوانین آنان که الهی بود اکنون وضعی شده است. این پراکندگی و تفرقه از آن روی دامنگیرشان گشته که اسلام را در عمل به عنوان روش زندگی برنگزیده اند. خدای سبحان، درباره پیامد چنین رویگردانی می فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى \* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ لَكَ أَنتَكَ ءَايَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى (1)؛ و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و در روز رستاخیز او را نابینا محسور می کنیم. می گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محسور کردی، با آن که بینا بودم؟ می فرماید: همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی».

گرفتاری در زنجیره ای از مشکلات، نتیجه طبیعی کسانی است که از یاد خدا روی بر می تابند و فرمان او را اطاعت نمی کنند و در دنیا و آخرت زیان آشکاری نصیب آنان می شود. خود ما سرگذشت مسلمانان را در جهان دیده ایم. اکنون مسلمانان گروه گروه و پراکنده هستند و به تعبیر قرآن کریم «طَرَأَتْ قِردًا» (2)؛ «فرقه های گوناگون» شده ایم و مرزهای ساختگی بین کشورهای اسلامی کشیده شده است. وانگهی در حالی که مسلمان برادر مسلمان است، امروز دشمن یکدیگر شده اند و مصداق این آیه گشته اند: «يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» (3)؛ «به دست خود و دست مؤمنان خانه های شان را ویران می کنند، پس ای دیده وران عبرت بگیرید».

بر کسی پوشیده نیست که این آیه درباره کافران نازل شده، اما امروزه بر مسلمانان منطبق است. امروز مسلمانان در هر جا از نظر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی عقب مانده اند. جنگ عراق علیه ایران که حزب بعث علیه امت مسلمان عراق و ایران برافروخته چیزی جز بازی استعماری نیست که قربانیان آن جوانان مسلمان ایرانی و عراقی اند و طبق برخی آمارها شمار کشته های دو طرف به دو بیست هزار رسیده است. راستی چرا این جنگ آغاز

ص: 23

1- . سوره طه، آیه های 124 تا 126.

2- . سوره جن، آیه 11.

3- . سوره حشر، آیه 2.

شد؟ پاسخ آن است که حزب بعث آن را برافروخته و امریکا، اسرائیل، انگلیس، فرانسه، روسیه و چین هم او را تأیید و با برنامه ریزی، راهکار، پول و اسلحه حمایتش می کنند.

موضع ما در برابر آن چیست؟ چرا ناموس مسلمانان مورد تجاوز قرار می گیرد؟ چرا کشورهای مان نابود می گردد؟ چرا ثروت های مان مصادره می شود؟ چرا پول های مان هزینه خرید اسلحه و قتل و خون ریزی می شود؟

چندی پیش جنگی میان کردها و عرب های عراق به وجود آمد و بیش از بیست سال طول کشید و شاید تاکنون هم ادامه دارد، اما چرا این جنگ آغاز شد؟ گروه هایی هستند که به ناسیونالیسم اعتقاد دارند، حال آن که ملی گرایی از اسلام نیست. در حدیثی با منطوق نفی ناسیونالیسم آمده است که: «من تعزى بعزاء الجاهلية فأعضوه بهن أیبه و لا تکتوا؛ هر کس به افتخارات جاهلی فرا خواند و بدان دعوت کند او را بگوید: شرمگاه پدرت را گاز بگیر و با کنیه از او یاد نکنید».

افتخار به قومیت، قبیله، منطقه و زبان رفتاری جاهلانه است. قومیت جز روش ابوجهلی و ابولهبی و کفار جاهلی نیست، پس چرا گروهی از مسلمانان آن را روش و شعار خودشان قرار داده اند؟ و فریاد قومیت عربی (پان عربیسم) - که تاکنون ادامه دارد - قومیت ایرانی (پان ایرانیسم) در زمان دو پادشاه سابق، قومیت ترکی (پان ترکیسم) در زمان آتاتورک، قومیت کردی (پان کردیسم) و یا دیگر قومیت ها سر می دهند؟

همین قومیت هاست که موجب از دست رفتن فلسطین گشت. در فلسطین، لبنان، مصر، اردن و جزیره العرب ما را کشتند (انگلیسی ها و مزدوران آنان در اطراف جزیره العرب در يك جبهه بیش از صد و پنجاه هزار انسان مسلمان را کشتند).

در فیلیپین، کشمیر، اریتره، سومالی، برمه، پاکستان شرقی و غربی (روزی که شرق پاکستان از غرب آن جدا شد) و در یمن ما را کشتند و یمن را دو نیمه کردند. چرا يك قرن است که کشته و زندانی می شویم و ناموس مسلمانان مورد تعرض قرار می گیرد؟

به کشورهای گسترده و پراکنده اروپایی بنگرید که نزدیک به ششصد و پنجاه میلیون



نفر جمعیت دارد و نزدیک به چهل سال است در بین آنان نه جنگی وجود دارد و نه کودتا و همه جنگ ها و کودتاها در کشورهای اسلامی است و این جز دام های استعمارگران و مستکبران نیست که برای نابودی و از بین بردن ما به کشورهای ما آمده اند و منابع ما را غارت می کنند و خون هایمان را می ریزند و در بازداشت گاه ها و زندان ها شکنجه مان می دهند. اکنون در زندان های بعثی ها در عراق بیش از سیصد هزار انسان مسلمان زیر یوغ ستم آنان گرفتار آمده اند. در بین آنان مردان و زنان کهن سال، دختران و پسران جوان و حتی کودکان وجود دارند.

این پدیده های شوم و جبارانه چگونه به وجود آمده است؟ آیا حزب بعث چنین حقی دارد؟ وانگهی به چه حقی به قدرت رسیده اند؟ آری، حزب بعث با حق زور و سر نیزه و تانک به قدرت رسیدند، درست مانند دزدان و راهزنان. دزد اسلحه را به طرف انسان می گیرد و دستور می دهد لباس هایش را درآورد و همراه دارایی اش به او بدهد و با همین قدرت و حق جائزانه، بر هر آنچه داری سیطره پیدا می کند. حزب بعث نیز چنین کرد، چرا که شبانه و با برنامه ریزی امریکا، اسرائیل و بریتانیا آمدند و قدرت را در دست گرفتند.

رویگردانی ما از خدا و قوانین الهی و از وحدت مسلمانان، باعث این همه مشکلات گشت و چاره ای جز بازگشت به حکم خدای متعال نیست، یعنی مسلمانان را متحد سازیم و حکومت اسلامی با یک میلیارد جمعیت را بدون مرز و مانع و قید و شرطی برپا داریم. باید کشورهای اسلامی یکپارچه باشند و تحقق خارجی وحدت اسلامی جز از راه احساس اتحاد در ژرفای جان مسلمانان ممکن نخواهد بود. امت یکی، پروردگارمان یکی، کتاب مان یکی، پیامبران یکی و شریعت اسلامی بر کتاب و سنت استوار است و باید ما به طور کامل از آن پیروی کنیم. روشن باشد که اسلام در نماز، روزه، تعمیر مسجد و امثال آن منحصر نیست، البته اینها بخشی از اسلام است و در کنار آنها اجزای دیگری است که از جمله آنها وحدت کشورهای اسلامی در زیر یک پرچم می باشد.

پیش تر ضرورت ایجاد حکومت يك ميلياردی مسلمانان را گوشزد کردیم. برپایی چنین حکومتی پس از رفع موانع روانی و کنار گذاشتن مرزبندی های جغرافیایی، زبانی و ملی محقق خواهد شد، زیرا این مرزها و موانع خارجی در حقیقت از مرزها و موانع روانی نشأت می گیرد. این که افراد، عراقی، کویتی، ایرانی، پاکستانی، هندی و ترك هستند جای خود دارد، اما این ها از آن جهت است که یکدیگر را بشناسند نه آن که نسبت به همدیگر بیگانگی کنند، یعنی ایرانی و عراقی و پاکستانی و کویتی در هر چیزی برادرند.

اما این که فرد پاکستانی جز با داشتن گذرنامه، ویزا و دعوتنامه حق ورود به کویت را نداشته باشد یا بالعکس، مسأله ای است مخالف با روح اسلام و همان گونه که اسلام با شراب، قمار، زنا و دیگر حرام ها مخالف است با این امر نیز مخالفت می ورزد و شاید این حرام از دیگر حرام ها شدیدتر باشد، چون گسست و رویگردانی مسلمانان از یکدیگر را در پی دارد و باعث تسلط اجنبی بر مسلمانان می شود، همان گونه که کمونیسم بر افغانستان، تاجیکستان، ارمنستان، ترکمنستان، آذربایجان، قرقیزستان و قزاقستان تسلط یافت و امریکا و اسرائیل و انگلستان، بر خاورمیانه. بنابراین باید تلاش هایمان را متحد کنیم و وحدت خود و امت مان را بازگردانیم، اما چگونه؟

این کار با چند چیز تحقق می یابد که آگاهی اسلامی پیش درآمد آن است. از آن رو بر هر مسلمانی واجب است با بهره گیری از رسانه های دیداری، شنیداری، نوشتاری، انجمن ها، نشست ها و غیره آگاهی های اعتقادی، اقتصادی، سیاسی، دینی، اجتماعی، پرورشی، نظامی، کشاورزی، صنعتی و استقلالی مسلمانان را در سراسر کشورهای اسلامی گسترش بدهد. به این منظور، اگر ما يك ميليارد نسخه کتاب چاپ و در سراسر کشورهای اسلامی توزیع کنیم سهم هر مسلمان يك نسخه خواهد بود و این کمترین وظیفه ما است. بنابراین ما باید دست کم برای چاپ این تیراژ کتاب به منظور آگاهی بخشی، همّت بگماریم.

رادیو اسرائیل اعلان داشت که در طول سال گذشته، نزدیک به پانزده میلیون کتاب در

اسرائیل توزیع شد. مفهوم آن این است که هر اسرائیلی - از کوچک تا بزرگ - هر کدام پنج کتاب دریافت کرده اند. اسرائیل به مردمش آگاهی های انحرافی و ستمگرانه می دهد و همه تلاشش را بر مسموم کردن فکر و فرهنگ متمرکز کرده است. پس چرا ما که بر حق هستیم برای يك میلیارد مسلمان چنین کاری نکنیم؟ اسلام به کتاب، نوشتن و خواندن تشویق می کند و بنابر مشهور نخستین سوره ای که نازل شد سوره «إقرأ» (علق) بود که در آن از خواندن و نوشتن سخن رفته است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز درباره دانش اندوزی می فرماید: «طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة(1)؛ طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است».

امام صادق علیه السلام فرمود: «ليت السياط على رؤوس أصحابي حتى يتفقهوا في الحلال والحرام(2)؛ ای کاش تازیانه بر سر یاران من می بود تا دانش حلال و حرام را ببندوزند».

تفقه به معنای فهمیدن است که یکی از جزئیاتش درك زندگی می باشد. آن حضرت در حدیثی دیگر فرمود: «العالم بزمانه لا تهجم عليه اللوالبس(3)؛ آگاه به زمان خود گرفتار شبهه ها نمی شود». «لوالبس» جمع «لابسه» است، یعنی امور شبهه ناک که موجب انحراف و ناآگاهی فرد می گردد. از این رو اگر ما يك میلیارد کتاب چاپ و در بین مسلمانان توزیع کنیم، گامی در راه آگاهی بخشی برداشته ایم. زمانی که جمعیت جهان چهار میلیارد بود، در مجله ای آمده بود: اتحاد جماهیر شوروی فقط در يك سال 21 میلیارد کتاب چاپ و توزیع کرد.

همچنین «کتاب سرخ» مائو که بیش از نیم قرن از تاریخ انتشار آن نمی گذرد به چهارصد زبان ترجمه شده است. در مقابل قرآن کریم که پانزده قرن از نزول آن بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گذرد، ترجمه های آن بنا به گفته آگاهان از 230 زبان فراتر نرفته است! چرا ما در شرایطی که دیگران در پی آگاهی بخشی هستند، این بایسته را رها کرده ایم؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «و الله الله في القرآن لا يسبقكم بالعمل به غيركم(4)؛ خدا را خدا را

ص: 27

1- . مستدرک الوسائل، ج 17، ص 249.

2- . بحار الأنوار، ج 108، ص 19.

3- . کافی، ج 1، ص 27.

4- . نهج البلاغه، خطبه 47.

در مورد قرآن، که در عمل به آن دیگران بر شما پیشی نگیرند».

ما آگاهی دهی به مردم و نشر معارف الهی را رها کردیم و عقب ماندیم، اما باطل گرایان و منحرفان به نشر افکارشان پرداختند و پیش افتادند و این سنت الهی در زندگی است. فرهیخته کردن و آگاهی بخشی به يك میلیارد مسلمان یکی از پایه های بنیادی در ایجاد حکومت يك میلیاردی مسلمانان است و به جهت اهمیت آگاهی و رشد فکری است که خدای سبحان می فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً...» (1)؛ «به راستی او ابراهیم يك امت بود».

خداوند ابراهیم علیه السلام را يك امت می داند و علت آن رشد فکری اوست، چنان که فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ...» (2)؛ «در حقیقت پیش از آن، به ابراهیم رشد [فکری] اش را دادیم».

ما باید در راه رشد فکری مسلمانان جهاد کنیم؛ جهاد با قلم، زبان و انواع رسانه های تبلیغی تأثیرگذار امروزی و این، برتر از جهاد در میدان جنگ است. لذا در حدیث آمده است: «مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء» (3)؛ مرگب [قلم] عالمان از خون شهیدان برتر است»

دلیل آن روشن است، زیرا قلم و بیان دو عاملی است که مردم را به سوی جهاد در میدان های جنگ گسیل می دارد. افزون بر آن که این دو، از شریعت و دست آوردهای جهاد در میدان جنگ پاسداری می کنند. قلم دانشورانی چون: صدوق، مفید، کلینی، مجلسی، سیّد مرتضی، علامه، محقق، شهید اول و شهید ثانی و غیر آنان، تعالیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قوانین و دستورات اسلام را به ما رسانده است. این قلم بود که اخبار جنگ و جهاد پیامبر صلی الله علیه و آله و اخبار انقلاب امام حسین علیه السلام و شهادتش را به ما رساند. قلم و کتاب همه این چیزها را برای ما حفظ کرده و فرهنگ اسلامی را به طور کامل به ما رسانده است. با کار

فرهنگی گسترده و اندیشه پروری، بخشی از وظیفه ای را که خدا بر ما واجب کرده به انجام خواهیم رساند و گام اول را در راه ایجاد حکومت اسلامی جهانی بر خواهیم داشت.

ص: 28

1- . سوره نحل، آیه 120.

2- . سوره انبیاء، آیه 51.

3- . بحار الانوار، ج 2، ص 16: إذا كان يوم القيامة وزن مداد العلماء بدماء الشهداء فيرجح مداد العلماء على دماء الشهداء

برای آن که تمام بخش های جامعه به سوی ایجاد حکومت بزرگ اسلامی حرکت کنند باید نسبت به سرنوشت خویش آگاهی و شناخت داشته باشند و طبیعت حکومت و رهبری را که اداره حکومت را به دست می گیرد و سرنوشت آن را رقم می زند و برای آینده آن برنامه ریزی می کند به خوبی بشناسد. آنچه که اهمیت این موضوع را نشان می دهد، این سخن است که می فرماید: «الْخَلِيفَةُ قَبْلَ الْخَلِيقَةِ»<sup>(1)</sup> یعنی خدا خلیفه را پیش از آفرینش بشر تعیین کرده و روشن است که مهم ترین وظیفه خلیفه اجرای حکم خدا در روی زمین و برپاداشتن حکومت دادگر است. اکنون جنبه هایی از شیوه حکومت اسلامی را بیان می کنم: نخست: از شرایط اساسی در حکومت، تحقق مشورت و شورا در همه زمینه هاست. خدای متعال فرموده: «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»<sup>(2)</sup>؛ «و کارشان در میان شان مشورت است».

بنابراین گزینش رئیس حکومت، از طریق انتخابات آزاد خواهد بود که حاکم با اکثریت آرا انتخاب می گردد، مشروط بر آن که در او ویژگی هایی را که خدا مقرر کرده، فراهم آمده باشد، از قبیل: عدالت، اجتهاد در امور دینی و آگاهی بر امور دنیوی و دیگر ویژگی هایی که در کتب فقهی مفصل ذکر شده است. در هر اقلیم و بخشی از کشورهای اسلامی باید مردم مرجعی را به عنوان حاکم خود تعیین کنند، مثلاً منطقه عراق، ایران، اندونزی، پاکستان و جز آن هر کدام حاکمی را برگزینند و همه این حاکمان از حاکم بالاتر که او نیز با اکثریت آرا برگزیده می شود، تبعیت کنند. همچنین انتخابات باید دوره ای (چهار ساله یا پنج ساله و امثال آن) باشد و بر پایه رأی اکثریت حاکم برتر و حاکمان محلی برگزیده شوند.

بنابراین، حکومت در اسلام نه وراثتی است و نه دیکتاتوری و حکومتی که با کودتای نظامی بر سر کار آید از نظر اسلام مردود است، حتی اگر حاکم آن مسلمان باشد، زیرا در اسلام اکثریت آرا شرط است، افزون بر آن آمار ثابت می کند که هر کودتای نظامی در بلاد اسلامی یا به نیروهای خارجی و استعمار وابسته است یا بعداً به آن وابسته خواهد شد.

ص: 29

1- . کمال الدین، شیخ صدوق، ص 4.

2- . سوره شورا، آیه 38.

از جمله دلایلی که ضرورت و لزوم منتخب بودن حاکم با اکثریت آرا را اثبات می کند، حدیث سلیم بن قیس هلالی است. او از امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند که فرمود: «الواجب في حكم الله و حكم الإسلام على المسلمين بعد ما يموت إمامهم أو يقتل؛ ضالاً كان أو مهدياً، أن لا يعملوا عملاً و يقدّموا يدا و لا رجلاً قبل أن يختاروا لأنفسهم إماماً عفيفاً عالماً ورعاً، عارفاً بالقضاء و السنة، يجبي فيهم، و يقيم حجّهم و جمعتهم(1)؛ بر مسلمانان است هنگامی که امام شان می میرد یا کشته می شود، پیش از هر اقدامی و گامی برای خود پیشوایی پاکدامن، عالم، پرهیزگار و آگاه به قضاوت و سنت برگزینند تا خراج آنان را جمع کند، حجشان و [نماز] جمعه شان را برپا دارد و صدقه هایشان را گرد آورد».

شبهه این حدیث با کمی اختلاف در الفاظ از امام رضا علیه السلام نقل شده. حال اگر چنین آگاهی هایی به مسلمانان بدهیم خود به خود حکومت های نظامی، وراثتی و غیرشورایی مورد پذیرش واقع نمی شود و آنچه هم موجود است به طور طبیعی از بین خواهد رفت.

دوم: باید تمام کشورهای اسلامی زیر بیرق حکومت یکپارچه یک میلیاردی مسلمانان متحد شوند. پرسشی که در این جا مطرح است این که با حاکمان کنونی چه کنیم؟ پاسخ آن است: همان کاری را انجام دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه با مردم آن جا کرد. یعنی اگر حاکمان فعلی از شروط لازم برای فرمانروایی برخوردار باشند و اکثریت مردم به آنان خشنودند در منصب خود باقی می مانند و اگر چنین نبودند، همانند افراد عادی زندگی

کنند و مورد تعرض قرار نخواهند گرفت، زیرا اسلام گذشته را نادیده می گیرد.

از این رو وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد از حاکمان و مجرمان آن جا چشم پوشی کرد و به سبب کارهای پیشین شان، آنان را مؤاخذه نکرد و ابوسفیان و صفوان و امثال آنان را با فرمان: «إذهبوا فأنتم الطلقاء(2)؛ بروید که شما آزاد شده هستید» عفو نمود و هیچ کس را نکشت و خونی نریخت و اموالی مصادره نکرد و هرگز دست به چنین کارهایی نزد همه این کارها موجب شد تا حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله پابرجا بماند. زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله مکه را ترک می کرد،

ص: 30

1- . بحار الأنوار، ج 86، ص 196.

2- . کافی، ج 3، ص 513.

عتاب بن اُسَید را که جوانی تقریباً بیست ساله بود - فرمانروای مکه - شهری که بیش از بیست سال مرکز حرکت های ضد پیامبر بود - گرداند و هیچ نگهبان و نیروی ویژه، اطلاعات، نیروی نظامی و یا گروهی سرکوب گر به کار نگماشت. شگفتا که تا هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ ناآرامی به وجود نیامد.

چگونه جوانی توانست آرامش پایتخت استراتژیکی چون مکه مکره را حفظ کند؟ آیا این شرایط دستاورد سیاست عدم خشونت نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر اهل مکه در پیش گرفت. بنابراین بر نویسندگان و متفکران است که در مورد ضرورت مشورتی بودن حکومت و وجوب برپاداشتن حکومت یکپارچه جهانی و لزوم در پیش گرفتن سیاست عدم خشونت در همه زمینه ها آگاهی لازم را به توده های مردم بدهند.

## 5. چگونگی پردازش ذهنیت اسلامی

برای ساختن فرهنگی شخصیت اسلامی به طور طبیعی باید دو مرحله را پشت سر بگذاریم: نخست، انهدام، یعنی نابود کردن فرهنگ های مهاجم استعماری و بنیان های فکری وارداتی. دوم بازسازی فرهنگی که به دو امر مهم بستگی دارد:

نخست شناخت بیماری هایی که در پیکره امت اسلامی لانه کرده و شناخت چگونگی سیطره استعمار بر ماست و این که برنامه ریزی ها و طراحی های پشت پرده آنان علیه اسلام چگونه است، زیرا اگر بیماری را شناسیم راه درمان آن را نیز نخواهیم شناخت. همچنین باید عوامل عقب ماندگی، استثمار و استعمارزدگی و نیز ابزار تسلط دیکتاتورها و مزدوران آنان و دلایل پراکندگی و تبدیل مسلمانان به دولت های کوچک، اما عقب مانده را بشناسیم.

برای شناخت راه حل ها و پاسخ ها باید سیاست اسلامی - این که چیست و در شرایط کنونی چگونه می شود اجرایش کرد - اقتصاد اسلامی، جامعه اسلامی، کشاورزی، تجارت، صنعت، ارتش، جنگ و صلح، روابط بین الملل، هم پیمانی ها و معاهدات و به وجود آمدن آزادی و توزیع امکانات در مراکز طبیعی اش و امثال آن را بشناسیم، چرا که اسلام، برای هر

کدام از این ها راهکار ویژه ای مقرر دانسته که باید آن را شناخت، سپس به چگونگی اجرایی کردن آن در شرایط کنونی رسید.

از يك قرن قبل رویکردهای اسلامی زیادی برای بازگرداندن اسلام به زندگی چهره نموده است از قبیل قیام سنوسی در لیبی، مهدی در سودان، جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده و مجدد شیرازی و آخوند خراسانی و میرزا محمدتقی شیرازی رهبر انقلاب سال 1920 میلادی در عراق بر ضد استعمارگران انگلیسی و بسیاری دیگر، اما با کمال تأسف حکومت یکپارچه اسلامی تحقق نیافت و مسلمانان مجدداً اسیر شرق و غرب شدند، راستی چرا چنین شد؟

چنان که قرآینی چند دلالت می کند، علت آن این است که امت اسلامی فقط به مبارزه منفی توجه داشت، اما جنبه اثباتی آن که طرح برنامه های جانشین و متکامل است مورد توجه قرار نداد و اگر هم مطرح بود، به مرحله اجرا نرسید. از این رو باید در حرکت آینده جهانی خود این کمبود را جبران کنیم. در این روند باید جنبه مثبت را نیز بشناسیم که عبارت است از نحوه حکومت در آینده بر اساس مقررات اسلامی. دیگر این که با نشر میلیون ها نسخه کتاب که جایگزینی کامل و با برنامه های مشخص و اصول روشن و روش و اهداف شفاف ارائه می دهد، این آگاهی به توده ها رسانده شود و اگر چنین کاری را انجام ندهیم، بدبختی و فاجعه بار دیگر تکرار خواهد گشت.

مثال روشن و زنده برای ما در این خصوص تلاشی است که مسلمانان انجام داده و حکومت اموی را ساقط کردند، اما حکومت در دست افراد امین قرار نگرفت و زمام حکومت در دست گروهی از عباسیان افتاد و آنان همان جنایاتی مرتکب شدند که امویان بدان می پرداختند. دلیلش این بود که مسلمانان آگاهی اسلامی کامل نداشتند و می پنداشتند که اگر ابومسلم خراسانی، ابومسلمه خلافت، منصور، سفاح و امثال آنان حکومت را در دست بگیرند آسمان بر سر آنان زرافشانی خواهد کرد و نیندیشیدند که خلافت، حق امام معصوم است و او از دیگران به آن شایسته تر است، و با این حال نمی شود حکومت را



این از يك جهت و از جهت دیگر فکر نکردند که اگر همه امکانات در دست يك نفر و یا يك حزب و یا يك خاندان قرار گیرد انحصار طلب خواهند شد و قدرت همان گونه که پیشینیان را مست کرد آنان را نیز مست خواهد کرد. خداوند می فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْأَنْسَانَ لِيَطْغَى \* أَنْ رَءَاهُ اسْتَغْنَى» (1)؛ «حقا که آدمی نافرمانی می کند. هرگاه که خویشتن را بی نیاز ببیند».

نیز در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده که فرمودند: «من ملك استأثر (2)؛ آن که توانمند گردد [و به ثروت و قدرت رسید]، خودکام گردد».

اینان امام معصوم علیه السلام را فراموش کردند و بنیان شورا را که خداوند آن را برای بعد از امام، مقرر کرده است فراموش کردند و حکومت به دست گروهی افتاد که دست آوردهای انقلاب بر ضد امویان را از بین برد و پس از آن که انحراف حکومت بنی عباس برایشان روشن گشت، بیشترین شان از ایستادگی در برابر آن ها خودداری کردند. آیا اینها به علت عدم آگاهی نبود؟ به هر حال در نتیجه انحصار قدرت در دست عباسیان و دیکتاتوری آنها، تصفیه حساب های درون گروهی سختی در بین آنان چهره نمود که ابومسلم خراسانی (رهبر انقلاب بر ضد امویان) نیز از آن جان سالم به در نبرد.

ابومسلم وقتی این موضوع را فهمید گفت: «ماجرای من و خلیفه به داستان عابد و شیر می ماند که چون عابد استخوان های پوسیده شیری را دید از خدا خواست آن را دوباره زنده کند و زمانی که خداوند دعای او را مستجاب کرد و شیر را زنده ساخت. شیر به عابد حمله کرد تا او را بدرد. عابد به شیر گفت: تو می خواهی مرا پاره کنی، با این که من از خدا خواستم تو را زنده کند؟ شیر گفت: همان گونه که با يك دعا توانستی مرا زنده کنی خواهی توانست با دعایی مرا از بین ببری. بنابراین ترجیح می دهم پیش از آن که مرا بکشی تو را از بین ببرم. خلیفه عباسی نیز چنین می اندیشد، زیرا من بودم که انقلاب کردم و او را به تخت خلافت نشاندم. بنابراین می توانم بار دیگر انقلابی علیه او به راه اندازم و او را از تخت به

ص: 33

1- . سوره علق، آیه های 6 و 7.

2- . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 160.

زیر بکشم. لذا بر آن است پیش از آن که من به حساب او برسم، او مرا نابود کند.

این که در حالت فقدان آگاهی توده‌ها و در شرایط عدم توزیع قدرت و انحصار آن در دست گروهی، انقلابی فرزندانش را بخورد، امری طبیعی است. پس، بر ما لازم است که: نظام‌های ستمگر در کشورهای مان را از بین ببریم. دیگر این که راه‌های طبیعی را که ما را به برپایی حکومت اسلامی مبتنی بر روش‌های الهی به جای آن حکومت‌ها می‌رساند، بشناسیم و بدانیم که آزادی‌ها، پیشرفت صنعتی و فرهنگی چگونه در آن حکومت تحقق پیدا می‌کند و امکانات به چه صورتی توزیع می‌شود. و چگونگی احیای نظام اقتصاد اسلامی را - که با نظام سرمایه‌داری، کمونیستی، سوسیالیستی تفاوت دارد - بشناسیم.

نیز بدانیم که چگونه مرزهای ساختگی و گمرکات را از بین ببریم؟ به چه شیوه می‌توانیم مالیات‌های غیراسلامی را ملغی و ربا را از بانک‌ها حذف کنیم که بانک‌ها با

بحران‌های مالی مواجه نشوند. اگر به این مسائل دسترسی پیدا کنیم در حقیقت به یکی از اصول برپایی حکومت یکپارچه اسلامی در جهان موفق گشته ایم و اصول دیگری باقی می‌ماند که به خواست خدا در بحث‌های آینده بدان خواهیم پرداخت.

## 6. گسترش آگاهی در کشورهای غیر اسلامی

بسندهای به آگاهی بخشی به مسلمانان در کشورهای اسلامی حرکت اسلامی را محدود کرده، آن را از گسترش باز می‌دارد. بنابراین لازم است دامنه آگاهی اسلامی تکامل یافته را به کشورهای غیر اسلامی نیز بکشانیم. این کار بر دو پایه استوار است:

الف. مسلح کردن مسلمانان موجود در کشورهای خارجی به فرهنگ اسلامی و آموزش چگونگی تبلیغ اسلام به آنان. شمار مسلمانان در کشورهای خارجی بسیار زیاد است، مثلاً در فرانسه نزدیک به چهار میلیون، در آلمان فزون تر از آن، در چین افزون بر صد میلیون، در اتحاد جماهیر شوروی [به همین تعداد]، در آمریکا حدود سه میلیون مسلمان سیاه پوست و شمار زیادی مسلمان غیر سیاه پوست و در بریتانیا نزدیک به یک

ب. رساندن صدای اسلام به گوش کافران و مخالفان اسلام، از طریق رادیوهایی که برای این هدف و به زبان های گوناگون فعالیت کند و از طریق مجلات، روزنامه با شمارگان بسیار و انتشار کتاب هایی که ماهیت و اهداف انسانی اسلام را روشن می کند، با هدف هدایت آنان و یا دست کم کاستن از دشمنی های آنان علیه اسلام. روشن باشد که تبلیغات کمونیستی، صهیونیستی و صلیبی بر بسیاری تأثیر گذاشته است و برای آنان از اسلام دینی وحشتناک، سخت و وحشی ترسیم کرده است و از این رو، اقدام حکومت های بیگانه علیه مسلمانان - اعم از جنگ، قتل عام، پاکسازی های دینی و جز آن - با مخالفت قابل توجهی از سوی مردم مواجه نمی شود و غالباً مورد تأیید نیز قرار می گیرد.

صهیونیسم در خارج از اسرائیل بر بیش از هزار روزنامه سیطره دارد که در میان آنها روزنامه های جهانی هستند. این سلطه، یکی از ابزار به دست آوردن افکار عمومی غرب و بلکه جهان به نفع خودشان است با آن که غاصب و اشغال گرند و جمعیت آنان (کل یهودیان) از بیست میلیون نفر (نیم درصد جمعیت مسلمانان) تجاوز نمی کند. در مقابل، با آن که ما مسلمانان یک میلیارد نفر و صاحبان اصلی حق هستیم و هر جا که باشیم سرکوب شده، محروم و آواره ایم، اما در راه رساندن صدای خود به جهانیان تلاش نمی کنیم و حتی یک روزنامه پرتیراژ که افکار و مظلومیت ما را به اطلاع جهانیان برساند در اختیار نداریم.

با آن که اسلام ما را به دانش جویی تشویق کرده است و خداوند در این باره می فرماید: «...يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...»<sup>(1)</sup>؛ «خدا آن هایی را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانش یافته اند به درجاتی برافرازد».

نیز می فرماید: «...هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...»<sup>(2)</sup>؛ «آیا آن هایی که می دانند و آنان که نمی دانند برابرند؟».

نیز درباره ارزش دانش در حدیث آمده است: «مداد العلماء أفضل من دماء الشهداء؛ مرگب

ص: 35

1- .سوره مجادله، آیه 11.

2- .سوره زمر، آیه 9.

[قلم] دانشوران برتر از خون شهیدان است».

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده است: «قیمة كل امری ء ما یحسنه (1)؛ ارزش هر انسانی به توانمندی های او بستگی دارد».

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «طلب العلم فریضة علی كل مسلم و مسلمة (2)؛ دانش آموزی بر هر مسلمان واجب است».

افزون بر آن که اسلام آموزش بعضی از دانش ها را واجب عینی و بعضی دیگر را واجب کفایی شمرده است. این پرسش مطرح است که این همه تأکید بر دانش آموزی برای چیست؟ پاسخ آن است که اسلام می خواهد سطح فکر و دانش مسلمانان را بالا ببرد تا در همه زمینه ها دانشوری سرآمد باشند و در نتیجه، ضربه های دشمنان، پراکنده و نابودشان نکند و بتوانند در برابر دشمنان مقاومت کنند، فراتر از این، دشمنان را به صف خود بکشانند، زیرا در این صورت با نوشته های خود چراغی فراروی ره گم کردگان و رهجویان و نوری فراروی جاهلان قرار خواهند داد، در مقابل، مسلمان جاهل نمی تواند دیگران را با افکار خودش قانع سازد. بنابراین لازم است نگرش درستی از اسلام در اختیار بیگانگان قرار دهیم و این کار با امور زیر تحقق یابد:

الف. آموزش میلیون ها مسلمانی که در کشورهای غیر اسلامی زندگی می کنند؛

ب. تأسیس ایستگاه های رادیویی و تلویزیونی و نشر مجلات، روزنامه ها و نشریات؛

ج. تأسیس نهادهای تبلیغی اسلامی در کشورهای غیر اسلامی که هر مؤسسه ای اقلأ هزار شعبه و نمایندگانی در سراسر کشور داشته باشد که به امر فروش، نشر و توزیع کتاب و مجله پرداخته، در کنار این کار به برقراری ارتباط با توده های مردم و نیز فرهنگ های آن کشورها پردازند و با برقراری ارتباط زمینه ای برای هدایت و توجیه آنان فراهم آورند.

تحقق این امر يك خیالی، خام یا آرزوی دست نیافتنی نیست، بلکه امری است شدنی، لکن نیازمند تلاشی سخت و طولانی در حدود بیست سال است تا این هدف تحقق یابد.

ص: 36

1- . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 81.

2- . مستدرک الوسائل، ج 17، ص 249.

امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید: «المرء یطیر بهمتّه، كما یطیر الطائر بجناحیه(1)؛ انسان با [بال] همت خود پرواز می کند آن سان که پرنده با بالهایش می پرد».

از این رو اگر ما از همت والا و اراده ای قوی برخوردار باشیم به خواست خدا اهداف والای خود را تحقق خواهیم بخشید.

## 7. چرایی آزادی کشورها در گذشته و سقوط کنونی آنها

فرهنگ، مسیر حرکت نسل ها را ترسیم و راه تعامل با پدیده ها و حوادث را مشخص کرده، آینده امت را رقم می زند. فرهنگ اصیل اسلامی امت را در حیات فکری، عملی، نظری و رفتاری، به گونه ای می سازد که راهی متمایز در پیش بگیرد. مسلمانان صدر اسلام نیز به این فرهنگ آراسته گشتند و لذا نیمی از کره زمین را آزاد ساختند و این امر در کمتر از سه دهه از آغاز جهاد مقدس شان در سال نخست هجرت، تحقق یافت. مسلمانان در شش دهه قبل، به ویژه در سال های 1918 تا 1920 میلادی در عراق - از این فرهنگ شبه معجزه اندکی برخوردار بودند و در حالی که شمارشان فزون تر از چهار میلیون نفر نبود، توانستند به رهبری آیه الله العظمی شیخ محمد تقی شیرازی رحمه الله بر بزرگ ترین امپراتور جهان چیره شوند؛ امپراتوری که خورشید در سرزمینش غروب نمی کرد و تنها قدرت برتر آن روز جهان به شمار می رفت. راستی چگونه چنین کاری را توانستند انجام دهند؟

دلیلش آن بود که فرهنگ شان فرهنگ دین، فضیلت، قرآن، سنت و پیروی از رهبری مراجع بود. با آن که اسلحه های پیشرفته نداشتند و از نظام اطلاعاتی نوین برخوردار نبودند بلکه قبایل و عشایری بودند که از تمدن جدید بی بهره بودند، اما فرهنگ اسلامی، آنان را به مقاومت واداشت تا در راه دفع تجاوزکاران هزاران قربانی تقدیم کنند. پس از آن رخداد مرحوم شیرازی توانست حکومت اسلامی در کربلا تشکیل دهد و اگر او زنده می ماند، جریان ها شکل دیگری می یافت، اما پس از چندی مزدورانی چون: عبدالکریم

ص: 37

---

1- . الذریعة إلى تصانیف الشیعه، آغا بزرگ تهرانی، ج 12، ص 283.

قاسم، عبدالسلام، عبدالرحمن عارف و بعداً عفلق و حزب بعث توانستند بر ملت عراق سیطره پیدا کنند و بدترین شکنجه ها را بر آنان تحمیل کنند و بی هیچ پروا و پنهان کاری مردانشان را کشته و زانانشان را زنده نگه دارند.

دلیل این شکست چه بود؟ پاسخ روشن است. فرزندان و نسل جدید به عنوان يك مجموعه راه پدران را نپیمودند، به فرموده خداوند: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا»<sup>(1)</sup>؛ «آن گاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباہ ساخته و از هوس ها پیروی کردند، و به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید».

علت این فرایند، فرهنگ بود، چرا که فرهنگ استعماری جای فرهنگ اصیل اسلامی را گرفت. فرهنگ وادادگی و فرهنگ بی مبالاتی و عدم احساس مسؤولیت! بر آن نیستم که همه مردم عراق را این گونه بدانم و معرفی کنم، زیرا بسیاری از آنان پاک و متقی هستند. مقصود آن دسته از مردم عراق هستند که با دشمنان مهاجم و مزدوران آنان همچون حزب بعث کنار آمده، در خط طاغوت حرکت کردند.

پدران با بریتانیا جنگیدند، چون فرهنگ شان اسلامی بود، در حالی که فرزندان شان در برابر آنان سر فرود آوردند. تفاوت در چه بود؟ تفاوت در همان فرهنگ استعماری بود که در اذهان آنان جای گرفت و زمانی که فرهنگ تغییر کند، همه چیز تغییر خواهد کرد.

بنابراین، جز از راه تبدیل فرهنگ کسانی که در تحت سلطه ستم و استبداد زندگی می کنند، به فرهنگ اصیل اسلامی که با همه توان و استواری و در هر شرایط و تحت هر فشاری بدان چنگ زنند، نخواهیم توانست عراق، فلسطین، لبنان، افغانستان، مصر و همه کشورهای اسلامی استعمارزده را رهایی بخشیم.

این حقیقت را از لایه لای یکی از حوادثی که در آغاز انقلاب سال 1920 میلادی در عراق برای مرحوم شیرازی پیش آمد، می توانیم درک کنیم، زیرا این حادثه استواری در تمسک به فرهنگ اسلامی و اهمیّت آن را در مقاومت، به ما می نمایاند.

ص: 38

این داستان را شهردار منصوب کربلا که فردی مسلمان بود، اما به جهت کمی آگاهی سیاسی و دینی فریب انگلیسی ها را خورده بود و به همین جهت این منصب را پذیرفته بود نقل می کند، او می گوید: کوکس (فرماندار کل انگلیس در عراق) تصمیم داشت با شیخ محمدتقی شیرازی رهبر انقلاب ملاقات کند، اما مرحوم شیرازی این خواسته را به شدت رد کرده و گفته بود: «تا زمانی که بریتانیا به اشغال عراق ادامه دهد، به او اجازه ملاقات نمی دهم». این واکنش، علی رغم فشارهایی بود که برای پذیرش دیدار از سوی انگلیسی ها بر آن بزرگوار وارد می شد. وقتی کوکس از ملاقات با شیرازی ناکام ماند، مرا (راوی داستان) خواست و گفت: به خانه شیرازی برو و پس از مدتی من، بدون اعلام قبلی، وارد خواهم شد، چون اگر وی بداند مانع از دیدار و وارد شدن به خانه خواهد شد.

شهردار گفت: من به خانه شیرازی رفتم. ایشان از من استقبال کرد پیشخدمت برایم چای آورد، پس از اندکی کوکس وارد شد. با عجله و دستپاچگی به آقای شیرازی گفتم: فرمانده کل نظامی بریتانیا آمده است. از آقای شیرازی انتظار داشتم که به احترام او برخیزد، اما میرزا سرش را به زیر انداخت. کوکس نشست و شروع به حرف زدن با میرزا کرد، اما هیچ پاسخی نشنید و میرزا نگاهی هم به او نینداخت. کوکس مدتی نشست و حتی برای او چای هم نیاوردند. کوکس که از شرم سرخ شده و انباشته از خشم بود برخاست و رفت. به میرزا گفتم: آقا، من کارمندی کوچک نزد آنان در شهرداری هستم با این حال وقتی وارد شدم به من احترام کردی و پاسخ سلامم را دادی و دستور پذیرایی دادی، اما وقتی کوکس، نماینده امپراتوری بزرگ بریتانیا وارد شد چرا هیچ اهمیتی به او ندادی؟

آقای شیرازی سرش را بلند کرد و گفت: فلانی تو مسلمانی و شهادتین را گفته ای لذا گرامی ات داشتم، البته در پذیرش منصب از سوی این کافران، به خطا رفته ای، اما کوکس فردی کافر، بیگانه و استعمارگر است. اگر می دانستم که او به این جا می آید، اجازه نمی دادم وارد خانه ام شود و روی فرشم بنشیند، چه رسد که به او خوش آمد هم بگویم!

آری، این فرهنگ مسؤولانه و استوار را رهبر قیام، در ملت عراق دمید و با این فرهنگ

توانستند دشمنان را شکست داده و تاریخی درخشان از قهرمانی، جهاد و فداکاری در راه خدا و استقلال و آزادی را ثبت کنند. همین فرهنگ بود که در آغاز جنگ دوم جهانی برای بار دوم انگلیسی ها را از عراق بیرون راند، البته به رهبری آیه الله سید حسین قمی در کربلا و آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمهم الله و دیگر علمای بزرگ در نجف اشرف. همچنین این فرهنگ توانست در دو انقلاب تنباکو و مشروطه، انگلیس را از ایران بیرون براند و شاه و طرفدارانش را از کشور طرد نماید.

غربی ها و شرقی ها دریافتند که راز این انقلاب ها در فرهنگی نهفته است که مسلمانان با خود دارند، از این رو شرق و غرب می کوشند تا آن را تغییر دهند و توانستند آن را به فرهنگ استعماری و در بهترین فرض به فرهنگی التقاطی تبدیل کنند و لذا سالهاست که کشورهای اسلامی را مستعمره ساخته و از هم جدا نموده و با مرزهای ساختگی تجزیه و قانون اسلام را از جامعه اسلامی برچیده، قوانین شرقی یا غربی جایگزین کرده اند.

فرهنگ اسلامی نشانه ها و اصول روشنی دارد که در کتاب، سنت و کتب فقهی و اسلامی به شکل کامل وجود دارد. لذا اگر بتوانیم این فرهنگ را به جامعه بازگردانیم و گسترش دهیم، در راه تحقق حکومت اسلامی یکپارچه جهانی، گامی به پیش برداشته ایم.

## 8. در آگاه سازی مسلمانان پیشقدم شویم

چنان که گذشت، فرهنگ بسیار پراهمیت است، چون دگرگونی مثبت یا منفی در پی دارد. مسلمانان از اهمیت فرهنگ غافل شده، آن را فراموش کردند و در همان حال غربی ها و شرقی ها به اهمیت آن پی برده، با تمام توان در این راه تلاش کرده و فعالند نمونه های زیر، ما را در شناخت چگونگی تلاش بیگانگان در این زمینه یاری می کند:

الف. یکی از علمای تهران که بیش از هشتاد سال عمر کرده بود برایم نقل کرده، گفت: حدود هفتاد سال قبل که در یکی از شهرهای مقدس عراق به مکتب خانه می رفتم، در یکی از بازارهای بزرگ ازدحام جمعیتی را دیدم. به محل اجتماع رفتم، در آن جا دو نفر را دیدم



که یکی از آنان مقداری کتاب با خود داشت و به هر يك، کتابی می داد و فرد دیگر به هر کس که کتابی گرفته بود ده روپیه پول (حدود يك مثقال طلا- در آن روز) می داد. من هم يك کتاب و ده روپیه گرفتم و از محتوای کتاب بی خبر بودم، وقتی به خانه برگشتم و آن را به افراد خانه نشان دادم معلوم شد درباره مسیحیت و تبلیغ این آیین بود.

آنان در يك شهر مقدس کتاب های خودشان را با رشوه توزیع می کردند. از این رو و علی رغم خرافاتی که در دین آنان وجود دارد توانستند بر اغلب کشورها سیطره پیدا کنند. پیدایش عفرق و حزب بعث در عراق از ثمره های طبیعی آن تلاش ها بود که بیش از نیم قرن طول کشید و با سماجت ادامه یافت، البته [چنان که گفته اند: «إِنَّ مِنْ جَدِّ عَلِيِّ الدَّرْبِ وَصَلْ؛ هر کس در پویش راهی جدیت ورزد به یقین به مقصد خواهد رسید»]. وانگهی خداوند به هر انسان به اندازه تلاش و کوشش در این دنیا، عنایت می کند و لذا می فرماید: «كَلَّا نُمَدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»<sup>(1)</sup>؛ «هر دو، اینان و آنان را از عطای

پروردگارت مدد می بخشیم و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است».

در دنیا خداوند مؤمن و کافر را به مقدار تلاش شان یاری می رساند، همان گونه که به موسی علیه السلام و فرعون، ابراهیم علیه السلام و یزید، عیسی علیه السلام و هیرودوس، پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوجهل، امیر مؤمنان علیه السلام و معاویه، حسین علیه السلام و یزید یاری رساند. این سنّت الهی در زندگی است تا نهفته ها آشکار گردد چرا که خدای متعال می فرماید: «...لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>(2)</sup>؛ «تا شما را بیازماید که کدام يك از شما نیک کارترید».

بنابراین، صلیبی ها، صهیونیست ها و کمونیست ها اگر از ما بیشتر تلاش کنند به طور طبیعی بر ما پیشی خواهند گرفت و اگر ما تلاش فزون تری کنیم ما پیشی خواهیم گرفت.

ب. یکی از علما می گفت: بیش از 25 سال قبل سوار اتومبیل از کاظمین (مزار امام کاظم و امام جواد علیهما السلام) به بغداد و از آن جا به کربلا می رفتیم. در عبور از بغداد به پل بغداد رسیدیم و پشت چراغ قرمز ایستاده بودیم، مردی را دیدیم که داخل هر ماشینی تعدادی

ص: 41

1- . سوره اسراء، آیه 20.

2- . سوره هود، آیه 7.

کتاب می اندازد. وقتی به کتاب هایی که به ماشین ما افکند نگاه کردم دیدم حدود ده جلد کتاب با چاپ زیبا و جذاب جلد شده است که تماما تبلیغ مسیحیت می کند.

ج. یکی از دوستانم می گفت: من در بازار مسگرهای بغداد که بازار بزرگی است و همه کسبه آن مسلمانند کار می کردم. روش یکی از مسیحیان این بود که هر دو هفته یا یک ماه می آمد و به هر مسگری کتابی می داد و گاه کتاب بزرگ و جلد شده ای بود که یک دینار (معادل قیمت حدود نیم مثقال طلا یا خرج چهار روز یک خانواده 2 - 3 نفری) می ارزید وقتی مبلغ مسیحی از بازار بیرون می رفت مسگرها کتاب را در کوره مسگری می انداختند، چون می دانستند که کتاب تبلیغ مسیحیت است و حفظ کتب ضلال حرام است.

آن دوستم گفت: روزی با خود اندیشیدم که حقیقت را به آن مسیحی بگویم تا دست از پخش کتاب بردارد. از آن رو وقتی برای بار دیگر آمد و کتاب ها را پخش کرد و خواست برود به او گفتم: آقا، آیا می دانی که این ها مسلمانند و کتاب هایی را که به آن ها می دهی می سوزانند؟ این کار تو بی فایده و بی نتیجه است. او لبخندی زد و گفت: من از روز اول این موضوع را می دانستم، چون با چشم خود می دیدم که آنان کتاب ها را می سوزانند. گفتم: پس چرا چنین کاری را انجام می دهی؟ گفت: درست است که آنان کتاب ها را می سوزانند، اما شاید یکی از آنان کتاب را نسوزاند و به خانه اش ببرد و کتاب در دست پسر یا دخترش قرار گیرد و آن را مطالعه کنند و بر آن ها تأثیر بگذارد. حال هر چند این تأثیر جزئی باشد باز هم مفید است.

آری، آنان در راه گمراه ساختن حتی یک نفر چنین پول، رنج و نیروی خود را به کار می گیرند. در حالی که ما نمی توانیم حتی جوانان مان را آگاهی ببخشیم و همین امر، دلیل عقب ماندگی ماست. بسیاری از مسلمانان چیزی از اندیشه اسلامی، سیاست، اجتماع، اقتصاد و امثال آن از نظر اسلام را نمی دانند، چنان که از چگونگی کار استعمارگران و روش ها و برنامه ریزی های آنان در کشور چیزی نمی دانند و از روش مقابله با آنان و بستن راهشان ناآگاهند! چیرگی نیروهای استعماری بر ما به عدم آگاهی خودمان و دیگران بر

می‌گردد و این خود ناشی از ناآگاهی ما نه تنها به دین، بلکه به امور دنیا نیز هست. در حدیث است که: «العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس؛ آن که روزگار خودش را می‌شناسد، شبهات بر او هجوم نمی‌آورد» و البته عکس آن کسی است که زمانش را نمی‌شناسد و در نتیجه، اسیر شبهات خواهد شد.

ما اگر آگاه به دنیا و روش‌های [سلطه جویان] آن بودیم آیا فلسطین مستعمره صهیونیسم می‌گشت؟ آیا در زمان جنگ دوم جهانی لبنان مستعمره فرانسه می‌شد تا سپس به دست صهیونیسم بیفتد؟ آیا روسیه می‌توانست با زور اسلحه و ارتش افغانستان را اشغال کند؟ و آیا بر فیلیپین - که یک چهارم افرادش مسلمان هستند - فردی چون مارکوس حاکم می‌شد تا بیش از یک صد هزار مسلمان را قتل عام کند؟ و پرسش‌های دیگر. چرا چنین گشته است؟ زیرا ما ناآگاه گشته ایم، بی‌فرهنگ شده ایم، درایت خود را از دست داده ایم، فقیر در معرفت و برهنه از درک دینی و دنیایی شده ایم و از همین رو دین و دنیای خود را از دست داده ایم، دقیقاً آن گونه که در حدیث آمده است: «من لا معاش له لا معاد له؛ هر کس را که معاش نیست معاد نیست».

بنابراین، باید همگی در راه آگاهی بخشی و اعتلای سطح فرهنگ جامعه اسلامی تلاش کنیم تا بتوانیم مسلمانان را از نیرنگ استعمارگران و کافران رهایی بخشیم و بتوانیم حکومت خدا را در زمین برپا داریم.

## 9. فرهنگ اسلامی به جای فرهنگ جاهلی

قبلاً گفتیم که فرهنگ رویکرد انسانی را مشخص می‌کند که اگر فرهنگ، خوب باشد نتیجه آن نیک و اگر فرهنگ بد باشد نتیجه آن بد خواهد بود. مثلاً فردی که به سوی اعمال نامشروع می‌رود، فرهنگش او را به آن سو سوق می‌دهد و آن که به سوی مسجد می‌رود، فرهنگش وی را به آن سو هدایت می‌کند. این امر در امور جزئی است. در سطح کلان نیز جریان از این قرار است، چه این که اگر در بین مسلمانان فرهنگ استعماری جای خود را

به فرهنگ اسلامی دهد، خود مسلمانان نیز از انحطاط و بردگی و اسارت رهایی یافته، به عزّت، پیشرفت و استقلال دست خواهند یافت.

نگاهی به تاریخ مسلمانان در قبل از ظهور اسلام و بعد از آن، این نکته را کاملاً آشکار می کند. در زمانی که قانون جنگل و فرهنگ خودخواهی و خود محوری بر مردم سیطره داشت، کار آنان، غارت، جنگ، دزدی، میگساری و زنا بود و از نظر فکری و اقتصادی و جنبه های دیگر نیز عقب مانده بودند، اما پس از آمدن اسلام و در پی تغییر فرهنگ شان به فرهنگ ربّانی و مهرآمیز «فأحب لغیرک ما تحب لنفسک (1)؛ پس آنچه برای خود می خواهی همان را برای دیگران بخواه»، شاهد تحوّل گسترده و ژرف در وجدان و حیات مردم گشتیم،

دیگر نه شراب، نه تبه کاری، نه غارتگری و نه جنگی بود که در آن برادرکشی باشد، بلکه جنگ هایی به وجود آمد برای آزادی مستضعفانی که همچنان زیر ستم بودند.

با این تغییر فرهنگ مسلمانان توانستند ریشه دارترین تمدن را در تاریخ شکل بدهند و بدین ترتیب، از بند شهوت ها رها و از بندگی هوای نفس و لذّت ها [ی افسار گسیخته] آزاد شدند و برای عقیده و توحید و انسانیت کار کردند. یکی از این مسلمانان پر تلاش در راه هدف، جوانی از یکی از قبایل ساکن اطراف مدینه بود. پدرش که رئیس قبیله بود مرد و جای پدرش را عمویش گرفت. عمو دختری زیبا و ثروتی بسیار داشت، آن جوان، کاندیدای همسری دختر عمویش، یعنی رئیس فعلی قبیله بود و پس از مرگ او نیز مالک ثروت و اعتبار اجتماعی وی می شد. این جوان هر ماه برای خرید مایحتاج قبیله به مدینه می رفت. يك بار که در حین گشت و گذار در مدینه مردی را دید که در میدانی محصور در چهار دیوار کوتاهی، سخنرانی می کرد. ایستاد و به سخنران گوش داد و مجذوب آن شد. از مردی پرسید: سخنران کیست و مستمعان چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: سخنران محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مجلسیان مسلمان هستند و این چهار دیواری مسجد است که مسلمانان آن را ساخته اند. جوان به قبیله خود بازگشت و ماه بعد برای خرید به مدینه باز

ص: 44

گشته، و به مسجد برای شنیدن سخنان سخنران رفت.

در مرتبه سوم و چهارم احساس می کرد که بیشتر به طرف این پیامبر جدید جذب شده است. روزی به عمویش گفت: عمو چرا ما هر ماه يك بار به خرید می رویم، بهتر است هر هفته به خرید برویم تا مواد غذایی و کالاهایی که می خریم تازه باشد. عمویش قبول کرد و جوان از آن پس هر هفته يك بار به مدینه می رفت و به سخنان رسول الله صلی الله علیه و آلهگوش می داد.

پس از مدتی اسلام آورد و نزد عمویش رفت و گفت: عمو، من مسلمان شده ام.

عمو گفت: به دین محمد گرویدی؟

- دین محمد همان اسلام است که در آن انحرافی وجود ندارد.

- پسر، اگر بر اسلام خودت پافشاری کنی هرگز دخترم را به تو نخواهم داد.

- موضوع ساده ای است، من علاقه ای به زنان ندارم.

- از ورود به خانه ام منع می کنم.

- این هم امری ساده است، زمین خدا وسیع است.

- تو را از ثروت محروم خواهم کرد.

- ثروت، مالی فناپذیر و از بین رفتنی است.

- تو را از ریاست قبیله محروم خواهم کرد.

- من در پی ریاست نیستم.

- باید از قبیله جدا گردی.

- بیرون خواهم رفت.

- باید همه لباس هایت را از تن در آورده، به من بدهی.

- ایرادی ندارد.

عموی سنگ دل او همه لباس هایش را از تنش در آورد و او را برهنه رها کرد. مادرش که او را برهنه دید، دلش برایش سوخت و زیراندازی (پارچه ای) به او داد. جوان، پارچه را دونیم کرد و با یکی پایین تنه و با دیگری بالاتنه خود را پوشاند و تهی دست، روانه شد و

شب هنگام به مدینه رسید و چیزی همراه نداشت. به مسجد رفت و در آن جا خوابید. پیامبر صلی الله علیه و آله برای نماز صبح به مسجد آمد و با دیدن جوان تازه وارد از او پرسید: تو کیستی؟ جوان نام دوران جاهلی خود را گفت. پیامبر فرمود: نام تو از این پس «عبدالله ذو البجادین» است (بجاد همان پارچه ای که جوان دور خودش بسته بود). جوان از آن پس همواره پیرو دستورات اسلام بود و بدان عمل می کرد تا در یکی از جنگ ها (غزوه تبوک) شهید شد.

راستی چه چیزی شخصیت عبدالله ذی البجادین را این گونه تغییر داد و در درونش انقلابی ایجاد کرد؟ چیزی که در این جوان تغییر کرد، فرهنگ او بود و در نتیجه، آن تحوّل حیرت انگیز در وجودش پیدا شد. این دگرگونی از آثار فرهنگ بود، چه این تغییر فرهنگ، تغییر روش های عملی و روش های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به همراه دارد.

بنابراین، باید فرهنگ جاهلی خود را تغییر دهیم و خود را به زیور فرهنگ اسلام بیاریم. خدای متعال می فرماید: «... وَ مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (1)؛ «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافراند».

همچنین می فرماید: «... وَ مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (2)؛ «و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان خود، نافرماناند».

و در جای دیگر فرموده است: «... وَ مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (3)؛ «و کسانی که به موجب خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود ستمگراند».

و می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (4)؛ «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند، سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند».

بی تردید در بین مسلمانان افرادی هستند که فرهنگ پیشرفته اسلامی دارند، اما سخن

ص: 46

1- . سوره مائده، آیه 44.

2- . سوره مائده، آیه 47.

3- . سوره مائده، آیه 45.

4- . سوره نساء، آیه 65.

دربارهٔ اکثریت مسلمانان است. باید اینان را تغییر بدهیم و یکی از راه‌های تغییر، نشر يك ميليارد كتاب بيدارگرانه است که در برگرفته جنبه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، کشاورزی تعاملی و تربیتی و در زمینه آزادی‌ها و شورا و امثال آن باشد.

یکی از زمینه‌های تحوّل این است که مسلمان عرب خود را برادر مسلمان ایرانی، هندی، ترکی و... و آنان او را برادر خود بدانند، درست همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله‌السلام حبشی و صهیب رومی و سلمان فارسی و ابوذر عرب را برادر قرار داد، بدون آن که بین آنان امتیازی جز به تقوا وجود داشته باشد. بنابراین، زبان، رنگ، ملیت، مرزبندی و جز آن معیارهای درست نیست و دلیل برتری فرد و ملتی بر فرد و ملت دیگر نیست.

اگر ما چنین کارهایی را انجام دهیم، می‌توانیم بگوییم که در راه حکومت يك ميلياردی مسلمانان گامی مؤثر برداشته ایم. اتحاد امت‌ها در زیر يك پرچم تجربه ای بی‌مانند یا کم‌نظیر نیست و حتی در روزگار ما نیز تحقق یافته است. مائوی ملحد توانست چین را با چند صد میلیون جمعیت و نیز گاندی موفق شد هندوستان را با چند صد میلیون جمعیت متحد کند. ما نیز خواهیم توانست از عهده چنین کاری برآییم، مشروط بر آن که زیر پرچم قرآن و آموزه‌های پاك سنّت، کاری مستمر انجام دهیم.

## 10. معجزه آفرینی فرهنگ

برپایی حکومت یکپارچه اسلامی همانند نماز، روزه، خمس و زکات - چنان که از احادیث شریف به دست می‌آید - واجب شرعی است و فرهنگ‌سازی از پایه‌های این حکومت است. همان گونه که گفتیم و برای آن مثال‌هایی ارائه کردیم، فرهنگ بنا به ماهیتش، انسان را به سوی نیکی یا بدی سوق می‌دهد. در این جا مثالی دیگر بیان می‌شود:

فضیل بن عیاض دزد و راه‌زنی معروف و بسیار قوی و ترسناک و افزون بر آن به فساد شهره بود. گروه وی هر گاه وارد شهر یا روستایی می‌شدند اموال مردم را می‌زدیدند، به زنان تجاوز می‌کردند و هر کس را که در برابرشان مقاومت می‌کرد می‌کشتند. در این میان،

ضعف و بی توجهی حکومت به زندگی مردم وی را در این راه یاری می رساند. روزی فضیل دختری را نزدیک روستایی دید و با بیانی آمرانه به دختر گفت: به پدرت بگو که من شب می آیم و مهمان شما خواهم بود و باید پدرت تو را برای من آماده کند.

دختر از سرنوشتی که در انتظارش بود ترسیده و بر خود می لرزید، نزد خانواده آمد و جریان را گفت. پدر و مادر و همه افراد خانواده به گریه و زاری پرداختند، اما هیچ راه فراری نداشتند و مجبور بودند به خواسته فضیل تن در دهند و گرنه افزون بر تحمل ننگ، به دست او و یارانش کشته می شدند. تاریکی شب فرا رسید و فضیل به روستا نزدیک شد و آن خانواده بیدار و گریان بودند و از خدا می خواستند که آنان را از شر آن یاغی سرکش نجات بدهد. فضیل از دیوار بالا رفت که ناگهان صدای جان سوز تلاوت قرآن را شنید که خاموش و آرامش شب را درهم می شکست. فضیل گوش فراداد ناگهان این آیه در گوشش طنین افکن گشت که: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ» (1)؛ «آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده که دل هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده، نرم [و فروتن] گردد؟».

آیه مبارکه در اعماق قلب فضیل نفوذ کرده، آن را تکان داده بود فضیل به شدت به خود لرزید گویی که وی را صاعقه زده باشد، دلش لرزید و اشک بر گونه اش جاری گشت و در حالی که گذشته تاریک و سیاه خود را به یاد می آورد گفت: «آری، وقت آن رسیده که دلم به یاد خدا خاشع گردد». شاید خدای عزوجل دعای آن خانواده را که به درگاه حضرتش زاری می کردند، مستجاب کرده بود.

به هر حال، فضیل به درگاه الهی توبه ای خالصانه کرد و در حالی که بر فراز بام بود از همان جا خطاب به ساکنان خانه گفت: ای اهل خانه، من فضیل هستم، به درگاه الهی توبه کرده ام و از این که شما را ترسانده و به وحشت افکنده ام، پوزش می خواهم. آن گاه سرفراکنده و دلگیر از آن خانه بیرون شد و خود را به خرابه ای رساند و در آن جا منتظر

ص: 48



برآمدن صبح شد تا به شهر برود و توبه خود را برای مردم اعلام دارد. او در آن خرابه غرق در اندیشه بود که ناگاه صدای فردی را شنید که با دیگری سخن می گفت و پیشنهاد می کرد که بهتر است در این وقت شب قافله مان را حرکت ندهیم، زیرا ممکن است فضیل و گروه او راه را بر ما ببندند. و آن دیگری در پاسخ می گفت: ما قوی و مسلح هستیم و اگر فضیل بر ما راه را ببندد، او و گروهش را مجبور به فرار خواهیم کرد.

فضیل ناگهان بانگ برآورد: ای کاروانیان، به سلامت بروید و بیمی از او نداشته باشید که فضیل توبه کرده است، من فضیل هستم. کاروانیان قبول نمی کردند که او فضیل باشد. فضیل در حالی که می گریست و خاک بر سر می ریخت، به آنان نزدیک شد. وقتی کاروانیان فضیل را دیدند وی را شناختند. فضیل از آن روز به عابدی زاهد تبدیل گشت، به گونه ای که در زهد، عبادت، فضیلت و تقوا ضرب المثل شد» (1).

چه چیزی این فرد و امثال او را چنین ریشه ای متحوّل ساخت؟ پلیس؟ قانون؟ ثروت؟ و یا زن؟ هیچ کدام، بلکه فرهنگ قرآنی بود که وی را به فردی صالح بدل کرد و در نهایت او از شخصیت های برجسته تاریخ شد. آری فرهنگ چنین نقش برجسته ای دارد.

خانم «بیل»، جاسوس انگلیسی، در خاطراتش می نویسد: «در زمان جنگ اول جهانی که در عراق می جنگیدیم، آنچه که موجب شکست ما گشت، مبارزینی بودند که از سوی علما به حرکت درآمده بودند و به نظر ما پیروزی بر این مقاومت جز با جداکردن توده ها از علما، به گونه ای که مردم از رهبری آنان پیروی نکنند، امکان پذیر نیست و برای تحقق این هدف باید فرهنگ مردم را تغییر بدهیم و این کار تنها از راه ایجاد مدارس و دبیرستان و تربیت افراد، طبق خواست خودمان امکان پذیر است».

آنان چنین کاری را عملی کردند و توانستند فرهنگ نسل جدید را تغییر دهند. آری،

ص: 49

---

1- . بحار الأنوار، ج 75، پاورقی ص 255: ابوعلی، فضل بن عیاض بن مسعود بن بشر تمیمی فندینی، صوفی و زاهد مشهور در ابیورد خراسان زاده شد. وی ثقه، بلند منزلت و از اصحاب امام صادق بود. چنان که حکایت شده است: او ابتدا در راه ابیورد و سرخس به راهزنی مشغول بود تا آن که شیفته دختری شد و... .

عفلق و حزب بعث ثمره همان تلاش فرهنگی برای ایجاد تحوّل اند که استعمار بریتانیا آن را به کار گرفت و در نتیجه، آزادمردان با عزّت در دست استعمارگران خوار شدند.

شایان تذکر است که کارهای فرهنگی ما بسیار ضعیف است، در حالی که کار فرهنگی سرلوحه تلاش مسلمانان پیشین بود. در این جا نمونه هایی از این تلاش ها را بر می شمیریم:

بزرگ ترین کتابخانه های اسلامی در ایران و عراق امروزه حداکثر یکصد هزار کتاب دارد، در حالی که کتابخانه خواجه نصیرالدین طوسی چند صدسال قبل به تنهایی دارای چهارصد هزار جلد کتاب بود و این در حالی است که کتاب ها در آن روزگار خطی بودند و امروزه اغلب کتاب ها چاپی می باشند، به دیگر بیان، تهیه آن همه کتاب در روزگار خواجه نصیرالدین طوسی، به مراتب سخت تر از امروز بود.

کتابخانه یکی از حاکمان فاطمی در مصر يك ميليون و سیصد هزار کتاب و البته خطی داشت. امروزه یکی از کتابخانه های کشورهای استعمارگر نه میلیون کتاب دارد و کتابخانه دیگری در کشور استعمارگر دیگری، سی و شش میلیون کتاب دارد. اکنون بنگرید بین یکصد هزار جلد کتاب تا سی و شش میلیون جلد چه فاصله زیادی است!

در گذشته ما مسلمانان منبع دانش، مرکز گسترش و پیشرفت علم بودیم و پایتخت های اسلامی مانند: اندلس، بغداد، نیشابور، خراسان، قم، حلّه، اصفهان، نجف و کربلا مراکزی برای جذب دانشجویان و دانشوران بود که غیر مسلمانها نیز به دانشگاه های بزرگ اسلامی ما در مراکز علمی مزبور می آمدند، اما اکنون اوضاع تغییر کرده و کشورهای کفر و الحاد، به مراکزی مهاجرپذیر تبدیل شده اند که مسلمانان و دیگران برای دستیابی به پیشرفت های علمی و تکنیکی، به آن جا می روند و مسلمانان غالباً با رویکردهای سیاسی و فکری کافران آن جا همراه می گردند. طبق گزارشی: «از سال 1950 میلادی بیش از نیم میلیون متخصص و فرهیخته از طبقات مختلف، از خاور میانه به غرب و امریکا مهاجرت کرده اند».

به هر حال و بی تردید، فرهنگ رکن مهمی از ارکان اقامه حکومت جهانی اسلام است و هر فردی باید در حد توان در این کار مشارکت کند. به عنوان مثال یکی به چاپ هزاران

کتاب پردازد، دیگری هزاران جوان را سازمان دهی کند، سومی به نشر مجله یا روزنامه ای بامحتوا و سطحی عالی پردازد و به همین ترتیب همه تلاش کنند.

## 11. وجوب برپا داشتن حکومت اسلامی

قبلاً به لزوم اهتمام برای ایجاد حکومت جهانی اسلام که همه مسلمانان را در حکومتی انتخابی و مورد رضایت خدای سبحان گرد آورد، اشاره کردیم. ممکن است این اشکال مطرح شود که برخی روایات دلالت بر آن دارد که قبل از ظهور امام مهدی (عجل الله فرجه) اقامه حکومت اسلامی امکان ندارد. پاسخ آن است که روایات مزبور را باید به یکی از چهار احتمال حمل کرد:

1. تقیّه: زیرا امامان علیهم السلام می خواستند خود را حفظ کنند تا ریشه های مقاومت همواره زنده بماند و خدای سبحان در این باره می فرماید: «...إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ...» (1)؛ «مگر آن که از آنان به نوعی تقیه کنید».

و نیز امام صادق علیه السلام فرموده: «التقية ديني و دين آبائي(2)؛ تقیه دین من و دین پدرانم است».

2. مقصود، حکومت جهانی برای همه مردم جهان است که چنین چیزی جز برای امام مهدی علیه السلام تحقق نمی یابد.

3. مقصود اجرای عدالت واقعی است که فقط برای امام معصوم امکان پذیر است و نه دیگران، زیرا دیگران طبق ظاهر دلایل عمل می کنند.

4. مقصود کسانی هستند که به خود می خوانند نه به رهبری واقعی که خدای سبحان او را برای حکومت تعیین کرده است.

مؤید آنچه گفتیم این است که سه تن از امامان معصوم علیهم السلام برای مختار دعا کردند و مختار حدود پنج سال بر شرق جهان اسلام حکومت کرد. آیا حکومت او باطل بود؟ و آیا امامان علیهم السلام برای حاکم باطل دعا می کنند؟ بلکه امام امیر مؤمنان علیه السلام او را «کیس» (زیرک)

ص: 51

1- . سوره آل عمران ، آیه 28.

2- . المحاسن، برقی، ج 1، ص 255.

نামید. آیا به نظر امام علیه السلام کسی که به باطل حکومت می کند، کیس است؟ عالمان بزرگی که هیچ تردیدی در عدالت و فقاہت آنان نیست از قبیل: رضی، مرتضی و مفید رحمہم اللہ از دوستان دولت آل بویه بودند و علامہ حلی از یاران خدا بنده بود و مجلسی اوّل و دوّم، شیخ بهائی، محقق کرکی، میرداماد و امثال آنان از نزدیکان و وزیران دولت صفوی بودند. همچنین کاشف الغطاء به بعضی از قاجاریان وکالت داد و شیخ محمد تقی شیرازی پس از انگلیس، در عراق دولت اسلامی برپا کرد و امثال این موارد که زیاد است.

روایاتی نیز وجود دارد که گفته ما را تأیید می کنند. به عنوان مثال: کافی خبری صحیح از عیص بن قاسم نقل می کند که می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «بر شما باد به تقوای خدای یگانه که هیچ شریکی برای او نیست و در خود بنگرید. سوگند به خدا، وقتی فردی که شماری گوسفند دارد و چوپانی بر آنها گمارده، اما ببیند چوپان دیگری وجود دارد که به کار گوسفند آگاه تر است، گوسفندانش را از نزد چوپان اوّل گرفته به چوپان داناتر و آگاه تر می سپارد. سوگند به خدا اگر فردی از شما دو جان می داشت، با یکی از آن دو می جنگید و آزموده می شد و جان دیگرش باقی می ماند تا بر پایه تجربه اش از آن بهره بگیرد، اما انسان يك جان دارد که اگر از بین برود، فرصت توبه از بین رفته است. و شما سزاوارترید در انتخاب آنچه بایسته جان تان است. پس اگر یکی از ما (بنی هاشم و آل علی) به سوی شما آمد، بنگرید برای چه چیزی [و با چه انگیزه ای] قیام می کنید. نگویید که زید خروج کرد. زید فردی عالم و صادق بود، او شما را به خود نخواند، بلکه به فرد مورد رضایت از آل محمد صلی الله علیه و آله فراخواند و اگر پیروز می شد به آنچه که شما را بدان فرا می خواند، وفا می کرد. او علیه حکومتی فراگیر قیام کرد تا آن را درهم بشکنند.

کسی که امروزه از بین ما خروج می کند شما را به چه چیزی فرا می خواند؟ به فرد مورد رضایت از آل محمد صلی الله علیه و آله؟ شما را گواه می گیریم که بدو رضایت نمی دهیم. او امروز ما را نافرمانی می کند، در حالی که هیچ کس با او نیست. اگر بیرق ها و پرچم ها با او همراه شوند در آن صورت حتماً از ما شنوایی نخواهد داشت، مگر کسی که از بنی فاطمه باشد که بدو

رضایت می دهیم. سوگند به خدا صاحب شما کسی نیست، جز کسی که در ماه رجب با او جمع شوند، پس با نام خدا به او روی آورید و اگر خواستید تا ماه شعبان به تأخیر بیندازید [که باکی نیست] و اگر دوست داشتید در بین کسان روزه بگیرید (در ماه مبارک رمضان با کسان خود باشید)، شاید این کار برای تقویت شما بهتر باشد و سفیانی بسنده علامتی است برای شما»<sup>(1)</sup>.

این روایت صحیح بر درستی قیام زید دلالت دارد زیرا قیام او برای خدا بود و به سوی امام علیه السلام فرا می خواند، برخلاف کسانی که قیام شان چنین نبود، از قبیل کسانی که برای عباسیان دعوت می کردند که بخشی از این حدیث اشاره به آنان دارد. اجتماع بنی فاطمه بیانگر رضایت امام علیه السلام است، گرچه دیگران هم اجتماع نکنند، چنان که در باب اجماع این نکته را گفته اند و ظاهراً دستور امام علیه السلام مبنی بر به تأخیر انداختن تا ماه شعبان یا شوال برای آن بود که موضوع برای آنان روشن گردد و بدانند که مدعیان، به امام علیه السلام دعوت نمی کنند.

در پایان حدیث يك نوع دلداری از سوی امام علیه السلام به آنان (معاصران امام علیه السلام) است که دعوت مزبور را از دست می دادند، زیرا آن دعوت، برای حاکمیت امام عادل نبود. این که آنان امام مهدی (عجل الله فرجه) را درک می کنند و به همراه او قیام می کنند.

روایت دیگری از علل الشرائع از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إن أتاكم منّا آت لیدعوكم إلی الرضا منا، فنحن نشهدکم انا لا نرضی، إنه لا یطیعنا الیوم و هو وحده، و کیف یطیعنا إذا ارتفعت الرايات و الأعلام»<sup>(2)</sup>؛ اگر کسی از ما نزد شما آمد تا به فرد مورد رضایت از ما

خانندان فرا خواند، شما را به گواهی می گیریم که خشنود نیستیم. او امروز که تنهاست از ما شنوایی ندارد، چه رسد به این که بیرق ها و علم ها [در رکابش] فراز آیند [و به فرمایش تن در دهند]».

ظاهر این روایت عدم جواز همراهی است در صورتی که فرد به امام نخواند و از امام اطاعت ننماید، اما اگر چنین نبود، دعوت او و پیروی از او صحیح است.

در عیون الأخبار از ابن ابی عبدون نقل شده است که امام رضا علیه السلام ضمن سخنانی به

ص: 53

1- . کافی، ج 8، ص 264.

2- . وسائل الشیعه، ج 15، ص 53.

مأمون فرمود: «برادرم زید را با زید بن علی مقایسه نکن. زید بن علی از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله بود. برای خدا خشم گرفت و با دشمنان خدا جنگید تا آن که در راه خدا شهید گشت. پدرم موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: از پدرش جعفر بن محمد علیه السلام شنیده که می فرمود: «خدا رحمت کند عمویم زید را، او به فرد مورد رضایت از آل محمد صلی الله علیه و آله فراخواند و اگر پیروز می شد به گفته اش وفا می کرد. او در امر قیامش با من مشورت کرد، بدو گفتم: ای عمو، اگر می خواهی کشته و در «کناسه» (جایی در نزدیکی کوفه) به دار آویخته شوی، آنچه خواهی بکن... آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: زید بن علی ادعای چیزی که حقتش نبود، نکرد و از این کار پروای الهی داشت. او می گفت: من شما را به فرد مورد رضایت از آل محمد صلی الله علیه و آله فرامی خوانم»(1).

ابن ادریس به سند خود در آخر کتاب السرائر نقل می کند: «در محضر امام صادق علیه السلام از آل محمد صلی الله علیه و آله یاد شد که خروج کرده بودند. امام علیه السلام فرمود: تا زمانی که فردی از آل محمد صلی الله علیه و آله خروج کند من و شیعه من در خیر خواهیم بود. ای کاش قیام کننده ای از آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند و مخارج خانواده اش بر عهده من است»(2).

به نظر نگارنده، شاید ستایش امام رضا علیه السلام از برادرش زید در حضور مأمون به جهت تقیّه بود، چنان که خبر السرائر آن را تأیید می کند. همچنین اخباری که گویای تنقیص امامان از یاران خود، به دلیل ترس بر جان آنان بود و این که حکومت وقت، آنان را مورد آزار قرار ندهد. همچنین آنان را به کشتی ای تشبیه می کردند که حضرت خضر آن را سوراخ کرد تا توسط پادشاه ظالم مصادره نشود. سخن امام علیه السلام درباره شهیدان فخر تأیید این امر را می کند آن جا که فرمود: «انصار به وعده خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله وفا نکردند».

[حال این پرسش پیش می آید که] اگر آنان به ناحق و بدون جواز شرعی قیام کرده

بودند آیا انصار حق داشتند آنان را یاری کنند؟ یا آن که لازم بود از آنان دوری گزینند؟

اشعار دعبل در حضور امام رضا علیه السلام در سوگ شهیدان کوفه، فخر و گرگان، دیگر مؤید

ص: 54

1- . احتجاج، طبرسی، ج 2، ص 135.

2- . السرائر، ج 3، ص 569 و جز آن.

این مطلب است، زیرا تقریر امام رضا علیه السلام دلیل بر درستی خروج آنان است، اما اگر از ابومسلم، ابوسلمه و دیگر کسانی که علیه بنی امیه خروج کردند، ذکری به میان می آمد، آیا امام رضا علیه السلام آنان را تأیید می کرد؟

یحیی بن جندل از ابوالحسن اول (امام کاظم) علیه السلام نقل می کند که فرمود: «مردی از اهل قم مردم را به حق فراخواهد خواند و گروهی چون آهن (قوی و شکست ناپذیر) گرد او جمع خواهند گشت که تندبادها آنان را متزلزل نخواهد کرد و از جنگ روی برتابند و هراس به دل راه ندهند و بر خدا توکل می نمایند و فرجام نیک، از آن پرهیزکاران است»<sup>(1)</sup>.

ص: 55

---

1- . بحار الأنوار، ج 57، ص 216. شایان توجه است، روایاتی که از قیام نهی کرده اند، اشکال سندی دارند، مثلاً در سند بعضی از آن روایت ها افرادی چون: خلیلی، جیلانی و ابن نصر به چشم می خورند که - طبق کتب رجالی - از دروغ گویان و غالیان و فاسد مذهبان بودند.





## 1. سازمان دهی، پایگاهی استوار برای تشکیل حکومت يك ميليارد مسلمان

در بخش نخستین، موضوع «آگاهی بخشی» مورد بحث قرار گرفت؛ پایه ای که حکومت متحد اسلامی يك ميليارد مسلمان بر آن استوار خواهد بود. در این فصل پایه دوم حکومت اسلامی يك پارچه را که «سازمان دهی» است، مورد بحث قرار می دهیم.

«سازمان دهی» واجب شرعی، سنت هستی و امری اجتناب ناپذیر و حیاتی برای امت اسلامی است. «سازمان دهی» در مرحله اول واجب شرعی است و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «... و نظم أمرکم(1)؛ شما را به پروای خدا و نظم (سازمان دهی) در کارهایتان سفارش می کنم».

و در مرحله دوم قانون هستی است و خدای سبحان همه هستی را نظام مند آفریده در این باره فرموده است: «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ»(2)؛ «از هر چیز سنجیده ای در آن رویانندیم».

این نظم در قطرات باران، درختان، حیوانات، ریگ ها، ستارگان و همه کائنات دیده می شود. انسان نیز از این قاعده مستثنا نبوده، چه این که خدای سبحان وجود او را با سازمان مداری و نظام مندی کلی هستی هماهنگ ساخته است. قلب، ریه، کبد، کلیه و دیگر اندام ها همگی منظم و هماهنگ کار می کنند و بروز هر نوع نابسامانی در این اعضا، برابر با بیماری یا مرگ است، اما خدای سبحان بخش های علمی، اجتماعی و رفتاری انسان را در اختیار خود انسان قرار داده است و انسان نباید از دایره قوانین حاکم بر هستی پا بیرون

ص: 57

1- نهج البلاغه، نامه 47.

2- سوره حجر، آیه 19.

نهد، زیرا در این صورت با نابودی و ویرانی روبه رو خواهد شد.

«سازمان دهی» در مرحله سوم ضرورتی حیاتی و قدرت [آفرین] است. خدای متعال می فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (1)؛ «هرچه در توان دارید از نیرو و... بسیج کنید». اگر خود را در چارچوبی نظام مند گسترده، سازمان ندهیم، بی تردید ناتوانی بر ما چیره شده و دشمنان بر ما غالب خواهند شد و وضعیت کنونی ما بهترین گواه بر این امر است. اکنون شمار مسلمانان به يك میلیارد نفر می رسد (2)، اما کشورهای شان تحت سیطره استعمارگران است. بخشی در دست کمونیسم جهانی (3)، بخشی در دست سرمایه داری جهانی و قسمت سوم زیر سلطه صهیونیسم و بقیه نیز آشکار و پنهان در زیر نفوذ استعمار است. حقیقت این است که بدون سازمان دهی نمی توانیم با یورش های همه جانبه [دشمنان و غارتگران] معاصر مقابله و در برابر شرق و غرب و مزدوران شان پایداری کنیم.

نباید غافل بود که جهان کنونی بر «سازمان دهی» استوار است. در گزارشی آمده است: «صهیونیست ها پنج میلیون تشکیلات دارند» و در گزارش دیگری نقل شده است: «اتحاد جماهیر شوری [سابق] بین دوازده تا بیست میلیون سازمان دارد و آمار سازمان های موجود در چین کمونیست، کمتر از بیست میلیون سازمان نیست. کشورهای نه گانه اروپایی با امریکا، از پنج میلیون سازمان برخوردارند» این مجموعه ها، از سازمان های ملی، حزبی، فرهنگی و جز آن تشکیل شده است.

این پرسش به ذهن می رسد که در این فضای آکنده از تشکیلات، آیا می توان بدون «سازمان دهی» زندگی کرد؟ و اگر بتوان این گونه روزگار گذراند آیا نتیجه ای جز پریشانی، نابودی و از بین رفتن در پی دارد؟ بیش از ده سال قبل به بعضی از مسلمانان لبنان گفتم: اگر خود را در قالب سازمانی منظم سامان ندهید، سرنوشت بدی خواهید داشت. گفتند: از کجا چنین چیزی را می گوئید؟ گفتم: از منطق تاریخ و منطق حوادث. گفتند: چگونه؟ گفتم:

ص: 58

---

1- . سوره انفال، آیه 60.

2- . این بحث به زمان نگارش کتاب بر می گردد. م.

3- . همان.

شما از درون در چنبره سازمان های صلیبی و از بیرون در چنگال سازمان دهی صهیونیستی در اسرائیل گرفتارید. و دو سازمان دهی خصمانه پیش رو دارید در عین حال در پراکندگی به سر می برید. روشن است که جمعیتی نظام مند بر ملتی بی نظم و پراکنده چیره گردند. این کافی نیست که کسی بگوید: من بر حق هستم و هیچ کاری انجام ندهد، زیرا حق به نظم فرامی خواند و به برتر بودن فرمان می دهد و از تو می خواهد برای پیشرفت، از راهکارهای طبیعی بهره گیری، نه آن که با گوشه نشینی و تن پروری خود را پوینده راه خدا و دیگران را پوینده بیراهه شیطان بخوانی!

در هر حال، این موضوع را مورد تأکید قرار دادم، اما شرایط دشوار موجود مانع از سازمان دهی کامل آنان گشت و نتیجه آن گرفتاری ها و بدبختی هایی بود که امروزه شاهد آنیم. البته فرقی نمی کند که دلیل آن کوتاهی باشد، یا ناتوانی، نتیجه یکی است و در همه عوامل طبیعی مشهود است. مثلاً کسی که آب نخورد - گرچه به علت نیافتن آب باشد - زیان خواهد دید. باید توجه داشت که نتیجه، دایر مدار آگاهی یا ناآگاهی، توانایی یا ناتوانی نیست، چرا که دنیا بر پایه عوامل و نتایج می چرخد و نتایج، زاینده قهری عوامل است، خواه ابزار از روی عمد فراهم آید و یا غیر عمد.

زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله درس بزرگی برای ماست، زیرا همه کارهایش را با دقت، نظام می بخشید. برای نمونه در جنگ بدر شمار مسلمانان سیصد نفر و جمعیت کافران افزون بر هزار نفر بود و البته سپاه دشمن غرق در اسلحه بود، حال آن که مسلمانان تقریباً دست خالی بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله به این بسنده نکرد که مسلمانان سرشار از ایمان قلبی هستند بلکه به سازمان دهی خارجی نیز پرداخت. به نقل بعضی از مورخان، پیامبر صلی الله علیه و آله هر صد نفر از یارانش را حلقه وار به گونه ای که پشت به هم و رو به دشمن قرار گیرند، سازمان داد و در نتیجه، وقتی مشرکان به مسلمانان حمله کردند، نتوانستند بر آنان چیره شوند و در گرد این

حلقه های بزرگ نابود شدند. مسلمانان افزون بر ایمان قلبی، با این سازمان دهی، توانستند بر سپاه فاقد نظم، چیره شوند.

درباره چگونگی سازمان دهی باید گفت که هرکسی می تواند بدان دست یابد و این امر با پیوستن به یکی از سازمان های اسلامی که روش و منش و مبنای صحیح و درستی دارند و در بسیاری از کشورهای اسلامی فعالند و یا با تأسیس سازمانی جدید تحقق می یابد. شایان توجه است که می توان با حضور چهار انسان صالح و با ارائه اندیشه سالم، سازمانی را تشکیل داد و هر يك از آنان پس از آگاهی یافتن از اندیشه و اساسنامه تشکل، چهار نفر دیگری را جذب کرده و به صورت تصاعد هندسی و عددی، اعضای آن به بیست نفر و با تداوم به هزاران و حتی میلیون ها نفر افزایش داد. اگر این شیوه را پیش گرفته، آن را ادامه دهیم، به یقین، خدا با ما خواهد بود، چرا که خود فرموده است: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»<sup>(1)</sup>؛ «اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری کرده و گام هایتان را استوار می دارد».

## 2. سازمان دهی غیر مسلمانان

سازمان دهی که به عنوان مقدمه برای تأسیس حکومت متحد اسلامی يك میلیارد نفری است، نباید به کشورهای اسلامی محدود باشد، بلکه باید با اولویت های زیر، کشورهای بیگانه را نیز دربر بگیرد:

1. مسلمانان ساکن آن کشورها را سامان بدهد.

2. سازمان دهی ساکنان غیر مسلمان آن سامان که خود را تحت فشار، سرکوب و ترس می بینند و با مشاهده مفاهیم والا، آزادی های گسترده و مالیات های اندک اسلام حاضرند در برپایی حکومت اسلامی همکاری کنند. تاریخ به ما نشان می دهد که کافران چگونه از مسلمانان استقبال کرده و با آغوش باز آنان را پذیرفتند، زیرا اسلام را تنها ناجی خود می دیدند، چرا که آنان را از زیر یوغ حکومت های ستمگر نجات می داد<sup>(2)</sup>.

از دیگر سو اجرایی شدن، قانون «مؤلفه قلوبهم» عاملی کارآمد در به نتیجه رسیدن این

ص: 60

1- . سوره محمد، آیه 7.

2- . ر.ك: كيف اتشر الإسلام اسلام چگونه گسترش یافت؛ نگارنده.

کار است. جمعی از فقها «مؤلفه قلوبهم» را دو گروه خوانده اند: گروه اول کسانی هستند که ایمان ضعیف دارند که «فَإِنْ أَعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْحَطُونَ»<sup>(1)</sup>؛ «اگر به آنان از آن داده شود، خشنود می گردند و اگر از آن به آنان داده نشود، به ناگاه خشم می گیرند».

به این افراد چیزی از اموال داده می شود تا دینشان استحکام یابد و پایه های ایمان در دل هایشان استوار شود.

گروه دوم کافرانی هستند که هدف، دلجویی و دل گرم کردن آنان به اسلام است. لذا چیزی از زکات و یا جز آن که در بیت المال گرد آمده به آنان داده می شود تا در برپا کردن اسلام مسلمانان را یاری کنند.

با دست به دست دادن این عوامل، یعنی فضای خفقان و سرکوب که کافران در آن زندگی می کنند، با آزادی ها و مفاهیم عالی اسلام و قانون «مؤلفه قلوبهم» سامان دادن آنان ممکن می شود. وانگهی سامان دادن غیر مسلمانان، در مرحله نخست يك واجب شرعی است و در مرحله بعدی روشی برای مبارزه با دست اندازی و چالش ها و هموردی های تمدنی است که امت اسلامی با آن رودر روست.

نظام های غربی و شرقی در گذشته چنین کاری را نسبت به مسلمانان انجام دادند و امروز نیز بدان ادامه می دهند. مثلاً آنان بخشی از جوانان ما را سامان می دهند تا مزدور آنان باشند. بدین ترتیب بعضی ها مزدوری انگلیس، اسرائیل و آمریکا را پذیرفتند و کمونیست ها به مزدوری غرب یا شرق تن دادند. و ملّی گرایان، وجودگرایان (اگزیستانسیالیست) و جز آنان از این قافله عقب نماندند.

آنان جوانان ما را در راه سرکوب مجهّز می کنند، چرا ما جوانان آنان را برای آزادی و اصلاح تجهیز نکنیم و روشن باشد که مقصود ما تنها آزادی کشورهای مان نیست، بلکه آزادی کشورهای آنان نیز مدّ نظر است، زیرا آزادی واقعی در اسلام است و با حاکمیت آن چهره می نماید خداوند می فرماید: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»<sup>(2)</sup>؛ «و از

ص: 61

---

1- . سوره توبه، آیه 58.

2- . سوره اعراف، آیه 157.

[ دوش ] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، بر می دارد».

به عنوان نمونه یکی از فعالیت های استعمارگران در کشورهای اسلامی را نقل می کنم: پیش از آن که انگلیس در ایران نفوذ کند، گروهی از مزدوران خود را به ایران، به ویژه مناطق عشایری مرزی فرستاد. اینان به دروغ و دورویی خود را مسلمان وانمود کردند تا پوششی برای رفتارهای شیطانی شان باشد. آن گاه جمعی از جوانان ساده لوح و زودباور را فریفته، در يك سازمان غربی - انگلیسی - سازمان دهی کردند که بعدها به عنوان گنجینه ای برای استعمار انگلیس در ایران عمل کردند [ و در حکومت پهلوی اول و دوم منصب های مهمی را در دست گرفتند ].

یکی از این مزدوران پس از اظهار اسلام با دختری عشایری ازدواج کرد و بعد از آن که توانست جمعی از جوانان را گمراه کرده وارد سازمان انگلیسی کند، مأموریت خود را پایان یافته دید. از این روزش را به یکی از روستاییان داد و در مقابل، الاغی گرفت، و با آن روانه بوشهر شد و در آن جا الاغش را فروخت و با کشتی به سوی لندن رفت.

در ترکیه وضع به گونه دیگری بود، چرا که استعمارگران به فکر کشاندن ترکیه به الحاد و زدودن تمام نمادهای اسلامی از آن افتادند و برای تحقق آن جمعی از مزدوران شان را به ترکیه گسیل داشتند تا جوانان آن سامان را فاسد و کشور را از نظر فرهنگی و اعتقادی ویران کنند. در این خصوص یکی از یهودیان که در آنکارا سرگرم انجام مأموریت استعماری خود بود، می گوید: «پس از آن که کارم تمام شد و شمار مورد نظر از جوانان را سازمان دهی کردم، تصمیم گرفتم تا ترکیه را به فساد نکشیده ام آن جا را ترك نکنم. لذا با همکاری جوانی تُرك که در تشکیلات ما بود، توانستیم بانك عثمانی را در آنکارا منفجر کنیم که تأثیر مطلوبی در دنیا داشت». البته این تأثیر از نظر وی مطلوب بود.

آری استعمارگران این گونه جوانان ما را گمراه می کردند و همچنان سرگرم به بیراهه کشاندن آنانند. بنابراین بر ما است که با آنان مقابله به مثل کنیم و سنگ پرتابی را به جای خودش باز گردانیم، البته با يك تفاوت که آنان در راه نابودی تلاش می کردند و ما در راه

سازندگی اقدام می‌کنیم. آنان مسیر برده‌سازی را پیمودند و ما در راه آزادسازی گام برمی‌داریم. آنان در راه هوای نفس و شیطان و ما در راه خدا و انسان تلاش می‌کنیم.

همچنین مسلمانان با جمعیت چند میلیونی موجود در کشورهای غیر اسلامی باید ابتدا خود را سامان دهند و در قالب تشکلی، متحد شوند، سپس دیگران را به نظم آورند تا در راه رسیدن مسلمانان به حکومت متحد اسلامی جهانی، از یاری شان برخوردار شوند که «وَمَا ذَلِكْ عَلَى اللَّهِ بَعِزٌّ»<sup>(1)</sup>؛ «این کار بر خداوند دشوار نیست».

### 3. ادغام جنبش‌ها

گسترش نسبی آگاهی‌های حیاتی در کشورهای اسلامی و چالش‌های سرنوشت‌سازی که امت اسلامی با آن مواجه است، جنبش‌های اسلامی بسیاری در کشورهایی مانند: ایران، عراق، منطقه خلیج فارس، هند، پاکستان، مغرب، مصر، سودان، و همچنین در کشورهای غیر مسلمان، همچون: آمریکا، اروپا، ژاپن، چین، اتحاد جماهیر شوروی و جاهای دیگر، به وجود آورده است. ضروری به نظر می‌رسد که تا زمانی که هدف یکی است و مشکل یکی است، همه این تلاش‌ها در جنبش یگانه سامان‌گیر، چرا که همگی از استعمار، استثمار، دیکتاتوری، عقب‌ماندگی و امثال آن در رنجند.

باید توجه داشت که اختلاف برداشت‌ها به وحدت زیان نمی‌رساند، زیرا اختلاف دیدگاه انسان‌ها امری طبیعی است و تلاش‌گران هر قدر هم با اخلاص باشند، در برداشت‌هایشان اختلاف دیدگاه دارند که در چارچوب جنبش متحد جهانی و از طریق «رای اکثریت» برپایه معیارهای شورای اسلامی قابل حل است. اگر این جنبش‌ها متحد شوند به قدرت بزرگی در برابر استعمار خارجی و عقب‌ماندگی داخلی تبدیل خواهند شد و از این راه امکان برپایی حکومت واحد اسلامی با یک میلیارد شهروند به دست می‌آید.

یکی از کارهای مهمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد متحد کردن مسلمانان بود و این امر

ص: 63

از عوامل اصلی برای پیشرفت اسلام به شمار می آید. یکی از علما گفته است: اسلام بر پایه دو جمله «کلمه توحید» و «توحید کلمه» استوار شده است.

در این مورد مورخان می نویسند: «سرعت گسترش اسلام در جهان پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، ایرانیان و رومیان را دهشت زده کرد. پادشاه روم از هر کسی که از جزیره العرب می آمد، درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و خصوصیات وی می پرسید تا از حدود درستی و راست گفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله و عفت این پیشرفت شگفت، آگاهی یابد. روزی به پادشاه خبر دادند که تاجری مسیحی در مسیر خود، از یمن به جزیره العرب رفته و از آن جا به روم آمده است. پادشاه بازرگان را احضار کرده، از وی پرسید: آیا از یثرب (مدینه) هم گذشتی؟

گفت: آری.

پادشاه پرسید: آیا محمد را دیدی؟

گفت: هرگز.

پرسید: او ادعای پیامبری کرده است و هر پیامبری باید معجزه ای داشته باشد. آیا درباره معجزه های او چیزی شنیدی؟

گفت: چیزی نشنیدم و درباره آن نیز پرسشی نکردم، چون تاجر هستم و این چیزها برایم مهم نیست.

پادشاه پرسید: آیا درباره اخلاق و رفتار او چیزی شنیده ای؟

گفت: آری، يك چیز شنیده ام.

پادشاه برای شنیدن سخن او با بی قراری پرسید: چه چیزی شنیده ای؟

تاجر پاسخ داد: شنیده ام وقتی محمد وارد مدینه شد بین دو قبیله «اوس» و «خزرج» که بیش از یکصد سال درگیر اختلاف و جنگ با یکدیگر بودند، آشتی داد و اکنون برادرانی دوستدار یکدیگر گشته اند که در راه گسترش اسلام در کنار هم تلاش می کنند.

پادشاه گفت: همین کافی است. آشتی دادن بین مردم، شیوه پیامبران و ایجاد تفرقه بین مردم از خصلت پادشاهان مستبد است».



آری، پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه برای وحدت مسلمانان می کوشید. در متون اسلامی تشویق بسیاری بر وحدت و اتحاد وجود دارد. به عنوان مثال در حدیث آمده است: «خیر الولاية من جمع المختلف، و شر الولاية من فرق المؤتلف؛ بهترین زمامداران افرادی هستند که پراکندگی را به جمعیت تبدیل کنند و بدترین شان کسانی هستند که جمعیت ها را پراکنده می سازند».

قرآن کریم درباره فرعون می فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا»<sup>(1)</sup>؛ «فرعون در روی زمین سرکشی کرد و مردم آن را گروه گروه ساخت».

نیز می فرماید: «وَلَا تَنَزَعُوا فِتْقَشُلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ»<sup>(2)</sup>؛ «اختلاف نکنید که سست می شوید و توانتان از بین می رود».

و نیز می فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا»<sup>(3)</sup>؛ «همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید».

همچنین در قرآن می خوانیم: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَ حِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ»<sup>(4)</sup>؛ «این امت شماست، امتی یگانه و من پروردگار شما هستم».

در دعایی برای حضرت حجت (عجل الله فرجه) آمده است که او «جامع الكلمة على التقوى»<sup>(5)</sup>؛ جمع کننده کلمه (همصدا کننده) بر تقواست».

بنابراین، لازم است در راه وحدت جنبش های اسلامی بکوشیم و در این راه باید از بدی ها بگذریم و اشتباهات را ببخشیم و کینه ها و ستیزها را فراموش کنیم. خدای سبحان در این باره می فرماید: «ادْفَعِ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاةٌ كَانَهُ وَلِيًّا حَمِيمًا \* وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»<sup>(6)</sup>؛ «[بدی را] به آنچه بهتر است دفع کن؛ آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد و این را جز کسانی که شکیبیا بوده اند نمی یابند، و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ، نخواهند یافت».

ص: 65

1- . سوره قصص، آیه 4.

2- . سوره انفال، آیه 46.

3- . سوره آل عمران، آیه 103.

4- . سوره انبیاء، آیه 92.

5- . بحار الأنوار، ج 99، ص 85.

6- . سوره فصلت، آیه های 34 و 35.

وقتی کار ادغام تشکل ها سامان یافت، رهبری کل آن می تواند اهداف را محقق سازد و مثلاً در روزی مشخص برای هدفی معین اعتصاب و تظاهراتی فراگیر اعلام می گردد و بازارها از «طنجه» تا «جاکارتا» و از «کابل» تا دورترین نقطه در غرب تعطیل می شوند و با این کارها استعمارگران در خواهند یافت که در کشورهای اسلامی جایی ندارند، آن گاه آن سرزمین ها را ترك خواهند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این مورد می فرماید: «المسلمون ید واحده علی من سواهم(1)»: مسلمانان ید واحده (قدرتی يك پارچه) علیه دیگران هستند» و فرمود: مسلمانان دست هایی درهم [و متحد] هستند.

این شیوه بیان از آن روست که پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان را يك پارچه می خواست. انسان وقتی می خواهد مهاجم را دفع کند، دستش را مشت می کند، امت وقتی می خواهد استعمارگران و دشمنان را براند، باید چنین باشد. مجدداً تأکید می شود که سامان دهی فراگیر باید دست کم بیست میلیون سازمان را در بر گیرد، یعنی برای هر پنجاه مسلمان يك سازمان وجود داشته باشد و این کمترین مقدار مطلوب است. توفیق و یاری از خداست.

#### 4. نظام مندی مبتنی بر مشورت

باید این تشکیلات، مشورتی باشد، نه استبدادی، زیرا هر جا که مشورت وجود داشته باشد، موجب پیشرفت و شکوفایی می گردد، در مقابل هر جا استبداد و خودکامگی چهره نماید باعث عقب ماندگی و نابودی می شود. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده: «من استبد برأیه هلك(2)»: هر کس خودرأی باشد نابود می شود».

اسلام مشورت را در همه کارها، حتی در کارهای کوچک مطلوب می داند. خداوند می فرماید: «فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا(3)»: «اگر [پدر و مادر] بخواهند با رضایت و مشورت یکدیگر، کودک را [زودتر] از شیر بگیرند، گناهی بر آن دو نیست».

ص: 66

1- . الصوارم المهرقه، نورالله تستری، ص 77؛ رك: بحار الأنوار، ج 28، ص 104.

2- . خصائص الأئمه، شریف رضی، ص 108.

3- . سوره بقره، آیه 233.

منطوق این آیه بدان معناست که اگر یکی از والدین بخواهد کودک را از شیر باز گیرد باید از دیگری مشورت بخواهد که آیا بهتر آن است که شیردهی به کودک ادامه یابد یا او را از شیر بگیرند؟ حال اگر مشورت در چنین کارهای کوچک مورد تشویق و مطلوب است، در امور سیاسی و انقلابی که سرنوشت جامعه بر آن متوقف است، به یقین مطلوب تر و بایسته تر خواهد بود؟

علی رغم این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مبدأ وحی متصل و از خردی بالا و قدرت درک بسیار برخوردار بود، قانون مشورت را در کارهایش به کار می بست تا مسلمانان نیز از او پیروی کرده در کارها مشورت کنند. در تاریخ و طی داستان مفصلی آمده است کافران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و از او درخواست خرما کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در این مورد با یارانم مشورت کنم. وقتی با آنان مشورت کرد، پیشنهاد کردند که به کفار خرما ندهد. پیامبر صلی الله علیه و آله کافران را خواست و به آنان فرمود: یارانم از دادن خرما خودداری کردند.

سازمان باید از بالا به پایین بر پایه مشورت باشد، اما قانون «اجرا کن، سپس به مناقشه پرداز» قانون استعماری و استبدادی است. پیروان این قانون اشتباه را دیدیم که چسان در مرداب عقب ماندگی، استعمار و استبداد فرو رفتند. حقیقت این است که قانون مبتنی بر درستی و راستی، می گوید: «مشورت کن، همه رأی ها را بگیر و طبق معیارهای مشورتی اسلامی، نظر اکثریت را اجرا کن». امیر مؤمنان علیه السلام به یاران خود فرمود: «إِنَّ لَكُمْ عَلَيَّ إِعْطَاءَ الْمَشُورَةِ؛ شما بر من حق مشورت دادن دارید».

مشورت، درستی ها و نادرستی ها را به انسان نشان می دهد و او را در راه راست قرار می دهد. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «و تری قفّاك بجمع مرآتين؛ با گرد آوردن دو آینه پشت سرت را می توانی بینی».

طبیعی است انسان نتواند پشت سر خود را ببیند، ولی وقتی دو آینه داشته باشد، یکی فراروی و یکی پشت سر، می تواند پشت سر خود را نیز ببیند. کارهای دشوار همین طور است و تنها با گردآوری اندیشه ها و خردها می توان آن ها را درک و فهم کرد. مورخان نقل

کرده اند: «قبل از اسلام، یکی از قبایل عرب در امور سیاسی، اقتصادی، جنگ و صلح و جز آن موفق بود. دیگر قبایل از این توفیق در شگفت بودند، لذا از یکی از افراد قبیله در این مورد پرسیدند و او در پاسخ گفت: پیش از اقدام به هر کاری با کارآزمودگان مشورت می کنیم و بهترین دیدگاه ها را به دست می آوریم. بدین ترتیب کمتر دچار خطا شده، بر پیشرفت مان می افزاییم».

حقیقت این است که خدای عزوجل عقل را بین بندگان تقسیم کرده است و انسان باید خرد دیگران را بر خرد خود بیفزاید تا از اشتباهات دور بماند و به راه درست هدایت شود. جریان زیر بر این حقیقت مهر تأیید می نهد:

«رضا شاه که از مزدوران استعمار بود وقتی به حکومت رسید کشور را از نظر سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و دینی به نابودی کشاند و از جمله کارهایی که کرد تخریب مساجد و تبدیل آن ها به اسطبل بود. او همچنین مدرسه های علمیه را به رقص خانه، سالن نمایش و میگساری و قماربازی تبدیل کرد و بی حجابی را اجباری کرد. روزی شاه، امام جمعه تهران را خواست و به او گفت: باید مجلسی مختلط از مردان و زنان بی حجاب تشکیل دهی و به عنوان امام جمعه تهران، شخصیت های دینی و سخنرانان و عالمان را به آن مجلس دعوت کنی و در صورت تخلف از این دستور، تو را می کشم و اموالت را مصادره خواهم کرد.

آن عالم (امام جمعه) می گفت: در مانده شدم و يك هفته از پهلوی اجازه گرفتم تا ببینم چه کار می توانم بکنم. به ذهنم رسید که نزد یکی از علمای بزرگ بروم و در این مورد با او مشورت کنم، لذا نزد او رفتم و به او گفتم: برای رهایی از این مشکل چه پیشنهادی داری؟

آن عالم گفت: انسان دارای مال، جسم، آبرو و دین است و باید مالش را در راه جسمش هزینه کند و وقتی امر دایر شد بین فدا کردن جسم و آبرو، باید جسم خود را در راه آبرویش فدا کند و اگر امر دایر شد بین مال، جسم و آبرو از يك سو و بین دین از سوی دیگر، باید آن سه را در راه دین فدا کند. فلانی، تو عمر طولانی کرده ای و چیزی از عمرت باقی نمانده است و اگر در راه دین کشته شوی به بهشتی که خدا وعده اش را داده می روی،

ولی اگر طبق گفته شاه رفتار کنی، فرجام دنیایت ننگ و آخرتت دوزخ خواهد بود. نزد پهلوی برو و به او بگو: به خواسته ات تن نمی دهم و هرکاری که می خواهی بکن.

امام جمعه گفت: دلم آرام گرفت و زمانی که وقت دیدار رسید نزد پهلوی رفتم و گفتم: من خواست تو را انجام نمی دهم.

پرسید: چرا؟

گفتم: چون نمی توانم دینم را به دنیا بفروشم.

گفت: می گشمت.

گفتم: برایم مهم نیست. اگر مرا در راه اطاعت خدا بکشی، بهتر از آن است که با کوله باری از نافرمانی اش به دیدار او بروم. امام جمعه گفت: پهلوی به شدت خشمگین شد، اما من به خدا متوسل شدم تا از شر این طاغوت نجاتم دهد. خداوند دعایم را اجابت کرد و گزندی از او به من نرسید و به برکت مشورت با آن عالم، دینم را نیز حفظ کردم».

لذا باید سازمان دهی در هر کاری بر پایه مشورت باشد تا از خطا و لغزش در امان بود.

## 5. سازمان دهی بیدارگرانه

بیدارگری یا آگاهی بر دو گونه است:

الف. بیداری و آگاهی همگانی که در راه دادن «رشد فکری» به يك ميليارد مسلمان - که بحث آن گذشت - می کوشد.

ب. آگاهی بخشی ویژه که در راه دادن آگاهی عمیق و متمرکز به هر يك از افراد تشکیلات تلاش می کند. بنابراین اگر تشکیلات همراه با آگاهی نباشد، در برنامه ریزی ها، کار و رفتارش موفق نخواهد بود و دیگر آن که به بازیچه ای در دست استعمارگران و مستبدان تبدیل خواهد شد [ ورهایی از هر دو خطر، مستلزم رسیدن به آگاهی است]. امام صادق علیه السلام می فرماید: «قسم ظهري اثنان عالم متهتک و جاهل متنسک(1)؛ دو کس پشت مرا

ص: 69

شکست: عالم بی پروای از بدنامی و بی آبرویی و عابد نادان».

منطوق این سخن امام علیه السلام آن است که عالم بی اعتنای به معیارهای دینی و عابد پایندی که درکی از امور ندارد، هر دو جامعه را به سوی بدبختی سوق می دهند و در تاریخ اسلام شواهد بسیاری بر این مطلب وجود دارد، از جمله این که امیر مؤمنان علی علیه السلام سپاهی منظم داشت، اما فرصتی نیافت تا در وجود همه افراد سپاه بدر آگاهی بیفشاند، زیرا بین بیعت با امام علیه السلام به عنوان خلیفه و راه افتادن جنگ علیه او فاصله چندانی نبود. از همین رو، دیدیم بخشی از این سپاه [خوارج] - سیر قهقرایی پیمودند، چرا که اینان در جنگ «جمل» زیر بیرق امام علیه السلام با دشمنان می جنگیدند، اما در نهر وان رنگ باختند و با آن حضرت جنگیدند.

بنابراین، لازم است کسانی که اقدام به سازمان دهی می کنند آگاهی ژرف و فراگیر به اعضای تشکیلات بدهند تا دین و دنیا را بشناسند و نیز چگونگی پیاده کردن اسلام در عصر کنونی و چگونگی شکست دادن دشمنان را بفهمند و از توطئه هایی که استعمارگران علیه مسلمانان چیده اند آگاه باشند و روش خنثی کردن آن توطئه ها را بدانند.

سه دهه قبل فردی آلمانی به نام «پل اشمید» کتابی نوشت، با عنوان «اسلام قدرت فردا» که در آن آمده است: «حکومت های غربی باید خود را متحد کنند و برای از سر گرفتن جنگ های صلیبی علیه مسلمانان آماده شوند و اگر در این راه سستی ورزند، به زودی مسلمانان بر آنان چیره خواهند شد». وی برای اثبات این نظریه چنین استدلال می کند: مسلمانان از چهار نیروی بزرگ برخوردارند و اگر خود به قدرتی که دارند پی ببرند، آن را به ابزاری کشنده علیه غرب تبدیل خواهند ساخت. از نظر پل اشمید این ابزارهای قدرت مسلمانان عبارتند از:

الف. استعداد باروری و فراوانی نسل: آنان به تعدد زوجات و فراوانی نسل باور دارند، زیرا پیامبرشان گفته: «تناکحوا، تناسلوا، تکثروا، فإني أباهي بكم الأمم يوم القيامة و لو بالسقط(1)؛ از دواج کنید، نسل بوجود آورید و فراوان شوید، زیرا در روز قیامت به شما بر امت های دیگر

ص: 70

مباهات می کنم و لو به جنین سقط شده» و این موجب فراوانی شمار آنان شده است.

ب. قدرت اقتصادی: آنان مالک دریاهاى طلاى سیاه، یعنی نفت هستند که روح اقتصاد کنونی است. همچنین از معادن بزرگی برخوردارند که نه تنها برای آنان زمینه حرکت، بلکه سیطره بر غرب را نیز ممکن می سازد.

ج. موقعیت استراتژیک: کشورهای آنان در بین شرق و غرب قرار گرفته است.

د. داشتن دین پویا و پیشرو: دین آنان جهانی و پیشرفته است و دینی ملی، قبیله ای یا ایستا و جامد نیست و مسلمانان خود را مکلف به نشر اسلام در سراسر جهان می دانند.

اشمید بار دیگر حکومت های غربی را از مسلمانان می ترساند و به آنان سفارش می کند که جنگ صلیبی علیه مسلمانان به راه بیندازند که متناسب با عصر حاضر باشد.

این مطلب آن چیزی است که اشمید سی سال پیش نگاشته است و ما جنگ صلیبی به شکل کنونی اش را در ملی گرایی ناصر، اومانسیم سارتر، کمونیسیم فهد و بعضی گرایی عفلق دیدیم و نیز آن را در وجود اسرائیل غاصب، جنگ افزار استعماری در منطقه مشاهده کردیم. همچنین تبلور آن را در تبدیل فرهنگ اسلامی به فرهنگ غربی و شرقی، در پدیده فراماسونری، بهائیت و دیگر احزاب استعماری مشاهده نمودیم.

در هر صورت، مسلمانان باید از آنچه پیرامون شان می گذرد، آگاه باشند و دریابند که استعمارگران و مزدوران شان علیه مسلمانان چه فعالیت هایی دارند و علی رغم گوناگونی اندیشه و مصالحشان، علیه مسلمانها متحدند. خداوند [درباره اتحاد شوم آنان] می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَهُمْ» (1)؛ «ای کسانی که ایمان آوردید، یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند. و هرکس آنها را به دوستی گیرد، او هم از آنان خواهد بود». نیز باید

دریابند که با طرح خصمانه خود جوی های خون در کشورهای ما جاری ساختند؛ در افغانستان، لبنان، فلسطین، مرز جغرافیایی ایران و عراق، اریتره، فیلیپین، برمه و غیر آن.

ص: 71

این‌ها جنبه منفی سازمان دهی بدون آگاهی است و اما جنبه مثبت آن: سازمان دهی باید ژرفای سیاست اسلامی، اقتصاد اسلامی، فرهنگ اسلامی، جامعه اسلامی و دولت اسلامی را درک کند و زمانی که تشکیلات به آگاهی رسید، تبدیل به تشکیلاتی قوی و استوار می‌گردد که «کوه‌ها را متزلزل می‌کند و خود متزلزل نمی‌شود» و گرنه افراد آن مصداق فرمایش امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌شوند که: «همچ رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا الی رکن وثیق(1)؛ مردمی افسارگسیخته و پیروان هر بانگی می‌گردند، با هر بادی به سویی می‌روند و از نور دانش، بهره نمی‌گیرند و به رکنی استوار پناه نمی‌جویند» و فرجامی جز نابودی و عقب‌گرد ندارند.

## 6. سازمان دهی استوار

بنیان دّم از بنیان‌های تأسیس حکومت يك میلیاردي سازمان دهی است و بنیان نخست آن آگاهی بخشی بود و در بحث پیشین، ضرورت سازمان دهی حرکت‌ها را یادآور شدیم. در این بخش، در این خصوص بحث می‌کنیم که سازمان دهی باید استوار، با زیربنای آزادی باشد. این سازمان دهی چگونه به دست می‌آید؟ پاسخ این است که سازمان دهی استوار، باید از شرایط زیر برخوردار باشد:

1. بنیان سازمان باید از رهبری اطاعت کامل و از روی باور داشته باشد.

2. رهبری از سوی اعضای سازمان برگزیده شود، زیرا اگر رهبری با انتخابی آزادانه از سوی بدنه سازمان انتخاب نشود، رابطه بین رأس و بدنه سازمان، رابطه ای مبنی بر پذیرش و از ژرفای دل نخواهد بود و تشکیلات به دیکتاتوری تبدیل می‌شود و دیکتاتوری دیر و یا زود از بین می‌رود، زیرا بر خلاف طبیعت بشر است. جامعه ای که دیکتاتوران بر آن حاکم اند، لزوماً روزی شورش خواهد کرد و بدنه ای که بر آن فردی مستبد حکومت دارد، شکیبایی می‌کند، اما روزگاری نمی‌گذرد که علیه رأس شورش کرده و آن را ساقط می‌کند.

ص: 72

---

1- . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 147.



رأس تشکیلات باید دستورات خود را کاملاً به اجرا در آورد و برای این کار باید رهبری برآمده از بدنه و برگزیده از سوی آن، از طریق انتخابی صددرصد آزاد انجام گیرد.

این دو شرط اساسی برای استواری سازمان است و عناصر خارجی در چنین تشکیلاتی نفوذ نمی کند و تشکیلاتی متزلزل، پراکنده و سست نخواهد بود و با این سازمان دهی ها جامعه به پیش می رود. در این تشکیلات استوار نباید مخالفی که حسن نیت دارد، چنان کیفر داده شود که موجب دوری او از تشکیلات گردد، از قبیل کیفرهای جسمی و یا کیفرهای مالی، بلکه باید کیفرها پیش از همه کیفرهایی تأدیبی و تربیتی باشد.

وقتی تشکیلات چنین رهبری و بدنه ای داشته باشد و در صورت مخالفت، کیفردهی در شکل تأدیبی و تربیتی باشد، یقیناً گسترش و توسعه پیدا می کند و مردم را به سوی خود جذب کرده و روزه روز بزرگ و بزرگ تر می شود، به گونه ای که همه جهان اسلام را فرا می گیرد. زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این خصوص بهترین الگو برای ما می باشد.

به عنوان نمونه، اطاعت دقیق بدنه از رهبری را از داستان جنگ احد به خوبی به دست می آوریم. در این جنگ مشرکان سپاهی انبوه فراهم آوردند تا با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیکار کنند و دو سپاه در محلی در دو فرسخی مدینه به نام «احد» به شدت درگیر شدند و در جنگی سخت رودرروی یکدیگر قرار گرفتند. در آن جا کوهی به نام احد وجود داشت و ممکن بود که مشرکان از آن جا بر مسلمانان بتازند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدود پنجاه نفر از سپاهیان دستور داد که به فرماندهی یکی از صحابه به نام عبدالله در کوه بمانند و به آنان فرمود: از پشت سر مواظب ما باشید و افزود که به هیچ وجه - چه شکست بخوریم و چه پیروز شویم - از جای خود تکان نخورید. دو سپاه به هم رسیدند و مسلمانان جنگیدند و به خوبی از عهده آن برآمده، شماری از مشرکان را شکست دادند و در نهایت مشرکان در برابر هجوم سپاه اسلام و تدبیر حکیمانه رسول خدا صلی الله علیه و آله عقب نشینی کردند. مسلمانان که به گردآوری غنایم پرداختند، نیروهای تحت فرماندهی عبدالله گفتند: برادرانمان در حال جمع آوری مال هستند و مشرکان شکست خورده و گریختند، ما چرا این جا بمانیم؟

عبداللہ گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ چنین دستور داده اند، بنابراین با فرمان او مخالفت نکنید، اما از آن جایی که آنان تازه مسلمان شده بودند و دین در ژرفای وجودشان جای باز نکرده بود، دنیا جلو چشم شماری از آنان را گرفت و در نتیجه، فرمان رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و فرمان عبداللہ را ناشنیده گرفتند و هر چه عبداللہ فریاد زد که در جای خود بمانید، فایده ای نداشت و آنان از کوه پایین آمدند و به همراه دیگر سپاهیان به گردآوری غنائم پرداختند.

کافران فرصت را غنیمت شمردند و به فرماندهی خالد بن ولید از پشت هجوم آوردند و به کشتن مسلمانان پرداختند و بسیاری را مجروح کردند و مسلمانان شکست خورده، کافران چیره گشتند. از دیگر سو پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و در کنار او علی علیہ السلام و گروهی از مسلمانان پایداری کردند و به شدت جنگیدند تا آن که بار دیگر شکست را بر سپاه کافران تحمیل کردند. البته این پیروزی پس از کشته شدن حدود هفتاد تن از نیکان صحابه که از جمله آن ها حمزه سیدالشهدا علیہ السلام بود، به دست آمد.

آری اگر در تشکیلات سستی وجود داشته باشد و بدنه با رهبری مخالفت کند، کار به شکست و فروپاشی منجر می شود. حال اگر بدنه تشکیلات با رهبری مخالفت کرد و دستورهای او را اجرا نکرد، باید رهبری با تدبیر، سیاست های مناسب را در پیش بگیرد. در چنین شرایطی رهبری باید گذشت کند، همان گونه که پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ از مخالفت کنندگان دستورش گذشت، چه آنها که روی کوه بودند و با فرمانش مبنی بر ماندن در کوه مخالفت کردند و چه آنان که از برابر سپاه مهاجم کافران گریختند و پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ تنها گذاشتند.

نگارنده در کتاب های فقهی خود یادآور شده است که حاکم اسلامی در صورت مصلحت دانستن و با تصمیمی حکیمانه، می تواند از مجرم درگذرد، و اگر کیفردهی را بهتر دید باید کیفردهی او تربیتی باشد و نه مادی یا فیزیکی. از این رو می بینیم که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ گاه از متخلفان می گذشت و گاه آنان را کیفر تربیتی می کرد. به عنوان نمونه وقتی سه تن از افراد از جهاد در کنار رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ در جنگ تبوک بدون عذر سر باز زدند، پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ پس از بازگشت، صلاح را در کیفردهی آنان دید تا از این کار دست شویند. به

همین منظور به مسلمانان دستور داد با آنان همنشینی نکنند، با آنان هم سفره نگردند، به آنان سلام نکنند، در جایی که آنان نشسته اند، نشینند و حتی به همسران شان دستور داد که برایشان غذا تهیه کنند، اما با آنان سخن نگویند و هم خوابگی نکنند. بدین وسیله، تخلف کنندگان در محاصره اجتماعی سختی قرار گرفتند، به گونه ای که عرصه بر آنان تنگ شد و در نتیجه آنان از کار خود توبه کردند و دیگران نیز از وضعیت آنان پند گرفتند.

داستان آنان در قرآن کریم چنین آمده است: «وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» (1)؛ «و بر آن سه تن که بر جای مانده بودند تا آنجا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد، تا توبه کنند».

لازم است که رهبری، بدنه متخلف از فرمان خود را، محکم و فوری تنبیه کند، زیرا تنبیه تأدیبی و کیفر اجتماعی موجب برگشت روحی فرد مخالف می شود، چون کیفر از سوی رهبری نیست، بلکه از سوی افراد جامعه است که با آنان سخن نمی گویند، معاشرت نمی کنند و در جمع آنان حاضر نمی گردند. البته مقصود ما آن نیست که کیفر باید دائما چنین باشد، بلکه مقصود آن است که از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جمع پراکندگی و کیفر مخالفان سیاسی، پند بگیریم، چون امثال این قبیل مخالفت ها سیاسی است و مانند: زنا، شرب خمر، قتل نفس، مخالفت اجتماعی نیست.

بنابراین، وقتی می خواهیم در راه نجات يك میلیارد مسلمان سازمان دهی گسترده اسلامی داشته باشیم باید تشکیلاتی استوار و محکم همراه با انضباط ایجاد کنیم که در عین حال آزاد هم باشد و آزادی زمانی خواهد بود که رهبری از سوی بدنه و آزادانه برگزیده شود. تا دستورهای او زابیده توجیه و باور باشد و نه برخاسته از الزام و سخت گیری.

ص: 75

باید تشکیلات حقیقی باشد و نه همچون بت که معیار در آن، داد و ستد [های سیاسی]، گرفتن و دادن، رد کردن و پذیرفتن باشد، بلکه باید ابزاری باشد برای حاکم کردن و گسترش عدالت و توسعه جغرافیایی اسلام و نجات مسلمانان و غیر مسلمانان از دست استثمارگران. در بسیاری از موارد، تشکیلات بت می گردد و به جای حق محوری، خود تشکیلات محور می شود و این خطرناک ترین چیز در تشکیلات اسلامی است، زیرا وقتی تشکیلات بت شد به طور طبیعی اسلامی نخواهد بود. وانگهی آنچه که لازم و واجب است اطاعت از حق است و تشکیلات فقط ابزار اجرای حق، نه معیار حق که در این صورت از حق دور می گردد و این دوری از حق، موجب دو امر می گردد:

نخست: جدایی مردم از تشکیلات، زیرا مردم در پی حق اند و وقتی دیدند تشکیلات در راهی، و حق در راه دیگری سیر می کند، به دنبال حق افتاده و تشکیلات را رها می کنند.

دوم: چنین تشکیلاتی اسلامی نخواهد بود، بلکه تحت تأثیر خواسته ها قرار خواهد گرفت و تشکیلات دلخواهی ارتباطی با اسلام نخواهد داشت، بلکه با آنچه مخالف اسلام است پیوند خواهد خورد. مسلماً ممکن نیست زیربنا غیر اسلامی، اما بنا اسلامی باشد. زیرا چیزی بر زیربنا نهاده می شود که با آن همگون باشد. در این خصوص در اسلام و غیر اسلام، ماجراهای بسیاری است، مبنی بر این که فاقد شبیهی، نمی تواند معطی آن باشد و وقتی تشکیلات اسلامی نباشد، نمی تواند ثمره اسلامی بدهد.

در یکی از این نمونه های تاریخی می خوانیم: «فردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: خرما برای فرزندم زیان دارد و هرچه می گویم گوش نمی دهد. ای رسول خدا، او را از خوردن خرما نهی فرما. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ایرادی ندارد، اما حضرت در آن روز فرزند را از خوردن خرما نهی نکرد و به روز بعد موکول کرد و فردای آن روز فرزند را از خوردن خرما نهی کرد و او هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی نمود. آن فرد بعدها از رسول خدا پرسید: ای رسول خدا، چرا فرزندم را همان روز نهی نکردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در آن روز خودم خرما

خورده بودم و کسی که خرما خورده نمی تواند دیگری را از خوردن آن نهی کند».

این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله از نظر اجتماعی درست است، گرچه امر دایر مدار واقع است، یعنی برای انسان خوردن خرما مباح است، اما از نظر اجتماعی پسندیده نیست چنین کسی از خوردن خرما نهی کند، چون وقتی فردی دید که نهی کننده خود آنچه را نهی می کند، مرتکب می شود، به سخن نهی کننده ترتیب اثر نمی دهد و می گوید: اگر آنچه که نهی کرده صحیح باشد، پس چرا خود از آن دست نمی کشد و اگر آنچه را فرمان می دهد درست باشد، چرا خود آن را انجام نمی دهد؟

درست است که پاره ای از خردمندان بین دستور دهنده و دستور گیرنده و نهی کننده و نهی شونده فرق می گذارند، اما از نگاه اجتماعی و آنچه طبق گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرًا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ (1)؛ ما پیامبران مأمور هستیم که با مردم در خور فهم و خردشان سخن بگوئیم» اقتضا می کند که انسان باید به امر و نهی خود نیز عمل کند و گرنه به کسی می ماند که خود غذای خوشگوار می خورد و دیگری را به زهد و رزی بخواند و آن دیگری در دل یا به زبان می گوید: اگر در زهد خیری است پس خود چرا زهد نمی ورزی؟

البته ممکن است دستور دهنده، غذای خوشگوار را به جهت بیماری اش بخورد، نه به سبب دلخواه بودن، اما مردم به طور طبیعی پیش از گفتار، به کار می نگرند و از این رو وارد شده است: «عظوا الناس بأعمالكم قبل أقوالكم؛ مردم را پیش از گفتارتان با رفتارتان پند دهید».

در تشکیلات نیز باید این موضوع مورد توجه قرار گیرد و تشکیلات تبدیل به بت نگردد و حق و باطل معیار باشد و تشکیلات با آن منطبق باشد، نه آن که حق و باطل با تشکیلات سنجیده شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «يعطف الهوى على الهدى إذا عطفوا الهدى على الهوى (2)؛ هواهای نفسانی را به متابعت هدایت الهی باز می گرداند آن زمان که مردم هدایت الهی را به متابعت هواهای نفسانی درآورده باشند».

ص: 77

1- . کافی، ج 1، ص 23.

2- . نهج البلاغه، خطبه 138.

تشکیلاتی که به حق پایبند نباشد نمی تواند به حق فرا خواند و اگر هم به حق فرا خواند بی نتیجه است و مصداق کلام خدا می شود که فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (1)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی می گوید که انجام نمی دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگوئید و انجام ندهید».

و حضرت علی علیه السلام فرموده: «لعن الله الأمريين بالمعروف التاركين له و الناهين عن المنكر العاملين به» (2)؛ خدا دستور دهندگان به نیکی را که خود تارك آن هستند و نهی کنندگان از بدی را که خود عامل آن هستند، لعن کرده است».

در داستان زندگی عالمی - که سخنور هم بود - آمده است: «غلامی نزد آن عالم رفته، به عالم گفت: اربابم از ارادتمندان شماست و پای منبر شما می آید و دستور شما را اطاعت می کند و من از این کار در سختی هستم. او را تشویق کنید تا آزاد کند، خدا خیرتان دهد. آن عالم به برده پاسخ مثبت داد و آن روز به منبر رفت، ولی نه در آن روز و روزهای بعد و حتی چند ماه، هیچ سخنی درباره استحباب آزادی بردگان نگفت، اما روزی در این باره سخن گفت، از جمله آن که: هرکس برده ای را آزاد کند، به هر عضوی از اعضای بدن عبد، خداوند عضوی از بدن او را از آتش دوزخ آزاد خواهد کرد. آن گاه به خواندن احادیث و تشویق مردم به آزاد کردن بردگانشان پرداخت. صاحب آن برده نیز در مجلس بود، وقتی به خانه برگشت به برده خود گفت: تو در راه خدا آزادی، هر جا که می خواهی برو.

برده تشکر کرد و آن گاه نزد عالم رفت و گفت: خدا خیرت دهد، اربابم مرا آزاد کرد، اما چرا در روز نخست ارباب ها را به آزاد کردن برده هایشان تشویق نکردی و اکنون که چند ماه از درخواستم گذشته درباره آزادی بردگان سخن گفتی؟ عالم گفت: روزی که از من درخواست کردی برده ای نداشتم و پولی هم نداشتم و از آن روز به جمع آوری پول پرداختم و تا به امروز پولی فراهم کرده، برده ای خریدم و آزاد کردم تا سختم در ارباب تو تأثیر بگذارد و با این عمل، خداوند در کلام من تأثیری نهاد و اربابت تو را آزاد کرد».

ص: 78

1- .سوره صف، آیه های 2 و 3.

2- . بحار الأنوار، ج 100، ص 108.

این در واقع مصداق خارجی مثال معروف «انسان و قولش» است و می‌طلبد که انسان به گفته خود عمل کند نه آن که چیزی را بگوید که خود بدان عمل نمی‌کند، زیرا جامعه سخن او را هرچند که عذر هم داشته باشد، نمی‌پذیرد. تشکیلات اگر به بت تبدیل شود، آموزه‌ها و مقررات آن در دل‌ها جا باز نمی‌کند. چنان که آمده است: «الموعظه إذا خرجت من القلب دخلت في القلب وإذا خرجت من اللسان فلا تتجاوز الأذان؛ هرگاه پند از دل برآید بر دل می‌نشیند و هرگاه از زبان برخیزد از گوش نمی‌گذرد».

بنابراین باید تشکیلات به حق باشد و نه مبتنی بر بت‌گرایی و هوای نفس و اگر از حقیقت‌گرایی و واقع‌بینی برخوردار باشد و آن‌گاه به مردم بگوید از حق پیروی کنید، از آن پیروی می‌کنند. وانگهی ستایش و نکوهش، معیار سنجش تشکیلات نخواهد بود، بلکه حق معیار آن خواهد بود. بنابراین باید تشکیلات در مسیر حق باشد تا اسلامی باشد.

در جنگ دوم جهانی که بین متحدین و متفقین در گرفته بود، روزنامه‌های آزاد یکی از کشورهای متحدین در آغاز آن جنگ دشوار، دولت را مورد حمله قرار داده، اشتباهات و نقاط ضعف دولت را تذکر داده بودند. وزرا از این روزنامه‌ها رنجیده خاطر گشته و از نخست‌وزیر خواستند که دستور توقیف روزنامه‌ی منتقد را صادر کند. نخست‌وزیر گفت: ما با هیتلر به علت دیکتاتوری‌اش می‌جنگیم. آیا درست است خودمان دیکتاتوری به خرج بدهیم؟ کسی که با دیکتاتوران می‌جنگد باید - به بیان خودشان - دمکرات باشد. این که ما خود مستبد باشیم و به مردم بگوییم: با مستبدان بجنگید، کاری محال است. هرچه وزرا بر نخست‌وزیر برای بستن روزنامه‌های مخالف فشار آوردند، پذیرفت و موضع‌گیری نخست‌وزیر موجب شگفتی مردم گشت و سبب جذب مردم به سوی او شد.

این رفتار قانون‌همیشگی و دائمی جامعه است. در واقع آن که با دیکتاتور می‌جنگد، نباید خود دیکتاتور باشد، هرکه با ستمگر می‌جنگد، نباید خود ستمگر باشد، هرکه با دروغ می‌جنگد، نباید خود دروغ بگوید. تشکیلاتی که با بت‌های انسانی و سنگی می‌جنگد و با هرآنچه بر ضد اسلام است مبارزه می‌کند، خود نباید بت‌گردد و به بت شدن

تن دهد و گرنه مبارزه او نه از نظر اسلامی و نه از نظر اجتماعی سودی نداشته و فرجامش، نابودی حتمی است.

بنابراین هر تشکیلاتی باید معیارهای حق، واقعیت، راستی و راه درست را مراعات کند. تا با این کار - به اذن خدای متعال - چنان توسعه پیدا کند که همه کشورهای اسلامی را فراگیرد و آن گاه دولتی اسلامی ایجاد کند که یک میلیارد مسلمان را در بر گیرد.

## 8. مردمی بودن تشکیلات

تشکیلات مردمی بدین معناست که مؤسسه ها و عناصر پدیدآورنده تشکیلات، با مردم پیوندی عمیق داشته باشد و نیروی آنان را سامان داده و در عرصه های آزادی بخشی علیه استعمار و استبداد رهبری کند. اگر تشکیلات پیوند خود را با مردم قطع کند، در خلأ زندگی خواهد کرد و پیشرفتی نخواهد داشت و در نتیجه، نخواهد توانست مردم را به پیش برد و استعمار را از کشورهای اسلامی براند. اگر تشکیلات مردمی باشد، توده ها آن را تغذیه و نیازهای مالی و انسانی اش را تأمین می کنند و در نتیجه، تشکیلات رشد می کند و گسترش می یابد، به گونه ای که همه جهان اسلام را فرامی گیرد و بیداری کامل و حرکت فراگیر به وجود می آید و آن گاه خواهد توانست با استعمار درگیر شده، آن را از جامعه اسلامی طرد کند.

تشکیلات چگونه مردمی می شود؟ پاسخ این است که وقتی تشکیلات مردمی می گردد که بر دو پایه اصلی تکیه داشته باشد:

1. رهبری پیراسته و نمونه: اگر رهبر به دامن فساد، رشوه، اختلافات و ناهنجاری های اخلاقی بغلتد، از چشم مردم می افتد و مردم از گرد او پراکنده می شوند، چرا که مردم زمام خودشان را جز در اختیار رهبری منزه نمی گزارند. بنابراین رهبران تشکیلات ها باید از شایستگی و پاکی والا و بالایی برخوردار باشند و همین ویژگی موجب شده که پرچم پیامبران در جهان برافراشته باشد، چه این که آنان قلّه نشین پاکی، عفت، زهد، اخلاق



بزرگوارانه، فضیلت، تقوا و کرامت بودند. این مسأله در شخصیت عیسی، ابراهیم خلیل، لوط، شعیب، موسای کلیم، یعقوب، یوسف علیهم السلام و محمد صلی الله علیه و آله و نیز در حضرت علی علیه السلام و دیگر امامان معصوم علیهم السلام و دانشوران راه یافته و هدایتگر و رهبران مصلح کاملاً متجلی بوده است.

کسی که می خواهد جامعه را رهبری کند، باید اعصاب خود را کنترل کند، زبان، چشم، گوش خود را حفظ کند و به دنیا روی نیاورد. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «الدنيا داء و العالم طیب فإذا رأیتم الطیب یجّر الداء إلی نفسه فأتهموه(1)؛ دنیا بیماری است و عالم پزشک است،

هرگاه پزشکی را دیدید که بیماری را به سوی خود می کشد، او را متهم کنید».

و نیز فرمود: «إنّما الدنيا قنطرة فاعبروها و لا تعمروها(2)؛ دنیا پل است، از آن بگذرید و آن را تعمیر نکنید».

و امام علی علیه السلام فرمود: «والله لدنياکم هذه اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم(3)؛ به خدا قسم دنیای شما در چشم من بی ارج تر از روده خوکی است که در دست فردی جذامی باشد».

می بینیم امام علیه السلام دنیا را به پست ترین عضو خوک، یعنی شکمبه آن که انباشته از فضولات است، آن هم در دست جزامی، تشبیه می کند.

جدا نشدن تشکیلات از توده ها نیازمند پاکی بسیار و گسترده رهبری است و هر قدر رئیس تشکیلات منزّه تر باشد، اطمینان و اعتقاد مردم به او بیشتر بوده و استوارتر برگردد او جمع خواهند گشت و در نتیجه تشکیلات، پیشرفت کرده و توده ها در مسیر رهبر قرار خواهند گرفت.

2. احترام توده ها: عنصر دّوم برای تشکیلات مردمی، حرمت نهادن به توده هاست. بسیاری از تشکیلات ها را غرور و خودپسندی می گیرد و توده مردم را با نگاهی تحقیرآمیز می نگرد و خود را همه کاره و کارآمد و دیگران را کودن تصور می کند. در برابر این قبیل

ص: 81

1- . ر.ک: وسائل الشیعه، ج 20، ص 26.

2- . بحار الأنوار، ج 14، ص 319.

3- . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 236.

برخورد، تشکیلات ها از سوی توده مردم مورد تحقیر و اهانت قرار می گیرند و در نتیجه، زمینه سقوط تدریجی شان فراهم می گردد. شاعر می گوید:

لسانك لا تبدي به سوءة امرى ء \*\*\* فكلك سوات و للناس ألسن

و عينك إن أهدت إليك معایبا \*\*\* من الناس قل: يا عين للناس أعین

زبان به بدی کسی نگشا، چرا که تو را هم بدی ها و مردم را زبان هایی است.

وقتی دیده ات عیب دیگران را به تو بنمایاند، به دیده بگو: مردم هم چشم دارند.

هرکس مردم را تحقیر کند، تحقیر می شود و هرکس متهم کند، متهم می شود، هرکس به کسی بدگمان گردد، مردم به او بدگمان می شوند و هرکس به راه بدی پای گذارد مردم از او دوری می کنند. بنابراین بر رهبران تشکیلات هاست که تشکیلات خود را به احترام به مردم، برآوردن نیازهایشان و تکریم آنان وادارند و در برابر آنان جز به مقدار ضرورت مانع تراشی نکنند و همه نیروی خود را برای رشد و توسعه به کار گیرند، چه این که احترام به مردم و شنیدن دیدگاه آنان در سیره پیامبران و پیشوایان، جایگاه والایی دارد.

در روایت ها آمده است: «بیابان نشینی درشت خونزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پیامبر در مسجد نشسته بود و بر گردش یارانش نشسته بودند. او از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی خواست. پیامبر در آن وقت و به گونه ای که وی را خشنود کند، نتوانست نیاز وی را برآورده نماید و آن را به وقت دیگری موکول کرد، اما مرد بیابانی که فردی بی ادب بود، سخنی گفت که شایسته محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. غیرت یاران پیامبر به جوش آمد و خواستند او را تأدیب کنند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این کار بازداشت، سپس رو به اعرابی کرد و فرمود: با من به خانه ام بیا و او را به خانه اش برد و آنچه را که موجب خشنودی او می گشت به وی داد و فرمود: آیا از من خشنود شدی؟ بیابان نشین گفت: آری، ای رسول خدا، خدا از تو خشنود باشد و پیامبر را ستود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: برو و به اصحاب من بگو که من ترا خشنود ساختم و تو از من خشنود هستی. وی به مسجد آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله را ستود و رضایت خودش را از او بیان کرد».

بایسته این است که با درنگ در این روایت سه موضوع مهم را روشن نماییم:

نخست: پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت اخلاق کریمانه خود، راضی نشد بدی را با بدی پاسخ دهد، بلکه با نیکی پاسخ داد تا به اصلاح گران جامعه درسی زنده برای تأثیرگذاری بر مردم بدهد که به ایمان و تقوا از هر چیزی نزدیک تر است، چنان که خدای متعال می فرماید: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (1)؛ «اگر درگذری به تقوا نزدیک تر است».

و نیز می فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» (2)؛ «گذشت کن و به [کار] پسندیده فرمان ده، و از نادانان رخ برتاب».

باید توجه داشت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برتر از آن است که کسی را خصمنانگ رها کند، حتی در دشوارترین شرایط، مگر آن که هیچ راهی وجود نداشته باشد. آن حضرت صلی الله علیه و آله از نگاه طرف مقابل به رفتار خود نمی نگرد، بلکه به مقدار تأثیر رفتارش در جان مردم و نیز انعکاسی که دارد و این که در رفتار مردم چه تأثیری خواهد گذاشت، توجه داشت و به يك سخن همواره توده ها و مردمی بودن را در نظر داشت.

دوم: این که پیامبر صلی الله علیه و آله آن بیابان نشین را رها نکرد، مگر پس از آن که وی را خشنود ساخت و روشن است که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه بود که هیچ کس را رها نمی کرد مگر آن که با بخشش های خود او را راضی می کرد و زمانی از او جدا می شد که وی را خشنود می ساخت. رفتار امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز چنین بود، مگر در دشوارترین شرایط که در زندگی این دو بزرگوار بسیار کم بود.

در کتاب «قضاء» و غیر آن از دوره الفقه یادآور شده ام که حاکم اسلامی می تواند از حدود شرعی بگذرد، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز امیر مؤمنان علیه السلام در هر جایی که مصلحت می دیدند، چنین می کردند.

سوم: در داستان پیامبر صلی الله علیه و آله و آن بیابان نشین آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: «برو به یاران من بگو که من تو را خشنود کردم و تواز من راضی هستی» و بیابان نشین نیز طبق

ص: 83

1- . سوره بقره، آیه 237.

2- . سوره اعراف، آیه 199.

دستور او چنین کرد راستی چرا پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد؟ پاسخ آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست یارانش احساس کنند علی رغم آن که آن بیابان نشین موقعیتی نداشت و حضرت از خشم او نمی ترسید، اما حضرتش او را راضی کرده و آن مرد بر پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله با این روش بی نظیر، توده ها را گرد خود جمع کرد. در روایتی آمده است که: «خیر الولاية من جمع المختلف و شر الولاية من فرق المؤتلف؛ بهترین زمامداران کسی است که پراکندگی را به جمعیت و بدترین آنان، کسی است که جمعیت را به پراکندگی تبدیل کند».

در هر حال، سازماندهی وقتی مردمی می شود که توده ها مورد احترام واقع شوند، به دیدگاه و انتقادات سازنده شان توجه شود.

تشکیلات همواره بین دو عنصر قرار دارد: قدرت توده ها که می خواهند بین عناصر تشکیلات و مردم، برابری برقرار باشد و عنصر هدف که باید طبق آن ابزار در دست تشکیلات باشد تا به هدف برسد. حال برای آن که تشکیلات تحت تأثیر این دو قدرت واقع نشود باید دوراندیش، عاقلانه و متفکرانه باشد و راهکارهای امور را بداند و این که از کجا آغاز کند که هم توده ها را از دست ندهد و هم هدف را گم نکند. بنابراین از آن جهت که توده ها را از دست ندهد و هدف را هم نابود نکند باید ضمن احترام به مردم آنان را گام به گام به جلو ببرد که در این صورت تشکیلات مردمی خواهد بود.

من در تاریخ بسیاری از جنبش های اسلامی صد سال گذشته دیده ام که معمولاً در پیشبرد مردم ناموفق بودند و اگر پیشرفتی هم داشته اند، کوتاه مدت بوده است، چون جنبش ها، احترام توده ها را نداشتند و در نتیجه توده مردم از جنبش ها جدا شدند و جنبش ها تنها مانده، هرچه فریاد زدند و همت ها را به بیداری می خواندند، اما جز پژواک صدای خودشان را نشنیدند و با جدایی توده ها، احزاب نیز سقوط کرده اند. جنبش های از چهل تا بیست و پنج سال قبل تنها به همین جهت شکست خوردند. شمار مجموعه احزاب در عراق به 44 حزب با گرایش های مختلف می رسید ولی نتوانستند، هیچ کاری

انجام دهند و این سرنوشت فقط به جهت دو مطلبی بود که گفتیم: دلیل اول، سقوط گروهی از رهبران احزاب در دام پول، کاخ، ماشین، منصب، هوای نفس و شهوت‌ها بود؛ و زمانی که مردم رهبران را غرق در این امور می‌دیدند، نسبت به آنان بی‌اعتماد شده و از گردشان پراکنده می‌شدند و در نتیجه، شکست بی‌ظنیری بود که دامن‌گیر احزاب می‌شد.

دلیل دوم آن که توده‌های مردم را تحقیر کرده، به تمسخر می‌گرفتند و در حق آنان اهانت روا داشته و تکبر می‌ورزیدند. توده‌ها نیز مقابله به مثل می‌کردند و تنها نتیجه آن، تنهایی در عرصه کار بود که نه پشتوانه توده‌ای داشتند و نه از یاری‌شان برخوردار بودند.

بنابراین اگر بخواهیم حکومتی با یک میلیارد مسلمان تشکیل بدهیم باید به عناصر تشکیلات مردمی به طور گسترده ملتزم باشیم که در این صورت، به خواست خدا پیشرفت خواهیم کرد.

## 9. جلب رضایت مردم از سوی تشکیلات

در این بخش از مباحث سازمان‌دهی و ضرورت مردمی بودن تشکل‌ها و بنیان‌هایی که باید بر پایه آن نهاد شود، درباره «ضرورت جلب توده‌ها» بحث خواهیم کرد و البته «جلب رضایت مردم هدفی است دست‌نیافتنی»، اما مقصود از آن، خدمت تشکیلات به مردم و تلاش برای جذب آنان به مقدار ممکن، در چهارچوب خشنودی خدای سبحان است. مردمی بودن دشوار است، اما فرجامی پسندیده دارد و دشواری نیز ناشی از آن است که توده‌ها نیازهای زیاد دارند و اگر تشکل نیازشان را برآورده نکند، فوراً حمایت آنان را از دست می‌دهند و در این صورت، بی‌تردید، سقوط می‌کنند.

دشواری برآوردن نیاز توده‌ها از آن جهت است که توده‌ها دیدگاه‌ها، افکار، نیازها، راهکارها، اجتماعات و غیر آن را دارند و این کارها بر تشکیلات فشار زیادی وارد می‌کند، اما تحمل دشواری‌های برآوردن نیاز توده‌ها آسان‌تر از تحمل وجود دشمن است. انسان باید با فشار خاصی مواجه شود، یا فشار دوست و یا فشار دشمن و فشار دوست

آسان تر و خوش فرجام تر است. وانگهی توده مردم معمولاً توجّهی به هدف ندارند، در حالی که تشکیلات و رهبری آن پیوسته به هدف می اندیشند و اختلاف دیدگاه موجب تضاد می گردد و همگی را از پیشرفت باز می دارد. حال باید چه کار کرد که تشکیلات را از روی تابی توده ها باز داشت؟

پاسخ این است که باید تشکیلات از خرد ورزی و اراده ای بالا برخوردار باشد تا هنگامی که بین آن و بین طبقه خاصی از توده ها آتشی شعله ور گشت، آن را خاموش کند و بتواند بین توده ها و هدف را جمع کند و این کاری ساده نیست، اما ممکن است و از این رو در زندگی رهبران اصلاح گرا از قبیل پیامبران و امامان علیهم السلام نمونه هایی این چنین می بینیم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام بالاترین مسئول و حاکم بر بیش از پنجاه دولت - طبق تقسیم بندی استعماری کنونی - بود و دولت آن حضرت بزرگ ترین دولت وقت به شمار می رفت، با این حال از دارالآماره برای دیدار مردم بیرون می آمد و خود کارها را پی گیری می نمود و نیاز تک تک افراد را برآورده می کرد و خشنودی شان را به دست می آورد. روزی از کوچه ای در کوفه می گذشت که، دید زنی نشسته و گریه می کند، امام سوی او رفت و پرسید: ای کنیز خدا، چرا این جا نشسته و گریه می کنی؟

آن زن گفت: کسان (کارفرمایان) من، مرا برای خریدن خرما فرستادند و من خرما خریدم و آن را به خانه بردم، ولی خانواده ام گفتند: آن را برگردان، نزد خرما فروش آمدم و از وی خواستم که خرماها را پس بگیرد و پولم را بدهد، اما او قبول نکرد. من کنیزی هستم و اکنون متحیرم اگر به سوی خانه برگردم، صاحبان بر من خشم می گیرند و خرما فروش نیز قبول نمی کند خرما را پس بگیرد. حال، مانده ام که چه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: با من نزد خرما فروش بیا. زن برخاست و هر دو نزد خرما فروش که جوانی مغرور بود رفتند. امام او را نصیحت کرد که: این کنیز است و اختیاری ندارد، خرماها را بگیر و پولش را پس بده جوان ظرف خرما را از دست زن گرفت و آن را روی زمین ریخت و چون امام علیه السلام را نمی شناخت به ایشان دشنام داد و خطاب به حضرتش

گفت: تو چه کاره ای که در کار من و او دخالت می کنی؟

امام علیه السلام چیزی نگفت و جوان هم پی کار خود رفت و زن متحیر ماند که چه کند و اکنون کار دشوارتر گشته بود، چرا که هم پول و هم خرما را از دست داده بود. در مدت اندکی که آن جوان به کار خود مشغول بود، تعدادی از شخصیت های حکومت امام علیه السلام از آن جا می گذشتند که امام علیه السلام را دیدند آن جا ایستاده است، نزد او آمدند. آن جوان ناگهان دید که تعدادی از شخصیت های دولتی امام علیه السلام را در میان گرفته اند و هیچ نمی گویند. متحیر گشت که این شخص کیست؟ و چرا این افراد، خاموش و بی حرکت گرد او جمع شده اند؟ از یکی از دوستانش پرسید: او کیست و افرادی که دور او را گرفته اند، که هستند؟

گفت: این افراد به احترام وی ایستاده اند.

پرسید: مگر این شخص کیست؟

گفت: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

جوان به لرزه افتاد، رنگش زرد شد، از مغازه اش بیرون آمد و روی پای امیرمؤمنان علیه السلام افتاد و می گفت: ای امیرمؤمنان! تو را نشناختم، از من درگذر. ای امیرمؤمنان، از من راضی باش. امام علیه السلام فرمود: برو و معامله با کنیزک را به هم بزن و پولش را به او باز پس ده و خرماهایت را جمع کن، و اما این که از من خواستی از تو خشنود باشم، خشنودی من وقتی خواهد بود که مردم را از خودت خشنود کنی (1).

این سخنان بزرگ، اسرار پیروزی است. این آموزه ها تنها برای رهبران نیست، بلکه هر انسانی که می خواهد در امنیت زندگی کند و نزد توده ها محبوب باشد باید بدان پایبند باشد. «زمانی خشنود می شوم که مردم را از خود خشنود سازی». رهبر، عالم، سخنور، رئیس حکومت و کارمند باید مردم را از خود خشنود سازد و گرنه سقوط خواهد کرد. نتیجه داستان این شد که خرما فروش به دکان خود رفت، پول برداشت و به کنیزک داد و خرماهای خودش را جمع کرد و سر جایش گذاشت.

ص: 87

امام علیه السلام می خواست در سرتاسر گستره اسلامی، حتی يك نفر هم ناخشنود نباشد. هر تشکیلاتی باید از این موضوع، درس بگیرد تا همواره در خدمت توده ها باشد. افرادی که شخصیت منفی دارند و همواره خود را برتر می بینند و می گویند: «این خواست من است»، «من از همه بیشتر می فهمم»، «توده ها نمی فهمند و درکی ندارند»، «مردم را چه، که در این کارها دخالت کنند» و امثال آن، نتیجه ای که به دست می آورند این است که توده ها از گردشان پراکنده شده و تشکیلات شان از پیشرفت و پویایی باز ایستد و به حدّ مطلوب نرسد و طبیعتاً نخواهد توانست جهان اسلام و حتی يك کشور را هم نجات بدهد. تشکیلات باید توده ها را در طول مسیر در نظر بگیرد، چون این توده ها هستند که می توانند، کشورهای اسلامی را نجات بدهند و نه گروهی از تحصیل کردگان! نسبت توده ها و تشکیلات همچون آب و ماهی است که اگر آب نباشد، ماهی زنده نمی ماند.

یکی از مراجع درباره رهبر انقلاب سال 1920م. مرحوم شیخ محمدتقی شیرازی - که نخستین حکومت اسلامی را در کربلای معلا تأسیس کرد - نقل می کرد: «گرد این پیشوای انقلابی توده ها به طرز شگفتی گرد آمده بودند. شیوخ و عشایر و بزرگان و کوچک ها همه علیه بریتانیای غاصب بودند و بریتانیا در آن روز يك میلیارد جمعیت را پشت سر خود داشت، یعنی همه هند، چین، خاورمیانه، افریقا و غیر آن، اما این رهبر اسلامی کارآموده توانست استعمار بریتانیا را از عراق بیرون کند. جمعیت زیادی گرد میرزا محمدتقی شیرازی جمع شده بودند و بدیهی بود که وی در سنین بالا نمی توانست بین رهبری انقلاب و برآوردن نیازهای توده مردم جمع کند.

آن مرحوم به ما - که در آن روز طلبه کوچکی بودیم - فرمود: «طلبه ها، من پیش از انقلاب می توانستم شخصا نیازهای شما را برآورده کنم، اما پس از انقلاب اطراف من شلوغ شده است و من به مسئولیت هایم می پردازم و نمی توانم شخصا نیازهای شما را برآورده کنم و شما نیز به جهت ازدحام جمعیت دسترسی به من ندارید. بنابراین هرگاه هرکدام از شما نیازی داشت من روز جمعه پس از نماز صبح به خیابان های اطراف کربلا



می روم و هر طلبه و یا شخص دیگری که می خواهد، مرا به تنهایی ببیند، در آن وقت برای برآوردن نیازش بیاید».

این عالم گزارشگر داستان می گفت: «من خودم بارها رفتم و هرگاه نیاز مادی یا معنوی داشتم می رفتم و می دیدم که وی تنها در کنار نهر و یا در خیابان هایی که پر از درخت بود قدم می زد و گاه فقیری، طلبه ای و یا گروهی برای گرفتن نیازشان نزد او بودند».

این پیشوای انقلابی و رهبر بزرگ آن روز مسلمانان، به تك تك افراد برای بیان نیازشان وقت می داد و نیازشان را برآورده می کرد و همین، علت توانایی او در بیرون کردن بریتانیا از سرزمین اماکن مقدس، یعنی عراق بود. او به جهت محبوبیت بی نظیرش که از راه اخلاق خوب و مردم داری گسترده اش به دست آورده بود، توانست استعمار را بیرون کند. بنابراین، اگر بخواهیم يك میلیارد مسلمان را نجات دهیم باید بنیانی بگذاریم که بر آگاهی بخشی و تشکیلاتی مردمی و محبوب باشد و سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام که فرمود: «آنچه مرا خشنود می کند این است که مردم را از خود خشنود کنی» شعار عملی و دائمی ما باشد تا به خواست خدا به هدف برسیم و این برای خداوند دشوار نیست.

## 10. ایجاد هماهنگی بین احزاب و سازمان های مختلف در جهان اسلام

اکنون در هند، پاکستان، بنگلادش، افغانستان، عراق، مصر، فلسطین، منطقه خلیج فارس، اندونزی، ترکیه و جاهای دیگر سازمان های زیادی وجود دارد و در کنار این ها، متفکران، کتابخانه ها، انتشارات، چاپخانه ها، مجلات، روزنامه ها و گاه رادیو و تلویزیون هایی وجود دارد، اما شرق و غرب توانسته اند این تشکّل ها و امکانات اسلامی را دستخوش تفرقه کنند و هرکدام را در میدانی تنها سازند. شرق و غرب متحد هستند و تشکیلات اسلامی متفرق هستند و همواره متحدها بر متفرّق ها پیروزاند و این سنت خداوندی است.

بنابراین، تشکّل آگاه اسلامی که می خواهد حکم خداوند را در زمین اجرا کند و حکومت اسلامی با يك میلیارد جمعیت به وجود آورد، باید به طور جدّی تلاش کند، همه

این توان های اسلامی را به يك فضای واحدی سوق دهد که از جنوب تا شمال و از شرق تا غرب جهان اسلام را فرا گیرد تا جنبشی یگانه و امّتی واحد همچون بنیانی استوار گردد و بتواند در برابر استعمارگران شرق و غرب و فرزند نامشروع آن دو، صهیونیسم جهانی مقاومت کند و این باروش زیر امکان پذیر است:

نخست: آن که پیشنویس و اساس نامه ای برای همکاری تدوین شود که بر پایه آن، همه نیروهای اسلامی اعم از سازمان ها، جمعیت ها و جنبش ها متحد گردند. دوّم: در این مرحله، گروهی از متفکرانی که اندوخته ای بزرگ از اندیشه اسلامی دارند و در رفتار و روش زندگی شان به اسلام پایبند هستند انتخاب شوند و وظیفه شان سوق دادن نیروی احزاب، سازمان ها، کتابخانه ها، انتشارات ها، نویسندگان و امثال آنان در يك جهت باشد.

سوّم: این که برای رهبری واحد اقدام کنند که از طریق انتخابات و رأی اکثریت، عملی می شود و آن گاه برای ایجاد جنبش متحد اسلامی و سوق دادن همه نیروهای احزاب و سازمان های اسلامی و غیر اسلامی در يك جهت، تصمیم های مناسبی گرفته شود. این اقدام همچون رود بزرگی خواهد گشت که از قطره ها آغاز شده، سپس تبدیل به چشمه ها گشته و آن گاه جویبارهای کوچک و سپس رودهای متوسط و آن گاه آن رود بزرگ شکل خواهد گرفت. این کار ممکن و آسان است و نیازمند حرکتی خردمندانه، جدّی، متفکرانه، مخلصانه و فداکارانه ای است که از اتحاد این تلاش به دست خواهد آمد.

پیامبر اسلام نیز همین رویه را به گونه ای دیگر در پیش گرفت. هرکس جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد دقّت قرار دهد، گسترش نیروی انسانی را در آن ها مشاهده می کند. در روزگار قبل از آن حضرت، قبایل عربی در جنگ و گریز و ستیز بودند. آن حضرت با آمدنش، قبایل ستیزگر را زیر پرچم «لا إله إلا الله محمد رسول الله» گرد آورد و وجوب عمل به شرایع اسلام را به آنان متذکر شد و آن ها را به ایشان آموخت. بدین ترتیب مردم قبایل و شهرها را در يك مسیر و جریان قرار داد. مثلاً در جنگ بدر که نخستین جنگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود گروهی که به جنگ رفتند، حدود سیصد نفر بودند، در جنگ بعدی

حدود هزار نفر شدند، در جنگ دیگر هزار و سیصد نفر گشتند و سپس دو هزار و بعدا سه هزار و در جنگی به هفت هزار نفر رسیدند و در فتح مکه، شمارشان به ده هزار مبارز رسید. در جنگ حنین دوازده هزار نفر بودند، سپس نیرویشان افزایش یافت، در جنگ تبوک به سی هزار رسیدند و زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله عازم حجة الوداع گشت، طبق پاره ای از گزارش ها، یکصد و سی هزار نفر گرد آن حضرت جمع شده بودند. این افزایش دلیل بر امکان گسترش تشکل های اسلامی در عصر حاضر است.

در آن روزگار، قبیله، گردهم آیی طبیعی انسان بود که اساس این به هم پیوستگی تولّد و انتساب به شمار می رفت، اما امروزه تجمّع ها شکل فرهنگی و نوینی یافته، در جمعیت ها، حزب ها و سازمان ها نمود پیدا می کند و این مؤسسه ها را می توانیم در فضایی متحد و قوی با ضمیمه کردن هرکدام با دیگری، جمع کنیم، تا روزی فرا برسد که جوّ اسلامی یگانه ای بر ایمان از دورترین کشورهای اسلامی به وجود آید.

توجه داشته باشیم که این جوّ اسلامی یگانه، می تواند در همه کشورهای اسلامی، به يك گونه عمل کند و همه مسلمانان را گرد خود جمع کند و پس از آن اگر استعمار شرقی و غربی بخواهد با این همسویی و اتحاد در افتد، به بدبختی خواهد افتاد، چون افزون بر نیروی انسان، نیروی کیفی هم خواهد بود، چنان که خداوند در این باره وعده داده، می فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (1)؛ «سست نشوید، اندوهگین نباشید و شما برتر هستید اگر مؤمن باشید». این نیروی کیفی در شرق و غرب وجود ندارد و اگر بر این نیروی کیفی، نیروی انسانی را هم طبق کلام خدا که فرموده است: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا

اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (2)؛ «هر قدر می توانید نیرو علیه آنان جمع کنید» نیروی متشکل از يك میلیارد مسلمان بیفزائیم، تمام جهان اسلام زیر لوای فرمان خدای متعال گرد خواهند آمد، و در نتیجه، آقایی، خوشبختی و نیرویی که داشتند به آنان باز خواهد گشت و می توانند مسلمانان را از آلودگی استعمار در داخل کشورهای اسلامی و خارج آن، رهایی بخشند؛

ص: 91

1- . سوره آل عمران، آیه 139.

2- . سوره انفال، آیه 60.

درست آن گونه که تاریخ به ما می آموزد که وقتی در جنگ بین مسلمانان و ایرانیان رستم فرخزاد، فرمانده ایرانیان از فرمانده مسلمانان پرسید: چه می خواهید؟

او در پاسخ گفت: ما دو چیز می خواهیم: یکی این که اندیشه بشر را از خرافه رها کرده به حقیقت برسانیم و او را از پرستش پادشاه، پرستش آتش، پرستش گاو، پرستش بت و امثال آن رها کرده، به سوی عبادت خدای یگانه، قهار، آفریننده، روزی دهنده، زنده کننده و میراننده ای که زمام همه کارها به دست اوست هدایت کنیم.

رستم پرسید: چه قدر این کار نیکو است و آنچه بدان فرا می خوانید چه زیباست. خواست دوم شما چیست؟

فرمانده اسلامی گفت: این که بندگان خدا را از تنگی زمین به گسترده‌گی آن ببریم.

مقصود از این جمله چیست؟ وقتی کسی می خواهد از کشوری به کشور دیگری مسافرت کند به پاسپورت نیاز دارد و یک سری کارهای اداری دشواری را باید طی کند. آیا این نوعی دشواری و تنگی نیست؟ در حالی که اسلام می گوید: امت یگانه و واحد است و زمین از آن خداست.

وقتی می خواهد تجارت یا کشاورزی کند یا به صنعت پردازد یا ساختمانی بسازد و یا عقیده ای ابراز کند و یا روزنامه منتشر کند نیازمند مجوز است، رفت و آمد می کند، به رشوه، مالیات، گمرک و امثال آن گرفتار می شود. آیا این ها تنگی و دشواری برای انسان نیست؟

انسان وقتی از یاد خدای متعال دور می گردد به تنگی و دشواری می افتد و خدای متعال در این باره می فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى \* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (1)؛ «و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ [ و سختی ] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسور خواهیم کرد. می گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محسور

کردی، با آن که بینا بودم؟ می فرماید: همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی

ص: 92

سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی».

ما پس از ترك احكام خدای سبحان، در تنگنای زمین و زندگی گرفتار شده ایم و تنها با اطاعت خدای متعال در خصوص يك پارچه ساختن جهان اسلام و متحد ساختن امت مسلمان در زیر بیرق «لا اله الا الله و محمد رسول الله» و قرآن کریم و سنت پاک را دستور زندگی قرار دادن، خواهیم توانست از این تنگنا به فراخی قدم نهیم.

رستم به فرمانده اسلامی گفت: این مطلب دوّم نیز بسیار زیباست! آن گاه رو به فرمانده مسلمان کرد و گفت: اگر این دو مطلب را بپذیریم ما را رها خواهید کرد و به کشورتان باز خواهید گشت؟

فرمانده اسلامی گفت: آری واللّه. ما برای پول، قدرت و زمین نمی جنگیم و فقط برای رهایی بشر از خرافات و رسیدن به حقیقت و نیز نجات ناتوانان از تنگنای زندگی به گستره آن، می جنگیم.

رستم گفت: این بسیار زیباست، اما قوم من آن را نمی پذیرند.

آن گاه جنگ در گرفت و کلام خدا برتری یافت و مسلمانان پیروز شدند.

حال اگر بتوانیم توانمندی های گوناگون اسلامی را در يك چارچوب، به گستردگی جهان متحد کنیم، خواهیم توانست خودمان را نجات دهیم و دیگر از اسرائیل غاصب، کمونیسم متجاوز و از غرب استعمارگر، اثری نخواهد ماند و هیچ کدام از این مشکلاتی را که مسلمانان امروز با آن روبرو هستند، نخواهیم داشت. از خدا می خواهیم که چنین روزی را نزدیک سازد.



## 1. همکاری فراگیر اسلامی و دستاوردهای آن

تعاون، بنیان سۆم از بنیان های کلی برای نهضت است. این اصل باید پیش از نهضت به وجود بیاید، همگام نهضت باشد و پس از دستیابی به حکومت يك میلیاردی مسلمانان - که به خواست خدا تحقق خواهد یافت - هم وجود داشته باشد. تعاون، یعنی دور افکندن هر گونه تفرقه و هماهنگی بین همه سازمان ها، احزاب، گروه ها، کتابخانه ها، انتشارات، نویسندگان، رسانه های گروهی و امثال آن. بر همه ما لازم است در مورد تعاون به طور جدی بیندیشیم و در عمل آن را به اجرا درآوریم و گرنه استعمارگران با هزاران نام ما را از هم جدا خواهند کرد و نهضت را به پراکندگی تبدیل کرده و جنبش را به تدریج و تماما نابود می کنند تا کشورها چون لقمه ای گوارا برای دهان استعمارگران صلیبی، صهیونیست و کمونیست باشد (در واقع صلیبی ها همان مسیحیان، صهیونیست ها همان یهودیان، کمونیست ها همان ملحدانی هستند که از آغاز پیدایش اسلام تا به امروز وجود داشتند و فقط نامشان تغییر کرده است). خدای متعال درباره آنان و کینه توزی آنان می فرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...» (1)؛ «مسلمانان یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده اند، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت».

در آیه دیگری می فرماید: «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ

ص: 95

يَتَوَلَّوْهُمْ مِّنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»<sup>(1)</sup>؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هرکس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود».

مسیحیان آن روز همان صلیبی های امروزند که در دولت های اروپایی و آمریکایی و جز آن تبلور یافته است. ما باید همکاری را بین همه مسلمانان با هر نوع سلیقه، گرایش، اختلاف مذهبی، اختلاف در روش، اجتهاد، کشور، ملیت، جنسیت، رنگ و دیگر تمایزها، برقرار کنیم تا اتحاد کلمه و تعاون به عنوان اصل کلی گردد که پیش از نهضت، به هنگام نهضت و پس از نهضت و به هنگام دستیابی به حکومت اسلامی، همگان بدان رجوع کنند. دیگر این که همگی در بیان دیدگاه، مناقشه و توضیح حقیقت، حق دارند، اما این حق چیزی است و ستیزه جویی، اتهام زدن ها، تفرقه و دوری از یکدیگر و در نتیجه بهره مندی استعمارگر کافر چیز دیگری است.

رهبر انقلاب سال 1920 م. مرحوم آیه الله العظمی شیخ محمدتقی شیرازی می دانست که اکثریت جامعه عراق را شیعیان تشکیل می دادند، یعنی حدود هشتاد درصد، و سنی ها در اقلیت می باشند. با این که او شیعه و مرجع شیعیان بود، وقتی علیه استعمار بریتانیا قیام کرد، عشایر منطقه فرات میانه، عالمان، سخنوران، شخصیت ها، ثروتمندان، نویسندگان و شاعران بر گرد او فراهم آمدند، اما وقتی برای بیرون راندن استعمارگران و اشغالگران قیام کرد، می گفت: «باید برادران سنی هم در نهضت شرکت کنند» و برای علما و شخصیت های سنی نامه می فرستاد و نظر آنان را می پرسید و بدین ترتیب شیعه و سنی را در نهضت متحد ساخت و از این رو شیعه و سنی بر گرد او برای مبارزه با استعمار و بیرون کردن آن حلقه زدند. این روش، روشی خردمندانه بود، زیرا بدون آن استعمار می توانست به حرکت و نهضت عراق رنگ شیعی بدهد و کینه ها را برانگیزد و اهل سنت را از آن دور سازد و در نتیجه وجود استعمار همچنان بر سینه توده ها سنگینی و جای پای خود را محکم کند و دو

ص: 96



طرف را به جان هم اندازد و عراق به جای استقلال همچنان در چنگال استعمار اسیر ماند.

چرا شیرازی چنین شیوه ای را برگزید؟ روشن است که او طبق کلام خدای سبحان چنین رفتاری را برگزید، چنان که می فرماید: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...»؛<sup>(1)</sup> «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید».

وی توانست با این روش و با امکانات اندک و ابتدایی کشور کوچک پنج میلیون نفری عراق را که غالباً بی سواد بودند، بر قدرتمندترین کشور جهان پیروز کند. بی تردید اگر بخواهیم حکومت خدای سبحان را به جامعه بازگردانیم باید در برابر دشمنان واقعی خود، صف هایمان را یکی کنیم و از اقوام، طائفه ها، رنگ ها و قبیله ها، وحدتی ایجاد کنیم که بتوانیم به خواست خدای متعال این کار بزرگ را سامان دهیم. مفهوم این سخن آن نیست که ضرورتاً گروهی به نفع دیگری دست از باورهای مذهبی خود بکشد یا برخلاف عقاید خود با دیگری همدست شود، زیرا این کار تنها بر پیچیدگی قضیه می افزاید، بلکه هر کس طبق مذهب و باورهای اصولی و فقهی خود عمل کند، ولی در بازگرداندن آقایی گسترده جهان اسلام و ایجاد امت اسلامی یگانه، صف واحدی تشکیل دهد. بحث آزاد و قانع ساختن و قانع شدن، مرحله دیگری است که به مقوله وحدت صف مرتبط نیست.

مانند داستان پیش گفته و کارآمدی آیه الله شیخ محمدتقی شیرازی، در ایران نیز آیه الله فشارکی در اصفهان به وجود آمد. مرحوم فشارکی امر و نهی و از رفتار دستگاه حکومت انتقاد می کرد. حاکم اصفهان از این وضع برآشفته و طی نامه ای به ناصرالدین شاه یادآور شد که در اصفهان فردی مردم را از سلطنت می رماند و به ندادن مالیات و امثال آن تشویق می کند. شاه عدّه ای را مأمور تبعید فشارکی به تهران کرد. در آن روزگار، یعنی حدود صد سال پیش، وسایل رفت و آمد محدود به چارپایان بود این عالم مرکب خود را سوار شد و با مأموران شاه روانه تهران شد. پس از چند روز پیمودن راه، خبر تبعیدش به علمای تهران رسید. در تهران آن روز دو عالم بودند که مردم از آن دو تقلید می کردند و آن دو باهم

ص: 97

اختلاف نظر داشتند. شبی یکی از آن دو خواب بود که در خانه به صدا درآمد. خدمتکار در را باز کرد عالم دیگر را بر در خانه دید. شگفت زده، شتابان نزد عالم دیگر، یعنی صاحب خانه رفته، به او گفت: فلان عالم آمده. وی شتابان به استقبال دوستش رفت و او را به خانه آورد. عالم میهمان گفت: تهران میان من و تو تقسیم شده است من مقلدانی دارم و تو مقلدانی داری، حال اگر شاه بتواند آیه الله فشارکی را تحقیر کند، فردا نوبت ما می رسد. ما به خدای سبحان، به آخرت و همه قوانین اسلام ایمان داریم و یکی از قوانین اسلامی، وحدت صف است. افزون بر آن که خطر متوجه دنیای ما نیز شده است. لذا به حکم عقل و شرع باید متحد شویم تا این غائله را ختم کنیم.

عالم میزبان پرسید: راهش چیست؟

عالم میهمان گفت: نیمی از تهران از تو تقلید می کنند و نیمی از من تقلید می کنند. فردا کسی را به کوی و برزن می فرستیم تا آمدن آیه الله فشارکی را به اطلاع آنان برساند و از قول ما آنان را به تعطیل محل کسب شان و استقبال از او فرا بخواند تا برای این امر به بیرون شهر روند. اگر چنین کاری انجام دهیم شاه نخواهد توانست آیه الله فشارکی را تحقیر کند.

هر دو عالم همصدا شدند و روز بعد مردم در خیابان ها، بازارها و محله ها صدای دو جارچی را شنیدند که هر يك از سوی یکی از آن دو عالم فریاد می زد که فلان مرجع تقلید فرمان داده بازارها را ببندید و برای استقبال از آیه الله فشارکی به بیرون شهر بروید. مردم شتابان دکان ها را بسته، به بیرون تهران رفته، در نتیجه جمعیت انبوهی خارج شهر جمع شد. شاه با شنیدن این داستان به همراه صدراعظم خود بالای قصر رفت و دید که مردم در گروه های بزرگی به راه افتاده اند، بازار تعطیل و دکان ها بسته شده اند. شاه به صدراعظم گفت: چاره کار چیست؟ این ها می توانند به قصرم بیایند و مرا از اریکه قدرت به زیر کشند و از حکومت ساقط کنند. می بینی چگونه این دو عالم در تهران علیه من همدستان شدند؟

صدراعظم پاسخ داد: راه چاره این است که به همراه همه وزرا به استقبال وی بروی و از او بپرسی که چرا به تهران آمده و خود را نسبت به اصل داستان بی اطلاع نشان دهی و از

فشارکی بخواهی که در یکی از قصرهای تو سکونت کند و بدین ترتیب از شدت خطر بکاهی و همه چیز به نفع تو تمام شود.

شاه نیز پذیرفت و از بام قصر به زیر آمده، سوار کالسکه اش شد و به همراه وزرا از فشارکی استقبال کرد و از او خواست که در یکی از قصرهایش منزل گزیند. آن گاه زیرکانه از او پرسید: کار خاصی موجب آمدن شما به تهران شده است؟

فشارکی پاسخ داد: تو مرا احضار کرده ای.

شاه گفت: هرگز، کی این خبر دروغ را به شما رسانده است؟

فشارکی گفت: ظلّ السلطان حاکم شما در اصفهان.

شاه به او گفت: اشتباه کرده است. اکنون به خانه من وارد شو و تا وقتی که در تهران هستی همه نیازمندی های تو برآورده است و هر گاه خواستی، در کمال امنیّت برگرد.

فشارکی می گوید: نه، من جایی دارم، به آن جا می روم و چند روز می مانم تا علما را ببینم و با آنان تبادل نظر کنم، سپس به اصفهان برمی گردم.

پادشاه که می خواست به فشارکی بدی کند، این گونه خلع سلاح شد. فشارکی مدتی در تهران ماند و قدرتمند و پیروز بازگشت و در این ماجرا قدرت آن دو عالم نیز فزونی گرفت و فشارکی در امنیّت کامل به اصفهان بازگشت. آنچه مسلم است این که همکاری، چنین قدرتی در پی دارد. بنابراین ما باید در کنار دستور شرع و سیره رسول اعظم صلی الله علیه و آله، از این داستان ها نیز پند گرفته، صف هایمان را متحد کنیم و تعاون را به شعاری عملی برای پیش از نهضت، همراه نهضت و پس از آن مبدل کنیم و برخلاف اراده شرق و غرب، حکومت اسلامی یک میلیاردی بنیان نهیم و سروری اسلامی را دوباره به جامعه مان بازگردانیم.

سخن اسلام برترین است، به شرط آن که مسلمانان به فرمان و آموزه هایش عمل کنند. البته در این سخن که «اسلام برتر است» شکی نیست، اما هر چیز شرطی دارد و به تعبیر امام رضا علیه السلام در حدیث مشهوری که به طور مسند از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدا نقل می کند که فرمود: «کلمة لا إله إلا الله حصني و من دخل حصني أمن من عذابي؛ کلمه لا إله إلا

اللّٰهُ دژ من است هرکه در آن در آید، از کیفر من در امان است» آنگاه فرمود: «بشرطها و شروطها و أنا من شروطها؛ (1) به شرط و شروط آن و من از شروط آن هستم». از جمله «از کیفر من در امان است» کیفر دنیایی و اخروی اراده شده است.

خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ سِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ...»؛ (2) «بگو: او تواناست که از بالای سرتان، یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد و یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه کند] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [دیگر] بچشاند».

امروز این بلا گریبان ما را گرفته، گروه گروه شدیم و هر گروهی با گروه دیگر مخالفت می کند، در نتیجه کافران بر ما چیره می گردند. بی تردید در بین مسلمانان، خردمندان، متدینان و عاملان به احکام الهی بسیارند. مقصودم از چیرگی کفار طراحی های استعماری است که در درگیری های قومی، کمونیسم، بعثیسم و دموکراسی به سبک غربی چهره نموده و همین امور میان ما جدایی افکنده، پس امت واحده ما را متفرق کرده و ما را گروه گروه ساخته است. مسلم این که وحدت صفوف از اصول نهضت است که ما باید پیش، همراه و پس از نهضت آن را مدنظر قرار دهیم و بدان پایبند باشیم، زیرا وحدت صفوف، جریانی اسلامی و جهانی است که همه گروه ها، سازمان ها، نویسندگان، مطبوعات و انتشارات، کتابخانه ها و جمعیت های اسلامی و جز آن در چارچوب آن قرار می گیرند و البته تحقق بخشیدن به این امر برای خداوند دشوار نیست.

## 2. پایداری

متولیان نهضت فراگیر اسلامی ناگزیر برای ایجاد حکومت يك میلیاردی همواره در تلاشند، چرا که باید قبل، همراه و پس از نهضت مقاوم باشند؛ زیرا پایداری موجب گردآمدن مردم بر گرد مبارز پایداری می شود، بر عکس مردم از گرد انسان دمدمی مزاج و

ص: 100

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 145.

2- . سوره انعام، آیه 65.

سست عنصر پراکنده می شوند، هرچند چنین شخصی بپندارد که ناستواری اش را پنهان خواهد داشت. شاعر در این باره سروده است:

و مهما تكن عند امرء من خلیقة \*\*\* وإن خالها تخفی علی الناس تعلم

وقتی خصیصه ای در فردی باشد هرچند بپندارد که از مردم پنهان است، اما آشکار خواهد شد.

بی تردید پایداری مشکلاتی دارد، اما انسان ثابت قدم آسان تر به هدف می رسد و خوش فرجام تر است و در حرکت، پرشتاب تر از فردی است که بیراهه می پیماید و از رسیدن به هدف وامانده است و اگر فرضاً گاهی هم به هدف برسد، چندان طول نمی کشد که شکست می خورد. بنابراین، پایداری شرط اصلی برای نهضت اسلامی جهانی است که می خواهد رهبری يك میلیارد مسلمان را به دست گیرد.

از این رو انسان هرچه بیشتر در راه مستقیم طی طریق کند و نهان و آشکار خود را يك نواخت سازد و بدون سستی و واپس زدن و دودلی به کارش ادامه دهد، به پیروزی نزدیک تر خواهد بود. لذا متولیان نهضت باید روح پایداری را در خود پیوراندند و بدان پایبند باشند و همواره قبل از دستیابی به حکومت يك میلیاردی مسلمانان و در حین آن و بعد از آن به آن مهم نیز پایدار باشند و از هرگونه تزلزل، انحراف و چرخش دوری گزینند.

می گویند: یکی از وزیران حکومت هند که از حزب کنگره ای بود که هند را از دست بریتانیا نجات داد، فردی زاهد در زندگی بود و از روزی که به جنبش پیوست تا روزی که درگذشت برای سربلندی هند و در راه خدمت به هند به روش خود از هیچ کوششی دریغ نمی کرد. (البته به طور طبیعی ما جز روش اسلامی را قبول نداریم، اما خداوند ویژگی های نیکو را حتی در غیرمسلمان دوست دارد و در حدیث است که خدای مٔان کرم حاتم طایی را ارج نهاده است و در حدیث دیگری آمده که خدا عذاب روز قیامت او را سبک گردانیده است). در هر صورت این فرد بیش از پنجاه سال عضو حزب کنگره بود و در نهایت وزیر شد و پس از مدتی درگذشت. وزرا برای بزرگداشت او به روستایش که چندین کیلومتر از پایتخت هند دور بود، رفتند. این روستا محل سکونت آن وزیر به هنگام وزارتش بود که

در مدت کار برای اداره وزارت از آنجا به پایتخت می آمد و روزهای تعطیلی باز می گشت.

وقتی هیئت وزیران به همراه نخست وزیر و رئیس جمهور و شخصیت های برجسته حکومت و توده مردم به آن روستا رفتند، خانه او را بسیار کوچک و محقر یافتند. این همان خانه ای بود که وزیر، در دوره مبارزاتش در آن زندگی می کرد و به جهت کوچکی، فقدان اثاثیه و نداشتن آب و برق از خانه های درجه سه به شمار می آمد.

آنان همگی شگفت زده شدند و به پاس چنین شیوه ای از زندگی، چنان از او تجلیل کردند که در ایام حیاتش سابقه نداشت، چون نه مالی اندوخته، نه کاخی بنا کرده و نه اثاثیه ای جمع کرده بود. آنان خانه او را با همین وضع فقیرانه اش به موزه تبدیل کردند تا مردم از آن جا بازدید کنند و از چنین انسان مخلص و فداکار در راه هدفش درس زندگی و خدمت گیرند. آنان به پاس احترام به او دستور دادند که آب و برق به روستا برسانند، راه آن را آسفالت کنند، خطوط تلفن بکشند و وضع روستا را بهبود دهند.

در تاریخ اسلام از این قبیل زاهدان، نمونه های والایی می توان یافت. رسول خدا صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام و همه امامان و اهل بیت علیهم السلام، ابوذر غفاری، سلمان فارسی و دیگر شاگردان پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام از این نمونه هستند، اما این که ما به داستان زندگی این وزیر اشاره کردیم از آن روست که بدانیم انسان هدفمند، اگر مسلمان هم نباشد باید هدف خود را در نظر داشته باشد و در کارش پایدار و درستکار بماند، نه آن که تبار، گذشته و ویژگی های سابقش را فراموش کند، همان بلائی که بسیاری از رهبران را گرفتار می کند؛ همان ها که از افراد معمولی و همچون دیگرانند، اما وقتی به مال، شهرت، مقام و منصب دست یابند، دگرگون می شوند. اینان نه تنها هدف را محترم نمی شمارند، بلکه به هدف نیز ضربه وارد می کنند، چون با کارشان، دروغ بودن گفتارشان را برملا می سازند.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «کونوا دعاة للناس بغير ألسنتکم؛<sup>(1)</sup> نه با زبان [ که با رفتار] تان مردم را [ به سوی نیکی ها ] فراخوانید».

ص: 102

این سخن بدان معناست که انسان راستی را توصیف نکند، اما خود دروغ گوید، از مشورت در حکومت سخن نگوید، ولی چون به حکومت دست یافت، خودکامگی در پیش گیرد، خود را عدالت خواه نمایاند و از عدالت دم نزند، ولی با رسیدن به قدرت، ستمکارترین افراد شود، به توصیف اسلام و قوانین اسلامی و مزایای آن نپردازد و چون به قدرت رسید همه چیز را به دیوار بکوبد و بدان بی اعتنا شود.

بنا به نقل مورخان وقتی امیرمؤمنان علیه السلام به کوفه رسید، شهری که پایتخت خلافت امام و مرکز دولت اسلامی به گسترده‌گی پنجاه دولت کنونی بود، فردی او را دید که از سرمای سخت کوفه می لرزد. به حضرت علیه السلام گفت: تو در این وضعیت به سر می بری حال آن که خلیفه، امام و امیرمؤمنانی و در عراق اموال، بسیار است و ثروت هنگفتی که نه فقط اموال حکومتی، بلکه اموال شخصی (چون امام هنگام دوری از خلافت پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله باغ های بسیاری آباد کرد) نیز در اختیار توست. بنابراین، چرا از سرما می لرزی؟

امام علیه السلام پاسخی داد که باید همه نسل ها از آن درس بگیرند. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، اگر از نزد شما با افزون بر مرکب و توشه ام خارج شوم (از دنیا روم) خائن خواهم بود و این همان لباسی است که با آن از مدینه آمده ام» (1).

امام تا آخر همان گونه زیست که فرمود. اگر رهبری امت را کسی بر عهده می گرفت که از این امام علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می کرد، آیا تنها در هند - طبق گزارش جهانی - سیصد میلیون گرسنه وجود داشت؟ آیا در امریکا سی و یک میلیون گرسنه خواهد بود؟ (2)

در هر صورت، متولیان نهضت باید به اصول کلی نهضت که پایداری از آن جمله است مجهز باشند؛ پایداری کامل تا به هدف دست یابند و این پایداری موجب لطف خداوند نسبت به ما گردد، چنان که امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از خطبه های خود فرمود: «فَلَمَّا عَلَّمَ اللَّهُ مَتَا الصَّدَقِ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ؛ (3) چون خداوند ما را راستگو یافت، یاری اش را بر ما فرو فرستاد».

ص: 103

1- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 34، ص 356: «إِذَا أَنَا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكُمْ بِغَيْرِ رَحْلِي وَرَاحِلَتِي وَغَلَامِي فَأَنَا خَائِنٌ».

2- . ر.ك: كتاب التحدي العالمي چالش جهانی.

3- . ر.ك: نهج البلاغه، ص 92، خطبه 56.

اگر ما پایدار بمانیم و خدای متعال ما را راست گفتار و استوار یابد، بی تردید یاری اش را بر ما نیز خواهد فرستاد. این یاری از سوی خدا و از سوی غیب خواهد بود، اما از سوی جامعه، مردم به طور طبیعی گرد افراد صادق و پایدار جمع می گردند و خداوند در قرآن فرموده است: «... اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛<sup>(1)</sup> «از خدا پروا کنید و با راستان باشید».

از خدا می خواهیم که به این کار موفق مان بدارد و در شمار کسانی قرارمان دهد که به آنچه می گویند، عمل می کنند و به آنچه عمل می کنند فرامی خوانند که توفیق از اوست.

### 3. پاکی مسؤولان نهضت

باید متولیان و پیشگامان نهضت از نظر زبان، دل، گوش، چشم، دست، پا، جنس (غرایز)، مال، خانواده و جز آن پاک باشند، زیرا اسلام بنیانی متکامل دارد و غیر اسلام بنیانی در هم ریخته دارد. غیر اسلام - اعم از کمونیسم و یا سرمایه داری غربی - به افراد می گوید: هرچه می خواهی انجام بده که در انجام آنچه که می خواهی آزادی، در مسائل جنسی، قماربازی، شراب خواری، بدگویی، اتهام زنی و جز آن. بنابراین، کسی که می خواهد چنین اموری را سامان دهد، نیازمند به پاکی نیست، بلکه خود رهبران، مردم را به ناپاکی می خوانند و فضا را برای اعضا آلوده می سازند. برعکس، نهضت اسلامی، نهضتی پاک، شرافتمند و پیراسته است و لذا دست اندرکارانش نیز باید از نظافت کامل و طهارت فراگیر برخوردار باشند.

خدای سبحان رهبران اسلام را افرادی معصوم قرار داده است و این امر در همه ادیان آسمانی کاملاً آشکار و ملموس است. به طور مثال در مورد اهل بیت علیهم السلام می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛<sup>(2)</sup> «خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [ پیامبر ] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

نیز به ابراهیم و اسماعیل فرمان می دهد: «... أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي...»؛<sup>(3)</sup> «خانه ام را پاکیزه کنید».

ص: 104

1- . سوره توبه، آیه 119.

2- . سوره احزاب، آیه 33.

3- . سوره بقره، آیه 125.



می بینیم که خانه خدا پاک، کتاب او پاک، قانون او پاک، رهبران دین او پاک هستند. بنابراین، باید رهبر حرکت اسلامی جهانی در نهایت مسلمان بودن، آراستگی و نظافت باشد، در لذت [های افسارگسیخته] از قبیل کاخ نشینی و تجملات غرق نگردد، حتی اگر از راه حلال فراهم شده باشد، چون بدین معنا نیست که لزوماً هر کار حلالی حتماً انجام داده شود، به ویژه برای فردی که می خواهد جهان اسلام را رهبری کند و الگویی برای پاکی، معنویت، فضیلت و تقوا باشد، بلکه چنین فردی باید در نهایت ساده زیستی، آراستگی و پاکی باشد و این بایستگی از آن روست که توفیق الهی منوط به داشتن چنین ویژگی هایی است. شاعری از طلبه های علوم دینی بود و نزد عالمی به نام «وکیع» برای تحصیل می رفت

اما موفق نشد و نتیجه ای نگرفت. او سروده است:

شکوت إلى وکیع سوء حفظی \*\*\* فأرشدنی إلى ترک المعاصی

وعلله بأن العلم فضل \*\*\* وفضل الله لا یؤتی لعاصی

«نزد وکیع از بدی حافظه ام شکایت کردم، او مرا به ترک گناه سفارش کرد و دلیل آن را چنین آورد که علم، فضیلت است و فضل خدا به گناه کار داده نمی شود».

امیرمؤمنان علی علیه السلامی فرماید: «فلما علم الله منّا الصدق أنزل علينا النصر؛ وقتی خداوند از ما صدق را دید، یاری اش را بر ما فرو فرستاد»؛ یعنی چون ما در کارهایمان و در نظافت و پاکی و... صادق بودیم پس از آن، خدای سبحان پیروزی اش را بر ما فرو فرستاد.

رهبران نهضت باید نظیف باشند، نهضت نیز باید پاک باشد، چه پیش از دستیابی، چه در حین موفقیت و چه وقتی که نهضت به حکومت اسلامی یک پارچه برخوردار از یک میلیارد شهروند دست یابد، اما اگر رهبر پاک نباشد، حرکت پاک نباشد، یا کسانی که به جریان فراگیر اسلامی اقدام کرده اند غرق در فساد، رشوه خواری، شهرت طلبی، مسائل جنسی، کاخ نشینی، تجملات و غیر آن باشد، بی تردید نهضت شکست خواهد خورد، نه خدا توفیقی خواهد داد و نه مردم بدان خواهند گروید، زیرا مردم جز بر گرد رهبری پاک، درست و برخوردار از فضیلت و تقوا جمع نمی شوند.

در تاریخ از عالمی یاد شده که گام از دایره پاکى بیرون نهاده، به پادشاهان پیوست و از ستایشگران و ابزار حکومت گردید. یکی از خلفا همواره شماری از عالمان را گرد خود داشت و آنها را در شمار ابواب جمعی دربار خود در می آورد. در آن زمان عالمی پرهیزگار و زاهد و رویگردان از سرگرمی و لذت ها بود، به نام «شريك» که به جمع درباریان خلیفه نیوست. روزی خلیفه او را خواسته، به وی گفت: از آن رو که تو فردی عالم و باتقوا هستی می خواهم مشاورم باشی، چون مشورت نیازمند عالمی عامل است و تو می دانی وقتی فردی باتقوا و پرهیزگار طرف مشورت خلیفه باشد، مردم از چنین خلیفه ای سود می برند.

شريك گفت: چنین کاری نمی کنم.

خلیفه گفت: پس منصب قاضی القضاتی (وزیر دادگستری) را بپذیر، چون قاضیان بسیار هستند و بعضی از آنان روش درستی ندارند. اگر می خواهی امت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سامان آوری، به این منصب تن ده تا آنان را به حق و راه مستقیم هدایت کنی.

شريك گفت: چنین کاری را انجام نمی دهم.

او می دانست که مشورت نوعی مشارکت است و منصب قاضی القضاتی در واقع دامی است که خلیفه می خواست به وسیله آن وی را شکار کند و به دربار خود پیونددش دهد.

خلیفه گفت: اگر این کار را هم نمی پذیری، درخواست می کنم که معلم فرزندانم باشی، زیرا آنان در آینده خلیفه خواهند شد و اگر تربیت اسلامی صحیح داشته باشند، کشورها را اصلاح و به مردم خدمت خواهند نمود، ولی اگر درست پرورش نیابند، فاسد گشته، جامعه را فاسد خواهند کرد.

شريك گفت: این کار را هم انجام نمی دهم.

وقتی خلیفه دید شريك درخواست های او را قبول نمی کند گفت: ای شريك، در این صورت يك درخواست مرا قبول کن و آن این که امروز ناهار را با ما بخور.

شريك گفت: ایراد ندارد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قبول دعوت مؤمن را مستحب دانسته.

شريك تا ظهر در دربار ماند و از سفره رنگین و چرب خلیفه خورد، حال آن که تا آن

روز زهد ورزیده، به نان جوئی بسنده می کرد. غذای دربار در روح او تأثیر گذاشت. رئیس آشپزخانه از یکی از اطرافیان او پرسید: آیا شریک از غذای خلیفه خورد؟ گفت: آری.

سرآشپز گفت: به خدای کعبه سوگند که شریک از این پس هرگز رستگار نخواهد شد.

جریان همان شد که سرآشپز گفته بود. شریک پس از خوردن غذا به خلیفه گفت: فکر کردم بهتر است به کشور و مردم خدمت کنم، لذا آماده ام به عنوان مشاور تو خدمت کنم.

خلیفه گفت: آفرین، خدا به تو برکت دهد.

آن گاه شریک گفت: همچنین به نظرم رسید که رئیس قضات کردم، چون در این کار خدمت به ستمدیدگان و بازگرداندن کارها به جایگاه آن است.

خلیفه گفت: خدا از سوی اسلام و مسلمانان به تو جزای خیر دهد.

شریک گفت: نیز فکر می کنم که معلّم فرزندان باشم تا پس از تو خلفای هدایت یافته و پیشوایان عادل باشند.

خلیفه گفت: خدا به تو نیکی کند، آن گونه که به من نیکی کردی.

از آن پس شریک به دربار خلیفه پیوست و از کارگزاران ستمگران شد. همگی می دانیم که خلفای عباسی همانند خلفای اموی بسیار به اسلام بدی کردند که آثار آن تا به امروز باقی است. کسانی که از حریم پاکی پا بیرون می نهند به ناچار به جمع عمّال ستم پیوسته، در راه نابودی اسلام گام می نهند و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «إذا رأیتم العلماء علی أبواب الملوک فبئس العلماء وبئس الملوک، و إذا رأیتم الملوک علی أبواب العلماء فنعم العلماء ونعم الملوک؛<sup>(1)</sup> هر گاه عالمان را به در سرای شاهان دیدید، پس بد پاشاهان و بد عالمانی هستند و زمانی که شاهان را بر در سرای عالمان دیدید پس نیک پادشاهان و نیک عالمانی هستند».

روشن است، وقتی عالمی به دربار شاهان آمد و شد داشته باشد، آن هم نه به منظور برآوردن حاجت مردم یا اضطرار، خوف و امثال آن که از موارد نقیّه بوده و در قرآن کریم آمده است، بی تردید چنین عالمی دنیا طلب است و هرگاه عالم به دنبال دنیا باشد، بدا به حال او و بدا به

ص: 107

---

1- . الکنی و الألقاب، شیخ عباس قمی، ج 1، ص 272.

حال پادشاه، زیرا پادشاه در این صورت به پندهای او گوش نداده، یقیناً عالم نیز پادشاه را پسند نخواهد داد، زیرا نیازمند دنیای اوست. در مقابل، اگر شاهان، امیران و بزرگان به در خانه عالمان پرهیزگار رفتند، نشان دهنده پاکی عالمان است، زیرا خود را به پادشاهان نزدیک نمی کنند و پادشاهان نیز خوبند، چون به خانه عالمان رفت و آمد دارند.

جان سخن این که نهضت اسلامی باید در نهایت پاکی و پیراستگی باشد تا بتواند مردم را گرد خود جمع کند. از خدای متعال یاری می خواهیم تا هدایت را برای ما رقم زند که این، بر خدای توانا دشوار نیست.

#### 4. ایستادگی

دیگر بایستگی متولیان نهضت و افرادی که به آن می پیوندند، این که مردمی مقاوم باشند، نه افرادی سست و تنبل؛ افرادی صبور و پایدار که دشواری ها را به هیچ می گیرند. وانگهی در راه نهضت گل و عطر نیفشانده، فرش نگسترانده اند، بلکه انباشته از خار است. از این رو در بسیاری از آیات قرآن، خدای متعال از سختی، ترس و مشکلات روحی و جسمی که پیامبران خدا دیده اند، یاد می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با همه آراستگی شان به اخلاق نیکو، علم و پیوند با وحی، رنج های بسیاری دید، آن سان که فرمود: «ما اوذی نبي مثل ما اوذیت؛<sup>(1)</sup> هیچ پیامبری همچون من آزار ندید».

آن حضرت همچنان که در نماز، روزه و حج برای ما الگوست در پایداری، مقاومت، شکیبایی، بردباری نیز الگو است و باید به او اقتدا کنیم تا پیشرفت نماییم. حضرتش را ساحر، افسون شده، کاهن، شاعر و دیوانه و جز آن خواندند. به همین بسنده نکردند و کار به جایی رسید که مشرکان، عموی آن حضرت، حضرت ابوطالب علیه السلام را نزد او فرستادند تا به آن حضرت بگوید: «این کار را رها کن». پیامبر صلی الله علیه و آله با اندوه و در حالی که دیدگان نشان غرق اشک شده بود، فرمود: «یا عمّاه، لو وضعوا الشمس في يميني والقمر في يساري على أن

ص: 108

---

1- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 42.

أترك هذا الأمر حتى يظهره الله أو أهلك فيه ما تركته؛<sup>(1)</sup> به خدا سوگند ای عمو، اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند که این کار را رها کنم، چنین نخواهم کرد تا کاری را که خدا می خواهد، انجام گیرد، یا در این راه کشته شوم».

پایداری انقلابیون به جهت ستایش مردم، دست زدن هایشان و احترامات کنونی یا در آینده نیست، زیرا اگر چنین بود، مفهوم آن این است که اینان به منظور رسیدن به هدف و خشنودی خدا کار نمی کنند و در اندیشه پاداش الهی نیستند و در کنار خداخواهی و قربت، جویای چیز دیگری هستند. بایسته تذکر است که در روز قیامت به ریاکاران گفته خواهد شد: «بروید و مزد خود را از کسانی بخواهید که برای آنان کار می کردید». مسلّم این است که باید تنها برای خدا پایداری کرد و با دریادلی، ضربه های دوست و دشمن را تحمل کرد.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا فرمود: «هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِينُ اللَّهِ؛<sup>(2)</sup> همین که این کارها از نظر خدای متعال پنهان و دور نیست، بلا را بر من آسان می سازد».

انسان باید به منظور نیل به پاداش و خشنودی خدا پایداری کند، نه آن که در این فکر باشد که اکنون یا در آینده به دنیا دست یابد. این قبیل پای ورزان ثابت قدم خواهند توانست نهضت اسلامی پدید آورند که البته از این نمونه ها بسیار، می توان یافت. حکومت نوری السعید (نخست وزیر وقت عراق) مرد مسلمان و مجاهد و مبارزی را دستگیر و او را به زندان ابد محکوم کرد، چون او به ایجاد حکومت اسلامی فرا می خواند. یکی از سخنوران برایم نقل کرد که: این فرد دوستم بود، پدرش از من خواست که نزد نوری السعید بروم و با میانجیگری پسرش را آزاد کنم. به بغداد رفتم و با دشواری خود را به نوری السعید رساندم و به او گفتم: این جوان گول خورده، دیگر این که پدر پیر، عالم و باتقوا و مادری کهنسال دارد و تنها فرزند خانواده است و زن جوان و فرزندی دارد، اگر ممکن است او را آزاد کن.

نوری السعید به من گفت: نزد این جوان در زندان «نُفْرَةَ سلمان» (گودال سلمان) برو و

ص: 109

1- . سيرة النبي صلى الله عليه وآله، ابن هشام، ج 1، ص 172.

2- . اللهوف في قتلى الطفوف، سيد ابن طاووس، ص 69 و جز آن.

به او بگو: تا با خط خودش نوشته ای مبنی بر براءت از کار قبلی خودش و عذرخواهی از من بنویسد، اگر به این خواسته تن دردهد، او را آزاد می‌کنم.

خطیب گفت: بسیار خوشحال شدم و به زندان «نقرة سلمان» رفتم. در آن هوای گرم در زندان حتی پنکه وجود نداشت. جوان را دیدم که تحت تأثیر تابش آفتاب رنگش تیره و بسیار برنزه و به شدت ضعیف شده است. با دیدنم به استقبال آمد. داستان را برایش نقل کردم و علاقه و دلتنگی پدر و مادرش را بیان کردم و از فرزند کوچکش یاد کردم و گفتم: به خودت، پدر و مادرت، خانواده ات رحم کن و به آینده ات بیندیش. اگر طبق نوشته ای از کارهای گذشته ات بیزاری بجویی و از نوری السعید عذر بخواهی او آزادت می‌کند.

خطیب گفت: جوان تبسمی کرد و گفت: فلانی پیش نوری السعید برو و به او بگو: که اگر مرا تا آخرین نفسم در این زندان و در شرایطی بدتر از شرایط فعلی ام نگه داری، یا قطعه قطعه ام کنی از اصول و اندیشه ام دست نخواهم کشید و آینده من بهشت است. در مورد پدر، مادر، زن و فرزندم بدانید که خدای مهربان سرپرست آنان است و آنان برتر از حضرت زینب علیها السلام و خانواده امام حسین علیه السلام نیستند. به نوری السعید بگو: او باید به دلیل جنایت هایی که نسبت به اسلام و مسلمانان مرتکب شده است، عذرخواهی کند.

خطیب گفت: هرچه تلاش کردم او را به اندازه سر سوزنی پشیمان کنم، پشیمان نشد و من ناامید شدم و برگشتم و آنچه را که دیده بودم برای پدر، مادر و زن او نقل کردم.

این پایداری شگفت را در رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن، حسین و ائمه اطهار علیهم السلام، در علمای مجاهد، در پاکان نیک سرشت می‌یابیم و گسترش اسلام تا این حدی که شاهد آنیم، در گرو همین مقاومت هاست. اگر نهضت جهانی اسلام چنین پایداری را شعار و راهبرد خود سازند، به یاری خدای توانا، دستیابی به هدف مورد نظر که حکومت اسلامی با یک میلیارد مسلمان تحقق خواهد یافت. راه دشوار است و در آن سرزنش، اهانت، تهمت، زندان، اعدام و همه چیز وجود دارد، اما اگر مسلمانان دشواری های این راه

را تحمل کنند و در آن گام زنند، به هدف والای خود خواهند رسید.

تاریخ مسلمان شدن مردم برخی از مناطق روسیه تزاری را می خواندم. آمده بود که: در یکی از مناطق روسیه، به نام قفقاز (که در زمان نگارش کتاب در دست کمونیست ها بود) بدترین نوع سرکوب، وحشت، زندان، شکنجه و تبعید وجود داشت. هفت تن از علمای یکی از مدارس قفقاز با خود اندیشیدند که در مدرسه نشسته اند و مردم، در گمراهی هستند و کافران بر آنان حکومت می کنند. بنابراین وظیفه دارند رسالت الهی را ابلاغ کنند و بدترین منطقه های روسیه را از نظر توحش و بت پرست بودن ساکنان آن، برای تبلیغ برگزیدند و با هم قرار گذاشتند که یکی از آنان به آن جا برود و رسالت الهی را به آن مردم ابلاغ کند، اگر پذیرفتند، نامه ای به دوستانش بنویسد تا آنان نیز به او بپیوندند و اگر خبری از او نرسید، مفهوم آن این است که آنان نپذیرفته، او را کشته اند.

یکی از آنان بدان سوراخ شده تا رسالت الهی را به آنان ابلاغ کند. بت پرستان علیه او همدستان شده، او را کشتند و چون از وی خبری به دوستانش نرسید، فرد دوم با آگاهی از خطر به همان منطقه رفت و سرانجام همانند فرد قبلی شد. بی خبری از او، نفر سوم را به آن جا گسیل داشت و پس از او تا آخرین فرد به آن جا رفتند و همگی در راه انجام وظیفه کشته شدند. پس از آن خداوند دل آن افراد خشن و وحشی را روشن کرده و کم کم ایمان به دل آنان راه یافت، به گونه ای که اسلام بر آن منطقه حاکم شد. در کتاب کیف انتشار الاسلام به چگونگی این ماجرا پرداخته ام. آرامگاه این هفت عالم مجاهد هنوز در آن منطقه وجود دارد. اینان چنین پایداری، شکیبایی و ایستادگی کردند و به حقیقت، سخن و آموزه الهی را به کار بستند، آن جا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهداری کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید».

در حدیث نیز آمده است: «لا یخدع الله عن جنته»؛ (2) با نیرنگ کردن با خدا نمی توان بهشتش را به دست آورد». این سخن سراسر حکمت، بدان معناست که انسان نمی تواند بدون انجام

ص: 111

1- . سوره آل عمران، آیه 200.

2- . نهج البلاغه، خطبه 129.

کاری و بدون پایداری، شکیبایی و جهاد، خدای را گول بزند. همه ما می دانیم که جهاد از فروع دین است و جهاد از ریشه «جهاد» به معنای تلاش گرفته شده است و از همین ریشه، ماده «اجتهد» گرفته شده است، یعنی انسان با تلاش، شکیبایی، پیمودن راه، پایداری و بردباری در مسیر پیشرفت قرار خواهد گرفت. بنابراین لازم است که نهضت جهانی فراگیر اسلامی، پایداری را به عنوان یکی از شعارهای خود برگزیند، زیرا پایداری از اصول نهضت است که - به خواست خدا - به حکومت اسلامی درخشان فراهم از يك میلیارد مسلمان خواهد انجامید و این بر خدا دشوار نیست.

## 5. درك پیوندهای زندگی

افراد نهضت باید از پیوندهای زندگی درك کامل داشته باشند، زیرا خدای سبحان هستی و عناصر تشکیل دهنده آن را در پیوند با یکدیگر قرار داده و آن را برخوردار از اسباب و مسببات و علّت ها و معلول ها گردانده است. از این رو انسانی که در پی هدفی است باید راه های مناسب با آن هدف را بییابد، چرا که خداوند کارها را فقط و فقط از راه اسباب آن انجام می دهد، مگر آن که خرق عادت یعنی معجزه باشد که بسیار نادر است، از قبیل ناقة صالح و بچه اش را از کوه بیرون آورد یا آن که عصای موسی را به ماری خزنده تبدیل نمود و معجزه های دیگر پیامبران، کرامت اولیاء و امثال آن که تماماً خارق عادت است و امور جاری را نمی شود قیاس بدان کرد. به يك سخن خدای حکیم دنیا را دنیای اسباب و مسببات خواسته است، حتی وقتی که خدا می خواهد چگونگی امکان پیمودن شرق و غرب زمین را از سوی ذوالقرنین توضیح دهد می فرماید: «ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا»؛ (1) «سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد». به تصریح این سخن خدا، ذوالقرنین از اسباب پیروی کرد تا به مسبب رسید. بنابراین اگر ما مسلمانان بخواهیم حکومت اسلامی يك میلیاردی ایجاد کنیم باید عواملی را به کار گیریم که بدان می رساند. در جایی خواندم که: «سلطان عبدالحمید

ص: 112



خلیفه عثمانی - که ترکیه در زمان او سقوط کرد - تابلو نوشته ای بالای سرش در قصرش نصب کرده بود که محتوای آن، این روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که فرموده: «الإسلام يعلو ولا يُعلى عليه؛ (1) اسلام [هماره] برتری می گیرد و چیزی بر آن برتری نخواهد یافت».

وقتی به وی گفته می شد که غرب در تشکیلات، در زمینه اسلحه، صنعت و امثال آن پیشرفت کرده و بیم آن می رود که بر کشورهای اسلامی چیره شود سلطان عبدالحمید به آن نوشته اشاره می کرد، یعنی «اسلام برتر است و چیزی بر آن برتر نخواهد بود» بنابراین چون ما مسلمانیم و آنان کافرند، بر ما چیره نمی گردند.

خردمندان می ترسیدند که نظر عبدالحمید را رد کنند، چون دیکتاتور دوست ندارد که کسی در برابر او سخنی بگوید که خوش ندارد و فقط ستایش، تملق و تحسین می خواهد، اما آنان پیش خود می اندیشیدند که اسلام با وسیله و کار و تلاش برتر می شود نه بدون ابزار و حق نیز همین است. پیامبری که فرمود: «اسلام برتر است و چیزی بر آن برتر نمی شود» خود را در راه تجهیز سپاه و جمع آوری نیرو و اسلحه، شب و روز به زحمت می افکند و خدای سبحان می فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»؛ (2) «و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب های آماده بسیج کنید». یعنی نیروی اسلحه، سازمان، پول، دانش، پیمان ها و دیگر نیروهای شبیه به آن را گرد آورید. در مقابل این فرمان خدای

قادر متعال، عبدالحمید به زبان حال می گوید که نیاز به نیرو نداریم، زیرا «اسلام برتر می شود و چیزی بر آن برتر نمی گردد» و به علت درک اشتباه و دیکتاتوری اش سرانجام دولت پر دامنه و پردیرینه عثمانی از پای درآمد که آثار زشت این سقوط تاکنون باقی است.

متولیان نهضت اسلامی باید درک کنند که خدای متعال درباره منافقان می فرماید: «... وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (3) «لیکن این دورویان نمی دانند».

به دیگر بیان، ندانستن صفت منافق است، در حالی که اخلاق مسلمان علم، درک

ص: 113

1- . وسائل الشیعه، ج 26، ص 14.

2- . انفال، 8، آیه 59.

3- . سوره منافقون، آیه 8.

وآگاهی است «...لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...»؛ (1) «تا در دین آگاهی پیدا کنند».

فقه در زبان قرآن کریم، همان فهم، و دین آن چیزی است که مناسب شأن انسان در دنیا و آخرتش باشد. نهضت اسلامی همگانی که می خواهد حکومت اسلامی یک میلیاردی ایجاد کند، باید بداند چگونه باید عمل کند، یاد بگیرد، تعامل داشته باشد، ارتباط برقرار کند پیمان ببندد، و چیزهایی دیگر که از عناصر نهضت است و تمام آنچه را که بیان شد فهم کند و بشناسد، حال اگر نهضت چیزی را درک نکند فرجامش چونان منافق بی درک است که در نهایت سقوط می کند، چون خدا هستی را تنها برای منافقان قرار نداده، بلکه برای عاملان آگاه و مخلص قرار داده است، خواه در دینش اخلاص داشته باشد یا در امور دنیایی. حضرتش در این باره می فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هُوَ لَاءَ وَ هُوَ لَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»؛ (2) «هر دو [دسته: اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می بخشیم، و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است». این سخن الهی بدان معناست که عطای دنیایی خدا شامل کافر و مؤمن و عطای اخروی حضرتش فقط به مؤمن داده می شود. در هر حال تفکر، تدبّر، مشورت، درک پیوندها، علت و معلول و اسباب و مسببات، نهضت را در مسیرش و نیز فرجامش کمک کرده، از نظر کم و کیف آن را توسعه می بخشند.

حدیث شریفی درباره ابوذر رحمه الله می گوید: «بخش زیادی از عبادت ابوذر تفکر بود».

یعنی اکثر عبادتش آن بود که بیندیشد چه کار کند، چگونه کار کند، چگونه پیشرفت کند، در چه شرایطی بجنگد، سکوت کند و چگونه پایداری کند. از این رو در سیمای تاریخ دیدیم که او چگونه با سخنان، پیام ها و موضع گیری مشهورش، انحراف بزرگی را که در دولت اسلامی چهره نموده بود، مداوا کرد، چون او می اندیشید، تدبّر می کرد و کار می کرد.

در حدیث دیگر درباره لقمان حکیم آمده است که: «لقمان بسیار درباره علت ها و معلول ها و اسباب و مسببات می اندیشید». بدیهی است انسانی چون لقمان که می اندیشید، می دانست و مشورت می کرد، نه سه هزار سال، بلکه میلیون ها سال و بیشتر بماند که این

ص: 114

1- . سوره توبه، آیه 122.

2- . سوره اسراء، آیه 20.

ماندگاری، سنت خداست، چنان که می فرماید: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا»؛ (1) «[این] سنت خداست که از دیر باز در میان گذشتگان [معمول] بوده، و فرمان خدا همواره به اندازه مقَرَّر [و متناسب با توانایی] است».

نیز می فرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»؛ (2) «هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی یابی و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت».

درباره منصور دوانیقی، خلیفه غاصب عباسی نقل شده: «سالخورده مردی از بنی عباس را فراخواند و به او گفت: فردی در مدینه علیه من خروج کرده، به نظر تو با او چه کنم؟

پیرمرد از باب نادان نمای آگاه چندین پرسش از او پرسید: مدینه کجاست؟ گفت: شهر رسول خدا. پرسید: اقتصاد آن جا چگونه است؟ گفت: اقتصادی پررونق ندارد جز خرما و تعدادی نخل! پیرمرد پرسید: مردان ساکن در آن چند تن هستند؟ گفت: مردانش اندکند، به پنجاه هزار نفر نمی رسند. گفت: در چه موقعیتی قرار دارد؟ پاسخ داد: در بیابان قرار دارد.

پیرمرد پرسید: کسی که علیه تو خروج کرده کیست؟ پاسخ داد: یکی از فرزندان رسول خدا از علی و فاطمه. پیرمرد پرسید: آیا او در بین مردم محبوب است؟ گفت: آری. پرسید: آیا در غیر مدینه هم یارانی دارد؟ گفت: آری. در جاهای دیگر مثل کوفه، بصره، مصر و ایران یارانی دارد. پس از این پرسش ها پیرمرد به منصور گفت: اگر می خواهی با او بجنگی شهر بصره را از اسلحه و جنگجو پر کن. منصور به حرمت پیرمرد، چیزی به او نگفت، اما او را در دلش به تمسخر گرفت، آن گاه به او گفت: برو به سلامت، از مشورت تو متشکرم.

آن گاه منصور به همنشینانش گفت: این سالخورده مرد، پیر و خرفت گشته است. من می گویم: در مدینه کسی علیه من خروج کرده است، او می گوید: بصره را از سلاح و جنگجو پر کن (شایان توجه است فاصله آن روز بین بصره و مدینه يك ماه و یا بیشتر راه بود). همنشینان خلیفه از این مشورت در شگفت شدند، اما چیزی نگذشت که منصور در بغداد شنید آن شورشی بر ضد ظلم به بصره آمده است و مردم گرد او جمع شده اند و

ص: 115

1- . سوره احزاب، آیه 38.

2- . سوره فاطر، آیه 43.

بی امان با دولت می جنگد. او سخت شگفت زده شد و به فکر فرو رفت. آن گاه کسی را پی آن پیرمرد فرستاد. وقتی پیرمرد آمد، منصور به او گفت: آیا تو علم غیب داشتی که گفتمی بصره را پر از اسلحه و جنگجو کن؟

پاسخ شنید: من از پاسخ های تو آن مشورت را به تو دادم. تو گفتمی آن مرد انقلابی در بین مردم مدینه و دیگر شهرها محبوبیت دارد و از فرزندان رسول خدا و علی و فاطمه است و در جهان اسلام پیروان بسیار دارد. لذا دانستم این مرد در مدینه با آن اقتصاد اندک و جنگجویان کم باقی نمی ماند، چرا که مدینه در صحرا قرار گرفته و اطراف آن هیچ شهر آبادی وجود ندارد و اولین شهر آباد در اطراف مدینه، بصره است که هم جنگجو و هم اسلحه دارد. اندیشیدم که این مرد در مدینه باقی نخواهد ماند، چون در آن جا نمی تواند با سپاه انبوهی که برای جنگ با او می فرستی، برخورد کند و چاره ای ندارد جز آن که به جایی بیاید که در آن جا جنگجو، ثروت و اسلحه وجود دارد.

منصور از تیزهوشی و درایت پیرمرد شگفت زده شد و مشورت او را نیکو شمرد، سپس سپاهی به سوی بصره گسیل داشت و جنگی بین آن دو درگرفت که به شکست جزئی مرد انقلابی انجامید، اما ناخشنودی از منصور و عباسیان در دل مسلمانان بالا گرفت و خطاهای حکومت و انحراف آن از جاده اسلام و خرد، بر ملا شد.

در هر صورت درک پیوند بین کارها و ارتباط ها و این که چه چیزی در چه چیزی تأثیر دارد و هر چیزی چه نتیجه ای می دهد؟ و هر نتیجه ای از چه چیزی به دست می آید؟ سبب چیست و مسبب کدام است؟ چرا ما مسلمانان سقوط کرده ایم؟ چرا غربی ها و شرقی ها پیشرفت کرده اند؟ چرا ما پراکنده و آواره شده ایم؟ چاره چیست؟ راه کدام است، فرجام کار چه خواهد بود و نهایت این که چگونه می توانیم حکومت يك میلیاردی از مسلمانان آگاه، کارا، مقاوم، استوار، پیش رونده و فداکار به وجود آوریم؟ همه این ها برای دستیابی به حکومت يك میلیاردی مسلمانان لازم و ضروری است، حکومتی که تحقق آن در گرو همت مسلمانان و اذن خداست.

متولیان نهضت باید در دنیا زهد پیشه کنند، چون زهد بر حجم فعالیت و کوشش می افزاید و مردم را گرد چنین فردی فراهم می آورد، زیرا انسان ها به طور طبیعی گرد کسی می آیند که دل به مادیات نبسته باشد و بر عکس از کسانی که شیفته مادیاتند، دوری می گزینند.

فرض کنید رهبری در سال هزار دینار درآمد دارد، حال اگر در پوشش، مسکن و دیگر شئون خود زهد ورزد از این هزار، صد دینار را خرج می کند و نهصد دینار را به پیشرفت و تحقق جنبش اختصاص می دهد، در حالی که اگر انسان دنیاطلب باشد تمام هزار دینار را خرج می کند. و اگر فرض کنیم که نهضت نیازمند بیست میلیون سازمان دهنده و کارپرداز باشد و این بیست میلیون نفر سه چهارم درآمد خود را هزینه اقامه حکومت خدا بر روی زمین کنند، مقدار پیشرفت جامعه بسیار چشمگیر خواهد بود، بر عکس اگر به خوردن، کامجویی و تجملات پردازند، هیچ پیشرفتی نخواهند داشت.

به حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده شده است که به حواریون خود فرمود: «اگر برای هدایت مردم و تبلیغ سفر کردید، هیچ چیز با خود برندارید و حتی کفش هایتان را رها کنید». اگر این دستور از آن حضرت باشد و البته با توجه به سیره پاک و پیراسته اش بعید به نظر نمی رسد، فلسفه آن روشن است، چون انسان سنگین بار نمی تواند به هدف برسد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز فرموده: «تخففوا تلحقوا! (1) سبک بار شوید، به مقصد می رسید».

شاعری با اشاره به این معنا سروده است:

ألقى الصحيفة كي يخفف رحله \*\*\* و الزاد، حتى نعله ألقاها

«کتاب و ره توشه اش را افکند حتی نعلین خودش را کنار انداخت تا سبک بار گردد».

این بیان تصریح دارد، فرد عازم سفر باید حتی برگ نوشته هایی که همراه دارد و ره توشه و حتی پاپوش خود را به کنار بنهد. پرسشی که در این جا مطرح است این که آیا انسانی که ره توشه خود را وانهاد، چگونه خویش را سیر کند؟

ص: 117

سید جمال الدین افغانی معروف به اسدآبادی که خویشاوندان او هنوز در اسدآباد ایران (همدان) هستند و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری رحمه الله بود، تقریباً قبل از صد سال پاسخ آن را داده است. این مرد دلیر و مبارزی که شرف را به جنبش واداشت، وقتی وارد مصر شد، تشکیلاتی به راه انداخت، تلاش کرد و مردم را به حرکت درآورد، بیدارشان ساخت، آگاهی شان بخشید و به حکومت بریتانیا هشدار داد، چنان که مایه ترس آنان شد. در نتیجه، دولت انگلیس به مزدوران خود در مصر دستور داد وی را بیرون کنند و زمانی که به این انگیزه او را سوار قطار کردند، گروهی از یارانش آمدند و یک کیسه پر از لیره (پوند) طلا به او دادند و گفتند: مولای ما، شما در سفرید و نیاز به پول دارید. این هدیه ناقابل است که در خورد و خوراک و کرایه منزل مصرف کنید تا وقتی که به هدف برسید.

سید جمال الدین اسدآبادی در جواب آنان گفت: این پول را هزینه کارها و طرح های خود کنید، من نیاز به آن ندارم. پرسیدند: شما که پول نداری، چه خواهی کرد. پاسخ داد: آری، پول ندارم اما شیر هر جا که باشد طعمه اش را پیدا می کند و در حالی که روز را با گرسنگی آغاز می کند اما شب نشده با شکاری، خود را سیر می کند. انسان مجاهد و مبلغ همانند شیر است که نیاز به پول ندارد، هر جا که قدم گذاشت، آن جا زمین خداست و آن جا روزی خدا وجود دارد و خدای متان روزی بندگانش را متعهد شده و حتی اگر غذای گوارا و دلنشین پیدا نکند می تواند با خوردن گیاه و نوشیدن آب شور زنده بماند.

بدین ترتیب سید جمال الدین از پذیرفتن کیسه سرباز زد و به آنان بازگرداند تا هزینه طرح های خود کنند. نباید غافل بود که زهدورزی در این دنیای پست با زرق و برق آن، اخلاق پیامبران و رسولان الهی، ائمه اطهار، بندگان صالح و مصلح خداست و دلیل آن، رهایی از بار سنگین آن است، چه این که وقتی علاقه انسان به دنیا گسسته شد، می تواند سبک بار و بدور از هر تعلق خاطری به پیش رود. آیه کریمه به همین امر اشاره می کند: «مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ»؛ (1)

ص: 118

«شما را چه شده است که چون به شما گفته شود: در راه خدا بسیج شوید، کندی به خرج دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید؟».

انسان باید سبک بار و سبک کار باشد [ و البته سبک باری هرگونه که باشد پسندیده است]. رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به سبک بودن مهریه زنان فرموده: «أفضل نساء امتي، أقلهنّ مهراً...» (1) بهترین زنان امت من، سبک مهرترین آنان است».

در حدیث صحیح در کتاب کافی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با مهریه سی و شش درهم، یعنی حدود هجده مثقال نقره دخترش فاطمه علیها السلام را به ازدواج امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در آورد، با آن که رئیس حکومت بود و می توانست بیش از آن بخواهد.

در حدیثی آمده است: «امیر مؤمنان علیه السلام در شب ازدواج مقداری ماسه آورد و با آن کف خانه را پوشاند تا ماسه ها افزون بر هموار کردن زمین، به جای فرش، خانه را مفروش کند» (2). آن حضرت به ابوتراب شهرت داشت، چون بر زمین می نشست. بر آن می خوابید و به خاک تکیه می داد.

در حدیثی آمده است: «روزی زنی بددهان پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که روی خاک نشسته، فروتنانه مشغول خوردن بود. لذا به حضرت گفت: مثل برده ها نشسته ای.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود: من جز يك بنده هستم؟».

آری او بنده خدا بود و البته بندگی خدا و رهبری مردم، مقتضای یکدیگر است و به همین جهت هر روز حداقل نه بار در تشهد نماز می گوئیم: «گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست». و واژه بنده را بر رسول پیش می داریم، چون مقام بندگی خدا برتر و والاتر از هر چیزی است. در هر صورت، بر رهبران لازم است که در برابر زرق و برق زندگی دنیوی تسلیم نشده، از سطح بالایی از زهد برخوردار باشند. هرگاه کسی بر اساس مهر السنه ازدواج کرد و لباس، زیرانداز، خورد و خوراک، سفر و حضر و دیگر شوون زندگی اش سبک باشد، می تواند حرکت کند و الگوی مردم باشد و مردم گرد او حلقه

ص: 119

1- . مستدرک الوسائل، ج 14، ص 160.

2- . بحار الأنوار، ج 43، ص 114.

خواهند زد و زمانی که مردم گرد او حلقه زدند می تواند آنان را به سوی هدف پیش ببرد.

مسلمانان صالح از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، ائمه اطهار و دیگر عالمان هدایت شده و راه یافته و مصلحان در هر نسلی در مسیر زهد حرکت کردند و اخبار زهد و پارسایی آنان و اهتمامشان به هدف زیانزد عام و خاص است.

یکی از علمای ما شیخ مرتضی انصاری قدس سره است که صد سال قبل می زیست. در همه حوزه های علمیه دو عدد از کتاب های او به عنوان ماده درسی، تدریس می شود، رسائل و مکاسب و این دو افزون بر نوشته های کوچک او از قبیل رساله: لا ضرر، تسامح در ادله سنن، عدالت، کتاب الصلاة، کتاب الطهارة و غیر آن است. او چنان در دانش پیش رفت کرد که از يك قرن پیش در همه جهان اسلام شاخص گشت، زیرا وی در زندگی اش زهد می ورزید و به خوراک، لباس و محل سکونتش اهمیت نمی داد، بلکه تمام وقتش را در تحصیل علم، تحقیق، کار، عبادت و پرورش افراد می گذراند.

درباره این شیخ بزرگ - که باید او را به عنوان الگوی زهد و دانش برگزینیم - نقل شده است: خلیفه عثمانی در شهر آستانه (استانبول) ترکیه درباره زهد شیخ انصاری مطالبی شنید و یکی از افراد خشن و درشت خوی خود را به نجف اشرف گسیل داشت تا ببیند آنچه درباره زهد این مرد بر سر زبان هاست درست است یا آن که فردی است دل به جهان بسته که زهدفروشی می کند.

وی به نجف اشرف رفت و به عنوان دیدار کننده عادی وارد خانه شیخ شد و خود را به عنوان فرستاده خلیفه معرفی نکرد. او شیخ را دید که روی حصیری از نی (بوریا) نشسته و - به دلیل سرمای زمستان - در برابرش اجاقی روشن است و شیخ مشغول مطالعه است و پوشاکی فوق العاده کم بها بر تن دارد. وی نزد شیخ نشست و احوال او را پرسید. شیخ دستور داد برای او نوشیدنی که از آب و شیر خرمای تهیه می شد برای میهمان بیاورند و خواسته او را در ظرفی سفالین نزد شیخ حاضر کردند و مهمان آن را نوشید، سپس رو به شیخ کرد و گفت: خلیفه به شما سلام رساندند و من فرستاده ویژه او به سوی شما هستم.



بيك خليفه مي گفت: از بي اعتنايي شيخ تعجب كردم، زيرا او همچون كوه استوار نشسته بود و حالش نسبت به قبل هيچ فرقي نكرد و گفت: جواب سلام مرا به او برسان.

سپس گفتم: خليفه از شما مي خواهد در صورتي كه نيازي داري مطرح كن.

شيخ گفت: نيازي ندارم، سپس افزود: وقت تدريس نزديك شده است و نمي تواند به جهت حضور فرستاده خليفه درس را تعطيل كند، زيرا علم واجب كفايي است و رسول خدا صلي الله عليه و آله طلب علم را فريضة (واجب) خوانده است، ولي مهمان داري مستحب است و واجب فرصتي براي مستحب نمي گذارد. اين را گفت و برخاست و من نيز همراه او برخاستم. سپس فرستاده خليفه به آستانه برگشته، به حضور خليفه رسيد و گفت: شيخ را در زهد آن گونه ديدم كه درباره رسول خدا صلي الله عليه و آله نقل مي كنند.

متوليان و طلايه داران نهضت بايد نسبت به دنيا زهد ورزند، نه زهدی كه بیمارشان كند، بلكه بي اعتنايي به آرايه هاي زندگي است. در حديثي از رسول خدا صلي الله عليه و آله آمده كه فرمود: «لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى منها كافراً شربة ماء؛ (1) اگر دنيا نزد خداوند به مقدار بال پشه اي ارزش مي داشت، از آن به مقدار قطره آبي به كافري نمي نوشاند».

به ديگر بيان دنيا نزد خدا نكوهيده است، مگر به جهت نيل به آخرت، چنان كه مي فرمايد: «و ابغ فيما آتاك الله الدار الآخرة ولا تنس نصيبك من الدنيا...»؛ (2) «به آنچه خدايت داده سراي آخرت را بجوي و سهم خود را از دنيا فراموش مكن».

اين آيه تصريح دارد كه هدف فقط آخرت است و دنيا گذرگاهي است براي رسيدن به آن. حضرت عيسي عليه السلام فرمود: «دنيا پل است، پس، از آن عبور كنيد» يعني اين كه انسان براي پل چيزي هزينه نمي كند و در حد گذشتن از آن هزينه مي كند و آن را هدف واقعي نمي داند. بنا بر اين متوليان نهضت جهاني اسلامي، يعني پايه گذاران حكومتي با يك ميليارد مسلمان - كه به خواست خدا تحقق خواهد يافت - بايد در اصول نهضت خود زهد ورزند و دنيا را جز به مقدار ضرورت، ترك كنند. از خدا مي خواهيم كه ما را بدان موفق كند.

ص: 121

1- . بحار الأنوار، ج 61، ص 320.

2- . سورة قصص، آيه 77.

زهد دو گونه است: زهد در زندگی مادی و زهد در امور غیر مادی. زهد از امور مادی بدان معنی است که انسان نسبت به چگونگی و کیفیت خوراک، پوشاک، مسکن و امثال آن اهمیت ندهد، زیرا «دنیا و هر آنچه در آن وجود دارد ملعون است، مگر آنچه برای خدای سبحان باشد» (1) و در آیه شریفه آمده است: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ (2) «آنچه نزد شماست، تمام می شود و آنچه نزد خداست، پایدار است».

نقل شده است: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله دست ابوذر را گرفت و با او به خرابه ای رفت. در آن خرابه لباس های پاره، مدفوع انسان و استخوان های انسان به چشم می خورد. روشن باشد که مردم دوران جاهلی، مردگان خود را مانند مسلمانان و بنا به دستور اسلام دفن نمی نمودند، بلکه گاه دفن می کردند، زمانی می سوزاندند، گاهی در جایی می گذاشتند و سنگ بر روی آن ها می ریختند تا پیکرشان پنهان شود و گاه آن ها را در خرابه ای، چاهی و امثال آن می افکندند. این حرکت از آن رو بود که در جاهلیت برای انسان حرمتی وجود نداشت و احترام بی نظیر کنونی را اسلام برای انسان به ارمغان آورد. خدای سبحان در این باره می فرماید: «...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...»؛ (3) «هر کس کسی را - جز به قصاص قتل، یا [به کیفر] فساد در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد. و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است».

این احترام بی نظیر را که در هیچ دین و قانونی چون آن یافت نمی شود، اسلام آورده است، چرا که دین خداست؛ دینی که انسان را محور هستی قرار داده است. به هر حال، در آن خرابه در کنار لباس های پاره شده و مدفوع انسان، استخوان انسان هم وجود داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: «ای ابوذر، این لباس شان بود که می پوشیدند، این غذایشان

ص: 122

1- . ر.ك: امالی طوسی، ص 531: «إِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا مَا ابْتَغَىٰ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ».

2- . سوره نحل، آیه 96.

3- . سوره مائده، آیه 32.

بود که می خوردند، این انسان بود، اکنون درنگ کن و ببین به کجا رفته و چه شده اند».

این دنیایی است که گاه انسان از امور مادی آن زهد می ورزد و ما در بخش پیشین گفتیم که نهضت اسلامی که در پی ایجاد حکومت اسلامی یک میلیاردی است، دست اندرکاران آن باید نسبت به این دنیا زهد داشته باشند که این یک نوع زهد است.

نوع دوم زهد دشوارتر است و آن، زهدورزی نسبت به شهرت است، یعنی دست اندرکاران نهضت باید در این اندیشه نباشند که مردم آنان را ستایش کنند و بزرگ شان بدارند، از ایشان تجلیل نمایند و در تاریخ نامشان را در کنار بزرگان بنویسند یا در رسانه ها، یا گردهم آیی ها، جلسه ها و بر فراز منبرها از آنان نام ببرند، چون دلبستگی به این امور با چعلاقه مندی به خدای سبحان در یک دل جمع نمی شوند. این دو دو هدف متضادند که نمی توان هر دو را با هم به دست آورد و بین آن دو فاصله بسیار است.

شهرت طلبی، آوازه خواهی و این که همواره از انسان به خوبی یاد کنند، موجب تضییع حق دیگران می شود، زیرا با دیگران مشورت نمی کند تا مردم همواره نظر او را عین درستی بدانند. لذا دیکتاتورها و خودکامگان و آنان که خدا ایمان را از دل شان برکنده است، فقط خودخواهی را می پسندند، فردگرایی را می جویند و همواره دوست دارند از خوبی شان سخن گفته شود و از دیگران به بدی و شرارت یاد شود یا دست کم این که از غیر آنان نامی به میان نیاید. اینان همواره دوستان و همقطاران خود را متهم می کنند تا از چشم مردم بیندازند و هرگاه یکی از آنان قدرتی به دست آورد، قدرتش را - اعم از اسلحه، پول، تبلیغات رسانه ای - در راه بالابردن خود و بر زمین زدن دیگران به کار می گیرند.

از این رو گاه دو سیاست مدار که در آغاز فعالیت مبارزاتی خود در یک درجه اند و گاه یکی بر دیگری برتری دارد، اما زمانی که یکی از آن دو به سطح بالاتری از حکومت دست می یابد، همقطار و همراه سیاستمدارش را رها کرده، از مشورت کردن با وی و نظرخواهی از او سرباز زده، به این بسنده نکرده، بلکه در بسیاری از اوقات او را متهم و در رسانه های گروهی رسوا می کند. و در راستای شهرت طلبی، همه امکانات رسانه ای حکومت و اموال

مسلمانان را برای فتنه، فساد، تهمت، و بهتان به زشتی‌ها و گناه به کار می‌گیرد، هرچند ممکن است همین فرد، در زندگی شخصی خود فردی زاهد باشد، یعنی اندک بخورد، لباس عادی بپوشد، در خانه اجاره‌ای زندگی کند و به اموری از این دست پایبند باشد.

دست اندرکاران نهضت اسلامی که در پی ایجاد حکومت یکپارچه اسلامی هستند، باید از شهرت طلبی پرهیز کنند و گرنه دیکتاتور و مستبد هستند، هرچند با هزار و یک دلیل، کارهای خود را توجیه کنند. و لذا برای پیشبرد اسلام شایسته نیستند، زیرا چیز ناپاک نمی‌تواند مقدمه چیز پاک باشد، چنان‌که بنیان کج نمی‌تواند، پی چیز راست قرار گیرد.

دست اندرکاران نهضت اسلامی بدانند که اگر در ستایش خواهی و شخصیت جویی و امثال آن زهد نورزند، مسلماً به هدف نخواهند رسید، مردم از گرد آنان پراکنده می‌شوند و بدی‌های آنان آشکار خواهد گشت، چنان‌که در حدیثی آمده: «افرادی که بدی‌های دیگران را آشکار کنند، پوشیده‌های خود و خانواده‌شان نیز آشکار می‌گردد» (1).

پیشتر نیز سخن شاعر را در این خصوص آوردیم که سروده است:

لسانك لا تبدي به سوءة امرى ء \*\*\* فكلك سوات و للناس ألسن

و عينك إن أهدت إليك معاييا \*\*\* من الناس قل: يا عين للناس أعين

با زبان خود عیب کسی را آشکار مکن؛ که سراسر وجودت عیب است و مردم نیز زبان دارند.

و اگر چشمت عیب‌هایی از مردم را به تو نمایاند؛ بگو: ای چشم، مردم نیز چشم دارند.

باید به چنین فردی گفت: وقتی دوست و همقطار سیاسی خود را سرنگون کردی، باید بدانی که دست روزگار نیز روزی تو را سرنگون خواهد کرد. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره به فرزندش امام حسین علیه السلام فرمود: «... من حفر بئراً لأخيه وقع فيها؛ (2) هر کس چاهی برای

برادرش بکند، خود در آن خواهد افتاد».

دست اندرکاران نهضت اسلامی باید اصل زهدورزی نسبت به شخص و شخصیت را

ص: 124

1- ر.ك: بحار الأنوار، ج 74، ص 238: «من هتك حجاب غيره انكشفت عورات بيته».

2- تحف العقول، ابن شعبه حرّانی، ص 88.

لحاظ دارند. امام حسین علیه السلام آن رو به هدف خود دست یافت که در عین فداکردن خود، خانواده، خویشان، دوستان و دارایی اش، شهرت خود را نیز فدا کرد، زیرا یزیدیان آنان را خوارج، کافر، بدعت گذار خواندند که بر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله خروج کردند، اما خداوند برای امام حسین علیه السلام در برابر فداکردن همه چیز خود، این جایگاه والا را در دنیا قرار داد که همه والایی ها را در بر می گیرد و جایگاه او در آخرت برتر و بلندتر است.

پیامبران بزرگ علیهم السلام، امامان پاک علیهم السلام، حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام، حضرت مریم علیها السلام و دیگر شخصیت ها و علمای بزرگ را می بینیم که جاه طلبی را دور افکندند و بدان بی توجه بودند. به عنوان نمونه می توان از میان عالمان، به شیخ انصاری اشاره کرد. وی زاهدی بود که حتی در نوشته هایش زهد می ورزید و نام خود را در کتاب رسائل، مکاسب و دیگر آثارش نوشت و دیگران پس از او نامش را بر روی کتاب هایش نوشتند. شیخ افزون بر زهد در امور مادی، در شهرت و امثال آن زهد می ورزید و از آن گریزان بود و از این رو خدای بزرگ او را شخصیتی بزرگ بخشید و از يك قرن پیش کتاب های او در حوزه های علمیه تدریس می شود و کسانی که پس از شیخ آمدند، بر کتاب ها و رساله های او تعلیقه های فراوان نوشتند و شیخ همچنان شخصیت باقی خواهد ماند، زیرا «آنچه برای خدا باشد، رشد می کند». وانگهی خدای سبحان می فرماید: «وَ الْبَقِيَّةُ الصَّـ -- لِحَتْ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَّرَدًّا»؛ (1) «و نیکی های ماندگار، نزد پروردگارت از حیث پاداش، بهتر و خوش فرجام تر است».

شایان توجه است که آنچه به خدای سبحان مرتبط می شود، ماندگار بوده و آنچه مربوط به غیر خداست، فنا می شود که خود می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ «آنچه پیش شماست تمام می شود و آنچه نزد خداست پایدار است».

از این رو اگر دست اندرکاران نهضت اسلامی تا این حد مخلص باشند و نسبت به زرق و برق دنیا زهد ورزند و از مادیات، عشق به شهرت و بلندآوازی و امثال آن دل برکنند، به

ص: 125

خواست خدا به هدف دست خواهند یافت. از خدای سبحان درخواست داریم ما را از خالصان و مخلصان و از بندگان صالح خود قرار دهد و از درجات این دنیای پست و زرق و برق آن روی گردانمان سازد که او بر انجام هر چه بخواهد تواناست.

## 8. اخلاص

دست اندرکاران نهضت باید خود و دیگر اعضا را - که خواهان برپایی نهضت اسلامی فراگیر منتهی به حکومت يك میلیاردي اسلامی هستند - با روح اخلاص، آن هم در نهایت مرتبه اش همراه و همساز کنند زیرا اخلاص دو فایده دارد: فایده نخست، لطف خدا است، چرا که خدای مهربان لطف و رحمتش را به بندگان مخلص خود ارزانی می دارد، به این جهت که آنان در کردار، اندیشه، تلاش و داد و ستد فقط خدا را در نظر می گیرند و خداوند فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»؛ (1) «و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نمایانیم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است».

پوشیده نباشد که اخلاص، کاری است سخت دشوار، چون اخلاص از تو می خواهد که پنجاه سال در راه خدا کار کنی و به وسیله آن ثروت، قدرت، عزت، شهرت و آوازه گری نخواهی و فقط آخرت را در نظر بگیری، در پی نجات مستضعفان از بند استکبارگران باشی و فقط خدا و خشنودی اش و عزت مؤمنان را در نظر بگیری که البته این امر، بسیار دشوار است. از همین رو بسیاری از اهل عمل به این مرحله از اخلاص دست نمی یابند. در حدیث آمده است: «الناس کلهم هالکون إلا العالمون، و العالمون کلهم هالکون إلا العاملون، و العاملون کلهم هالکون إلا المخلصون، و المخلصون علی خطر؛ (2) همه مردم در هلاکت هستند به جز دانیان، دانیان همگی در هلاکت هستند به جز عمل کنندگان، عمل کنندگان همگی در

هلاکت هستند به جز مخلصان و مخلصان در معرض خطرند».

ص: 126

1- . سوره عنكبوت، آیه 69.

2- . شرح الرضی علی الکافی، رضی الدین استرآبادی، ج 2، ص 129.

دلیل همه این‌ها واضح است، زیرا انسان نادان به دلیل نافرمانی خدای متعال در امر فراگیری دانش نابود شده است و اگر آموزش ببیند و به دانسته‌های خود عمل نکند، نیز نابود است، زیرا در روز قیامت از او پرسیده می‌شود که: چرا عمل نکردی؟

چنان که این مطلب در حدیثی در ذیل تفسیر کلام خدای سبحان آمده، آن جا که می‌فرماید: «وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»؛ (1) «بازداشت‌شان نمایید که آن‌ها مسئولند».

حال اگر انسان بداند و عمل کند، ولی عملش همراه با اخلاص نباشد و غیر خدا را در اعمالش شریک سازد، باز هم از هلاک شدگان است، زیرا خداوند تنها چیزی را می‌پذیرد که فقط برای او باشد. داستان به همین ختم نمی‌شود، زیرا افراد با اخلاص نیز در خطر بزرگی هستند. راستی این خطر چیست؟ پاسخ این است که خطر ارتداد آنان را تهدید می‌کند. البته مفهوم آن تنها بازگشت به کفر نیست، بلکه مقصود روی تافتن از راه خداوند به صورت‌های گوناگون است. از این رو خداوند درباره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «...أَفَايِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُدَّهُ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»؛ (2) «آیا اگر بمیرد و یا کشته شود، از عقیده خود باز می‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هیچ‌زیانی به خدا نمی‌رساند، و به زودی خدا سپاسگزاران را پاداش می‌دهد».

در هر صورت نخستین فایده اخلاص، برخورداری انسان مخلص از لطف خداست.

فایده دوم: فراهم آمدن مردم برگرد مخلصان است، اما کسانی که با انگیزه مادی و دستیابی به پول، قدرت، ریاست و جز آن کار می‌کنند، مردم از گرد آنان پراکنده می‌شوند و در نتیجه، از نیل به اهدافشان باز می‌مانند. افراد بسیاری را دیده‌ایم که فریاد دین و وطن سر می‌دادند، اما مخلص نبودند. در نتیجه، مدعیان وطن از چشم وطن‌دوستان و مدعیان دین از چشم دین‌داران افتادند. شاعری از این قبیل افراد و امثال آن چنین یاد می‌کند:

لا يخدعتك هتاف الناس بالوطن \*\*\* فالقوم في السر غير القوم في العلن

احبولة الدين رگت من تقادمها \*\*\* فاعتاض عنها الوری احبولة الوطن

ص: 127

1- . سوره صافات، آیه 24.

2- . سوره آل عمران، آیه 144.

فریاد وطن خواهی مردم فریبت ندهد؛ که مردم، در نهان غیر آنانی هستند که به نظر می آیند.

رشته دین خواهی کهنگی گرفت؛ و مردم، رشته [شعار] وطن خواهی را جایگزین آن کردند.

اگر منادی وطن خواهی، حمایت از مستضعفان و فقیران و امثال آن اخلاص نداشته باشد، شعارهایش رسوا خواهند گشت. بی اخلاصان هر قدر گوهر و درون خویشتن را پنهان کنند، آنچه در دل دارند برون خواهد افتاد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه، و صفحات وجهه؛ (1) انسان اگر چیزی را در دل پنهان دارد، به

یقین آثار آن در چهره اش آشکار و در لغزش گفتارش آشکار خواهد شد».

شاعری در این باره سروده است:

و مهما تكن عند امرء من خلیقة \*\*\* و ان خالها تخفی علی الناس تعلن

«هرگاه خصلتی در کسی باشد، هرچند می پندارد که آن را از مردم پنهان می دارد اما آشکار و برملا خواهد شد».

از آن گذشته خدای سبحان جز اعمال خالص را نمی پذیرد که خود می فرماید: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»؛ (2) «و فرمان نیافته بودند جز این که خدا را پرستند، و دین [خود] را برای او خالص گردانند».

در حدیث شریف آمده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از پایان جنگ هایش بر کشتگان مسلمانان نماز می خواند، سپس همان گونه که همه شهیدان دفن می شدند، فرمان می داد آنان را بدون غسل و کفن و حنوط، با لباس هایشان دفن کنند. در یکی از جنگ ها، کشته ها را نزد او آوردند و ایشان بر آنان نماز خواند، سپس کشته ای را نزد وی آوردند، ولی پیامبر بر آن نماز نخواند و فرمود: «این کشته، در راه خدا و رسول او نجات یافته، بلکه چون در سپاه دشمن الاغی زیبا و راهوار دیده بود، لذا برای دستیابی به آن جنگید». پس از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان او را «شهید الاغ» نام گذاردند.

دست اندرکاران نهضت باید به هوش باشند که مبادا به سرنوشت «شهید راه الاغ»

ص: 128

1- . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 26.

2- . سوره بینه، آیه 5.



گرفتار شوند و برای دستیابی به پول، موقعیت، امتیاز ویژه یا این که نشان و عنوان مجاهد به دست آورند، مبارزه نکنند، چون در این صورت، شهید منصب، مقام و شهرت شده، از لطف خدا محروم می گردند و مردم آنان را رها می کنند. در حدیث دیگری آمده است که: «روزی پس از جنگ، پیامبر صلی الله علیه و آله بر پیکر یکی از کشته شدگان نماز نخواند و چون علت آن را پرسیدند در پاسخ فرمود: او برای خدا ن جنگید، بلکه به خاطر دستیابی به زن زیارویی از سپاه دشمن جنگید. مسلمانان وی را شهید ام جمیل (نام آن زن) خواندند».

در تاریخ اسلام شواهد زیادی بر این حقیقت وجود دارد. به عنوان مثال عبدالله بن زبیر و امام حسین علیه السلام هر دو بی امان علیه امویان جنگیدند و هر دو کشته شدند؛ امام حسین علیه السلام در کربلا و ابن زبیر در مکه کشته شد و پیکرش را به دار آویختند؛ اما بین آن دو کشته فاصله بسیار است. حضرت سیدالشهدا علیه السلام به مشعل و نوری تبدیل شد که فراراه نسل ها را روشنی بخشید و در همه جا بیرق او برافراشته شد و نامش پس از هزار و سیصد و اندی سال از شهادتش، همچنان بر زبان مؤمنان است. در مقابل، ابن زبیر فراموش شد و به تاریخ پیوست. علت این تفاوت نتیجه، این بود که امام حسین علیه السلام هدفی جز خدا نداشت و فرمود: «وإنما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي، أريد أن آمر بالمعروف و أنهي عن المنكر؛<sup>(1)</sup> من برای اصلاح کار امت جدم قیام کرده ام... می خواهم به معروف امر کنم و از منکر نهی کنم».

برخلاف این نگرش و هدف مقدس، ابن زبیر می خواست بر تخت خلافت تکیه زند و او را «امیر مؤمنان» بخوانند. در نتیجه اخلاص پیروز شد و منفعت خواهی شکست خورد.

## 9. کار بی گیر

در آغاز گفتگو درباره روشی که ما را به حکومت جهانی اسلامی می رساند، باید از موضوع مهمی سخن بگوییم و آن، کار پیگیر است؛ کاری که سستی و خستگی نشناسد، چون حرکت مداوم موجب رشد و ترقی می گردد و در نهایت، به حرکت اسلامی فراگیر

ص: 129

---

1- . ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 241.

انجامیده و به اذن خدای سبحان، به حکومت يك ميلياردی مسلمانان خواهد رسید.

آنان که در پی نهضت هستند، باید بدانند که زمان سستی، تنبلی، خواب فراوان و امثال آن گذشته است. حضرت خدیجه ام المؤمنین علیها السلام روایت کرده است: «وقتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی فرود آمد، وی هر آسایشی را رها کرد و شب و روز به کار و عبادت مشغول بود. به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا، آیا استراحت نمی کنی؟ آیا نمی خوابی؟ فرمود: ای خدیجه، وقت خواب تمام شده است».

این مطلب تصریح دارد که وقتی انسان می خواهد کاری را به سامان برساند، خشنودی خدای سبحان و پیشرفت مسلمانان را بخواهد، باید در انجام آن کار مداومت داشته و کوشا باشد، به یاد دارم که مرحوم والد - خدایش رحمت کند - همواره مرا به خواب اندک و فکر نکردن به امور دنیوی، مطالعه، استواری، عبادت و امثال آن سفارش می کرد و خود نیز کم خواب بود. روزی به او گفتم: پدر چرا نمی خوابی؟ گفت: در گور بسیار خواهم خوابید، من خوابم را برای گورم گذاشته ام.

کسانی که کار می کنند باید خود و دوستانشان را برای کار مداوم و خستگی ناپذیر آماده کنند؛ کار در عرصه نویسندگی، سخنرانی، دیدار با افراد و دیدار با گروه های مردم، تشویق ثروتمندان برای یاری رسانی به طرح های اسلامی و همواره چنین باشند. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، امیرمؤمنان علیه السلام را توصیف کرده، از جمله آن که فرمود: «مکدوداً فی ذات الله...»؛ (1) در راه خدا خود را سخت به زحمت می اندازد» یعنی شب و روز برای خدای سبحان کار می کرد.

اصبغ بن نباته شاگرد امام علیه السلام می گفت: «امیرالمؤمنین در کوفه شب را به عبادت صبح می کرد و با بیدار خوابی و کار، خود را می فرسود، همه شب نماز می خواند، آن گاه نماز صبح را می گزارد، سپس به تعقیب نماز، خواندن قرآن، دعا و یاد خدا مشغول می شد تا که آفتاب می زد. آن گاه مدتی کوتاه به خانه خود می رفت، سپس بازگشته، تا وقت خود را بین گشتن در بازار برای امر و نهی و پنددهی و بین حضور در مسجد کوفه برای برآوردن

ص: 130

---

1- . دلایل الإمامه، محمد بن جریر طبری شیعی، ص 115.

نیازهای مردم تقسیم کند. در جایی به نام «دکّة القضاء» می نشست و میان آنان داوری می کرد. ظهر که می شد نماز می گزارد و بدین ترتیب وقتش را از ظهر تا شب سپری می کرد سپس نماز مغرب و عشاء می خواند و پس از گذشت پاسی از شب به خانه می رفت.

روزی با ایشان بودم، پاسی از شب که گذشت همراه او به خانه رفتم و در حیاط خانه خوابیدم. امام به یکی از اتاق های خوانه رفت. هنوز خوابم نبرده بود که امام را دیدم از پله ها پایین می آید و از شدت خستگی خم شده و در آن حال دست به دیوار گرفته بود. پنداشتم که چیزی می خواهد، پرسیدم: ای امیرمؤمنان، چه می خواهید؟ فرمود: می خواهم چند رکعت نماز برای پروردگارم بگزارم. گفتم: ای امیرمؤمنان، اندکی قبل به خانه آمدید، اندکی بیش نخواستید چرا برخاستید، چرا به خود رحم نمی کنید، چرا اندکی نمی آسایید؟ امام علیه السلام فرمود: ای اصبح، چگونه بخوابم، که اگر در روز بخوابم مردم را تباه کرده ام و اگر شب بخوابم خود را ضایع کرده ام».

این جمله ای است که ما مسلمانان اگر می خواهیم در راه نجات اسلام و کشورهای اسلامی، کاری انجام دهیم، باید آن را در همه کارهایمان به کار گیریم و نسل ها را بر آن پایه تربیت کنیم. باید همواره در حرکت، هدایت، ارشاد، آگاهی بخشی، سازمان دهی، ساختن، کنار زدن مفاسد، امر به معروف و نهی از منکر، یاری برای نیکی و تقوا باشیم، تا بتوانیم مسلمانان و مستضعفان را از چنگال مستکبران نجات دهیم.

شرقی ها و غربی ها بر جهان چیره شده اند و بشریت را به نابودی کشانده اند. به عنوان مثال فقط در هند سیصد میلیون گرسنه وجود دارد، در آفریقا کودکان از گرسنگی می میرند، در افغانستان استعمارگران کمونیست بیش از یک میلیون نفر را کشتند و نزدیک به پنج میلیون نفر را آواره کردند. در چین مائوتسه تونگ بیش از بیست میلیون انسان را کشت. عادت کشورهای غربی کشتار، غارت و چپاول است. در مدت دو سال آغازین جنگ بین عراق و ایران، امریکایی ها، اسرائیلی ها و انگلیسی ها (اربابان حزب بعث) بیش از سیصد هزار نفر را کشتند و این غیر از زندانیان و مفقودان و مواردی هست که در اثر

انفجار، سوختگی یا عوارض سلاح های شیمیایی، صدمات حادثی دیده اند.

اگر بخواهیم مسلمانان را از چنگال مستکبران، استعمارگران، مزدوران آنان و تاجران اسلحه نجات دهیم باید شب و روز در راه خدا کار کنیم؛ کوششی بی امان، چنان که خدای متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَا بِالْحَقِّ وَالْحَقَّ لَا يُدْرَأُ» (1) «ای انسان، حقا که توبه سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد».

باید تلاش کنیم تا خدای متعال ما را از چنگال شرقیان، غریبان و مزدوران صهیونیسم، بعضی ها و امثال آنان نجات مان دهد که این امر بر خداوند دشوار نیست.

## 10. فروتنی

رهبران نهضت باید خود و افرادشان را بر فروتنی برای خدا و بندگان خدا بپروراند، زیرا فروتنی از ابزار پیشرفت است. شاعر در این باره سروده است:

تواضع تكن كالنجم لاح لناظر \*\*\* على صفحات الماء و هو رفيع

و لا تك كالدخان يعلو بنفسه \*\*\* إلى طبقات الجو و هو وضع

«فروتن باش تا همچون ستاره شوی که بر پهنه آب دیده می شود، اما در جایگاه بلندی است و همچون دود نباش که در عین فرو دستی خود را به بالا می کشاند».

مردم گرد انسان فروتن، حلقه می زنند، در حالی که انسان متکبر همه را از گرد خود دور می کند. فروتنی همچون دریاست که از هزاران رود و جویبار سهم می گیرد، چون فروتنی می کند و فرو دست همه رودها است و رودها بالاتر قرار دارند. حال اگر سطح دریا بالا و سطح رودها پایین می بود، هیچ آبی از رودها به دریا نمی ریخت، بلکه قضیه برعکس می شد. انسانی که می خواهد هدفی را تحقق بخشد، باید فروتنی کند، فروتنی در برابر بزرگ و کوچک، عالم و جاهل، فقیر و ثروتمند - البته نه برای ثروت فرد ثروتمند که برای تحقق بخشیدن به هدف خود - و دیگر مردم. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است

ص: 132

که فرمودند: «تواضعوا لمن تتعلمون منه، و تواضعوا لمن تعلمون(1)؛ نسبت به کسی که از او دانش می آموزید و کسی که به او تعلیم دانش می کنید، فروتنی ورزید».

پیامبران بزرگ، امامان والا مقام و عالمان عامل بهترین نمونه های تواضع در برابر حق و مردم بودند و به همین وسیله توده ها را به سوی هدفشان جذب کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آلهبه کوچک و بزرگ، سیاه و سفید، ثروتمند و فقیر، مهتر و کهنتر سلام می کرد. امیر مؤمنان علیه السلام نیز در کوفه، پایتخت خلافت همین شیوه را داشت. بنابراین، وقتی که رسول اکرم صلی الله علیه و آلهکه پیامبر و رئیس حکومت بود به کودکانی که در کوی و برزن می دید سلام می کرد و امیر مؤمنان علیه السلامکه خلیفه و رئیس بزرگ ترین دولت آن روز بود به فرودست ترین افراد از نظر اجتماعی سلام می کرد، بر ما واجب است که به آن دو تأسی کرده، دنبال رو ایشان باشیم تا بتوانیم مردم را گرد اسلام و حکومت اسلامی جمع کنیم.

نهضت را چه در سطح رهبری و چه در سطح پایگاه باید مردانی فروتن عهده دار پیشبرد آن باشند و فروتنی آنان باید همه جانبه باشد، در خوردن، پوشیدن، مسکن، سلام دادن، خدمت به مردم و برآوردن نیازهایشان و دیگر امور. حضرت عیسی مسیح علیه السلامکه همچون دیگر پیامبران، معلم اخلاق، مربی نسل ها و الگو برای جویندگان پیشرفت بود، روزی از حواریون خود خواست تا پایشان را بشوید. آنان گفتند: پناه به خدا می بریم، تو پیامبر خدا هستی و ما شاگردان توایم! چگونه شما پاهای ما را بشوید؟ عیسی علیه السلام فرمود: به حقی که برگردنتان دارم سوگند که اجازه دهید پاهایتان را بشویم. گفتند: آقا و معلم ما، چرا می خواهی چنین کاری کنی؟ عیسی علیه السلام پاسخ داد: تا از من یاد بگیرید و در بین مردم چنین باشید، یعنی به مردم احترام بگذارید و آن قدر در برابرشان فروتنی کنید که پاهایشان

را بشوید. شاگردانش به ناچار پذیرفتند و عیسی علیه السلامپاهایشان را شست. راستی که چه فروتنی بزرگی است از پیامبری که برای شرق و غرب عالم برانگیخته شد.

درباره فروتنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندانش تاریخ نمونه های بسیار نقل کرده، از جمله:

ص: 133

«روزی دو مهمان - که پدر و فرزند بودند - بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شدند - پس از صرف غذا، امام علیه السلام ابریق را برداشت تا دست مهمان را بشوید. میهمان گفت: ای امیر مؤمنان، خدا را، خدا را، چگونه شما که امیر مؤمنان هستید دست مرا بشوید؟ اما امام علیه السلام از او خواست که دستش را دراز کند و او از سر بی میلی و اکراه دستش را دراز کرد و امام آن را شست.

سپس ابریق را به فرزندش محمد بن حنفیه رحمه الله داده، فرمود: دست پسر را بشوی. این اقدام امام علیه السلام بدان جهت بود که نمی خواست فرزند را چونان پدر مورد احترام قرار دهد، آن گاه به پسر فرمود: اگر تنها می آمدی دستت را می شستم» (1).

از این کار حضرت اوج فروتنی ایشان را ببینیم، تا آن جا که دست دیگران را می شوید. این سیره پند و درس برای همه مؤمنان به خدا و روز قیامت، به ویژه برای کسی که می خواهد هدفی را تحقق بخشد و در پی نهضت اسلامی فراگیر با هدف ایجاد حکومت يك میلیارد مسلمان است. آموزش عملی رفتار خوب برای جذب مردم و جمع کردن آنان بر گرد اهداف بلند است.

در حدیث دیگری آمده است: «روزی مردی یهودی در صحرای کوفه در حرکت بود که در بین راه فردی را دید، لذا از او پرسید: کجا می روی ای بنده خدا؟ گفت: به کوفه می روم، شما به کجا می روی؟ گفت: به حیره می روم. هر دو همراه شدند و با هم به گفتگو پرداختند تا به دوراهی بین حیره و کوفه رسیدند. یهودی به سمت حیره رفت و آن مرد هم به دنبال او راه افتاد. یهودی گفت: مگر شما نمی خواهی به کوفه بروی؟ گفت: آری. یهودی گفت: این راه حیره است و کوفه نیست. مرد گفت: می دانم که این راه حیره است، اما پیامبر ما به ما آموخته است که همراه و همسفر خود را چند قدمی بدرقه کنیم.

آن مرد، یهودی را بدرقه کرد و به راه کوفه بازگشت و داستان به پایان رسید. پس از مدتی، مرد یهودی به جهت کاری به کوفه آمد و گذرش به مسجد جامع شهر افتاد و دید انبوه مردم در مسجد جمع شده اند و به سخنان خطیب گوش می دهند. چون به دقت در

خطیب نگریست، همسفر را شناخت. یهودی از یکی از افراد پرسید: این سخنران کیست؟ وی پاسخ داد: او امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است.

مرد یهودی بسیار تعجب کرد، زیرا خود شاهد بود که فرمانروای دولت بزرگ اسلامی و بزرگ ترین دولت آن روز جهان، به تنهایی بیابان پیمایی می کند و با آن که مسلمان است با او که یهودی است همراه می شود و فراتر از این، در راه حیره نیز چند قدمی او را مشایعت می کند. شگفتی او به جا بود. به هر حال ایستاد تا سخنرانی امام تمام شد و از مسجد خارج گشت. مرد یهودی در برابر امام ایستاد و پرسید: تو امیر مؤمنانی؟ امام علیه السلام پاسخ فرمود: آری، من علی بن ابی طالب هستم. مرد یهودی پرسید: شروط مسلمان شدن چیست؟ امام فرمود: این که گواهی دهی خدایی جز الله نیست و محمد رسول خداست.

پس از آن امام بعضی از شروط مسلمان شدن را یاد کرد. مرد یهودی گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم و شهادتین را بگویم، آن گاه شهادتین را بر زبان آورد و به دست امام مسلمان شد. مردم از او پرسیدند: ای یهودی، چه چیزی تو را به مسلمان شدن وا داشت؟ گفت: چرا اسلام نیاورم، آیا دینی بهتر از این دین وجود دارد؟ دینی که در آن بالاترین مقام حکومتی، در راه با یک یهودی هم سخن می شود، آن گاه چند قدم هم او را مشایعت می کند. هیچ دینی برتر از این دین نیست»<sup>(1)</sup>.

این داستان کوتاه بیانگر آن است که چگونه امام علیه السلام با منش بزرگوارانه و فروتنی شکوهمند خود، یهودی را به اسلام جذب کرد. پس، بر ما که در پی جنبش اسلامی هستیم و در نهایت به حکومت یک میلیارد مسلمان می انجامد، واجب است در برابر خدای سبحان و در برابر خلق خدا فروتن باشیم، چرا که فروتنی در برابر مسلمانان به جهت پاس داشتن اسلام و در برابر غیر مسلمانان به جهت جذب آنان به راه خدای سبحان است.

در احادیث، از جمله در بیان امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «کونوا دعاة الناس بأعمالکم، و لا تكونوا دعاة بالسننکم»<sup>(2)</sup>؛ مردم را با اعمال خود [به مسلمانی و نیک رفتاری] فرا

ص: 135

1- . ر.ک: کافی، ج 2، ص 670.

2- . بحار الأنوار، ج 5، ص 198.

خوانید، و با زبان [بدون عمل] خود فرا بخوانید».

پر واضح است که مردم پیش از آن که به گفتار کسی بنگرند به رفتار او توجه دارند. لذا بر ما لازم است فروتنی را از اصول کلی جنبش اسلامی قرار دهیم تا به اذن خدا حکومت يك میلیاردي مسلمانان تحقق یابد. از خدا می خواهیم ما را از فروتنان در برابر خود و آفریدگانش قرار دهد که هر چه خواهد همان کند.

## 11. شایستگی ذاتی برای جنبش

رهبرانی که می خواهند، سکان دار این نهضت اسلامی باشند باید مرد میدان این جنبش باشند و در وجود خود، رفتار، اندیشه و کردار خویش شایستگی هایی که به وسیله آن به پیشرفت نایل آیند، ایجاد کنند، زیرا نهضت اسلامی که می خواهد به دور از تبلیغات، غوغاسالاری، شهرت طلبی به کیانی جهانی تبدیل شود، باید شایستگی رهبری مسلمانان را در جهان داشته باشد. همه می دانند که شرق و غرب در زمینه سازمان دهی، تبلیغات، صنعت و تکنولوژی، گام های جدی برداشته اند و با آن که آخرتشان را نابود کرده اند، اما بخشی از دنیایشان را آباد نموده اند. از آن جایی که جنبش اسلامی در خلأ کار نمی کند، بلکه در میدان: جریان ها، برخورداری ها، شایستگی ها، اندیشه ها، فعالیت ها، سازمان ها و امثال آن تلاش می کند، بنابراین دست اندرکاران جنبش باید شایستگی مسئولیت این جنبش و رهبری امت اسلامی يك میلیاردي را در خود پدید آورند و به جای رهبری شرق و غرب و خودکامگان و مزدوران بر جهان، رهبری يك میلیاردي مسلمان را به دست گیرند.

مسأله، مسأله تبلیغات، ادعا، ریا، بلندآوازی و غوغاسالاری نیست، بلکه حقیقتی دشوار در بین است. حقیقت نهضتی فراگیر در دنیایی انباشته از رویکردها، اندیشه ها، فضاها و کش هاست. شایستگی های روحی از شروط اساسی برای [متولیان] این حرکت است. در تاریخ آمده است: عالمی بود به نام «جبائی» که نزد عالمان و امیران محترم بود و هرگاه وارد مجلس می شد، شاگردانش به پاس دانش او، وی را پیش می انداختند. وقتی او



مرد، پسرش آمد و وارد کاخ امیر شد و طبق عادت پدرش و علی رغم وجود عالمان و ریش سفیدان، در صدر مجلس نشست. امیر از او پرسید: تو کی هستی؟

گفت: من فرزند شیخ جبائی هستم.

امیر از این حرکت جوان خوشش نیامد، چون بر پیرمردان پیشی گرفته، در کنار امیر نشست. امیر پرسشی کرد، اما جوان نتوانست آن را پاسخ دهد. امیر همان مطلب را از فردی که در سمت چپ جوان نشسته بود، پرسید و او پاسخ کافی داد. امیر رو به جوان کرد و گفت: این شیخ در دانش و فضیلت بر تو پیش است، بنابراین نباید در جایی بنشینی که او به آن شایسته تر است، برخیز و بعد از او بنشین.

امیر پرسش دیگری از پسر جبائی کرد و او نتوانست پاسخ بدهد. سپس همان مسأله را از فردی که قبل از او بود پرسید و او پاسخ داد. امیر مجدداً رو به جبائی پسر کرد و گفت: برخیز و بعد از این فردی که از تو برتر است، بنشین. امیر همچنان به پرسش های خود از پسر جبائی ادامه داد و او نتوانست پاسخ گوید و همان پرسش ها را از افراد بعدی پرسید و آنان پاسخ دادند و امیر دستور داد که بعد از آنان بنشینند و آن قدر این کار را ادامه داد که جبائی پسر به کفش کن نزدیک شد و در حالی که غرق عرق شرم شده بود از جا برخاست. امیر رو به او کرد و گفت: پسر، پدرت به دانش، نه به جهت نسب یا نام، شایسته این جایگاه والا و بر تمام مشایخ مقدم شد.

فرزند جبائی از مجلس خارج شد و به جدّ به تحصیل دانش پرداخت، شب ها را بیدار می ماند و به مطالعه سپری می کرد و سرانجام پس از چند ده سال تحمل مشقت، به عالمی بزرگ تبدیل شد و شایسته برتری بر تمام مشایخ گشت تا آن جا که وارد مجالس که می شد همه او را بر خود مقدم می داشتند و علوم دینی با نام آن دو شناخته شد و به لقب «جبائیین» (دو جبائی) مشهور گشتند. در شرح تجرید علامه حلی و کتب دیگر یاد آنان آمده است.

آنچه در خور تأمل است، این که زندگی چنین است و بیهودگی در آن جایی ندارد و ممکن نیست کسی با سستی، تبلی، تن پروری و آرزومندی بدان مرحله دست یابد.

خداوند می فرماید: «لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ»<sup>(1)</sup>؛ «[پاداش و کیفر] به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست، هرکس بدی کند، در برابر آن کیفر می بیند».

شاعر درباره ناکارآمدی تبلی سروده است:

و ما نيل الأمانى بالتمنى \*\*\* و لكن تؤخذ الدنيا غلابا

«به تمنا نمی توان به آرزوها رسید، بلکه دنیا با کشمکش و جدال و منازعه به دست می آید». مقصود کشمکش، منازعه و جدال در عرصه: علم، عمل، استحکام و استواری است و به يك سخن دنیا جای رقابت است، چنان که آخرت جای رقابت است. قرآن کریم در این باره می فرماید: «... وَ فِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَفَّسْ الْمُتَنَفِّسُونَ»<sup>(2)</sup>؛ و در این [نعمت ها] مشتاقان بر یکدیگر پیشی گیرند». بنابراین، هر انسانی و هر يك از اعضای نهضت اسلامی اگر خواهان پیشرفت هستند باید در دو بعد دینی و دنیایی کار کنند، باید در دو بعد علم و عمل سخت بکوشند و توجه داشته باشند که دشنام گویی، آرزومندی و بیهوده گرایی انسان را به جایی نمی رساند. دست اندرکار نهضت باید در خود و در فعالیت های شان شایستگی را ایجاد کنند تا مردم گردشان جمع شوند. مردم گرد هر کسی جمع نمی شوند، بلکه بر گرد اشیا و افراد: ستوده، خوب و زیبا گرد می آیند.

یکی از شاگردان مرحوم صاحب جواهر (از شخصیت های بزرگ و از اعظام حوزوی و جامعه علمی ما) داستانی قابل تأمل نقل می کند که: یکی از شیوخ «العماره» (در جنوب عراق) بر جوانی از عشیره خود خشم گرفت زیرا آن جوان به خواسته او تن نمی داد. وی دستور داد به کیفر مخالفت جوان با دستوراتش، دست او را قطع کنند. جوان گریخت و در صدد جایی برآمد که دست شیخ قبيله به او نرسد، لذا به نجف رفت و به امیر مؤمنان علیه السلام پناه برد. در آن جا شيفته جلسه های درس که در صحن مطهر و مدارس وجود داشت شد. این جذبه او را به فراگیری دروس حوزوی واداشت و نهایتا به درجه های بالای این دروس رسید و در جلسات درس خارج، از جمله در درس آية الله العظمى شيخ محمد

ص: 138

1- . سوره نساء، آیه 123.

2- . سوره مطففين، آیه 26.

حسن صاحب جواهر قدس سره شرکت کرد و عالمی کامل، عادل، شریف، عقیف و پیراسته شد.

روزی افرادی از عشیره این مرد به نجف آمدند و دریافتند که فرزندشان از شاگردان برجسته صاحب جواهر است. از این رو از صاحب جواهر خواستند تا او را به عنوان وکیل خود نزد عشیره اش در العماره اعزام کند. صاحب جواهر پذیرفت و وکالتی برای او نوشت و جوان فراری از عشیره، پس از حدود بیست سال اکنون که روحانی برجسته و کامل مردی بود به قبیله خود بازگشت و افراد عشیره به استقبالش رفتند و به بوسیدن دست و صورتش پرداختند و رئیس قبیله دست او را بوسید. در بین استقبال کنندگان مرد فرزانه ای بود. وی به دوستش گفت: «در انسان در وجود والا- و برخوردار از علم و دانش و تفاوت او با آدم عادی نابرخوردار از دانش بنگر. این عالم هنگامی که جوان بود، همین رئیس قبیله می خواست دستش را قطع کند، اما وقتی به پاس دانش و عمل جایگاهی والا یافت، همان رئیس قبیله به استقبالش آمده، با او معانقه می کند و دستش را می بوسد».

انسان در زندگی با رنجش خاطر، آرزومداری، دیکتاتوری، استبداد، غوغاسالاری و تبلیغات باطل و پوشالی پیشرفتی نمی کند زیرا پیشرفت در گروه درستی و استواری در کار، فضیلت، فروتنی و شایستگی هاست. لذا همه افراد جنبش باید خود را از شایستگی هایی برخوردار کنند که زمام نهضت را به دست آنان بدهند تا به خواست خدا، زمام امور يك میلیارد مسلمان را در دست گیرند و این امر برای خدای بزرگ دشوار نیست.

## 12. آراستگی به آداب والا

طلایه داران نهضت اسلامی، شخصیت های مردمی و در دریای توده ها ذوب هستند و اگر چنین نباشند، نخواهند توانست پیشرفتی را تحقق بخشند و حتی در راه برپا داشتن حکومت اسلامی جهانی گامی به پیش نخواهند برد. لذا طلایه داران نهضت اسلامی باید به آداب والای اسلامی که باعث محبوبیت آنان در دل ها می شود آراسته شوند و مردم خود را خوب و آراسته به ادب بیورانند، چون ادب موجب گردآمدن مردم گرد نهضت می گردد.

در جامعه دیده می شود که هر مهندس، پزشک، سخنور، عالم، دسته، حزب، سازمان یا هر فرد و گروه آراسته به آداب، در آسایش است و مردم با عشق گرد او حلقه می زنند. در مقابل، مردم از گرد افراد یا دسته های بی بهره از این ویژگی پراکنده می شوند.

همچنین می بینیم وقتی حکومتی گستاخ و بدزبان، بدگو و عیب جو باشد، مردم دور آن جمع نمی شوند و گاه حاکم خود را نیز ساقط می کنند. نهضت نیز چنین است، چه این که اگر بخواهد مردمی باشد و از سویی در دل مردم جا باز کند و از سوی دیگر به هدف دست یابد و بتواند بیشترین نیروی مردم را در میدان گرد خود نگه دارد، باید دست اندرکاران نهضت در گفتار، عمل، حرکت، اندیشه و نوشتار حریم ادب را حفظ کنند. شیخ مرتضی انصاری (یکی از دانشوران بزرگ ما) در تمام آثار خود، همچون کتاب های: الطهارة، الصلاة، المکاسب و الرسائل با افرادی که دیدگاه او را ندارند با کمال ادب و احترام مناظره می کند، در حالی که بعضی از نویسندگان را می بینیم که با مردم با بی ادبی سخن می گویند و می نویسند و در نتیجه، مردم را از نوشته های خود رویگردان می کنند.

انسان باید به آداب والا پایبند و پر تحمل باشد تا بتواند در تمام لحظه های زندگی و حرکات و سکناتش و در تعامل با دوستان و دشمنانش بر اعصاب خود مسلط باشد. می بینیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله ادب و منش والای خود را وسیله ای ساخت برای جذب کافران سخت و درشت خو که دورترین موجودات از ادب بودند. وقتی ابوسفیان، بزرگ ترین دشمن رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزد او آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله او فرمود: «آیا هنگام آن نرسیده که گواهی دهی خدایی جز الله نیست؟» و با لطف تمام افزود: «آیا هنگام آن نرسیده که بدانی من رسول خدایم؟»<sup>(1)</sup> و بدی های او را در آن داستان معروف به نیکی جواب داد به گونه ای که زیباترین مثل برای انسان مؤدب به آداب والا گشت.

نیز در حدیثی آمده است که با اشاره به همین خوی والا، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أدبني ربي فأحسن تأديبي»<sup>(2)</sup>؛ پروردگام مرا ادب کرد و نیک تربیتم نمود».

ص: 140

1- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 21، ص 104.

2- . بحار الأنوار، ج 68، ص 382.

در احادیث بسیار آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ بِأَدَابِهِ فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ (1)؛ خداوند پیامبر خود را پروراند، آن گاه دین خود را بدو تفویض نمود».

از این رو بر نهضت لازم است که به این اصل انسانی اساسی، یعنی اصل ادب والای اسلامی که جنبش را به هدف نزدیک می کند پایبند باشد.

در تاریخ آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام هزار والی و هزار قاضی داشت. قاضیانی را که امام علیه السلام برگزیده بود در بالاترین و والاترین درجه عدالت، پاکی و ادب اسلامی قرار داشتند. از جمله آن ها ابو الاسود دؤلی رضوان الله علیه بود. در حدیث آمده است: «روزی امیر مؤمنان علیه السلام ابو الاسود را خواسته، او را از قضاوت عزل کرد. ابو الاسود، اندوهناک به امام علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان، در حالی که در اموال مسلمانان خیانت نورزیده و آبروی شان را نریخته و به ناحق دست به خون آن ها نیالودم، پس دلیل عزل چیست؟ امام علیه السلام فرمود: آری [خیانت و جنایت نکردی] اما صدایت را بر صدای دو متخاصم بلند کرده ای» (2).

امام علیه السلام قاضی عادل و پاکش را که به عدالت او معترف است، از کارش عزل می کند، چون به هنگام داوری صدایش را بر صدای طرف دعوا بلند می کند. از نظر حاکم درستکار و عادل چون امیر مؤمنان بلند کردن صدا لزومی ندارد، چرا که داوری در اختیار قاضی است و باید بر اساس حق، بگوید که این خانه از آن فلانی است و یا این زن از آن یکی از دو متخاصم است، اما این که فریاد بکشد و یا صدایش را از صدای طرف دعوا بلندتر کند، روا نیست. اسلام تا این حد مراعات ادب می کند، زیرا دین اسلام، دین انسان، رحمت، مهربانی، فضیلت و کمال است، اما این منش و تعامل در دنیای کنونی غریب، نامأنوس و بیگانه است. بنابراین باید نهضت از پیامبران، پیشوایان و امامان علیهم السلام ادب بیاموزد.

در تاریخ آمده است: «مردی به امام سجاد علیه السلام دشنام داد. امام علیه السلام چنان وا نمود کرد که دشنام وی را نشنیده، بار دیگر به امام علیه السلام دشنام داد، اما آن حضرت همچنان سکوت کرد و

ص: 141

1- ر.ك: بحار الأنوار، ج 101، ص 342: «إِنَّ اللَّهَ أَدَّبَ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَىٰ أَدْبِهِ... فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ».

2- مستدرک الوسائل، ج 17، ص 359: «إِنِّي رَأَيْتُ كَلَامَكَ يَعْلُو كَلَامَ خَصْمِكَ».

از کارش چشم پوشید. آن مرد دیگر بار دشنام داد و امام همچنان ساکت بود. بدگو نتوانست سکوت امام علیه السلام را تحمل کند و گفت: إِيَّاكَ أعني؛ منظورم تو هستی.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: و عنك أغضي؛ من هم از تو چشم پوشیده ام»(1).

این سخن امام علیه السلام بدین معناست که مقصودت را دانستم، اما از سخت چشم پوشیدم، چون شایسته انسان والا آن نیست که بدگویی را با بدگویی پاسخ دهد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «معاشرة الناس ثلاثة أثلاث: ثلثان التغافل، و ثلث المداراة؛ معاشرت با مردم سه بخش دارد که دو بخش آن تغافل و یک بخش آن مدارا است».

جان سخن این که انسان به ویژه هنگامی که هدفی بلند دارد باید به نشنیدن بدگویی، تمسخر، ناسزا و زخم زبان تظاهر کند. شاعر در این باره سروده است:

ولقد أمرّ على اللّثيم يسبّي \*\*\* فمضيت ثمّ قلت: لا يعنيني

«بر فرومایه انسانی می گذشتم و او دشنام می داد؛ راه خود را پیش گرفته، رفتم و با خود گفتم: مرا دشنام نمی دهد».

این رفتار همان دو سوم است و یک سوم باقی مانده مدارا و نیکی با او است که شاعر سروده است:

و دارهم ما دمت في دارهم \*\*\* و أرضهم ما دمت في أرضهم

«با آنان تا زمانی که در کوی و برزن شان هستی مدارا کن و تا وقتی که در سرزمینشان هستی خشنودشان ساز».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا علیه السلام فرمود: «كلّمَا نزل عليّ جبرئيل أمرني بمداراة الرجال(2)؛ هر بار که جبرئیل بر من نازل می شد، مرا به مدارا کردن با مردم فرمان داد». مسلّم این که سود مدارا به انسان، نهضت، سازمان، انجمن و حزب بر می گردد؛ به انسانی

ص: 142

1- . كشف الغمه، ج 2، ص 101.

2- . در منابع روایی آمده است: أمرني ربّي بمداراة الناس، كما أمرني بأداء الفرائض؛ خدا به مدارای با مردم فرمانم داد، چنان که به انجام واجبات دستورم داد کافی، ج 2، ص 117.

بر می‌گردد که به تحقق هدف بزرگی در زندگی می‌اندیشد. نهضت باید در همه شؤون خود از ادب بالایی برخوردار باشد. شیخ عباس قمی رحمه اللهدر کتاب ارزشمند الکنی و الألقاب آورده است: «شخصی طیّ نامه ای خطاب به خواجه نصیرالدین طوسی، او را «سگ» خواند، اما خواجه پاسخی بسیار نرم و لطیف برایش نوشت».

پیامبران، پیشوایان و عالمان صالح و رهیافته و خردورز که توانستند پیشرفت کنند و جامعه را به اهداف والا و بلند برسانند، چنین بودند.

داستانی از یکی از علمای عامل و بزرگ نقل می‌کنند که: «روزی این عالم در جمع دوستان دانشورش نشسته بود که مردی روستایی مقداری خیار نوبرانه برای آن عالم هدیه آورد. عالم یکی از خیارها را چشید و سپس تمام آن‌ها را خورد و چیزی به همنشینان خود نداد و آنان شگفت زده شدند. عالم از مرد روستایی تشکر کرد و هدیه ای به او داد و او مجلس را ترك کرد. پس از آن به افراد مجلس رو کرد و گفت: شاید از این که خیارها را خوردم و چیزی به شما ندادم، تعجب کرده باشید. ابتدا می‌خواستم، خیار را پوست کرده، به شما تقدیم کنم، اما وقتی آن را چشیدم دیدم بسیار تلخ است. با خود اندیشیدم که اگر آن را به شما تقدیم کنم ممکن است از بین شما کسی پس از چشیدن بگوید که تلخ است و در نتیجه مرد روستایی از آوردن چنین هدیه ای شرمگین گردد. لذا ترجیح دادم خودم آن را بخورم و تلخی آن را تحمل کنم تا مرد روستایی شرمنده نشود.

با این ادب والا، پیامبران، پیشوایان، عالمان و افراد بااخلاص توانستند پیشرفت کنند. نهضت نیز باید در آغاز، فرجام و در روش همواره برخوردار از آداب والا و بر اساس آن حرکت کند و بی تردید اگر چنین باشیم - به اذن خدا - به هدف مورد نظر خواهیم رسید.

### 13. دوری از قدرت‌ها

دست اندرکاران نهضت‌ها باید از قدرت‌های دیکتاتوری که جهان اسلام را در اختیار گرفته‌اند، دوری کنند، البته نه فقط به منظور به دور ماندن از اتهام، بلکه از آن جهت که با

نزدیک شدن به شاهان و یاران شان ناخواسته می لغزند، چه این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «المرء علی دین خلیله(1)؛ انسان بر روش و دین دوستش است».

ممکن است انسان بگوید: «من به آلودگی نزدیک می شوم، اما آلوده نمی گردم» چه این که این ناممکن ادعایی، امری ممکن و حتی قطعی است، همان گونه که اگر انسانی نزدیک عطر باشد، خواسته یا ناخواسته، بوی عطر به خود می گیرد. شاید سر سخن خدا در همین است، آن جا که می فرماید: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْنَى (2)؛ و به زنا نزدیک مشوید» یعنی در نزدیکی به زنا بیم افتادن به دام آن وجود دارد.

بنابراین لازم است که نهضت بی نهایت پاک باشد و به پادشاهان، امیران و رؤسا هیچ ارتباط دور و نزدیک نداشته باشد. انسان نباید گول این سخن را بخورد که فلاسی رئیس جمهور است و چون هر چهار سال خود و یارانش منصب خود را ترك می کنند، دیگر خودکامه نیستند. بنابراین نهضت پاکی که می خواهد حکومت خداوند را در قالب نظامی با یک میلیارد جمعیت مسلمان ایجاد کند، به طور کامل باید از قدرت ها دوری گزیند، چه قدرت وراثتی (سلطنتی) یا با کودتای نظامی و یا ریاست جمهوری خودکامه یا نظام های استبدادی و امثال آن باشد، چرا که نزدیکی به قدرت، اولاً موجب کندی خود نهضت می گردد و ثانیاً نهضت و افراد آن از سوی مردم متهم می شوند، چه این که در حدیث است: «رحم الله من جب الغيبة عن نفسه؛ خدا رحمت کند کسی که غیبت را از خویش دور کند»

نیز آمده است: «من دخل مداخل السوء اتهم(3)؛ هر کس به جایگاه های بد (اتهام خیز) درآید، متهم می شود».

روشن است وقتی فردی از خانه زنی بدکاره بیرون آید و نزد خدای سبحان معصوم نباشد، مردم نسبت به او بدگمان می شوند. بنابراین باید انسان از جایگاه های اتهام دوری کند. جایگاه اتهام کجاست؟ ثروت جایگاه اتهام است، نزدیک شدن به قدرت جایگاه اتهام

ص: 144

1- . کافی، ج 2، ص 375.

2- . سوره اسراء، آیه 32.

3- . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 349.



است، اسراف و... جایگاه اتهام است، هرچند چنین مردی اخلاص داشته باشد. به هر حال این اصلی است که باید دست اندرکاران نهضت به طور جدی از آن پیروی کنند و گرنه سقوط می کنند. از همین رو در تاریخ می نگریم که هر عالم و هر نهضتی وقتی به قدرت نزدیک شده است در اکثر مواقع لغزش پیدا کرده و سقوط می کند، برعکس هر نهضت و فردی که از قدرت ها دور باشد، مورد اعتماد قرار می گیرد. البته سخن در اصل کلی و در قاعده اولیه است و هر قاعده ای استثناهایی دارد، مانند موسی علیه السلام که برای نصیحت فرعون به قصر او رفت و ابراهیم علیه السلام که برای ارشاد نمرود، به او نزدیک شد و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای هدایت ابوجهل و ابولهب که در روزگار جاهلی از بزرگان قدرت در مکه بودند، به آنها نزدیک شد. بنابراین دوری فرد یا نهضت از مراکز قدرت يك ضرورت است.

در تاریخ برای هر دو مورد، مثال هایی وجود دارد، مثلاً یکی از کسانی که به قدرت نزدیک شده، فساد کرد و خود نیز فاسد شد، شیخ ابویوسف قاضی بود که به هارون عباسی با همه فسق و فجور، خون ریزی و شراب خواری اش نزدیک گشت. روزگار هارون الرشید رشد نیافته گمراه، سراسر ستمگری و تیره و تار و هراسناک بود. با نگاهی گذرا به تاریخ نوشته شده به وسیله افراد بی طرف و ناوابسته به دربار عباسیان این حقیقت روشن و آشکار می شود. در مقابل، تاریخ نویسان درباری، سلیقه حاکم را لحاظ داشته، بی حساب و واهمه، قلم فرسایی می کردند و حقایق را وارونه و باطل را حق جلوه می دادند و بدین ترتیب برای دستیابی به خواسته های خود، به جعل تاریخ می پرداختند.

این ابویوسف به قدرت، به ویژه به هارون عباسی نزدیک شد و در نتیجه، در امور گوناگون و حتی در مورد خون و آبروی مردم فتوای مغایر حکم خدا می داد. از داستان های مشهوری که در مورد ابویوسف در تاریخ آمده است این که: «هارون عباسی می خواست با زن پدرش ازدواج کند، که از نظر کتاب، سنت، اجماع و عقل حرام است. زن پدرش شریف تر از او و نسبت به دین پایبندتر بود، در این مورد با خلیفه مخالفت کرد و گفت: چنین چیزی چگونه ممکن است، حال آن که من زن پدرت بودم!»

اما شهوات و تمایلات هارون اجازه نمی داد که به ندای عقل و شرع گوش دهد و در پاسخ گفت: از مرجع دینی خواهم پرسید، آن گاه نزد ابویوسف رفت و گفت: این زن ادعا می کند که پدرم با او نزدیکی کرده است. حال، درباره ازدواج من با او چه می گویی؟

چون ابویوسف تمایل خلیفه را نسبت به او دید، گفت: این زن دروغ می گوید، از گفته اش هراس به دل راه مده و با او نزدیکی کن، گناهِش بر گردن من.

ابویوسف قاعده مشهور: «هنّ مصدّقات علی فروجهنّ؛ زنان در مورد مسایل زوجیت شان مورد تصدیق هستند» را به دیوار کوبید. هارون با زن نزدیکی کرد و یکصد هزار درهم، معادل پنجاه هزار مثقال نقره به عنوان پاداش این فتوا به ابویوسف داد.

بی تردید وضع کسی که به قدرت های خودکامه و حاکمان مستبد نزدیک شود، چنین است. در برابر این داستان، داستان دیگری از عالم شریف و ارجمند، آیه الله حاج ملاهادی سبزواری صاحب شرح منظومه است. این مرد، زاهد و عابد بود. ناصرالدین شاه آوازه علم و زهد او را شنیده بود، لذا از اطرافیانش خواست تا از این عالم بخواهند از سبزواری به تهران بیاید تا او را ببیند. به شاه گفتند: اگر او را بخواهید هم نمی آید، چون او با خدا در ارتباط است و با پادشاهان میانه ای ندارد. ناصرالدین شاه پرسید: آیا او به سفر حج نمی رود که در میانه راه او را ببینیم؟ گفتند: به حج واجب رفته و اکنون مشغول علم است و علم را واجب و حج را پس از حج واجب مستحب می داند.

به اطرافیان خود گفت: آیا او به زیارت عتبات مقدسه نمی رود؟ گفتند: به عتبات رفته و رفتن به آن جا را مستحب و دانش آموزی را واجب می داند، زیرا وی حوزه علمیه سبزواری را اداره می کند و حوزه به وجود او پایدار است و اگر به سفر برود، کارهای مدرسه به هم می ریزد و او این کار را مشروع نمی داند. ناصرالدین شاه گفت: ما به خراسان می رویم و به این بهانه از سبزواری می گذریم و او را هم می بینیم. وقتی پادشاه به سبزواری رسید، بسیاری از مردم از جاهای گوناگون به دیدن او رفتند. شاه هرگاه می پرسید: حاج ملاهادی هم آمده است، پاسخ منفی می شنید. ناچار کسی را فرستاد تا به اطلاع او برساند که پادشاه

می خواهد او را ببیند. فرستاده شاه رفت و برگشت و به پادشاه گفت: ملاهادی می گوید من کاری با پادشاه ندارم و دوست ندارم به دیدن من بیاید، چون من به کار خود مشغولم.

ناصرالدین شاه به صدراعظم خود نگاه کرد و گفت: بر ما لازم است که بدون اطلاع او و به صورت ناشناس به دیدن او برویم. صدراعظم گفت: نظر درستی است و آن دو همچون دو فرد عادی رفتند و در زدند. خادم آمد و به او گفتند: می خواهیم شیخ را ببینیم. رفت و برگشت و گفت: وارد شوید. آن دو وارد شدند و دیدند که عالم، روی بوریاپی نشسته و مشغول تألیف است. سلام دادند و نشستند. شیخ جواب سلام آن دو را داد و پرسید: شما که هستید و چه می خواهید؟ شاه گفت: من ناصرالدین شاه هستم و این صدراعظم من. شیخ گفت: چه می خواهید؟ گفتند: ما به قصد زیارت آمده ایم، آیا نیازی داری؟ گفت: هرگز، من نیازی به نیازمند ندارم، اما از فرق سر تا نوک پایم نیازمند آن برآورنده نیازهاست، نه کسی که او را شاه می نامند. ناصرالدین شاه گفت: نمی خواهی مالیات را از تو برداریم؟ شیخ گفت: نه، چون فایده ای ندارد. اگر مالیات را از همه کشور برداری سودمند است، اما اگر از من برداری و آن را بر غیر من بنهی، درست نیست و من آن را نمی خواهم، زیرا نوعی رشوه دادن به من است.

پس از آن شاه گفت: اجازه می دهی در خانه ات بمانیم و غذای ظهر را با هم بخوریم؟ شیخ گفت: اشکال ندارد، آن گاه دستور داد غذایش را حاضر کنند. نزدیک ظهر بود و خادم طبقی از برگ نخل آورد که دو قرص نان جو، ظرفی آب و ظرفی نمک و یک قاشق چوبی در آن قرار داشت. ملاهادی شاه و وزیر را با تعارف «بفرمایید» به خوردن غذا دعوت کرد. ناصرالدین شاه و صدراعظم کمی از آن خوردند، سپس ناصرالدین شاه یک تکه نان و مقداری نمک برداشت و در پارچه ای پیچید و از مجلس شیخ بیرون آمد. و تا آخر عمر می گفت: او (ملا هادی) عالم ربّانی است که با خدا پیوسته و از دنیا گسسته است.

بدین ترتیب حقیقت و درستی حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این ماجرا حس می کنیم که فرمود: «هرگاه عالمان را بر در پادشاهان دیدید، بگوئید: بد عالمان و بد پادشاهانی

هستند و اگر پادشاهان را بر در سرای عالمان دیدید [که هدفشان گرفتن احکام و مسائل از عالمان باشد و نه بهره مندی از شخصیت، آوازه و موقعیت آنان] بگوئید: پادشاهانی نیک و عالمانی نیک هستند.

بنابراین، نهضت اسلامی که فقط رضایت خدا را در نظر دارد و خواهان حاکمیت یک میلیارد مسلمانان است، باید از دربار پادشاهان و سرای امیران و امثال آنان دوری گزیند تا از سویی نهضت پاک بماند و از سوی دیگر، آماج اتهام مردم قرار نگیرند که چنین حالتی موجب پراکندگی مردم از گرد حرکت می شود. مجاهدی که با خدا باشد، خدا نیز او را یاری می کند که خود فرموده است: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ...» (1)؛ اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد بود».

#### 14. برآوردن نیازهای مردم

بسیاری از دست اندرکاران نهضت اسلامی دچار این توهم شده و می شوند که برآوردن نیاز مردم مهم نیست، مهم پرداختن به نهضت است. این توهم، پنداری است اشتباه، چون نهضت جز با حمایت توده ها پیش نمی رود و توده ها به گرد نهضت جمع نمی شوند، مگر پس از آن که نهضت، خدمات اجتماعی به آنان ارائه کند و نیازهای شان را برآورده سازد. نیازها هر قدر هم کوچک باشد در نظر نیازمند بزرگ است. در مثل عربی است که: «صاحب الحاجة أعمى لا يرى إلا قضاها؛ نیازمند کوری است که جز برآورده شدن نیاز خود را نمی بیند».

بنابراین، دست اندرکاران نهضت باید در حدّ توان به برآوردن نیاز مردم اهمیت دهند، زیرا این کار - به خواست خدا - باعث گردآمدن مردم بر گردشان، گوش دادن به سخنانشان و کمک به برنامه های شان و حرکت به همراهشان تا هدف مورد نظر، یعنی ایجاد حکومت جهانی اسلام می گردد. از این رو رسول اسلام و صدیقه طاهره و ائمه اطهار علیهم السلام برای برآوردن نیاز مردم در حدّ توان اهمیت می دادند و حتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وقتی نمی توانست

ص: 148

نیاز درخواست کننده را برآورده ساز، آن را به عنوان وام بر عهده می گرفت. جابر بن عبداللّه انصاری در این باره می گوید: «در غزوه ای همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم، در بازگشت به شب خوردیم و از جمعیت عقب ماندم و شترم خوابید و سرکشی آغاز کرد و نتوانستم آن را برخیزانم. سرگردان و تنها در تاریکی در بیابان ماندم و از دشمن می ترسیدم. ناگهان صدایی از پشت سر شنیدم که می گفت: این جابر است.

صدای رسول خدا را شناختم و می دانستم که عادت رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ ها، عقب ایستادن از قافله است تا اگر ناتوانی، بیماری و یا معروحوی برجای مانده باشد، او را کمک کند. گفتم: آری ای رسول خدا، من جابر هستم.

آن زمان جوان بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله پیشم آمد و فرمود: چرا این جایی و با سواره ها رفتی؟ گفتم: ای رسول خدا، شترم خوابید و سرکشی کرد و نتوانستم آن را برخیزانم. رسول خدا که در هر چیزی مهارت داشت، پیش آمد و شتر را بلند کرد و دست ها را به هم گره زد و آن را باز کرد و فرمود: جابر، يك پايه را روی کف دستم و پای دیگری را روی شانه ام بگذار و سوار شو. گفتم: ای رسول خدا، چنین نمی کنم. فرمود: هر چه می گویم انجام بده، زیرا تنها از روی بلندی می توان بر شتر سوار شد. آن گاه فرمود: ای جابر، آیا زن داری؟ گفتم: نه ای رسول خدا. پرسید: چرا؟ گفتم: چون پدرم فوت کرده و وام هایی از او بر عهده من است، به همین جهت نمی توانم اکنون همسر بگیرم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر، من اکنون چیزی ندارم که قرض های پدرت را بپردازم اما در فصل خرما بیا تا به مقداری که بتوانی قرض های پدرت را بدهی، به تو بدهم، آن گاه مرا به ازدواج تشویق کرد. با رسیدن فصل خرما نزد حضرت رفتم و ایشان از زکاتی که نزدش جمع شده بود، قرض پدرم را ادا کرد.

بدین ترتیب، رسول خدا صلی الله علیه و آله به هر مقداری که در توان داشت نیاز مردم را برآورده می کرد و به نیازها و کارهای کوچک و بزرگ آنان رسیدگی می کرد. مورخان نقل کرده اند که بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله کودکان خود را خدمت آن حضرت می آوردند تا در گوش

راست و چپ شان اقامه بخوانند. روشن باشد این کار مستحب است و اهمیت آن نیز از نظر علم جدید ثابت شده است، چون مغز كودك همچون نوار است که هرچه از راه گوش، چشم و دیگر جوارح و حواسش بدان برسد، آن را می گیرد و این آگاهی ها در آموزه هایش در بزرگسالی، به طور خودکار در گفتار، رفتار و اندیشه انسان تأثیر خواهد گذارد. لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اطلبوا العلم من المهد إلى اللحد»<sup>(1)</sup>؛ از گهواره تا گور دانش بجوید».

همچنین هرگاه انسان بمیرد جسم او می میرد، اما روحش زنده می ماند و از همین رو مستحب است که میت را در لحد و گور طبق آنچه در کتب فقهی آمده است تلقین دهند. از نظر علمی نیز ثابت شده است که روح انسان پس از مرگ، درك می کند. پس، این حدیث نه تنها از نظر شرعی، بلکه از نظر علمی نیز نسبت به كودك و میت ثابت شده است.

در هر صورت مردم بچه هایشان را پیش رسول اکرم صلی الله علیه و آله می آوردند و ایشان با سعه صدر در گوش راست آنان اذان و در گوش چپ آنان اقامه می خوانند. چه بسا در آن حال کودکی در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله ادرار می کرد و لباس های حضرت را آلوده می ساخت و مادر بچه از بول او جلوگیری می کرد، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله با مهربانی می فرمود: مانع نشوید، من لباسم را می شویم و آثار بول از بین می رود، اما آثار آزدگی كودك [در جسم او و چه بسا در روح او می ماند و كودك به این خاطر دچار مشکل می گردد] می ماند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این اخلاق والا، ابتدا راه رضایت الهی و سپس روش جمع کردن مردم بر گرد نهضت اسلامی را به ما می آموزد. امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان دست پرورده رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین بود. او در وسط شهر کوفه خانه ای به نام «صندوق خانه» درست کرده بود. این اقدام از آن رو صورت گرفت تا اگر کسی نیازی می داشت و از رویه رو شدن با امام شرم می کرد، نیازش را در ورقه ای می نوشت و در آن خانه می انداخت و امام علیه السلام در آن را گشوده، ورقه ها را بر می خواند و با اطلاع یافتن از نیاز مردم آن را برآورده می نمود. این در حالی بود که همه می دانستند حضرت در دسترس همگان بوده، در بین آنان حضور

ص: 150

---

1- . تفسیر قمی، ج 2، ص 401.

دارد و دیکتاتور و مستبدی نیست که از مردم دوری گزیند یا مردم از حضرتش گریزان باشند و چنان که یکی از شاگردان ایشان (ضرار بن ضمیره) در حضور معاویه بن ابی سفیان گفت: «کان واللّٰه فینا كأحدنا(1)؛ به خدا سوگند، در بین ما چون یکی از ما بود».

در بازار مسلمانان آمد و شد می کرد، در مسجد بین آنان به داوری می نشست، نیازهایشان را برآورده می ساخت، برایشان سخنرانی می کرد، در جمعشان نماز می گزارد و با این حال خانه ای به نام «صندوق خانه» بنیان نهاد تا اگر کسی به ایشان دسترسی نداشته باشد و یا از او شرم دارد، بدین وسیله به حضرتش دسترسی پیدا کند.

تاریخ درباره امام رضا علیه السلام نیز نقل می کند که در روزگاری که در خراسان بود روزی به حمامی رفت. این در حالی است که ایشان امام معصوم از سوی خدا و در ظاهر ولی عهد خلیفه بود و شرق و غرب کشورهای اسلامی زیر نفوذ حضرتش قرار داشت، اما بدون خدم و حشم به حمام می رفت، چون امام، پیامبر، رهبر و مصلح حقیقی باید در بین مردم باشد. وقتی امام در حمام بود، فردی که امام را نمی شناخت، پیش وی آمد و گفت: فلانی پشت مرا کیسه بکش. امام کیسه را گرفته، او را کیسه کرد. در همین هنگام فرد دیگری که امام را می شناخت وارد حمام شد و امام را دید که پشت یک کشاورز را کیسه می کشد. رو به کشاورز کرد و گفت: ای مرد، چه می کنی؟ گفت: کاری نکردم، از این مرد خواستم پشتم را کیسه بکشد. گفت: این امام تو و ولیّ عهد است.

وقتی مرد کشاورز امام را شناخت، از این که توسط امام کیسه کشیده شود، امتناع کرد و امام علیه السلام فرمود: به حقیّی که بر تو دارم، در جای خود قرار گیرد تا کار نظافت تو را تمام کنم. امام علیه السلام طبق درخواست او، زمانی که حضرتش را نمی شناخت، به تمیز کردن او پرداخت. معصومان علیهم السلام این گونه و به همین سادگی نیازهای مادی مردم را در کنار نیازهای آموزشی و تربیتی شان بر اخلاق و فضیلت، برآورده می کردند.

هر نهضتی که بخواهد از مقبولیت مردم برخوردار شود و مردم گرد آن جمع شوند،

ص: 151

باید نیاز آنان را در حدّ توان برآورده کند. این اصلی است که باید مراعات شود، تا نهضت بتواند در توده ها تأثیر بگذارد و پیشرفت کند که چنین پیشرفتی بر خداوند دشوار نیست.

## 15. استواری کارها

باید دست اندرکاران نهضت جهانی اسلام در همه شؤون خود دقت و استواری در کار داشته باشند؛ در کارهای علمی، عملی، اخلاقی، تربیتی، سازمان دهی، آگاهی بخشی و جز آن، زیرا محکم کاری در مرحله نخست موجب درستی علم، عمل، اندیشه و حرکت می شود و در مرحله دوم اعتماد توده ها را نسبت به جنبش جلب می کند، چون مردم گرد افرادی فراهم می آیند که کارهایشان را با دقت و استواری همراه می کنند و همواره جویای دقت و استواری هستند. هر پیشرفتی در زندگی به جهت محکم کاری است. از این رو، آن دسته از دانشوران، سخنوران، نویسندگان، درس ها، سخنرانی ها، کتاب ها، سازمان ها، تلاش ها و حتی در امور مادی نظیر خانه، پوشاک، وسایل نقلیه و غیره، نزد مردم مقبولیت دارند که با دقت بیشتر همراه باشد. اگر نهضت در هر کاری دقت را مورد توجه قرار دهد موفق خواهد بود، و گرنه زیان می بیند، زیرا هرگاه ناستواری در گفتار، کردار، نوشته، خبر، سازمان و غیر آن برای مردم آشکار گردد، از گرد چنین چیز سست و بی بهره از استحکام، پراکنده می شوند. به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «رحم الله امرءاً عملاً فأتقنه (1)؛ خدا رحمت کند کسی را که عملی با دقت و استحکام انجام دهد».

ماجرای این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چنین است که: یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام سعد که جوانی پرتحرک، چابک، هوشمند بوده، به اسلام خدمت بزرگی کرده بود، در گذشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون کفش و ردا پیکر او را چنان تشییع می کرد، گویی یکی از عزیزترین دوستان و خویشانش در گذشته است. حتی گاه روی پنجه پا حرکت می کرد، آن سان که انسان در انبوه جمعیت قرار می گیرد و چهارطرف جنازه را به نوبت بر دوش می گرفت و

ص: 152

---

1- . شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج 1، ص 5.



گرد آن می چرخید. وقتی جنازه سعد در گور نهاده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد گور شد و پیکر او را گرفته، در لحد قرار داد و با سنگ و گل آن را پوشاند و به افرادی که ایشان را کمک می کردند می فرمود: «گل و خشت به من بدهید» و لحد را پوشاند و حاضران گور را از خاک پر کردند. مادر سعد که آن جا بود، گفت: ای سعد! بهشت گوارایت باد.

پیامبر فرمود: ای ام سعد بهشت را بر خدا حتمی مکن (به چنین چیزی مطمئن مباش).

پس از پراکنده شدن مسلمانان بعضی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا، امروز کاری شگفت از شما دیدیم؛ پشت جنازه سعد بدون ردا حرکت کردید؟

پیامبر فرمود: فرشتگان را این گونه دیدم، من نیز به آنان اقتدا کردم.

گفتند: ای رسول خدا، روی پنجه پا حرکت می کردید! فرمود: این رفتار من از آن رو بود که فرشتگان از ازدحام چنین می رفتند. (روشن باشد پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست این حقیقت را به ذهن مسلمانان نزدیک و به آنان بنمایاند و گرنه فرشتگان مثل انسان ها جسم نیستند).

پرسیدند: ای رسول خدا، گاه سمت چپ و گاه سمت راست تابوت را می گرفتید؟

فرمود: دستم در دست جبرئیل بود و هر طرف که می رفت، من نیز می رفتم و جبرئیل، گاه سمت راست و گاه چپ را می گرفت و من نیز گاه راست و گاه چپ را می گرفتم.

گفتند: ای رسول خدا، دیدیم که میان سنگ و خشت لحد را با گل محکم می گرفتید. فرمود: آری، خدا رحمت کند آن که را هرگاه کاری انجام می دهد آن را محکم انجام دهد.

با این سخن، رسول خدا می خواست در این کار نیز دقت به خرج داده، محکم کاری کند، هر چند که زیر خاک است و به زودی نابود می شود. به لزوم این اتقان در هر چیز حتی در ساخت درون گور که نه نمایی دارد، نه آینده ای، نه خریداری و نه فروشنده ای، بنگرید.

مسلمان نیز باید در هر کاری - کوچک باشد یا بزرگ - دقت و محکم کاری کند.

مسلمانان گفتند: گذشته از این چرا به مادر سعد گفتید: ای مادر سعد، بهشت را بر خدا حتمی مکن؟ مگر سعد با توجه به این کارهایی که در حق او کردید، اهل بهشت نیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا، اما گور، سعد را به سختی فشرد.

پرسیدند: چرا ای رسول خدا؟ فرمود: چون رفتارش با خانواده اش خوب نبود و با آنان به درستی سخن می گفت (1).

مسأله اسلام شگفت نیست، بلکه شگفت آن است که انسان خلاف آن را تصور کند، زیرا پاداش، در گرو عمل انسان است چنان که خداوند می فرماید: «وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى» (2)؛ «و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد» حتی اگر هم وزن دانه خردل باشد. هر چیزی مهم است و جای خود و اندازه مشخص و ثمره ای و پاداشی دارد که خدای متعال می فرماید: «إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (3)؛ «تنها به آنچه که می کردید، مجازات می یابید».

باید توجه داشت کسی نگوید که من اهل عمل و فعّال، مجاهد در راه خدا و اسلام هستم، می خواهم حکومت اسلامی ایجاد کنم و کارهای زیاد دارم، آن گاه بعضی از واجبات را ترك کند و بپندارد ترك واجبات و یا انجام بعضی از محرمات چندان مهم نیست. نه، هر چیزی مهم است. «وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ» (4)؛ «و هر چیزی نزد او اندازه ای دارد».

گور سعد را فشرده، زیرا اخلاق او با خانواده اش خوب نبود. به هر حال، این ها درس های رسایی است برای کسانی که می خواهند همه جانبه دست به نهضت بزنند. جهتی که در این مبحث مورد نظر ماست، درستکاری و دقت در کار است. انسان با دقت در کار پیشرفت می کند و در غیر این صورت عقب می ماند. وانگهی نباید در اندیشه، کار، نگارش، گفتار، حرکت، مبارزه و دیگر شوونش شکننده باشد. حاکم، عالم، سخنور و انقلابی که در جنبش، پیشرفت و رهایی مسلمانان را دنبال می کند، باید در کارهایش کاملاً محکم کاری داشته باشد.

مطلب زیر شاید در نگاه ما شگفت آید، چون نظیر آن را در روزگاران نمی بینیم و در دنیای معاصر وجود ندارد در تاریخ آمده است: «امیر مؤمنان علی علیه السلام از گذرگاه های کوفه می گذشت که فقیری سالخورده را دید که گدایی می کرد. امام ایستاد و همراهانش نیز

ص: 154

1- . کافی، ج 3، ص 236.

2- . سوره نجم، آیه 40.

3- . سوره طور، آیه 16.

4- . سوره رعد، آیه 8.

ایستادند. امام علیه السلام رو به همراهان کرده فرمود: این چیست؟ واژه «ما» در زبان عربی برای اشیاء شگفت و «من» برای ذوی العقول به کار می رود، گویی امام چیزی شگفت دیده بود.

همراهان گفتند: ای امیر مؤمنان، مردی است مسیحی که پیر شده و گدایی می کند.

امام علیه السلام فرمود: در حقش انصاف روا نداشته اید. در جوانی و روزگار توانمندی اش به کارش گرفتید حال که پیر و ناتوان گشته است رهایش کرده اید! سپس امام علیه السلام دستور داد از بیت المال به او مقرری بدهند.

بنا به گزارش بعضی از مورخان کوفه روزگار امیر مؤمنان علیه السلام چهار میلیون نفر سکنه داشت. در این شهر گسترده، امام علیه السلام این که حتی فردی غیر مسلمان گدایی می کند، تعجب کرده، فرمود: در حق او انصاف نکرده اید. سخن امام علیه السلام بدین مطلب تصریح داشت که وقتی که او جوان بود کار می کرد، زحمت می کشید، مال به دست می آورد و روزگار می گذراند و حال که ناتوان گشته او را رها کرده اید و از نظر آن حضرت، این رفتار، نکوهیده است و آن گاه دستور می دهد که برایش حقوق در نظر بگیرند. به این دقت امام بنگرید؛ دقتی که سبب می شود در حکومت امیر مؤمنان علیه السلام حتی يك فقير هم پیدا نشود.

در کلام دیگری امام علیه السلامی فرماید: «... ولعلّ بالحجاز او الیمامة من لا طمع له في القرص، و لا عهد له بالشعب... (1)؛ بسا که در حجاز یا یمامه کسی باشد که به [یافتن] قرصی نان امید نداشته و شکمی سیر به یاد نداشته باشد». دولت گسترده امت اسلامی که در آن روز بزرگ ترین حکومت جهان به شمار می رفت و اداره آن با امام علیه السلام بود در نیازمندترین مناطق آن، يك نیازمند هم یافت نمی شد و این معنای دقت در کار است. به روزگار خودمان بازگردیم. پیشتر گفتیم که در کتاب التحدي العالمي (چالش) که از زبان غربی به عربی ترجمه شده، آمده است: «تنها در امریکا بیش از سی میلیون فقیر وجود دارد».

آیا این [پدیده، نتیجه] دقت در کار است؟ یا نظام اسلامی از دقت همه جانبه برخوردار است؟ روزنامه های جهان در مناسبت های گوناگون می نویسند که در جهان بیش از يك

ص: 155

میلیارد فقیر وجود دارد، یعنی نزدیک به یک چهارم جمعیت جهان.

معنای دقت و محکم کاری، فقط لحاظ داشتن آن در تألیف، کشاورزی و صنعت نیست بلکه مراد، دقت در همه چیز است از جمله دقت در حکومت، مدیریت و سیاست، دقت و درست کاری در رئیس حکومت و شخصیت های انقلاب و دولت. بنابراین، اگر جنبش جهانی اسلام بخواهد حکومت اسلامی یک میلیاردی تشکیل دهد باید اصول متعددی را رعایت کند که از جمله آن ها محکم کاری و دقت است. خدا ما را به آنچه مایه خشنودی اوست موفق بدارد و آخرین دعایمان این است که سپاس از آن خدای عالمیان است.

## 16. وفا

کوشندگان در راه ایجاد حکومت جهانی اسلام با یک میلیارد مسلمان باید با التزام به اخلاق کریمه اسلامی از دیگران متمایز باشند تا بتوانند مردم را به سوی خود جذب کنند که از جمله این اخلاق کریمه «وفا» است. مردم به انسان باوفا اعتماد دارند و بدو گمان نیک می برند و هرکه با او برخورد کند، صداقت و راستگویی را در او لمس می کند و همواره دوستی صادقانه خود را به او ارزانی می دارد و پیوند دوستی شان قطع نمی شود. در مورد انسان بی وفا وضع به صورت دیگری است، زیرا حتی دوستانش هم به او اعتماد نداشته، همیشه از او برحذرند، چون هر لحظه ممکن است که آنان را ترك کند. اگر مردم با فعالان در عرصه ایجاد حکومت جهانی اسلام با بیم برخورد کنند و به آنان اعتماد نداشته باشند، این بی اعتمادی زیان بزرگی به حرکت اسلامی وارد می کند و نهضت نمی تواند توده ها را جمع کرده و گامی به پیش برد. بنابراین، باید اعضای جنبش به صفت «وفا» آراسته بوده، نه فقط با دوستان شان، بلکه باید با دشمنان خود نیز به پیمان ها و قراردادهای وفادار باشند.

یکی از ابزار ظاهری موفقیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، پابندی به وفا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله بی نهایت اهل وفا بود. از این رو می بینیم بعضی از اصحاب آن حضرت که با آنان دوست بود، هرگز علیه آنان اقدام نکرد، گرچه آنان علیه او اقدام کردند، اما او به آنان توجه داشته، نسبت به

آنان وفادار ماند. به عنوان مثال، یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام «حاطب بن ابی بلتعہ» در داستان فتح مکه علیه مسلمانان جاسوسی کرد. اگر جاسوسی حاطب نتیجه می داد و خبر به دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه می رسید، خون های بسیاری به زمین می ریخت و معلوم نبود که در آن جنگ چه کسی پیروز می شد، پیامبر یا مشرکان.

لازم به یادآوری است که پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر داشت مکه را مخفیانه، بدون خون ریزی و مسالمت آمیز فتح کند و با غافلگیری آنان را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد، مکه سقوط کند و مردم آن در برابر اسلام و حکومت خداوند تسلیم شوند. این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله در پی پیمان شکنی مکیان نسبت به پیمانی بود که با رسول خدا بسته بودند، پیمان شکنی آنها به پیامبر افزون بر مجوز شرعی، مجوز عرفی برای فتح مکه می داد. وقتی رسول اکرم تصمیم گرفت برای فتح مکه مخفیانه بدان سو روانه شود، حاطب بن ابی بلتعہ نامه ای به کفار مکه نوشت و آنان را از تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله از نوشته شدن نامه مطلع شد و علی علیه السلام و زبیر را فرستاد تا نامه را از زنی که از سوی حاطب به سوی مکیان فرستاده شده بود، بگیرند. علی علیه السلام نامه را از آن زن گرفته، آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد.

در آن هنگام یکی از یاران آن حضرت صلی الله علیه و آله بر آن شد تا حاطب را به کیفر این خیانت بزرگ بکشد. روشن باشد که شرع و عرف، به پیامبر صلی الله علیه و آله حق می داد که حاطب را بکشند و بدین ترتیب از او انتقام بگیرد، زیرا کیفر جاسوس قتل است، اما وفای پیامبر صلی الله علیه و آله مانع از قتل شد و ایشان از جرم حاطب چشم پوشید. داستانی که تاریخ تاکنون از تجلی شکوه و سترگی وفاداری در آن، در شگفت است. پیامبر صلی الله علیه و آله وفادار بود، اما نه تنها به دوستان که با کسانی چون حاطب که چنان خیانت بزرگی را مرتکب شده بود نیز وفاداری کرد.

در داستان دیگری، گروهی علیه پیامبر صلی الله علیه و آله توطئه کرده، قصد جان ایشان کردند. پس از آشکار شدن توطئه، پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را بخشود. این را می توان از خردمندی، وفاداری یا تدبیر آن حضرت شمرد، چه این که با این شیوه توانست مردم را متحد کند و جامعه را پیش برد. پیامبر از حاطب جاسوس و از توطئه گران که می خواستند ایشان را بکشند چشم

پوشید، چون وفا مردم را بر گرد انسان باوفا گرد می آورد، خواه فردی عادی باشد یا عالم، سخنور، تاجر، مرد یا زن یا حزب، سازمان، هیئت، جنبش، جمعیت و یا غیر آن باشد.

دست اندرکاران نهضت اسلامی که می خواهند به هدف خود برسند باید وفاداری را از مبانی اخلاقی خود قرار دهند، یعنی هم به هنگام حرکت و پس از آن که حزب به حکومت یک میلیارد مسلمان دست یابد. مسلماً بدون این اصل مردم گرد کسی جمع نمی شوند و هرگاه انسان به منظور رسیدن به هدفی که در راه تحقق آن با گروهی کار می کند، صادق باشد و در بین راه آنان از او جدا شوند، باید تا آن جایی که در توان دارد، آنان را گرد نهضت جمع و متحد کند و حتی اگر نتوانست آنان را گرد آورد، باید همچنان دوست بماند و به دشمنانی ستیزه جو تبدیل نشوند، چون فرجام انشعاب و جداسدن جنبش ها، نابودی است، چه این که خدای متعال می فرماید: «... وَ لَا تَنْزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ...»<sup>(1)</sup>؛ «و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود».

در زندگی پیامبران و امامان علیهم السلامو علما نیز نمونه های زیبایی از وفاداری با دوست و دشمن و با همه گروه ها می بینیم. به عنوان مثال، در داستان اسماعیل صادق الوعد (غیر از اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام) آمده است که خداوند درباره اش می فرماید: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ...»<sup>(2)</sup>؛ «و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا او درست وعده بود».

علت این که خدا وی را صادق الوعد نامیده آن است که با فردی در خارج شهر وعده گذاشته بود، آن فرد گفت: من وعده ای در شهر دارم، می روم و تو همین جا باش تا برگردم. آن گاه به شهر رفت و قرارش را با اسماعیل از یاد برد و از صبح تا شب به کارهای خود پرداخت و از این ماجرا سه سال گذشت و اسماعیل علیه السلام به جهت وفای به وعده از جایش تکان نخورد و به تبلیغ و کارهای دیگر در روستاهای نزدیک به آن جا مشغول شد و هرگاه به جایی می رفت، به همان مکان باز می گشت و به هر که آن جا بود یادآوری می کرد که اگر دوستش برگشت به او بگوید: اسماعیل به فلان روستا رفته و شب و یا عصر بر می گردد.

ص: 158

1- . سوره انفال، آیه 46.

2- . سوره مریم، آیه 54.

اسماعیل سه سال به انتظار آن در آن جا ماند. روزی از سر اتفاق، آن مرد از آن جا می گذشت که اسماعیل را در آن محل دید. در آن هنگام به یاد قرارش افتاد و گفت: اسماعیل، چه شد که این جا مانده ای؟

گفت: به جهت وفای به وعده ام ماندم، زیرا با من قرار گذاشتی که بر می گردی، اما وقت بازگشتت را معین نکردی، لذا در انتظار آمدنت ماندم. من به کارم که تبلیغ رسالت الهی است در این اطراف مشغول بودم قابل توجه است که تبلیغ اختصاص به جای مشخص ندارد و در همه جا لازم است انسان تبلیغ کند. سه سال باقی ماندن اسماعیل به منظور وفای به عهد و انتظار آمدن دوستش دلیل مهمی داشت و آن این که پیامبران و امامان علیهم السلام الگوی امت هستند و از همین رو خدای متعال در آیه ای که ذکر شد عملکرد اسماعیل را جاودانه ساخت تا مردم وفای به عهد را از او بیاموزند و به وی اقتدا کنند.

بر هر نهضت اسلامی که در راه نجات توده های امت اسلامی می کوشد تا آن را از استعمار، عقب ماندگی و نادانی نجات دهد باید این اصل مهم اخلاقی، یعنی «وفا» را به طور دقیق مراعات کند. اما اگر به دلیل اختلاف در اندیشه، سیاست یا در روش کار با همدیگر تعارض و تضاد داشته باشند و رابطه عمیق و محکم بین خود را فراموش نمایند، نهضت ناکارآمد شده، مردم از گرد آن پراکنده و بدان بی اعتماد خواهند شد و در نتیجه از آن جدا شده و علیه آن اقدام خواهند کرد. در شرح حال سید ابوالحسن اصفهانی رحمه الله آمده که از جمله اخلاق نیکوی او وفای با تمام لوازم و ظرافت های آن بود. وی یک بار در آغاز رهبری اش برای زیارت امام کاظم و امام جواد علیهما السلام به کاظمین رفت. او به یکی از دوستان خود گفت: سی سال قبل هنگامی که در حوزه به تحصیل مشغول بودم، کاسبی جزء نزدیک حرم بود که برخی نیازمندی های خود را از او می خریدم، آیا هنوز وجود دارد؟

گروهی در پی او گشتند و آن فروشنده را که پیر و سالخورده شده بود یافتند. به او گفتند: سید ابوالحسن اصفهانی می خواهد تو را ببیند. آن مرد فوراً آمد. سید به او گفت: مرا به یاد می آوری؟ گفت: نه. سید گفت: سی سال قبل که در حوزه طلبه بودم به دکان تو

می‌آدمم و از تو چیزهایی می‌خریدم. آن مرد گفت: یادم نمی‌آید. سید گفت: اما من یادم هست و به یاد دارم که به من گفتی: خانه ندارم و از اجاره در مضیقه هستم و عیالوارم. آیا اکنون نیز همان وضعیت را داری؟ گفت: نه، چند تن از دخترهایم ازدواج کرده‌اند و مخارج کم شده است، اما هنوز مستأجرم. سید گفت: برو خانه‌ای بخر من کمک می‌کنم. آن مرد رفت و خانه‌ای خرید و سید از بیت المال به وی کمک کرد.

این داستان نمونه‌ای گشت که از زندگی سید نقل می‌شد. از ویژگی‌های او وفا بود، چنان که حتی پس از سی سال از کاسب جزئی که در زمانی از او چیزهای خرد و ریز می‌خرید، غافل نبود.

نهضت جهانی اسلام اگر بخواهد به حق و با اخلاص، همه جریان‌های تلاشگر در فضای اسلامی را برای نجات امت از چنگال کفار و استعمارگران شرق و غرب و دست ساخته آنان، یعنی صهیونیسم و مزدوران محلی آنان نجات دهد، باید با کمال دقت و امانت، وفاداری را مراعات کند. باید توجه داشت که ما از آن جهت عباسیان و امویان را سرزنش می‌کنیم که پیمان شکستند و به وعده‌های خود پایبند نبودند.

در داستان‌های مشهوری مانند آنچه بین معاویه و امام حسن علیه السلام، یزید و دیگران، خلفای عباسی و ابومسلم خراسانی، امام رضا علیه السلام و فضل بن سهل و جز آنان گذشت، پیمان شکنی و بی‌وفایی کاملاً مشهود است. مسلماً این‌ها پندهایی است که باید بدان‌ها توجه کنیم و در نهضت خود، با هر که مستحق وفاست، وفادار باشیم که خدا توفیق دهنده است و از همویاری خواسته می‌شود.



شعار اسلام: سلام است. به همین جهت وقتی مسلمانی با مسلمان دیگری برخورد می کند به وی می گوید «سلام بر شما» و دیگری در پاسخ می گوید: «بر شما سلام» و همان گونه که فرد مسلمان در آغاز برخورد با سلام شروع می کند دیدار را نیز با عبارت «سلام بر شما» و یا «بر شما سلام» پایان می دهد که آن سلام را خداحافظی می گویند. بنابراین اسلام دین سلام و صلح است. به همین جهت خدای متعال می فرماید: «اذْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً...»<sup>(1)</sup>؛ «همگی از در صلح و سلام درآید».

جنگ، قطع ارتباط و انواع خشونت، تماما ابزاری اضطراری، نادر و برخلاف اصول اولیه اسلامی است که به اضطرار در خوردن مردار و امثال آن می ماند و اصل، صلح است. از این رو جنگ در اسلام به مقدار نیاز و ضرورت محدود گشته است. خداوند می فرماید: «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ...»<sup>(2)</sup>؛ «پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید».

و می فرماید: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»<sup>(3)</sup>؛ «و گذشت کردن شما به تقوا نزدیک تر است».

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه علیها السلام و ائمه اطهار علیهم السلام نیز چنین بود و در تمام امورشان

ص: 161

1- . سوره بقره، آیه 208.

2- . سوره بقره، آیه 194.

3- . سوره بقره، آیه 237.

حتی در جنگ هایشان، صلح شعارشان بود. پیروزی بی نظیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام دلایلی داشت، از آن جمله، صلح خواهی بود که در همه شؤون زندگی شان به آن آراسته بودند. از همین رو با آن که عباسیان، امویان و عثمانیان رخت از جهان بر بستند و همواره از آنان به بدی یاد می شود، اما از رهبران حقیقی اسلام به نیکی یاد می شود و مردم آنان را به صلح خواهی و گذشت می شناسند، شاعر درباره آنان این گونه سروده است:

ملکنا فکان العفو مآ سحیة \*\*\* و لَمَّا ملکتُم سال الدم أبطح

فحسبکم هذا التفاوت بیننا \*\*\* و کلّ إناء بالذی فیہ ینضح(1) «چون حکومت یافتیم، گذشت شیوه ما بود؛ و آن گاه که شما به قدرت رسیدید، در ابطح (صحرای ریگزار مکه) از خونریزی تان خون روان شد.

همین تفاوت، میان ما و شما بسنده است که از کوزه همان برون تراود که در اوست».

برخورداری اسلام از صلح، باعث پیشرفت آن در آغاز بود و علی رغم آن که صلیبیان از سوی غرب و مغولان از سوی شرق علیه کشورهای اسلامی یورش بردند، اما اسلام برای بار دوم پیشرفت کرد و امیدواریم در این قرن انباشته از جنگ شرق و غرب علیه جهان اسلام، باز هم آن را به پیش ببریم. همان گونه که گفته شد، پیامبر صلی الله علیه و آله با انتخاب صلح به عنوان شعار خود پیشرفت کرد. مکه پایتخت کفر و بت پرستی و جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. مردم مشرک مکه با هر وسیله ای با پیامبر مقابله کرده، او را آواره ساخته، زینب دختر آن حضرت و شماری از یارانش را کشتند، اموالش را مصادره کردند و برای کشتن آن حضرت همداستان شدند که در نهایت آن حضرت مخفیانه به مدینه مهاجرت کرد.

توطئه آنان علیه حرکت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله ادامه داشت. با این حال، پس از بیست سال وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خواست مکه را فتح کند، برای آن مقدماتی چید و پیش رفت و مکه را در کمال صلح و بدون آن که قطره ای خون ریخته شود، فتح کرد. از جمله مقدماتی که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد آن بود که وقتی بر خیب چیره شد، مقدار زیادی ظرف طلا - که تعداد

ص: 162

آن به بیست هزار می رسید که در حجم های گوناگون بود - به غنیمت گرفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری از آن ها را برای تقسیم بین مستمندان و سران مکه فرستاد، حال آن که آنان هنوز کافر و مشرک و با رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بودند. وقتی این ظرف های طلایی به دست مردم مکه رسید، متحیر و شگفت زده شدند و از شگفتی در برابرش تسلیم گشتند و گفتند: ما با این مرد در حال جنگیم، اموالش را مصادره کردیم، یاران و خویشانش را کشتیم، با این حال او با ما چنین مهرآمیز برخورد می کند!

این زمینه سازی از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای حاکمیت اسلام در مکه و نابودی بت ها و اصلاح بین مردم بود. وقتی حضرت مکه را فتح کرد، ابوسفیان که بزرگ ترین دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، نزد وی آمد و پیامبر او را بخشید و افزون بر آن، خانه اش را مأمون قرار داد و فرمود: «من دخل دار أیوسفیان فهو آمن»<sup>(1)</sup>؛ هرکه وارد خانه ابوسفیان شود، در امان است».

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را نزد هند زن ابوسفیان فرستاد و امان نامه ای به او داد. همو که در هرزگی و بی بندوباری شهره بود و شب و روزش را در دشمنی و جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله سپری کرد، شکم حمزه سیدالشهدا را درید، گوشش را برید، دماغش را شکست و به بدترین صورت او را مثله کرد و جگرش را درآورد و آن را به دندان کشید و به یک سخن، جنایت کار جنگی بود، اما پیامبر صلی الله علیه و آله با این موضع گیری زیباترین جلوه اخلاق بزرگوارانه و گذشت زیبا را در مورد بدترین و سرسخت ترین دشمنان خود به نمایش گذاشت و آن گاه که هند اظهار اسلام کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام او را پذیرفت و با وی شرط کرد که از آن پس زنا نکند. این شرط دلالت بر آن دارد که وی پیش از اسلام زناکار پرآوازه بود. آیه زیر را که پیامبر صلی الله علیه و آله برای هند خواند اشاره به این موضوع دارد، آن جا که خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ»<sup>(2)</sup> «ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند».

ص: 163

1- الخصال، شیخ صدوق، ص 276.

2- ممتحنه 60، آیه 12.

پیامبر صلی الله علیه و آله همچنین مردم مکه را بخشید، و با جمله تاریخی خود خطاب به آنان فرمود: «إذهبوا أنتم الطلقاء(1)؛ بروید، شما آزادشدگانید». رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه خود و اصحاب را که مشرکان مصادره کرده بودند، باز پس نگرفت و به نقل برخی تفسیرها آمده است، وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله کلید کعبه را از کلیددار آن گرفت این آیه کریمه نازل شد که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...»(2)؛ «خدا به شما فرمان می دهد که سپرده ها را به صاحبان آن ها رد کنید». رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از شکستن بت ها کلید را به کلیددار بازگرداند.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله برای جلب «خالد بن ولید» به جمع مسلمانان زمینه را آماده کرد و به برادرش «ولید بن ولید» فرمود: از برادرت خالد در شگفتم، با آن که مرد زیرکی است چطور داخل اسلام نشده است! و چطور شهادتین را بر زبان نمی آورد؟ وقتی خالد پیش برادرش ولید آمد و او سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را برایش باز گفت، خالد شگفت زده شد زیرا او جنگ سختی با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت. با این حال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله با لطف و مهربانی او را به اسلام متمایل ساخت و همین امر موجب اسلام آوردن خالد گشت و او را چنان که در تاریخ ثبت شده است وارد سپاه مسلمانان کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله با این روش صلح جویانه، پیش از آن که بر تن مکیان چیره شوند، بر دل و جانشان سلطنت یافت و پس از این تحول، مردم مکه سر به فرمان حضرتش نهاد، به ایشان گفتند: «أخ کریم، و ابن أخ کریم؛ برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار».

مورخان آورده اند: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله بر مکه، مرکز کفر، شرک، دورویی، خون ریزی، خودخواهی و تکبر چیره شد، بیشتر مکیان اظهار اسلام نکرده و بر شرک خود باقی ماندند و پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به پذیرش اسلام و ادان نکرد و آزادشان گذاشت تا خودشان حکومت اسلام و ولایی های آن را احساس کنند و در آینده اسلام آورند. رسول خدا صلی الله علیه و آله «عتاب بن أُسَید» را که جوان مسلمان و بسیار باایمان بود و حدود بیست سال داشت، به عنوان حاکم مکه منصوب کرد و حدود دو مثقال نقره به عنوان حقوق روزانه برایش مقرر کرد.

ص: 164

1- . کافی، ج 3، ص 512.

2- . سوره نساء، آیه 58.

مورخان همچنین آورده اند که پس از آن در مکه جنگی نشد و بدون لشکر، شرطه، اسلحه و نیرو مردم مکه در برابر حکومت «عتاب» تسلیم شدند. این تحول از آن روست که پیامبر صلی الله علیه و آله بر جان و خرد مردم آن سامان حاکم شده بود و بدیهی است که اگر دل به کسی علاقه مند شود، بر ضد او هرگز انقلاب و شورش نمی کند. به این شکل مردم مکه درستی دین اسلام را احساس کردند و دریافتند که بر همان آقایی، ریاست و عزت خود باقی خواهند ماند و اموالشان در اختیارشان و حرمت هایشان محفوظ خواهد بود.

در لحظه های نخستین فتح مکه «سعد بن عباد» بیرق را در دست گرفته، در مکه جولان می داد و فریاد می زد: الیوم یوم الملحمة، الیوم تسبی الحرمة؛ امروز، روز کشتار است و امروز، روز به اسارت گرفتن زنان است (یعنی زنانتان را اسیر خواهیم کرد).

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آن شعارها را شنید به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی، بیرق را از سعد بگیر و شعار برخلاف شعار او سر ده.

علی علیه السلام بیرق را گرفته، در گذرگاه های مکه ندا سر داد: «الیوم یوم المرحمة، الیوم تحفظ حرمة(1)؛ امروز روز رحمت است، امروز حرمت ها حفظ می شود».

این شعار بدان معناست که ما برای رحمت آمده ایم و باید صف هایمان متحد شود و در بین ما برادری برقرار باشد. امروز آمده ایم تا حریم شما در عزت و صیانت بماند. این رفتارهای بی نظیر رسول خدا صلی الله علیه و آله علت اصلی سر فرود آوردن بی نظیر مردم مکه مکره در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. بنابراین، جنگ، تهمت، بدگویی، عیب جوئی، دشمنی، کینه توزی، خودخواهی، تکبر، غرور و امثال آن، دولت ها و افراد را به سقوط می کشاند، در مقابل انسان بنده نیکی است و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «عجبت لمن یشتري العبيد بماله فيعتقهم كيف لا يشتري الأحرار بحسن خلقه(2)؛ در شگفتم از کسی که بردگان را با مال خود می خرد و آزادشان می کند، اما آزادگان را با اخلاق [خوش] خویش نمی خرد!».

ص: 165

1- . الأنوار العلوية، شیخ جعفر نقدی، ص 201 با اندک تفاوت در نقل.

2- . فقه الرضا، علی بن بابویه، ص 354.

به هر حال، نهضت اسلامی که برای دولت جهانی اسلام تلاش می کند، باید صلح را شعار و برنامه و روش خودش برای جذب توده های بیشتر، برگزیند و - به خواست خدا - با این شیوه به پیروزی دست یابد.

## 2. صلح نیک فرجام ترین

دست اندرکاران نهضت باید از نظر اندیشه، عمل و گفتار، با دوستان و دشمنان تعاملی صلح آمیز داشته باشند، چون صلح نیک فرجام تر و در دستیابی به هدف پرشتاب تر است. صلح و مسالمت اصولی هستند که فرد صلح طلب را به پیش می برند و به اهدافش می رسانند، در حالی که انسان صلح ستیز و خشن همواره عقب افتاده است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «یا علی، مکارم خصال الدنيا والآخرة: لین الکلام، و السخاء، و أن تعفو عن ظلمك؛ ای علی، بزرگوارترین ویژگی های دنیا و آخرت، نرم گویی، سخاوت و گذشت نسبت به کسی است که در حق تو ستم روا داشته است».

مقصود، عفو از ستمگر از حد درگذراندن بی باک و قوی پنجه نیست، بلکه مقصود از عفو در صورتی است که بر ستمگر چیره شود. شاعر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین سروده:

مكارم الأخلاق في ثلاثة منحصرة\*\*\* لین الکلام و السخا و العفو عند المقدرة

«ووالایی های خصلت های دنیا در سه چیز است: نرم گویی و سخاوت است و این که به هنگام قدرت [و چیرگی بر خصم] درگذری».

این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله بدان معناست که اگر انسان بر کسی یا کسانی توانایی یابد، ببخشد و درگذرد و نرم گو باشد و از خشونت بپرهیزد و گرنه از مردم دور خواهد بود. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در ستایش مؤمن فرمود: «...الموطنون أکنافهم...<sup>(1)</sup>؛ آنان که اطرافى فروهشته دارند (متواضعند)» بر اساس این بیان، آنان چنان خشن نیستند که مردم به دلیل ترس از آنها بدیشان نزدیک نشوند، زیرا مردم از انسان خشن و درشت خو دوری می کنند.

ص: 166

نهضتی که می خواهد مردم را جمع کند و آنان را به راه راست هدایت نماید، شایسته است که نرم خو باشد، زیرا مردم گرد کسی جمع می شوند که آسان گیر، نرم خو، خندان و بشاش باشد، همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصف مؤمن فرموده: «المؤمن هین، لین، سمح، له خلق حسن... (1)؛ مؤمن، ساده، آسان گیر است و خلق خوش دارد».

امیر مؤمنان علیه السلام نیز در توصیف مؤمن می فرماید: «المؤمن بشره في وجهه، وحزنه في قلبه (2)؛ مؤمن [کسی است که] شادمانی اش را در چهره اش نمایان و اندوهش را در دل نهفته می دارد».

انسانی که می خواهد محور باشد چنین باشد، اما هنگامی که شعار نهضت، خشونت باشد، مشروعیت خودش را در نزد مردم از دست می دهد و هرکس وقتی می بیند نهضت در برخورد با دشمنان و مخالفان خود خشن است، فکر می کند که روزی علیه او نیز خشن خواهد بود. شاعری می گوید:

إصبر على حسد الحسود فإنَّ صبرك قاتله \*\*\* كالنار تأكل بعضها إن لم تجد ما تأكله

«بر حسد حسادت گر شکبیا باش که شکیبایی تو او را می کشد؛ همانند آتشی که چون هیزم نیابد خود را می خورد (می سوزاند)».

این يك حقیقت است که انسان خشن با دوست، بیگانه و دشمن خشن است و فرد نرم خو با دوستان و بیگانگان نرم خواست. از این رو در احادیث بسیاری به نرمی، مهربانی و محبت سفارش شده است. به عنوان مثال در جمله زیبایی که به حضرت عیسی بن مریم علیه السلام منسوب است می خوانیم: «قیل لكم: أحبوا أصدقائكم و لكن ليس ذلك بمهم، فإنَّ العشارين أيضا يحبون أصدقائهم، و إنما أقول لكم: أحبوا أعدائكم؛ به شما گفته شده که دوستانتان را دوست داشته باشید اما این مهم نیست، چون باج گیران نیز دوستان خود را دوست می دارند، من به شما می گویم دشمنانتان را نیز دوست داشته باشید».

از این سخن حضرت عیسی علیه السلام به دست می آید که سود محبت به دشمن بر نمی گردد بلکه به سود خود انسان است، چون فردی که دشمن را دوست بدارد به پیوند و ارتباط با

ص: 167

1- . وسائل الشیعه، ج 12، ص 159.

2- . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 333.

او اقدام می کند و این موجب دست کشیدن دشمن از دشمنی با او می گردد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «تهادوا تحابوا، تهادوا فإتھا تذهب بالضغائن(1)»؛ به یکدیگر هدیه دهید، [تا] یکدیگر را دوست بدارید، به یکدیگر هدیه دهید، چرا که هدیه دادن، کینه ها را می زداید». این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله تصریح دارد که هدیه دادن به یکدیگر، میان آنان دوستی پدید آورده، آن استحکام می بخشد. البته در این معنا روایات بسیاری از پیامبران معصوم علیهم السلام و ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است.

نهیضت باید متصف به صلح باشد و آن را شعار خود قرار دهد تا مردم به آن اعتماد پیدا کنند. هرگاه يك يا دو حرکت خشن از نهیضتی سرزند، پس از آن هر کار خشنی که در جامعه پیدا شود مردم آن را به آن نهیضت نسبت خواهند داد. مثل آن که انسانی يك بار دزدی می کند که هرگاه دزدی دیگری صورت گیرد مردم آن را به این فرد نسبت می دهند، در مثل است که: «الظن يلحق الشيء بالأعم الأغلب؛ گمان هر چیز را به اعمّ اغلب ملحق می کند» هرگاه به نهیضت گمان بد، خشونت طلبی و امثال آن برود، مردم از گرد آن پراکنده شده و نهیضت به هدف خود نمی رسد.

جنبش و نهیضت در کنار شرایط پیشین، یعنی آگاهی بخشی، سازمان دهی، مراعات اصول کلی، باید این بنیان چهارم را هم داشته باشد که همان صلح، سلم، مسالمت، نرمی، مهربانی و لطف است. سخنان، داستان ها، تاریخ، جنگ ها، غزوات و سریه های پیامبر صلی الله علیه و آله همگی بیانگر نرمی و صلح جویی پیامبر صلی الله علیه و آله و دست آوردهای پاکی است که در پی آن به دست آورده است. به عنوان نمونه رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه، نسبت به مردم آن با الطاف عالی، بلند و نرمی برخورد کردند و از این راه دو چیز را تحقق بخشید:

نخست آن که از صفوان بن امیه که از بزرگان مشرکان بود چهارصد زره قرض گرفت. یادآوری می شود که صفوان در جاهلیت در مرتبه وزیر دفاع یا وزیر جنگ برای مشرکان بود و زره های بسیاری داشت که جنگجویان به هنگام جنگ بین قبایل و عشایر و جز آن،

ص: 168



از آن بهره می گرفتند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از صفوان خواست آن زره ها را قرض بدهد، او در دادن آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ تردیدی به خود راه نداد، چون در سایه لطف پیامبر زندگی کرده بود و در جریان فتح مکه طعم شیرین و گوارای صلح خواهی او را چشیده بود.

دوم آن که پیامبر صلی الله علیه و آله توانست بلافاصله پس از فتح مکه دو هزار جنگجو را از بین آنان به اختیار و تمایل خودشان برای جنگ حنین آماده کند، لازم به تذکر است که سی هزار نفر جنگجو از قبیله هوازن و غیر هوازن در وادی حنین نزدیک مکه جمع شدند تا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله هجوم آورند و او و یارانش را به قتل برسانند. به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم مدینه ده هزار مجاهد وجود داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله دو هزار نفر دیگر از اهالی مکه را با خود همراه کرد که سپاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به دوازده هزار نفر مبارز، جنگجو، سواره نظام و زره پوش رسید و توانستند از عهده آن جنگ دشوار و تلخ را که قرآن ذکر کرده، برآیند. پیامبر صلی الله علیه و آله با سپاهی که از مدینه با حضرتش آمده بود و با آنچه که از مکه به او ملحق شده بود توانستند سپاه دشمن را نابود کند و اسلام پیروز شود و مقاومت کافران در جزیره العرب از بین برود و همه این ها به لطف اخلاق نیکو، صلح خواهی، لطف، مهربانی، دَهِش، صدق و امانت داری رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست آمد.

پس از پایان جنگ حنین، پیامبر صلی الله علیه و آله زره ها را به صفوان بازگرداند و مسلمانان در آن جنگ غنایم بسیاری به دست آوردند. در تاریخ آمده که صفوان به شترانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به غنیمت گرفته بود، می نگریست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا از این شترها می خواهی؟

صفوان گفت: آری ای رسول خدا!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود به صفوان ده شتر بدهید و دادند و همچنان بر تعداد آن ها افزود که شمارشان به صد شتر رسید. در واقع این دَهِش، به مردم مکه بود، زیرا صفوان دارای عشیره و خویشاوند بود و در آن روز، دستیابی رئیس قبیله به چیزی به مفهوم دستیابی پیروان و عشیره او به آن چیز بود. پیامبر صلی الله علیه و آله با این شیوه مشرکان مکه را به سوی خود جذب کرد و آنان به تدریج و بدون خشونت، جنگ و خون ریزی شهادتین را پذیرفتند و

مسلمان شدند و فقط به جهت عشق به اسلام شهادتین گفتند، چون اسلام را ملجأ و پناه یافتند و در آن ریاست، صداقت، ثروت، برادری، کم شدن مشکلات را دیدند.

جان سخن این که نهضت باید این گونه از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاموزد. از خدای متعال مسألت داریم ما را به این کار موفق بدارد که او شنونده و پاسخگو است.

### 3. همیشه صلح

بحث منش و کُنش مسالمت آمیز در برخورد با دوست و دشمن از بحث های اساسی و زنده است که باید تمام مبارزات برای نهضت جهانی اسلام بر آن مبتنی باشد. مسالمت در آغاز دشوار و تلخ است که کنترل اعصاب، گذشت، چشم پوشی و توان روحی بالایی را می طلبد تا انسان با اراده و بر پایه بهترین ها کاری را انجام دهد. خدای متعال در این باره فرموده: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ \* وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»<sup>(1)</sup>؛ و نیکی با بدی

یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن، آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد. و این [خصلت] را جز کسانی که شکیبیا بوده اند نمی یابند، و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ، نخواهد یافت».

انسان باید به هدف بنگرد و بداند که انتقام موجب عقب افتادن در دستیابی به هدف می شود. از این رو پیامبران و پیشوایان علیهم السلامو مصلحان نه فقط پیش از توانمندی، بلکه حتی پس از به قدرت رسیدن، همواره به صلح می گراییدند. در حدیث مشهور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وحشی قاتل حمزه بسیار خشم گرفت. این فرد عامل قتل حمزه بود؛ همو که همچون علی علیه السلام و جعفر رکن قوی اسلام به شمار می رفت. اینان تکیه گاه و پشتوانه حمایتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یاران او در جنگ ها و غزوات و غیر آن و موجب افتخار و عزت

مسلمانان بودند. از این رو هند همسر ابوسفیان به وحشی گفت: اگر محمد، علی یا حمزه

ص: 170

را - که درود خدا بر آنان باد - بکشی آزادت می کنم و چنین و چنان به تو خواهم داد.

وحشی در پاسخ گفت: محمد را نمی توانم بکشم، چون یارانش گرد او را گرفته اند، اما به علی دسترسی نخواهم داشت، زیرا وقتی او وارد میدان جنگ می شود، از خود غافل نبوده، چهار جهت خود را (روبه رو، پشت سر و چپ و راست) زیر نظر دارد، اما می توانم حمزه را بکشم، زیرا وقتی وارد میدان می شود، خود را فراموش می کند و به دل جنگ قدم می گذارد و می توانم فرصتی به دست آورم و با پرتاب نیزه او را از پای در آورم» (1). بدین ترتیب، وحشی حمزه را کشت، سپس هند، با درنده خویی و سنگدلی حمزه را مثله کرد.

و این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت بر وحشی خشم گرفت. پس از مدتی یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا از وحشی می گذری؟ او می خواهد مسلمان شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از او گذشتم. از او در گذشت و وحشی مسلمان شد و اسلامش نیک گردید او از آن پس می گفت: من باید اسلام را یاری کنم، همان گونه که کفر را علیه اسلام یاری می کردم. وحشی در جنگ ها شرکت می کرد و نقشی مؤثر داشت و بدین ترتیب، به اسلام خدمت کرد، از جمله در جنگ یمامه شرکت کرد همان گونه که قبل از مسلمان شدن به کفر خدمت کرده بود. می بینیم که فرجام ستوده، در گذشت و چشم پوشی رسول خدا صلی الله علیه و آله و پذیرش اسلام وحشی از سوی آن حضرت بود.

داستان دیگر، چشم پوشی و گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله از «هَبَّار» بود. وی از افراد خشن و گستاخ مگه و فتنه انگیز و مشکل ساز برای مسلمانان بود و باعث قتل زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد. زینب زن عفیف و پاکدامن بود که در اخلاق و شباهت همانند پیامبر صلی الله علیه و آله و مادرش خدیجه کبری علیها السلام بود. وی باردار بود. هَبَّار با رماندن شتر او موجب سقوطش از

هودج را فراهم آورد و در نتیجه، بچه اش سقط و خودش مریض شد و بر اثر آن بیماری درگذشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار اندوهگین شد و خون «هَبَّار» را هدر خواند. پس از فتح

ص: 171

مکه هبار به کوهستان گریخت، چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: «هبار را بکشید گرچه به پرده کعبه درآویخته باشد». این فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت بود که او فردی خشن و فتنه انگیز بود. به هر حال پس از گریختن هبار از مکه، کسی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، تو از همه درگذشتی، از هبار نیز درگذر که تو با گذشت و ارجمندی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از او گذشتم.

تاریخ بردباری، شکیبایی، خردورزی و دوراندیشی رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاد کرده و ضبط نموده است. این بزرگواری ها را باید به عنوان معجزه های روحی ثبت کرد. حق این است که انسان باید آن مقدار با عظمت باشد که به این مرحله از گذشت و کرامت نایل آید.

آن حضرت با برخورداری از همین بزرگی، از قاتل عموی شان حمزه و قاتل دختر و نوه شان، زینب و بچه وی، چشم پوشی کرده، آنان را مورد عفو خود قرار داد، لذا اسلام گسترش یافت، چون اخلاقیات اسلام آنان را مبهوت ساخته بود. خوشا که انسان به اسلامی ایمان بیاورد که هر خیر و سلامتی در زیر بیرق آن گرد آمده باشد.

نهضت جهانی اسلام باید در تعامل با دوستان و خویشان، بلکه با بیگانگان و دشمنان نیز رفتاری از گذشت، صلح جویی و مسالمت داشته باشد؛ چیزی است که ما آن را در جای جای زندگی مصلحان بزرگ می بینیم. یکی از امیران مسلمان پس از جنگ داخلی بر منطقه ای چیره شد و شورشیان را از میان برد و گروهی از افسران را که از جنایتکاران جنگی بودند، بازداشت کرد. دادگاه حکم به قتل آنان داد و چون برای اجرای اعدام باید حکم را رئیس دولت امضا می کرد، حکم را نزد امیر آوردند. وقتی رئیس شکیبایا، باوفا، بردبار و خردمند، حکم اعدام را گرفت، آن را بر زمین انداخت و گفت: وجود این افسران زنده بر زمین بهتر از مرده شان در زیر خاک است. از همه آنان گذشتم، رهایشان کنید.

آنان که ورقه را آورده بودند، شگفت زده شدند، اما مجبور بودند دستورات وی را اجرا کنند. از این رو رفتند و افسران محکوم را آزاد کردند. نتیجه این کار امیر این شد که افسران از افراد با اخلاص گشتند که به اسلام خدمت کردند و برای جبران گذشته ناشایست خود

در جنگی دیگر به کشورشان خدمت کردند. رئیس گفت: نتیجه بردباری، شکیبایی، گذشت و صلح جوایی را دیدید؟ اگر ما فرمان به کشتن شان می دادیم چه کسی این سپاه را هدایت می کرد و چه کسی به هنگام صف کشیدن دشمن در برابرمان، آنان را نابود می کرد؟ بنابراین باید صلح جوایی شعار نهضت باشد؛ صلح در گفتار، رفتار، نوشتار و در هر موقعیتی و با هر کسی.

#### 4. صلح، سنت پیامبران و پیشوایان علیهم السلام

از آن جایی که اصل «صلح» حساس و استراتژیکی است، باید درباره آن با تفصیل بیشتری بحث کنیم، لذا در این بخش نیز بحث صلح را که از ارکان مهم مبارزه برای ایجاد حکومت يك میلیاردي مسلمانان است، ادامه می دهیم. دست اندرکاران نهضت جهانی اسلام باید صلح را در مبارزات خود لحاظ دارند، زیرا مردم را گرد می آورد و دیگر این که سرکشی دشمنان را مهار می کند. از این رو امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «إني أكره لكم أن تكونوا سبائين... (1)؛ خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید»

و قبل از آن حضرت، قرآن کریم فرموده: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...» (2)؛ «و آن هایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد».

بدگویی و تعدی نفرت دوستان و قدرت دشمنان را در پی خواهد داشت که چنین امری هیچ توجیهی ندارد، چرا که بدگویی افسارگسیخته به نتیجه ای نمی رسد و آنچه را که باید انسان در برابر دشمنش مدّ نظر قرار دهد این سخن خدای متعال است که می فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ \* وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» (3)؛ «[بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن، آن گاه کسی

ص: 173

1- . نهج البلاغه، خطبه 206.

2- . سوره انعام، آیه 108.

3- . سوره فصلت، آیه های 34 و 35.

که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد. و این [خصلت] را جز کسانی که شکیباً بوده اند نمی یابند، و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ، نخواهد یافت».

بنابراین، دست اندرکاران نهضت باید در اندیشه، گفتار، نوشتار و در برخوردهایشان آراسته به صلح باشند و حتی اگر تظاهرات، اعتصابات و امثال آن به راه انداختند باید اعتصاب ها و تظاهراتشان با نرمی همراه باشد. مهم این است که به هدف برسند، نه این که در پی عقده گشایی و فرو ریختن خشم و کینه جویی و امثال آن باشند، چرا که کینه جز کینه نمی زاید و خشم جز خشم به بار نمی آورد. در مثل عربی است که: «لا یجتني الجاني من الشوك العنب؛ کسی از بوته خار، انگور نچیده است».

پر واضح است که هر چیزی ثمره ای دارد. به عنوان مثال اخلاق نیکوی انسان، اخلاق نیکوی طرف مقابل را در پی دارد، اما اخلاق بد باعث عکس العمل بد می شود. نسبت به صلح و مخالف صلح نیز چنین است و هر کدام موجب پیدایش همگون خود می گردد. صلح خواهی، نیازمند کنترل اعصاب و سعه صدر است، چه این که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده:

«آلة الرئاسة سعة الصدر<sup>(1)</sup>: ابزار ریاست [در گرو داشتن] سعه صدر است».

این سخن بدین معناست که سینه ات نه در يك جهت، بلکه در همه جهات اخلاقی، اجتماعی، فکری، مبارزاتی و غیره فراخ باشد. ابزار ریاست سعه صدر است و هرچه سعه صدر نهضت در همه ابعاد آن بیشتر باشد، برای جذب مردم و دستیابی به هدف مورد نظر قوی تر می گردد. لذا در پیامبران خدا، پیشوایان پاک و مصلحان بزرگ این ویژگی را می بینیم؛ ویژگی هایی چون: خوش اخلاقی، گذشت، صلح، سعه صدر، بردباری، فروتنی، صبوری، مقابله به مثل نکردن و پاسخ بدی را به نیکی دادن.

وقتی جنگ بصره علیه امیر مؤمنان علیه السلام (که نخستین جنگی بود که علیه امام به راه افتاد) پایان یافت، صلح را استحکام بخشید، سپس کسی را نزد عایشه فرستاد تا به او بگوید که در امنیت و با اطمینان خاطر به خانه اش در مدینه برگردد. حضرت بدین منظور فرمان داد

ص: 174

---

1- . خصائص الأئمة، شریف رضی، ص 110.

تا چهل تن از زنان را لباس مردانه به تن کنند، آن گاه آنان را همراه عایشه کردند تا وی را با حرمت و کرامت به مدینه بازگردانند. امام از آن روی به آنان لباس مردانه پوشاند تا قافله ها و غیر آنان پندارند که آنان مرد هستند و بر آنان یورش نبرند و از سوی دیگر عایشه زن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و امام علیه السلام مخوش نداشت وی را همراه مردان بفرستد و لذا زنان را با او همراه کرد و کاروان عایشه به مدینه منوره رفت. راستی این چه اخلاق والایی است!

امام علیه السلام از کسانی که جنگ را به وجود آورده بودند و در جمعشان افرادی بودند که امروزه جنایتکار جنگی خوانده می شوند مانند مروان و عبدالله بن زبیر، گذشت کرد. همچنین امام سپاه خصم را بخشوده، فرمود: «فإني مننت على أهل البصرة كما من رسول الله على أهل مكة... (1)؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم مکه منّت گذاشت [و آزادشان نمود] من نیز بر مردم بصره منّت می نهم [و آزادشان می کنم]».

امام، آنان را رها کرد و از آنان انتقام نگرفت و بدی آنان را به بدی پاسخ نداد، بلکه با احسان و گذشت برخورد کرد و به افرادی که از اموال سپاه شکست خورده چیزی برداشته بودند، فرمان داد که اموال را به آنان بازگردانند. یکی از افراد سپاه دیگری از سپاه دشمن شکست خورده برداشته و در آن غذایی گذاشته و بر آتش نهاده بود وقتی دستور امام مبنی بر بازگرداندن غنیمت ها را شنید، دیگ را خالی کرد و آن را به صاحبش بازگرداند.

امام در جستجوی خود به خانه بزرگی رسید که به امام گفته شد زنان در آن جا جمع شده اند و بر کشته های خود از سپاه شکست خورده می گریند و به امام علیه السلام و یارانش دشنام می دهند. امام وارد خانه شد، خانه بسیار بزرگ و انباشته از زنان سپاه شکست خورده بود. امام علیه السلام به یاران خود فرمود: «ولا تهيجوا امرأة بأذى وإن شتمن أعراضكم و سببن امراءكم و صلحاءكم... (2)؛ با آزردن زنان [کشتگان] آنها را بر نینگیزانید اگر چه به عرض (ناموس) تان دشنام دهند و امیران و صالحان تان را به باد ناسزا گیرند».

امام علیه السلام این چنین آنان را در امان خواست و بدگویی هایشان را به نیکی پاسخ داد. زنان

ص: 175

1- . الاحتجاج، طبرسی، ج 1، ص 278.

2- . کافی، ج 5، ص 7.

خطاب به امام علیه السلام فریاد برآوردند: «...یا قاتل الأُحبة، یا مفرّق الجماعة...» (1)؛ ای کُشنده عزیزان و پراکننده جماعت! امام علیه السلام به اتاق‌ها اشاره کرد و فرمود: اگر من قاتل عزیزان بودم افرادی را که در این اتاق‌ها هستند می‌کشتم.

زن‌ها يك باره سکوت کرده و بهت زده شدند و دیگر سخنی نگفتند. مردم از این جریان تعجب کردند، مگر امام چه گفت؟ و چه چیز موجب سکوت زنان گشت؟ پس از آن جریان برای یاران علی علیه السلام روشن شد که بزرگان سپاه شکست خورده در آن اتاق‌ها پنهان شده‌اند و زنان برای پوشش دادن، گمراه کردن و به اشتباه افکندن آن‌جا گرد آمده، شعار سر می‌دادند و زمانی که امام به اتاق‌ها اشاره کرد و فرمود: اگر من قاتل عزیزان بودم، کسانی را که در این اتاق‌ها هستند می‌کشتم، آنان سکوت کرده و آرام شدند.

در هر صورت سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه اطهار و پیامبران بزرگ و مصلحان بزرگ و خردمندان، صلح خواهی است. بنابراین برای نهضت فراگیر و جهانی اسلام واجب است پیش از حرکت، در زمان حرکت، پس از حرکت و نیل به پیروزی و برپا داشتن حکومت اسلامی، در همه کارهایش به طور دقیق صلح را لحاظ بدارد. بر رهبران نیز لازم است که دست اندرکاران و افراد نهضت را از نظر زبان، اندیشه، نگارش و کردار، به هر قیمت بر اساس صلح خواهی تربیت کنند و توفیق از آن خداست.

## 5. صلح خواهی ضامن ماندگاری عقیده

خدای متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً...» (2)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در صلح درآید». بنابراین «صلح» همان قاعده کلی است و خشونت بر اساس ضرورت می‌باشد و ضرورت‌ها به مقدار نیاز لحاظ می‌شوند در بخش‌های پیشین از صلح جویی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام با دشمنان، دوستان، خویشان و بیگانگان یاد کردیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام همچون دیگر پیامبران و معصومان علیهم السلام الگوی ما هستند و

ص: 176

1- . کافی، ج 5، ص 7.

2- . سوره بقره، آیه 208.



باید در این مورد به آنان اقتدا کنیم، خواه در آغاز و تهیه مقدمات حکومت باشیم و یا - به خواست خدا - به حکومت رسیده باشیم. در این مورد بحثی مطرح می شود که رسول خدا معصوم بود و در مورد کارهای شان مورد بازخواست قرار نخواهد گرفت، حال آن که تکلیف ما غیر از تکلیف ایشان است، چون می بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و الهگروهی از منافقان را به حال خود گذاشت و همان ها مشکلات بسیاری برای حضرتش به وجود آوردند. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه ابوسفیان و معاویه را می کشت، دولت اموی به وجود نمی آمد که همه اسلام را نابود کند و مشکلات بی حد و حصری برای مسلمانان ایجاد کند.

همچنین اگر در جنگ جمل امیر مؤمنان علیه السلام مروان را می کشت، نمی ماند تا به حکومت برسد و خود و پسرش مشکلاتی برای اسلام و جامعه مسلمانان بیافرینند. بنابراین آنان خود به تکلیف خودشان آگاه تر بودند و ما باید تکلیف دیگری داشته باشیم.

این ایراد مردود است، زیرا اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام الگو هستند و باید از الگو پیروی کرد، خواه مصلحت در کارهایشان شناخته شود، خواه نشود، چرا که خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (1)؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت شود».

همچنین می فرماید: «... وَمَا آتَتْكُمْ الرُّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...» (2)؛ «و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیری و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید».

و می فرماید: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (3)؛ «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند، سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند».

این از جهت اعتقاد شرعی، اما وقتی به جنبه عقلی برسیم می بینیم که اگر رسول خدا

ص: 177

1- . سوره نساء، آیه 64.

2- . سوره حشر، آیه 7.

3- . سوره نساء، آیه 65.

ابوسفیان و امثال او را می کشت، اسلام بر پا نمی شد و ریشه نمی گرفت و مشرکان اسلام را در آغاز راهش نابود می کردند، زیرا ابوسفیان تنها نبود و در جزیره العرب هزاران ابوسفیان وجود داشت و هر يك خویشان و دوستان و قبیله و خاندان داشتند. اینان علیه اسلام قیام می کردند و اسلام را همان ابتدا از بین می بردند و ما امروزه نامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را نمی شنیدیم همان گونه که نام بسیاری از پیامبران را که کشته شدند، نمی شنویم، چنان که قرآن کریم در این باره می فرماید: «...فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (1)؛ «اگر

مؤمن بودید، پس چرا پیش از این، پیامبران را می کشتید؟».

این سخن خدا تصریح دارد که مردم، پیش از این، عده ای از پیامبران را کشته بودند. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله که دیدند موضوع بین اهِمّ و مهمّ دایر است و از دیگر سو منافقان نیز مشکلاتی ایجاد کرد، اما روزگار - همان گونه که دیدیم - این مشکلات را حل کرد، چنان که امویان را از میان برداشت و به دست هزار توی تاریک تاریخ سپرد. پیامبر صلی الله علیه و آله را کشته کردند منافقین را - که لاجرم از بین می رفتند - بر کشیدن شمشیر و به راه انداختن کشتار، به گونه ای که قبایل بر ضدش برخاسته، او و یاران مخلصش را می کشتند و در نهایت اسمی از اسلام باقی نماند، ترجیح داد. در مورد حضرت علی علیه السلام نیز وضعیت چنین بود.

راستی آیا شمشیر کشیدن و کشتن آنان برای امام بهتر بود؟ قطعاً نه، چرا که آنان عشایر و خویشان و دوستانشان را بر ضدّ امام بر می شوراندند و رومیان نیز آنان را یاری می کردند و ریشه امام علیه السلام و در نتیجه، ریشه اسلام حقیقی را از بن بر می کنند و اسلام به دینی انحرافی نظیر مسیحیت و یا یهودیت تبدیل می شد، چنان که قرآن درباره آنان فرموده: «...يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ...» (2)؛ «کلمات را از مواضع خود تحریف می کنند».

پس بهتر این بود که حضرتش آنان را با همه بدی که به اسلام کردند، رها کند. فقدان يك ویژگی برای مدت کوتاه، از فقدان کامل آن بهتر است.

بدین ترتیب می بینیم که برنامه ریزی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، به تمام معنای کلمه،

ص: 178

1- . سوره بقره، آیه 91.

2- . سوره مائده، آیه 13.

حکیمانه بود. از این روی یکی از یاران علی علیه السلام در توصیف امیرمؤمنان علیه السلام می گوید: «...کان واللّه بعید المدی، شدید القوی(1)؛ به خدا سوگند، [آن چنان در اوج عظمت و بالندگی که] دست

یافتنی نبود و سخت نیرومند بود».

این سخن بدان معناست که او دورنگر بود. از همین روست که پس از هزار و چهارصد سال از شهادت آن بزرگوار، بیش از یک میلیارد انسان مسلمان و غیر مسلمان به او معتقد هستند، در حالی که امویان و عباسیان از بین رفته اند و به بوته تاریخ سپرده شدند و بدی، تنها یادگار آنان است. یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز باقی ماند، اما افرادی که با او مخالفت کردند، از قبیل: ابوجهل، ابوسفیان و ابولهب نابود گشتند. از جمله دستاوردهای صلح جویی، جاودان شدن فرد صلح جو و ماندگاری نام، معیارها، قوانین، ضوابط و روش اوست، در حالی که فرد ستیزه جو حتی اگر فرض شود که حق هم با اوست باز هم باقی نمی ماند. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کَلَّمَا نَزَلَ عَلَيَّ جِبْرَائِيلُ أَمْرِي بِمَدَارَةِ الرِّجَالِ(2)؛ هر بار که جبرئیل بر من نازل می شد، به مردم داری فرمانم می داد».

در روزگاری نه چندان دور، افرادی چون: استالین، هیتلر و موسولینی را دیدیم که دست به خشونت زدند و نیز یاسین الهاشمی را در عراق، پهلوی را در ایران و آتاتورک را در ترکیه و بسیاری امثال آنان را دیدیم که همگی از بین رفتند. استالین را از گورش بیرون کشانده، به آتش کشیدند و با رفتن او، اصول استالینی نیز نابود گشت. هیتلر سرزمینش تقسیم شد، بخشی به دست امریکایی ها و بخشی به دست روس ها افتاد. کشور موسولینی (ایتالیا) از چهل سال پیش تا به امروز صحنه هرج و مرج، ویرانی و حضور دسته های مافیایی، ترور، سرقت و امثال آن شد. پهلوی اول (رضا خان) تبعید و سپس در جزیره موریس کشته شد، یاسین الهاشمی از عراق تبعید و کشته شد و آتاتورک نیز به همین سرنوشت گرفتار شد. افزون بر همه اینها، مشمول نفرین تاریخ شدند، آنان رفتند و اصول

ص: 179

1- . بحار الأنوار، ج 33، ص 250.

2- . ر.ك: کافی، ج 2، ص 117: «أمرني ربي بمداراة الناس، كما أمرني بأداء الفرائض».

آنان نیز از بین رفت و تاریخ آنان را فقط برای پندآموزی نگه داشت، همان گونه که [نام و سرگذشت] فرعون، شداد، هارون، معاویه، یزید، حجاج، ابن زیاد و نمرود را برای پندگیری دیگران حفظ کرد، تا افرادی که بعد از آنان می آیند دیده بگشایند و به دیکتاتوری و خشونت روی نیاورند، بلکه به عقل، دور اندیشی، صلح جویی، دادن آزادی، نگاه دوستانه و برادرانه به مردم بگردند، هرچند آن دیگران کافر باشند، چه این که امیر مؤمنان علی علیه السلامی فرماید: «...الناس صنفان: أما أخ لك في الدين، واما نظير لك في الخلق...»(1)؛ مردم دو گروهند: برادر دینی تو، یا در آفرینش همانند تو».

خدای سبحان نیز در قرآن کریم از مؤمنان و کافران به عنوان برادر یاد کره، می فرماید: «وَأِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا...»(2)؛ «و به سوی عاد برادرشان هود [فرستادیم]».

با توجه به این که هود پیامبر مرسل بود و قبیله عاد کافر بودند، اما خدای سبحان از آنان با تعبیر برادران هود یاد می کند.

مهم آن است که دست اندرکاران نهضت اسلامی به این حقیقت توجه داشته باشند، شکیبایی کنند و امت های دیگر را مورد توجه قرار دهند، چه این که خداوند می فرماید: «...قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ...»(3)؛ «بگو: در زمین بگردید». و نیز می فرماید: «...فَأَمْشُوا فِي مَنَاقِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ...»(4)؛ «پس در فراخنای آن (زمین) رهسپار شوید و از روزی او (خدا) بخورید».

بنابراین بر انسان لازم است به منظور شناختن امت های گذشته و نیز امت های هم عصر خود بنگرد. آنان که صلح خواه بودند در کشورهای خود و خارج آن به عنوان شخصیت های نامی باقی ماندند، اما خشونت طلبان، و سخت گیران از بین رفتند و جز نفرت و گریز مردم از آنان چیزی باقی نماند. از این رو خداوند نسبت به پیامبرش صلی الله علیه و آله می فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...»(5)؛

ص: 180

- 1- . نهج البلاغه، عهدنامه مالک اشتر.
- 2- . سوره اعراف، آیه 65.
- 3- . سوره انعام، آیه 11.
- 4- . سوره ملك، آیه 16.
- 5- . سوره آل عمران، آیه 159.

«پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند».

حال اگر صلح و نرم خوئی را به عنوان قانون عملی دائمی برگزینیم، به خواست خدا، خواهیم توانست جریانی اسلامی و فراگیر برای نهضت اسلامی به وجود آوریم تا مقدمه برای نجات کشورهای اسلامی از دست استعمارگران و خودکامگان و نیز مقدمه برای برپایی حکومت اسلامی يك میلیاردي باشد و این امر برای خدای توانا دشوار نیست.

## 6. مسالمت بین اعضای نهضت

درباره اصل «مسالمت جوئی» در حوزه های گوناگون بحث کردیم که از جمله آن ها مسالمت جوئی در روابط اجتماعی و تعامل انسانی با دوستان و دشمنان بود. اکنون از مسالمت جوئی در قلمرو دیگر سخن می گوئیم که تعامل صلح جویانه با افراد نهضت اسلامی است، بدین معنا که اعضا باید وفاق کامل داشته باشند و بین آنان اختلاف، کشمکش و امثال آن نباشد، چون در بسیاری موارد بین اعضا رقابت ناسالم، تنفر، اختلاف، ناچیز شمرده شدن زیردستان از سوی فرادستان نهضت و در نهایت، تنفر اعضای کوچک از بزرگان نهضت به وجود می آید. این مشکل دو پایه دارد:

نخست: آن که عده ای می خواهند عده ای دیگر را استثمار کنند.

دوم: آن که بزرگان به دیده تحقیر در کوچکان می نگرند و کوچکان بزرگان را افرادی استثمارگر، سودجو و فرصت طلب می شمارند. اسلام هر دو مشکل را حل کرده است. در مورد مشکل اول، باید کارها بر پایه شورا باشد و نظر هر کس گرفته شود. از این طریق راهی برای برتری جوئی و منفعت طلبی باقی نمی ماند که به فروپاشی و نابودی نهضت بینجامد این که کسی بگوید: من فهیم تر هستم، بنابراین حق تصمیم گیری دارم و یا آن که دقت نظر و آینده نگری ام فزون تر است، پس در هر کاری حق تصمیم دارم، چنین چیزی عین خودخواهی و استثمار است.

در مورد مشکل دوم، انسان نباید دیگران را پست شمارد و در دیگران به دیده تحقیر بنگرد. خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»<sup>(1)</sup>؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها پرهیزید که پاره ای از گمان ها گناه است».

بنابراین انسان نباید به برادرش گمان بد برد. امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «ضِعْ أَمْرُ أَخِيكَ عَلَيَّ أَحْسَنُهُ»<sup>(2)</sup>؛ امر (عمل) برادرت را به نیکوترین وجه تفسیر کن».

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام منقل است که فرمود: «فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً: أَنَّهُ قَالَ قَوْلًا، وَقَالَ: لَمْ أَقُلْهُ، فَصَدَّقْهُ وَكَذَّبْهُمْ»<sup>(3)</sup>؛ هرگاه پنجاه تن گواه در حضورت سوگند یاد کنند که او سخنی گفته، اما او بگوید: چنین چیزی نگفته ام، او را تصدیق و آنان را تکذیب کن».

این سخن به آن معناست که به گفته سخن چینان ترتیب اثر نده، در صورتی که معیار گواهی شرعی وجود نداشته باشد، بلکه سخن او را بپذیرد. این دستور از آن روست که افراد نسبت به یکدیگر خوشدلی داشته باشند و در صدد ضدیت علیه یکدیگر نباشند و به این وسیله بتوانند به بهترین وجه به کار نهضت پردازند. یکی از پیشوایان پاک در شرایط اضطراری نزد خلیفه ای رفت. خلیفه به او گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا پند ده.

امام علیه السلام سخنی فرمود که مضمون آن چنین است: از بین مسلمانان افرادی را که بزرگ تر از تو هستند، به جای پدرت در نظر بگیر، آنان که کوچک تر از تو هستند، فرزند خود بدان و آنان را که با تو هم عمر هستند، به منزله برادران شمار و به پدرت نیکی، در حق برادرت برابری را مراعات کن و به فرزندت ترحم نما.

لازم است که انسان این گونه به همه با نگاه رحمت و مهربانی و لطف و شفقت بنگرد و در اندیشه همسو و همراه کردن نظرها باشد و گرنه هرچه انسان قوی باشد، باز پیروز نمی گردد و این بنیانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دولت اسلامی را بر آن پایه بنیان نهاد. و پیشوایان پاک، روح مؤمنان را بر آن پایه تربیت نمودند.

ص: 182

1- . سوره حجرات، آیه 12.

2- . کافی، ج 2، ص 362.

3- . ر.ك: کافی، ج 8، ص 147.

در روایت است که امام صادق علیه السلام برای زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا رفت و به یکی از اصحاب فرمود: به این اطراف برو و هرکه را دیدی به زیارت امام حسین علیه السلام فراخوان.

اورفت و بدون آن که کسی را همراه بیاورد بازگشت. امام علیه السلام پرسید: چرا تنها برگشتی؟

گفت: ای فرزند رسول خدا، دیدم که در این سطح نیستند.

امام علیه السلام فرمود: «ما شما را همان گونه می بینیم که شما آنان را می بینید».

یعنی اگر آنها در رتبه های گوناگون هستند و بین تو و آنها فرق بسیار است، بین من و تو نیز فرق است. لذا همان گونه که بزرگ تر حق ندارد فرد متوسط را طرد کند، فرد متوسط نیز حق ندارد فرد کوچک تر و پایین تر را کنار بگذارد. افراد دست اندرکار نهضت باید در بین خود وفاق و صلح و دوستی داشته باشند، نه خصمت تحقیر، خود برتر بینی و طرد دیگران. تا وقتی که خود نهضت راه راست نییاید، نمی تواند مردم را به راه راست هدایت کند.

در حکمت، قاعده معروفی است که می گوید: «فاقد الشيء لا يعطيه؛ ذات نایافته از هستی بخش کی تواند شود هستی بخش». وقتی عالم نباشی آیا می توانی به دیگری علم بیاموزی؟ وقتی دیناری در اختیار نداشته باشی آیا می توانی به دیگری دیناری کمک کنی؟ همچنین وقتی عناصر بایسته نهضت، از قبیل: انصاف، عدالت، مردم دوستی، فروتنی، نگاه مهرآمیز، لطف ورزی و انسانیت نسبت به دیگران نداشته باشی آیا می توانی آن را در دل دیگران پدید آوری؟ این کاری غیر ممکن است.

لذا بر دست اندرکاران نهضت لازم است که به دیده برابری، برادری و عدالت در دیگران بنگرند تا به خواست خداوند پیشرفت کنند و گرنه مردم می گویند: «اگر در نهضت آنان خیری وجود می داشت، خود آنان به آنچه بدان فرا می خوانند ملتزم می بودند».

پیش از این بسیاری از نهضت های اسلامی در جای جای جهان اسلام به علت عدم التزام به اخلاقیات در فعالیت ها و صلح جویی، از بین رفتند. بنابراین باید از این نهضت ها درس عبرت بگیریم و کاری انجام دهیم که نهضت را قوام بخشد و به خواست خداوند دولت يك میلیاردي مسلمانان را محقق سازیم و این امر بر خدای توانا دشوار نیست.

انسان صلح جو و مسالمت آمیز از بهترین نتایج برخوردار خواهد شد و چنین افرادی هر قدر دشمن داشته باشند، باز هم ماندگارند، گرچه روزگار آنان پای در آورد و از اریکه قدرت به زیرشان کشد، زیرا سقوط آنان کوتاه مدت خواهد بود. دست اندرکاران نهضت اگر خود را در فضای صلح جویی قرار دهند، اولاً: می توانند گزند دشمنان را باز پس زنند و دشمنان نخواهند توانست اینان را از بین ببرند. ثانیاً: اگر هم دشمنان بر آنان چیره گردند، چیرگی شان کوتاه مدت خواهد بود و در نهایت، صلح جویان پیروز می گردند.

از همین رو پیامبران و پیشوایان دین علیهم السلام همواره صلح خواه بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله حتی هنگامی که اوج نشین قدرت بود با دشمنان خود با مسالمت رفتار می کرد. جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله چنان که در تاریخ ثبت شده است فقط دفاعی بود و ایشان هرگز آغاز به جنگ نکرد و هرگاه که وارد جنگ می شد، جنگ ها را در اکثر موارد با مسالمت همراه می کرد و جز به مقدار ضرورت بدان بسنده می کرد.

به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشرفتی آن گونه درخشان داشت که تا به امروز این پیشرفت ادامه دارد و همه روزه بر شمار مسلمانان افزوده می شود. روشن باشد که این پیشرفت در حالی است که دشمنان همواره در حال توطئه و نیرنگ علیه اسلام اند و دولت اسلامی از آن روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را بنیان نهاد تا به امروز با آن مواجه بود و هست.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز بسیار مسالمت جو بود. ایشان با سپاه جمل نجنگید، بلکه سپاه جمل بودند که با او جنگیدند و به مجرد پایان جنگ، آن حضرت با بازماندگان جنگ برخوردی دوستانه و برادرانه داشت، گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است. با نهرانیان نیز چنین برخوردی داشت. خوارج با امام علیه السلام جنگیدند و به تبلیغات علیه امام پرداختند و از ایشان بدگویی کردند و از دشنام و ناسزا به حضرتش دریغ نکردند. امام علیه السلام سخن زیبایی به این مناسبت فرمود که در نهج البلاغه نقل شده است. ماجرا از این قرار بود که اصحاب حضرت، بر گرد ایشان جمع شده بودند. در کنارشان یکی از خوارج بود که وقتی این سخن امام علیه السلام را



شنید گفت: «خدا بکشد کافر را چقدر می فهمد» یعنی علی کافر است اما بسیار داناست. یاران امام علیه السلام خواستند آن خارجی را تنبیه کنند، اما امام علیه السلام فرمود: «دعوه، فَإِنَّمَا سَبُّ سَبِّ، أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ وَأَنَا أَوْلَى بِالْعَفْوِ(1)؛ رهایش کنید، دشنامی در برابر دشنام است یا گذشت از گناه و من به گذشت کردن شایسته ترم». یعنی او به من بد گفت، برای من رواست که او را بد گویم یا آن که از او درگذرم، اما من شایسته گذشت ام و گذشت می کنم.

امام علیه السلام توانست با نرمی و آرامش، بر جنبش خوارج که حرکتی انحرافی بود چیره گردد. در تاریخ آمده است که وقتی جنگ تمام شد امام علیه السلام نجات یافتگان از جنگ را مورد عفو قرار داد و هیچ کدام را زندانی نکرد و کیفر نداد. آنان آزادانه و بدون هیچ تعرضی در کوفه و جاهای دیگر زندگی و از امام بدگویی می کردند و امام علیه السلام کاری به آنان نداشت، چون می دانست که انسان مسالمت جو پیروز می گردد. آنها در حوادث بسیاری بر امام علیه السلام فشار می آوردند، مثلاً در مسجد حاضر می شدند، اما به همراه امام علیه السلام نماز نمی گذاردند. يك بار در حالی که امام علیه السلام در نماز بود، یکی از خوارج به منظور تعریض به آن حضرت این آیه را خواند: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ(2)؛ «و قطعاً به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرك ورزی

حتماً کردارت تباه شده و مسلماً از زیانکاران خواهی شد»(3).

مقصودش آن بود که امام علیه السلام مشرک شده و اعمالش از بین رفته است، اما امام علیه السلام رفتار او را نادیده گرفت. می بینیم که امام علیه السلام در برابر انتقاد حتی انتقاد ستمگرانه شکیبایی و در برابر فشارها صبوری می کرد، هر چند فشارها از سوی افرادی منحرف می بود، چون می دانست که مسالمت جویی فرجامی نیکو دارد و انسان مسالمت جو ماندگار خواهد بود و چنان که امروزه می بینیم، امام علیه السلام پس از هزار و چهارصد سال هنوز ماندگار است و در طول تاریخ و حتی با تغییر شرایط، به عنوان هادی و شخصیت خواهد ماند.

ص: 185

1- . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 420.

2- . سوره زمر، آیه 65.

3- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 33، ص 345.

در بیان منش امام علیه السلام در جنگ صفین که دشوارترین جنگ علیه امام علیه السلام بود، آمده است که وقتی امام علیه السلام سربازی از سربازان معاویه را می گرفت او را قسم می داد که معاویه را کمک نکنند و بعد رهایش می کرد. آیا جز در تاریخ پیشوایان، پیامبران و مصلحان بزرگی که پیرو آنان بودند، چنین چیزی پیدا می شود؟ به جهت همین برخوردها بود که علی رغم فشار همه جانبه و حدود یکصد ساله امویان بر ضد امام علیه السلام و با این که بر فراز بیش از هفتاد هزار منبر امام را لعن می کردند و دشنام می دادند، اما آن حضرت چون کوه استوار، ماند. افزون بر این ها عباسیان ستم بارترین فشارها را وارد کردند که از جمله آن ها خصومت و ستیز متوکل با امام و بدگویی از امام و کشتن و زندانی ساختن فرزندان او بود.

به عنوان مثال در تاریخ آمده است: «متوکل دو بار قبر امام حسین علیه السلام را با خاک یکسان و کربلا را ویران کرد. فردی به نام «عباده مخنث» را به مجلس خود می خواند و او بالشی زیر لباس به شکمش می بست و در مجلس راه می رفت و خود را به علی علیه السلام تشبیه کرده می خواند و می گفت: «من طاس شکم برآمده ام، من امیرالمؤمنین ام» و امام علیه السلام را مسخره می کرد و حاضران می خندیدند، اما عاقبت چه شد؟ آنها به خود بد می کردند، نه به امام.

يك بار امام علیه السلام فرمود: «به کسی نیکویی نکردم و کسی به من بدی نکرد». گفته شد: ای امیرمؤمنان، تو به افراد زیادی نیکی کردی و افراد زیادی هم به تو بدی کردند. امام پاسخ داد: آیا این سخن خداوند را نشنیده اید که فرمود: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا»<sup>(1)</sup>: «اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید، به خود [بد نموده اید]» من با نیکی به دیگران به خودم نیکی کرده ام و دیگران با بدی بر من به خودشان بدی کرده اند<sup>(2)</sup>.

در هر حال آن عده از امویان و عباسیان و امثال آنان که بر امام فشار آورده و نسبت به ایشان بدی کردند، در واقع به خود بدی کردند. لذا متوکل و وزیرش فتح بن خاقان کشته و قطعه قطعه شدند. افراد پیش و پس از او نیز به کیفر اعمال خود گرفتار گشتند، اما امام چون کوه استوار و خورشید درخشان باقی ماند و بیش از يك میلیارد مسلمان از نورافشانی آن

ص: 186

1- .سوره اسراء، آیه 7.

2- .ر.ك: تفسير جوامع الجوامع، ج 2، ص 361.

حضرت بهره مند می شوند همه این ها به دلیل طبیعت حرکت امام و مسالمت جوئی اوست که در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی خود، آن را شعار قرار داده بود.

به نوشته تاریخ، وقتی ابن ملجم بر امام علیه السلام ضربه زد، امام علیه السلام به او فرمود: آیا به تو نیکی نکردم؟ آیا حقوقت را افزایش ندادم؟ امام علیه السلام در عین آن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود ابن ملجم او را می کشد، حقوقش را زیاد کرده و به او نیکی می کرد. پس از آن که ابن ملجم با ضربه اش امام علیه السلام را از پای درآورد، آن حضرت دستور به مدارا با وی را داد و هرگاه شیر می نوشید مقداری از آن را برای او نگاه داشته، و می فرمود: اسیرتان را اطعام کنید.

امام علیه السلام به فرزندان خود فرمود: اگر من شفا یافتم از او خواهیم گذشت و اگر شفا نیافتم شما حق قصاص دارید و مبادا او را مثله کنید، چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «إياكم والمثلة ولو بالكلب العقور؛ مثله نکنید حتی اگر سگ هار باشد»<sup>(1)</sup>.

امام علیه السلام گذشت آنان از قاتل خود را خوش می داشت.

به هر حال معاویه از بین رفت، خوارج نابود شدند، فتنه اصحاب جمل پایان یافت و هارون و متوکل و مأمون و جز آنان که با امام علیه السلام دشمنی می کردند همگی از بین رفتند، ولی امام علیه السلام چون مشعلی فروزان فراراه رهروان باقی ماند. بنابراین نهضت اسلامی که می خواهد برای ایجاد حکومت يك میلیارد مسلمان به پا خیزد، باید مسالمت جوئی را به عنوان شعار عملی خود برگزیند تا بتواند مردم را گرد خود جمع کند و دشمنان را دفع نماید. در صورتی که نهضت سقوط کند و یا با دشواری ها مواجه شود، باید از نو حرکت کند. چون طبیعت مردم، یاری رسانی به مسالمت جوینان و انتقام از جنگ خواهان است.

بنابراین اگر نهضت اسلامی به طور حقیقی و نه شعاری صلح خواهی را ملاک عمل خود در گفتار، کردار، اندیشه، نگارش، سخنرانی و جامعه قرار دهد، خواهد توانست آن را گسترش داده و همه کشورهای اسلامی را فراگیرد و مقدمه برپایی حکومت اسلامی يك میلیارد مسلمان به خواست خدا باشد و این برای خداوند دشوار نیست.

ص: 187

صلح جویی در واقعیت خارجی تحقق نخواهد یافت، مگر آن که اندیشه انسان اندیشه ای متوازن و کردارش متوازن و به دور از وابستگی ها، شرط بندی ها، ویرانگری ها و افراط و تفریط باشد. اگر انسان همه خوبی و فضیلت را در خود و گروه خود ببیند و دیگران را فاقد هر نوع فضیلت بداند و آنان را غرق در رذایل بنگرد، نتیجه آن، چیزی جز غیر صلح نخواهد بود و به دشمنی، بدخواهی، تمسخر و زخم زبان منجر خواهد شد. معروف است که سه چیز اندکش بسیار و کوچکش بزرگ است: آتش، دشمنی و بیماری. یک چوب کبریت می تواند ده ها تن چوب را بسوزاند و بیماری کوچکی فرد را بکشد و دشمنی اندک که زاییده یک سخن ناشایست است، به خون ریزی منجر شود. مورخان یاد کرده اند: جنگ «بسوس» که حدود یکصدسال طول کشید، سرآغاز آن پرتاب تیری از سوی فردی به سینه شتری از قبیله دیگر بود. صاحب شتر، فرد تیرانداز را کشت و قبیله تیرانداز، صاحب شتر

را به عنوان خون خواهی کشتند و کار ادامه یافت. شاعر عربی می گوید: «و معظم النار من مستصغر الشرر؛ بسیاری از آتش ها از شرری که خُرد به نظر می رسد، پدید می آید».

بنابراین باید انسان اندیشه ورزی متوازن داشته باشد تا به کرداری متوازن دست یابد و اگر اندیشه افراطی و یا تفریطی داشته باشد، این اندیشه جز به کرداری انحرافی منجر نخواهد شد و نتیجه آن، دشمنی و کینه توزی خواهد بود. انسانی که می خواهد نهضتی اسلامی و جهانی با یک میلیارد مسلمان به وجود آورد، باید در گفتار، کردار، نوشتار، حرکت و غیر آن صلح جویی را شعار عملی خود گرداند. حضرت عیسی علیه السلام با توجه به این موضوع، فرمود: «اگر کسی بر گونه راست تو سیلی زد، گونه چپ خود را پیش ببر»<sup>(1)</sup>.

مسلم این که حضرت عیسی علیه السلام نمی خواست ستمدیدگان را به تسلیم شدن در برابر ستم کاران فرا خواند، بلکه مقصود او چیز دیگری بود که قرآن حکیم به آن اشاره کرده می فرماید: «...وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى...»<sup>(2)</sup>؛ «و گذشت کردن شما به تقوا نزدیک تر است».

ص: 188

1- . مشکاة الأنوار، ص 174.

2- . سوره بقره، آیه 237.

حضرت عیسی علیه السلام می خواست پیروانش پیروز گردند و توده ها برگرد آنان جمع شوند و از این روی تا این حد مسالمت جویی را به آنان می آموخت. از همین رو پیروز گشت و اکنون بیش از دو میلیارد انسان، عیسی علیه السلام را گرامی داشته، بزرگ می شمارند، یک میلیارد مسلمان و یک میلیارد مسیحی و نیز خردمندان دیگری از بشریت او را ارج می نهند.

در داستان حکمت آمیز دیگری درباره عیسی علیه السلام نقل شده است که وی با جمعی از شاگردانش بر گروهی از یهودیان گذشت و آنان به وی بد گفتند. عیسی علیه السلام از نیکی آنان سخن گفت و به طور طبیعی وی در گفتار خودش صادق بود، چون در اغلب افراد شرور نیز از جهتی خیر پیدا می شود. گفته شد: ای روح الله، آنان درباره تو بد می گویند و تو درباره آنان خیر می گویی؟ فرمود: هر کس هرچه دارد انفاق می کند.

منظور آن حضرت این بود که بد نهاد، بد می گوید و پاک نهاد، از پاکی خود انفاق می کند. به دیگر سخن همان گونه که انسان بی پول نمی تواند دیناری به کسی بدهد، دارنده آن می تواند به دیگران پول بدهد. کسی که جز عقرب سمی در اختیار ندارد جز عقرب به کسی نمی تواند بدهد. برخوردار از خیر یا شر هم چنین است. بنابراین نگاه، شنیدن، الفاظ، نوشتن و امثال آن اگر از دلی آکنده از خیر و رحمت برخیزد مالا مال از خیر و رحمت خواهد بود و برعکس اگر دلی انباشته از شر، دروغ و امثال آن باشد، زبان و دیگر جوارح جز آنچه که از قلب می تراود، بیان نمی کند. حضرت عیسی علیه السلام چنین به ما آموزش می دهد که اگر طرف مقابل اهل خیر نبود، تو اهل خیر باش.

در دعای ماه رجب آمده است: «یا من أرجوه لكلّ خیر و آمن سخطه عند کلّ شرّ یا من يعطي الكثير بالقليل یا من يعطي من سأله یا من يعطي من لم يسأله و من لم يعرفه تحنناً منه و رحمة؛ ای آن که امید هر خیری از او دارم و به گاه رسیدن هر شری، از خشم او در امانم، ای آن که بسیار در برابر اندک می دهد ای آن که هر که درخواست کند عطا می کند و ای آن که به کسانی می دهد که نه می شناسندش و نه از او چیزی می خواهند؛ دهشی که از رحمت و مهربانی اوست».

خدای متعال به مؤمنان و به کسانی که او را نمی شناسند و با او دشمنی نمی ورزند و

حتی آنان که با او دشمنی می ورزند، از عنایت خود برخوردار می کند. خداوند با اشاره به این موضوع می فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ...» (1)؛ «هر دو [دسته: ] اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می بخشیم». خداوند به مؤمن عطا می کند و به مستضعفی که او را نمی شناسد و با او دشمنی نمی کند عنایت می کند و حتی به کافر ستیزگر عطا می کند.

حال اگر بخواهیم به اخلاق خدایی آراسته شویم باید در اندیشه و کردار متوازن باشیم، نه آن که دوستانمان را به بالاترین درجه ها رسانیم و افراد [و جریان های] بی طرف را نادیده بینگاریم، چه رسد به دشمنان [که در آن صورت سخت مورد جفا قرار خواهند گرفت]. هر چیزی باید متوازن باشد، چرا که از فواید توازن اندیشه و عمل در انسان آن است که مردم او را به عنوان داور قبول دارند و برگرد او جمع می شوند. این کار نیازمند دو امر دشوار، یعنی کنترل اعصاب و انتقادپذیری است، ولی نتیجه ای شیرین به بار می آورد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: وقتی تلاش و رنج حضرت فاطمه علیها السلام را دید به وی فرمود: «بِنَيْتِهِ، تَعَجَّلِي مَرَاةَ الدُّنْيَا لِحَلَاوَةِ الْآخِرَةِ» (2)؛ دخترم، به دشواری های دنیا بشتاب تا شیرینی آخرت را دریابی».

دشواری ها جز نتیجه شیرین نمی دهد. بی تردید، مهندس، پزشک، وکیل، ریاضی دان، فقیه، سخنور توانا یا نویسنده قدرتمند، تنها با تحمل رنج و با تلاش به هدفش می رسد. در مورد رسیدن به حکومت يك ميليارد مسلمان - ان شاء الله - نیز باید این گونه باشیم.

همه این ها نیازمند کنترل اعصاب و توازن فکری، نقدپذیری و درست قانع کردن مردم، همراه با پرهیز از گونه های خودکامگی و جز این ها است، زیرا خودکامگی، افراط و تفریط در اندیشه، کردار، گفتار و مدیریت، فقط و فقط به نتایج بد منتهی می شود، چون بدی نتیجه ای جز بدی نمی دهد. در حدیث است که عیسی علیه السلام کشته ای گذشت و فرمود: «چه کسی را کشته ای؟ [اما بدان که] روزی خواهد رسید که قاتل تو را خواهند کشت».

این موضوع به شکل قضیه طبیعی است، زیرا انسانی که دیگری را بدون گناه بکشد،

ص: 190

1- . سوره اسراء، آیه 20.

2- . بحار الأنوار، ج 43، ص 85.

روزی نیز خودش کشته خواهد شد. وارد شده است که: «بَشْرُ الْقَاتِلِ بِالْقَتْلِ وَالزَّانِي بِالْفَقْرِ؛ قَاتِلٌ رَا بَه قَتْلٍ وَزَانِيٌ رَا بَه فَقْرٍ بَشَارَتٌ بَدَه».

از بایسته های کلی نهضت اسلامی از سویی در پیش گرفتن مسالمت و صلح جوئی و از سوی دیگر توازن در اندیشه و عمل و ادای حق هر چیزی است. در قرآن حکیم آمده است: «...وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...»<sup>(1)</sup>؛ «و اموال مردم را کم مدهید».

یعنی اگر کسی کتاب نوشت و خود را ستود و دیگران ده کتاب مطلوب و عالی نوشتند، اما او نوشته آنان را چون کار خود نستود، جزای طبیعی اش این است که در زندگی عقب بماند. افزون بر آن که مردم از گرد او پراکنده شده، در وی به عنوان فردی افراط گرا یا تقریط گری می نگرند. به همین جهت در نگاه علما مشهور است که مرجع تقلید، امام جماعت و قاضی باید از حبّ و بغض بی ملاک و مبنا دوری گزینند.

پیشتر گفتیم که مردی خطاب به شیخ انصاری گفت: «عالم شدن آسان است اما انسان شدن محال است». قصدش آن بود که تو عالم شده ای و این آسان است، اما انسان نشده ای و انسان شدن محال است. شیخ گفت: عالم شدن دشوار است و انسان شدن دشوارتر. این یک حقیقت است زیرا انسان پنجاه، شصت سال شب و روز زحمت می کشد تا عالم گردد اما اگر کسی بخواهد انسان شود، نیازمند تلاشی ژرف تر است تا هدفش محقق شود. از خداوند خواهانیم ما را به آنچه موجب رضایت اوست موفق بدارد و در ایجاد حکومت اسلامی جهانی آن گونه که خود دوست می دارد و بدان خشنود است، یاری مان فرماید.

## 9. عناصر تشکیل دهنده صلح در درون نهضت

صلح جوئی در درون نهضت نیازمند دو امر است که اگر فراهم نیابند، نهضتی با کارآمدی مطلوب و مورد نظر به دست نخواهد آمد و مانند بسیاری از حرکت ها خواهد بود که به وجود آمده، مدتی حاکم شدند، سپس از بین رفتند، چون عناصر مورد نیاز نهضت واقعی

ص: 191

را ندارد، خواه این نهضت در جهان اسلام باشد یا جز آن. بنابراین باید نهضت از آغاز پیدایش خود تا دستیابی به هدف مورد نظر دو امر را مدنظر قرار دهد که عبارت است از: انتخابات آزاد در درون حکومت و همبستگی نیروها در داخل نهضت، بدین معنا که نهضت به شکل طبیعی به چند بخش منشعب می شود، چنان که عادت زندگی چنین است و این انشعاب ها باید همسنگ، متوازی و برابر باشند تا گروهی نتواند بر کل نهضت چیره شود و آن را از واقع گرای و ماهیت ضد استبدادی اش به دیکتاتوری سوق دهد، زیرا همین که گروهی بر نهضت سلطه یابد آن را از واقعیت به دیکتاتوری می کشاند و این، یعنی نابودی نهضت، هر چند در ظاهر موجودیت خود را حفظ کرده، بدان ادامه دهد.

پیش از کودتاهای پیاپی نظامیان وابسته به غرب در عراق، احزابی وجود داشت که بعضی از آن ها نام حزب میهنی داشتند، بعضی نام ترقی خواه و بعضی ها نام اسلامی داشتند که همگی سقوط کردند. علت سقوط آن ها این بود که از آغاز امر گروهی وابسته به استعمار یا مستبد، زمام جنبش را در دست داشتند و هیچ انتخابات آزاد، موازنه قدرت یا توزیع قدرت در کار نبود، در عین حال، حاکمیت و سلطه استعمار انگلیسی در عراق آن روزگار که حکومت، پادشاهی بود به این شدت نبود که مدعیان جمهوریت که پس از دوران پادشاهی آن را دامن زدند، از قبیل: عبدالکریم قاسم، عبدالسلام عارف، برادرش عبدالرحمن عارف، احمد حسن البکر و جانشین وی (صدام حسین) بلکه آنان مزدوران بریتانیا، اسرائیل و امریکا بودند.

این امر برای ما پند است، لذا نهضت اسلامی باید از نیرو، توان، همسنگی و رقابت برخوردار باشد. البته رقابت در نیکی، نه رقابت در شرارت، رقابت برای کار و جذب توانمندی ها و توده ها در راستای ارتقا بخشیدن به فرهنگ مردم. خدای متعال مسأله رقابت سالم بین مؤمنان را مطرح کرده، می فرماید: «... وَ فِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَفَّسِ الْمُتَنَفِّسُونَ»<sup>(1)</sup>؛ «و در آن باید مشتاقان بر یکدیگر پیشی گیرند».

ص: 192



و فرموده: «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ»<sup>(1)</sup>؛ «و برای نیل به آمرزش از پروردگارتان بشتابید».

نیز می‌فرماید: «...فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ...»<sup>(2)</sup>؛ «پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی بگیرید».

به هر حال، لحاظ داشتن مسالمت بین گروه‌های نهضت اسلامی لازم است، چرا که اگر دیکتاتوری بر نهضت حاکم باشد، صلحی در کار نخواهد بود، زیرا صلح از دستاوردهای توازن قواست، اما اگر گروهی مستبد بر نهضت چیره شود، به تبدیل و تغییر امیدی نخواهد بود و نهضت نخواهد توانست چیزی را تغییر دهد. این فرایند از آن جهت است که این گروه ثروت، شهرت، اراده و اندیشه را در انحصار خود در خواهد آورد، توده‌ها از میدان رانده خواهند شد و تنها چند تن میدان دار خواهند بود. در نتیجه استعمار به آسانی آمده و زمام دیکتاتوران را در دست می‌گیرد، حال اگر نهضت، مردمی باشد، بی‌تردید استعمار نمی‌تواند توده مردمی را مهار کند. بنابراین در نهضت باید دو چیز در نظر گرفته شود:

نخست: باید جناح‌های آزاد و نیروهای همسنگ و گروه‌های مختلف با رویکردهای متعدد وجود داشته، در عین حال در چارچوبی واحد که همان نهضت اسلامی مردمی است فعالیت داشته باشد. البته روشن و طبیعی است که ذائقه‌ها مختلف است، لذا باید همگی با کمال آزادی مشرب خود و گرایش خود را در سخنرانی، نوشتار، اجتماعات، سفرها و غیر آن بیان کنند.

وجود قوای گوناگون توازن قوا را در پی داشته، موجب ظهور شایستگی‌ها می‌شود و هر کس طبق اجتهادش کار کند، چنان که فقها و مجتهدان این‌گونه عمل می‌کنند، فقیهان و مجتهدان در چارچوب مورد نظر، یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل عمل می‌کنند، اما با این حال در جزئیات از کتاب طهارت تا کتاب دیات اختلاف نظر دارند. این مسأله در بین پزشکان، مهندسان، ستاره‌شناسان و در مجالس ملی آزاد و شبه آزاد نیز دیده می‌شود.

دوم: انتخابات آزاد در درون نهضت است که باید طبق تصمیم اکثریت هر سال یا دو سال یا بیشتر برگزار شود. علامت آزادی انتخابات تغییر فراگیر از هرم تا قاعده است، نه

ص: 193

---

1- . سوره آل عمران، آیه 133.

2- . سوره بقره، آیه 148.

آن گونه که پاره ای از دولت ها، احزاب یا سازمان ها انتخاباتی تقلبی برگزار کرده، بدون هیچ جابه جایی در میان افراد رده بالا تنها به تغییری پیش پا افتاده و تاکتیکی می پردازند. دیگر مشخصه انتخابات آزاد آن است که آرا بین اقلیت و اکثریت باشد، مانند 55 یا 60 درصد و امثال آن، اما انتخابات ساختگی که در بین نظام هایی از جمله بعثی ها یا ملی گراها می بینیم که مثلاً 99 درصد به رئیس پیشین (در حال انقضای دوره ریاست و کاندیدای فعلی) و یک درصد و یا کمتر از آن نصیب رقیبش می گردد، این نوع انتخابات دروغ، ساختگی و دغل بازی است و فقط برای استحکام بخشیدن به دیکتاتوری است.

یکی از دانشوران علم سیاست می گوید: با دو معیار می توان دریافت که در کشوری آزادی هست یا نیست: معیار اول آن که آیا مثلاً هر چهار سال رهبری عوض می شود یا نه؟ دوم آن که آیا مردم می توانند هر آنچه بخواهند، در مجامع عمومی مطرح کنند و هرچه می خواهند بنویسند یا روزنامه ها و مجلات را آن گونه که می خواهند منتشر کنند؟

این دو مشخصه آزادی را باید در درون نهضت نیز لحاظ بداریم تا نهضت به تمام معنای کلمه آزاد باشد، البته آزادی در چارچوب اسلام باشد که در این صورت نهضت راه گسترش دائم و پیشرفت مستمر را خواهد پیمود و این حرکت لازمه صلح و صلح لازمه حرکت خواهد بود. چنین حرکتی - به خواست خدای متعال - به حکومت یک میلیارد مسلمان می انجامد و البته تحقق آن، بر خدا دشوار نیست.

## 10. تلقین صلح خواهی

تلقین اثر بسیاری در وجود انسان دارد. از آن جایی که انسان به طور طبیعی خشمگین می شود، بر می آشوبد، عیب دیگران را بیان می کند و با دیگران، درگیر شده، منازعه و دشمنی ورزیده، با دیگران قطع رابطه می کند باید ریشه این امور را از قلب و جوارح انسان بر کند و این کار با تلقین به انسان ممکن است، بدین معنا که وی را قانع کرد که موجودی سازگار، مسالمت جو، دوراندیش، خردمند، متفکر، مدیر و مدبر است. وقتی

انسان شب و روز و ماه و سال چنین مطالبی را به خود تلقین کند، سرشت صلح جویی در نهادش حک خواهد شد و خواهد توانست نهضت را حتی در فضایی آکنده از دشمنی ها، جنگ ها، انقلاب ها، کودتاها و امثال آن پیش برد. در حدیثی آمده است: «ما من شيء أحقّ بطول السجن من اللسان(1)؛ شایسته ترین چیزها به زندانی شدن همیشگی زبان است».

بنابراین، انسان باید خود را به حفظ زبان و قلب عادت بدهد. در حدیث دیگری آمده است: «إذا رأيتم المؤمن صموتا فادنوا منه فإنه يلقي الحكمة(2)؛ چون مؤمنی را خموش یافتید، به او نزدیک شوید، چرا که حکمت القا می کند».

همچنین بر انسان لازم است که از دست، قلم، حرکت، سکون و هر چیز مربوط به خودش، نگاهبانی کند تا بتواند امت را به پیش سیر دهد. کسانی که می گویند: ما متعصب و کم تحمل هستیم و یا فلانی نظر ما را ناچیز انگاشت یا فلانی در باطل است، پس چطور در برابرش سکوت کنیم؟ و امثال این سخنان را می گویند، نمی توانند نهضت را پیش ببرند. در تاریخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز نهضت های موفق این مسائل را می بینیم. روایت شده است: کافری بدکردار و بداخلاق نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله - که در مسجدالحرام بود و قرآن می خواند - رفت و ایشان را دشنام گفت. پیامبر سکوت کرد و چیزی به او نگفت. آن مرد می خواست حضرت را تحریک کند و با پیامبر وارد منازعه گردد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله بر دباری به خرج داد. آن مرد چند بار به حضرت دشنام داد، اما پیامبر همچنان ساکت بود. در نهایت، بی ادبی را به او رساند و آب دهن بر چهره پیامبر صلی الله علیه و آله افکند. آن مرد می گوید: محمد جز این که آب دهان را از صورت شریف خود پاک کرد، کاری انجام نداد و سخنی نگفت.

راستی چه چیزی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به این کار واداشت با آن که می توانست مقابله به مثل کند؛ تعاملی که خدای متعال در قرآن بدان تصریح کرده، می فرماید: «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ...»(3)؛ «پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما

ص: 195

1- . بحار الأنوار، ج 68، ص 277.

2- . بحار الأنوار، ج 1، ص 154.

3- . سوره بقره، آیه 194.

تعدی کرده، بر او تعدی کنید».

منتها پیامبر صلی الله علیه و آله دید که وارد شدن با این کافر در نزاع، اقدامی جنبی است که کمکی به هدف نمی کند. به همین جهت تعاملی مسالمت آمیز در پیش گرفت و راهی را پیمود که خدای متعال برای حضرتش ترسیم کرده بود و نهضت اسلامی به برکت بردباری، صبوری و نرمخویی رسول خدا صلی الله علیه و آله موفق شد. شاعر می گوید: «و لن تستطيع العلم حتی تحلما؛ نمی توانی بردبار باشی مگر آن که خود را به بردباری واداری».

این بیان بدان معناست که اگر در درون انسان جوش و خروشی باشد، آن را بیرون نریخته، آشکار نکنند، بلکه بردباری و صبوری ورزد و بر اعصاب خود مسلط باشد تا آن که در سخت ترین حالات هیجان و ناراحتی و شکنندگی روحی بتواند مسالمت جو باشد. در داستان دیگری آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خاندان یاسر (یاسر، سمیه و عمار) گذشت و دید که مشرکان آنان را سخت شکنجه می دادند. آن حضرت با نگاه مهربانانه ای در آنان نگریسته، به آنان فرمود: «صبرا یا آل یاسر، فإنّ موعدکم الجنة<sup>(1)</sup>؛ ای آل یاسر، صبر ورزید که وعده گاه شما بهشت است» و افزون بر آن چیزی نگفت.

راستی چرا؟ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست که اگر با آن شکنجه گران وارد امر مناقشه جنبی شود، حرکت اساسی خود را از دست داده، به هدف خویش که همان اقامه ستون و کیان اسلام است نخواهد رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران نیکوکار و خاندان پاکش بسیار مسالمت جو، صلح خواه بوده، اراده، زبان، دست و هر حرکت خود را در حد کمال در کنترل داشتند و با همین خوی مسالمت جویی توانستند پیشرفت کنند.

پاره ای از مصلحان که توانستند کشورشان را از دست استعمار نجات بدهند، افرادی بودند که بر خویش مسلط بودند. یکی از آنان این گونه نبود و با کوچک ترین ناراحتی، تحریک می شد، اما به تلقین خود می پرداخت و با خود می گفت: من مردی مسالمت جو و خیرخواه همه هستم وی می گفت: هر صبح که از خواب بر می خاستم و به هنگام رفتن به

ص: 196

بستر همین کلمات را به خود تلقین می‌کردم و این کار را آن قدر ادامه دادم تا توانستم بر اعصابم مسلط شده، فشار و اهانت و امثال آن را تحمل کنم.

قابل توجه است که هر مسلمانی همه روزه صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشا به خودش تلقین می‌کند و در نمازهای واجب خود این جمله را تکرار می‌کند: «السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباده الله الصالحين السلام عليكم ورحمة الله وبركاته؛ درود و رحمت و برکت خدا بر تو - ای پیامبر خدا - باد، سلام بر ما و بر بندگان صالح خدا، سلام و رحمت و برکت خدا بر شما باد». درود بر رهبر که همان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و درود بر خود و درود بر همگان در این بخش از نماز نهفته است. این واژه‌ها نماد صلح جوئی رهبر، فرد

و جامعه اسلامی است و افزون بر آن را نیز فرا می‌گیرد، چون فرد می‌گوید: «سلام بر شما» یعنی همگی در صلح باشید.

فرد مسلمان بدین ترتیب هر روز حداقل ده بار صلح خواهی را به خود تلقین می‌کند. و البته در این صورت می‌تواند به روح مسالمت و صلح جوئی دست یابد و خواهد توانست رهبری و پیشرفت را به دست گیرد، همگان را همصدا و متحد و تحمل مصائب را بر خود هموار کند، از قبیل تحریک ناپذیری در برابر سخنان ناشایست، بدگویی، عیبجویی، طعن، نفرین و امثال آن. روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله دو نفر را دید که یکدیگر را دشنام می‌دادند. فرمود: «شیطانان یتسابان(1)؛ دو شیطانند که یکدیگر را دشنام می‌دهند».

در هر حال برای نهضت اسلامی که می‌خواهد به حکومت جهانی اسلام دست یابد، باید صلح جوئی را شعار و پوشش خود قرار دهد و روشن است که تنها با تلقین مداوم، نهضت به این صلح جوئی دست خواهد یافت، بدین معنا که به خود بیاورانیم ما مردمی صلح دوستیم و برای صلح تلاش می‌کنیم، نه صلح کمونیست‌ها را که این صلح، صلح کفر و قتل است، در حالی که ما اسلامی در سایه صلح می‌خواهیم و مقصودمان، صلح در سایه مسالمت آمیز خداوند است، چرا که «سلام» (مسالمت جوئی و صلح خواهی) از نام‌های

ص: 197

---

1- . ر.ک: مجموعه ورام، ج 1، ص 111: «المتسابان شیطانان یتعاونان و یتهاثران».

خداوند است، چنان که در قرآن کریم می خوانیم: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ»<sup>(1)</sup> «اوست خدایی که جز او معبودی نیست؛ همان فرمانروای پاک سلامت [بخش، و] مؤمن [به حقیقت حقه خود که] نگهبان، عزیز، جبار [و] متکبر [است]». ما صلح را در سایه «سلام» یعنی در سایه خدا و سایه اسلام می خواهیم.

بنابراین بر ماست که همواره صلح دائمی و مهربانی را حتی نسبت به دشمنان خود تلقین کنیم تا آنان را به راه راست بکشانیم. درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که وقتی آزار خویشانش بر ایشان سخت می شد می فرمود: «اللَّهُمَّ اهد قومي فإنهم لا يعلمون»<sup>(2)</sup>؛ بار خدایا قوم مرا هدایت کن که آنان ناداناند».

آن حضرت قوم خود را نفرین نکرده، بلکه برای هدایتشان دعا می کرد و در نتیجه، رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین پیروزی بی نظیری در جهان به دست آورد. از خدا می خواهیم که ما را به این کار موفق بدارد که بهترین توفیق دهنده و یاری گر است.

ص: 198

---

1- .سوره حشر، آیه 23.

2- .بحار الأنوار، ج 11، ص 298.

### 1. به سوی خودکفایی

سخن بر مدار چگونگی ایجاد حکومت يك ميليارد مسلمان می چرخید و گفتیم این کار بر چهار عنصر: آگاهی، سازمان دهی، اصول کلی نهضت و صلح جویی متوقف است که پیش تر بیان شد. بنیان پنجم، یعنی خودکفایی بایسته و از لوازم چنین حکومتی است. بدین معنا که مسلمانان برای تأمین نیازهای خود اهتمام جدی بکنند و نیازهای کوچک یا بزرگ را از شرق و غرب نخواهند. این کار ممکن است، مشروط به این که کشورهای اسلامی بدون تفاوت، سودان باشد یا لیبی، مغرب، مصر، اردن، سوریه، ایران، عراق، خلیج، پاکستان، اندونزی، بنگلادش، افغانستان و جز آن که از پیکره اسلامی جدا شده، هرگاه به يك کشور تبدیل گردند، هر کشوری خواهد توانست نیاز کشور دیگری را برآورده کند.

با این روش يك ميليارد مسلمان می توانند نیازهای خود را تأمین کنند و هیچ کالایی را از شرق یا غرب وارد نکنند. این کار را از صفر باید آغاز کرد، یعنی نهضت، این اصل را نخست در مورد خود و اعضایش منطبق کند، سپس به تبلیغات لازم و ایجاد شرایط مورد نیاز برای خودکفایی و بی نیازی پردازد. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره فرمود: «إحتج إلى من شئت تكن أسيره و استغن عن من شئت تكن نظيره و أفضل علی من شئت تكن أمیره(1)؛ چون نیازمند

کسی شوی [به یقین] اسیرش هستی، و چون از کسی بی نیازی ورزی همسنگ او خواهی بود و

ص: 199

چون به کسی نیکی کنی، فرمانروایش شوی». لذا تا زمانی که مسلمانان در لوازم زندگی، یعنی لباس، لوازم بهداشتی، خوردنی و نوشیدنی، مرکب و غیر آن به امریکا، فرانسه، بریتانیا، روسیه، چین، ژاپن و یا غیر آن نیازمند باشند، اسیر دست آنان خواهند بود. ما اکنون چنین هستیم، استقلالی نداریم، آزاد نیستیم، کسی به سخن ما گوش نمی دهد و رأی ما مورد توجه قرار نمی گیرد. ما اکنون اسیر هستیم و در شرایط اسارت امکان ندارد که حکومت يك پارچه اسلامی ایجاد کرد، چنان که امکان ندارد حرکتی واقعی به وجود آورد که مسلمانان را به حکومت يك میلیارد مسلمان برساند.

بنیان پنجم، خودکفایی و بی نیازی از بیگانگان در زمینه دارو، غذا، لباس، خودرو، کشتی و دیگر موارد است. در این راستا باید تولیدات داخلی را به کار گرفته، و از تولیدات خارجی [حتی الامکان] دوری جست، آن ها را استفاده نکنیم. اگر بر این کار مصمم باشیم، کار برایمان آسان خواهد بود. به نقل تاریخ وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه منوره مهاجرت کرد، دید یهودیان، مردم مدینه را در قبضه خود گرفته اند یهودیان بنی قینقاع، بنی النضیر، خیبر، فدک، تیماء، عوالی، بنی المصطلق و دیگران مدینه را در میان گرفته اند. پیامبر می دید که اینان به جهت باسواد بودن و این که تاجرانی بودند که بازار را در اختیار داشتند، بر مردم مدینه چیره بودند و واردات و صادرات کالا و حتی تجارت اسلحه در اختیارشان بود. البته

اسلحه گرچه در آن روز چیزی بیش از شمشیر، تیر، نیزه و امثال آن نبود، اما همین ابزار را نیز یهودیان در انحصار خود داشتند. آن حضرت همچنین می دید که یهودیان مردم مدینه را با شراب، زنا، انحرافات جنسی و امثال آن به فساد می کشاندند.

ایشان به فرمان خداوند تصمیم بر رهایی مردم مدینه از دست یهود گرفت و زمانی که جمعی از بدریان را اسیر کرد، فدیه (سر بها)ی آزادی هر يك از آنان را که خواندن و نوشتن می دانستند در گرو با سواد کردن ده نفر از مسلمانان قرار داد و در آن ماجرا آموزش به جای آزادی با پرداخت پول، فدیه شخص آموزش دهنده گشت. بدین شکل گروهی از کافران که سواد خواندن و نوشتن داشتند، هر يك ده تن از فرزندان مسلمان را آموزش



دادند. وقتی تمام این ده نفر خواندن و نوشتن یاد می گرفتند، کافر اسیر، آزاد شده، به خانه اش باز می گشت. مسلمانانی که آموزش دیده بودند، دیگران را آموزش می دادند و در نتیجه، دانش از انحصار یهودیان خارج شد و مسلمانان به آموزش یکدیگر پرداختند و در کنار آموزش شفاهی رسول خدا صلی الله علیه و آلهبه آنان، دانش خواندن و نوشتن هم نضج گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آلهآنان را شب و روز آموزش می داد، چنان که خدای متعال در این باره می فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»<sup>(1)</sup>؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

بدین گونه مردم مدینه در زمینه دانش از شر یهودیان رهایی یافتند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آلهبه آنان فرمود: شما خود تجارت کنید. گفتند: ای رسول خدا ما دکان و محل داد و ستد نداریم. آن گونه که در تاریخی خوانده ام، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: در خیابان و کوچه بساط کاسی بگسترانید. مسلمانان شروع به خریدن برخی کالاهای مورد نیاز کردند و در کنار خیابان ها

و گذرگاه ها به فروش رساندند و بدین وسیله از خرید از یهودیان بی نیاز شدند و در کنار قطع پیوند فرهنگی مردم مدینه و یهودیان، ارتباط تجاری آنان نیز قطع شد. سپس پیامبر به مسلمانان فرمان داد که بروند و صنعت اسلحه سازی را فرا گیرند. لذا برخی از آنها به یمن رفته و اسلحه سازی را آن جا آموختند. ساخت توپ هایی ابتدایی، شمشیر، نیزه، تیر، سپر، کلاه خود و امثال آن را نیز فرا گرفتند و ساختند و از اسلحه یهودیان بی نیاز گشتند و بدین شکل پیوند نظامی مسلمانان از یهود نیز قطع شد که خود نوعی استقلال بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند، زنا، لواط، شراب، قمار و دیگر ابزار بازی فسادانگیز را حرام کرد؛ چیزهایی که پیش از اسلام یهودیان در بین مردم مدینه گسترش می دادند تا آنان را به لقمه گوارایی برای خود تبدیل سازند، چون چنان که معروف است، فساد امت ها

ص: 201

را نابود می کند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله استقلال اقتصادی، فرهنگی، نظامی و دوری گزیدن و بریدن از شهوت ها و مبارزه با نفس اماره را تحقق بخشید، مسلمانان مدینه روی پای خود ایستادند و در لذت ها، سرگرمی ها، فریابی ها و مفاسد، غرق نگشتند و بی هیچ نیازی به یهودیان و مشرکان روی پای خود ایستادند تا آن که کیان شان استوار شد و اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مرحله از شکوفایی رسید. قابل توجه است که در روزگار پیامبر اسلام پنج کشور (به اصطلاح و بر اساس تقسیمات امروزی) یعنی کویت (که بنا به نقل بعضی تاریخ ها محل سکونت برخی قبایل عربی بود) حجاز، بحرین، یمن شمالی و جنوبی زیر بیرق اسلام بود.

بنابراین ما مسلمانان اگر خواهان استقلال از شرق و غرب باشیم، و به سوی اسلام باز گردیم و حکومت جهانی اسلام برخوردار از يك ميليارد مسلمان تأسیس کنیم، باید به خودکفایی برسیم، به کالا، فرآورده، صنعت، دانش خود و به داشته های خود که از زمین بیرون می آید، از قبیل: رستی ها، معادن و جز آن بسنده کنیم، و در نتیجه از شرق و غرب بی نیاز شده، به خودی خود همسنگ و رقیب غرب و شرق خواهیم شد. حال اگر در هر چیزی نیازمند شرق و غرب باشیم، بی تردید گاه غرب و گاه شرق و گاه فرزند نامشروع آنان، یعنی صهیونیسم بر کشورهای ما آقایی خواهند کرد.

این پرسش پیش می آید که تا کی باید نیازمند آنان و به آنها وابسته باشیم؟ ما بعثی گری، کمونیسم، دموکراسی غربی، نظام های شرقی و غربی را آزمودیم، ولی جز زیان چیزی ندیدیم و اکنون فقط اسلام فرارویمان قرار دارد؛ اسلام حقیقی که در قرآن و سنت پاك آمده است. نیز سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب بزرگوار و اهل بیت پاك وی را پیش رو داریم. پس باید در کنار فراگیری [احکام] نماز، روزه، حج، راستی، امانت، آزادی و غیر آن، درس خودکفایی نیز از آنان فراگیریم. اگر چنین کنیم، به اذن خدا نهضت متحد اسلامی را به حکومت يك ميليارد مسلمان نزدیک خواهیم ساخت و این برای خدای متعال دشوار نیست.

خودکفایی بر دو امر استوار است: امر ایجابی که - به خواست خدا - در بخش های آینده بدان خواهیم پرداخت و امر سلبی که در این مبحث بدان می پردازیم. این امر عبارت است از کنار نهادن همه جانبه کالا و اندیشه بیگانگان. اندیشه باید از خود اسلام و کشورهای اسلامی برآید و مطرح شود و همان گونه که در بحث های قبل آوردیم اندیشه های وارداتی و کالاهای خارجی باید طرد و تحریم شود. البته تحریم کالاهای خارجی - که از کشورهای اسلامی نیستند - مشکلاتی در پی دارند: 1. محرومیت. 2. مشکل جایگزین کردن کالایی با چیز دیگر. 3. وارد آمدن فشار روانی بر تحریم کنندگان.

در مورد مشکل نخست: گروهی از کالاها وارد زندگی ما مسلمانان گشته است که اگر آن را کنار نهدیم، در کشورهای اسلامی جایگزینی برای آن نخواهیم یافت و مشکلاتی برای ما به همراه خواهد داشت. فرضاً یخچال در شرق و غرب ساخته می شود که اگر کالای خارجی را تحریم کنیم مفهوم آن این خواهد بود که در خانه هایمان یخچال نباشد و برای کسی که به وجود یخچال در خانه عادت کرده، کار دشواری است. این گونه دشواری ها را باید تحمل کرد، زیرا تحمل مشکلات انسان را بالندگی و رفعت می بخشد. با اشاره به این مطلب در حدیث آمده است: «أفضل الأعمال أحمرها(1)؛ برترین اعمال دشوارترین آن است».

مشکل دوم: جایگزینی دشواری با آسانی. مثلاً بسیاری از زنان به استفاده از ماشین لباسشویی عادت کرده اند که اگر آن را کنار بگذاریم، باید لباس را با دست بشویم که کاری دشوار است، اما باید این دشواری جسمی را به جهت فایده بزرگ آن که نجات مسلمانان از چنگال استعمارگران است، تحمل کنیم. کسی که چنین دشواری را تحمل کند، بی تردید در آینده از آسایش برخوردار خواهد شد و این افزون بر عزت کنونی و آینده ای است که خواهد دید، زیرا برپایی دولت اسلامی نیکوتر و گواراتر از آسایش ذلت باری است که مسلمانان اکنون آن را تجربه می کنند.

ص: 203

مشکل سوم: فشار روانی است، چرا که در آن صورت، تحریم کنندگان، عقب مانده، مرتجع، واپسگرا و وحشی اند که مفهوم زندگی را درك نمی کنند. ما می پرسیم: مفهوم عقب مانده و واپسگرا چیست؟ آیا این گونه نیست که هر صاحب ایده (مکتب و بدعت) یا استعمارگری، کسانی را که پیرو اصول یا استعمارگری او نیستند، به عقب ماندگی، جمود، و واپسگرایی متهم می کند؟ کمونیست ها معیار را کمونیسم می دانند، لذا هرکه کمونیست نباشد در نظرشان عقب افتاده است. سرمایه داران سرمایه داری و نظام های غربی را معیار می دانند و هرکه را که با آنان همسو نباشد عقب مانده و مرتجع می نامند. بعثی ها، ملی گراها، دمکرات های غربی، آگزیستانسیالیست ها و حتی صهیونیست ها یهودیانی را که همراه آنان نیستند، یهودی نمی شمارند. فاسدان و مفسدان نیز افرادی را که در انجام گناه و زشتی ها

همگامشان نیستند، عقب مانده و مرتجع می شمارند. آیا از این که آنها ما مسلمانها را مرتجع بخوانند، باید بترسیم؟ ما باید عقب ماندگی، پیشرفت، ارتجاع و جمود را با میزان فضایل انسانی، یعنی پاکی و نزاهت که همانا بر آوردن نیازهای روحی و جسمی است، بسنجیم و این به معنای نجات مستضعفان از چنگال فرصت طلبان و استعمارگران است.

آیا انسان های پیشرو و ترقی خواه، همانند کمونیست ها دست به کشتار هزاران انسان می زنند؟ یا چونان امریکایی ها و اروپایی ها هزاران نفر را به زندان می افکنند؟ دیگر این که آیا افراد ترقی خواه مانند بعثیان و جز آنان به قتل، غارت و هتك حرمت دست می یازند؟ به راستی آیا این پیشرفت است؟ و آیا ما باید از اتهام اینان بترسیم؟ اگر از سوی این افراد به ارتجاع، عقب ماندگی، واپسگرایی متهم نگردی باید همراه ستمگران باشی. اگر پرونده کسی در دفتر جاسوسی بعثیان، ملی گراها و کمونیست ها سفید باشد، یقیناً سازش کار بوده، در برابر ستمگری آنان سکوت کرده و از کارشان خشنود است. در مقابل اگر به اصطلاح آنان پرونده کسی سیاه باشد، در آن صورت آن فرد، مجاهد حقیقی و از کسانی است که خدایش دوست می دارد، زیرا در راه خدا با آنان می جنگد. بنابراین از این که ما را به جهت تحریم کالاهای خارجی به ارتجاع، جمود، عقب ماندگی و عدم همراهی با قافله

استعماری و استبدادی جهان شرق و غرب متهم کنند، بی‌می‌نداریم.

مثال عربی مشهوری می‌گوید: «حشر مع الناس عید(1)؛ همراهی با مردم عید است» اما این سخن، باطل و عکس آن صحیح است، چنان که در توصیف حضرت ابراهیم آمده است: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا...»(2)؛ «راستی ابراهیم، پیشوایی مطیع خدا [و] حق‌گرای بود».

مسلم این که حضرت ابراهیم علیه السلام این مثل را به کار نگرفت و هیچ کدام از موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله آن را نگفتند. اگر امام موسی بن جعفر علیه السلام پیرو این نگرش بود زندانی نمی‌شد. اگر امام صادق علیه السلام یا دیگر امامان آن را می‌گفتند، مسموم نمی‌شدند. دیگر مصلحان که آواره شدند، مورد هجوم قرار گرفتند، زندانی گشتند، شکنجه دیدند و کشته شدند، از آن جهت بود که «همرنگی با جماعت» را نپذیرفتند. پس لازم است بدانیم که تحریم کالاهای شرقی و غربی و روی آوردن به کالاهایی که در کشورهای اسلامی نظیر: ایران، مصر، عراق و غیر آن ساخته می‌شود، در آینده، آسایش ما و همه مسلمانان و مستضعفان غیر مسلمان را فراهم می‌کند. اکنون بیش از یک میلیارد گرسنه در جهان وجود دارد. راستی چه کسی باید اینان را نجات دهد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما آمن بی من بات شعبان و جاره جانع(3)؛ آن که با شکم سیر سر به بالین نهد و همسایه اش گرسنه باشد، [به یقین] به من ایمان نیاورده است».

امیر مؤمنان علیه السلام به عنوان الگو و رهبر پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «... و لعلّ بالحجاز أو الیمامة من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشعب أو ابیت مبطانا و حولی بطون غرثی، و اکباد حری، أو اکون کما قال القائل:

و حسبك داءً أن تبیت ببطنة \*\*\* و حولك أكباد تحنّ إلى القد

أفنع من نفسي بأن يقال: هذا أمير المؤمنين، و لا اشارکهم فی مکاره الدهر؟(4)؛ در حالی که شاید

ص: 205

1- این مثل، یادآور عبارت «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» است.

2- سوره نحل، آیه 120.

3- کافی، ج 2، ص 668 باب حق الجوار.

4- نهج البلاغه، نامه 45 نامه امام علیه السلام به عثمان بن حنیف.

در حجاز یا یمامه بی نوایی باشد که به یافتن قرص نانی امید ندارد، و هرگز مزه سیری را نچشیده باشد یا شب با شکم انباشته از غذا سر بر بالین نهم و در اطراف من شکم هایی گرسنه و جگرهای سوزان باشد، یا چنان باشم که شاعر می گوید: "تورا این درد و ننگ بس که شب با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو گرسنگانی باشند که پوستی را برای خوردن آرزو کنند". آیا به همین خوشنود باشم که مرا امیر مؤمنان گویند و با مردم در سختی های روزگارشان مشارکت نداشته باشم؟».

در تاریخ آمده که روزی قصابی به امیر مؤمنان علیه السلام که در آن روز رئیس بزرگ ترین حکومت جهان بود، گفت: «ای امیر مؤمنان، گوشت خوبی دارم. امام علیه السلام فرمود: برای خریدن گوشت پولی ندارم». روشن باشد قیمت گوشت کمتر از يك درهم بود، اما امام آن مبلغ ناچیز را نیز نداشت. چرا؟ امام واقعاً مالك يك درهم نبود؟ نه از بیت المال و نه از املاك شخصی و مزرعه های بسیاری که کاشته بود؟ آری. امام نمی توانست هم عدالت ورزد و هم گوشت بخورد، در حالی که خلیفه مسلمانان است و شاید مسلمانی باشد که گوشت پیدا نکند و شاید غیر مسلمانی نیز در کشورش به گوشت دسترسی نداشته باشد.

امام علیه السلام نه تنها برای مسلمان که برای کفار نیز دل می سوزاند. چنان که در داستان هجوم دشمن به شهر انبار و آزدن زنان مسیحی پیش آمد که امام بسیار متأثر گشت و در سخنرانی خود فرمود: «و الأخرى المعاهدة(1)؛ ... و یا [زن] معاهده (در پیمان)». یعنی کسی که با مسلمانان پیمان بسته بود و شاید مسیحی هم نبود، بلکه بت پرست بود. روشن باشد که بت پرست ها تا روزگار امام علیه السلام موجود داشتند، چه این که وقتی تسلیم دولت اسلامی شدند و به شروط معاهده عمل می کردند، فشاری بر آنان وجود نداشت.

به هر حال امام علیه السلامدر نامه خود به مالك اشتر فرمود: «...الناس صنفان: إما أخ لك في الدين، أو نظير لك في الخلق...»(2)؛ آنان (مردم) دو گروهند: یا همکیشان تو هستند، یا انسان هایی مانند تو».

همگونی در آفرینش شامل کافر و مشرک و آن که اصلاً به خدا ایمان ندارد می شود. در هر صورت این مسأله ای فقهی است که آن را در کتاب الفقه؛ الجهاد ذکر کرده ایم.

ص: 206

1- . همان، خطبه 27، ص 69.

2- . همان، نامه 53 عهدنامه مالك اشتر.

امام با محروم ساختن خود می خواستند برای مسلمانان و غیر مسلمانان رفاه و آسایش به وجود آورد و در این کار هم موفق شد. در تاریخ آمده است که امام علیه السلام جمله ای به این مضمون فرمود: «در روزگار من هر خانواده ای خانه، آب و نان داشت».

امروزه ثروتمندترین حکومتی چون امریکا نتوانسته چنین دستاوردی فراهم آورد. در روسیه اکثر مردم گرسنه هستند، گرچه رسانه های آنان، حاکمیت آن سامان را «حکومت کارگران و کشاورزان» می خواند. حال اگر ما بتوانیم خودمان را محروم سازیم می توانیم محرومان را هم نجات بدهیم. در تاریخ آمده است که در صدر اسلام، در جنگ نخست مسلمانان و ایرانیان، وقتی در آن واقعه مشهور، ایرانیان به مسلمانان حمله کردند و مسلمانان، ناگزیر با آن ها وارد جنگ گشتند، ایرانیان از چگونگی پیشرفت مسلمانان که حکومتی جدید و نوپا داشتند، در شگفت شدند. رستم فرخزاد فرمانده سپاه ایرانیان، افسران و بزرگان سپاهش را گرد آورد و در این مورد با آنان به مشورت پرداخت و گفت: شگفتا، آیا فرشتگان در کنار اینان هستند؟ آنان باور نداشتند که مسلمانان صاحب دین حقیقی هستند و فرشتگانی آنان را همراهی نمی کنند [، بلکه با قدرت ایمان می جنگند] و از آن گذشته، فرشتگان جز در يك معجزه خارق عادت جنگ نمی کنند، زیرا خداوند ای دارد که کارها جز از طریق علل و اسباب آن ها، انجام پذیرد... آیا جنیان در کنار آنان علیه دشمنانشان می جنگیدند؟ نه این و نه آن بود، آیا آنان افسون داشتند؟ شگفتا، آیا افسون

دولت زدا یا دولت آفرین است؟ چنین چیزی امکان ندارد.

رستم فرخزاد گفت: نیروی انسانی و اسلحه از آن ماست، افزون بر آن ما بیش از هزار سال سابقه جنگی داریم و اینان بیابان نشینانی هستند که نه نیروی انسانی دارند، نه اسلحه، نه سازماندهی، بلکه زندگی بدوی دارند. حکومتشان نوپاست و بیش از بیست سال بر آن نمی گذرد. پس چگونه با ما می جنگند و بر ما و دیگران چیره می شوند؟ در نهایت، رستم و یارانش بر آن شدند که یکی از مسلمانان را بیاورند و از او علت پیروزی شان را جويا شوند. مسلمانی را فرا خواندند و بر اساس نقل برخی از منابع تاریخی، یکی از مسلمانان

پراکنده شده در بیابان را ربوده، او را به خیمه پر ابهتی آوردند؛ همان ابهت و شکوه بلند آوازه ایرانی در آن روز. وقتی نگاه مسلمان ربوده شده به فرش های زیبا افتاد، آن را کنار زد و روی زمین نشست. حاضران از این کار، در شگفت شدند. رستم به او گفت: ما پرستی داشتیم و اکنون دو پرشش بر ایمان پیش آمده است که نخست، پرشش دوم را پاسخ ده: چرا فرش را جمع کردی و روی زمین نشستی؟

مسلمان - که محل شاهد هم همین سخن وی است - گفت: از آن روی این کار را انجام دادم که برادران من در بیابان روی خاک می نشینند و من نخواستم جایگاهی برتر از آنان داشته باشم. وانگهی چطور من روی فرش بنشینم و اینان روی زمین بنشینند؟

وقتی مرد مسلمان رفت، آنان به همدیگر نگریستند و گفتند: این همان چیزی است که از آن در هراسیم. افرادی چون اینان بر ما پیشی می گیرند و چیزی نخواهد گذشت که بر کشور ما چیره خواهند شد و چنین شد.

انسان مسلمان آن روز، خود را در نظر نمی گرفت و نمی گفت: خانه من، اسب من، اثاث من، باغ من، املاک من، دستاورد من، سهام من و امثال آن. بلکه همگی را در نظر می گرفت و می گفت: ما برادران، ما گروه و ما به عنوان امت باید در خوردن، نوشیدن، پوشیدن و چیزهای دیگر برابر باشیم. به همین جهت پیشرفت کردند. ما مسلمانان اگر خودمان را از کالاهای رفاهی و تجملاتی بیگانگان محروم سازیم، خواه به صورت کلی، خواه چیزی دشوارتر جایگزین آن کنیم، در شمار کسانی قرار خواهیم گرفت که خداوند آنان را در رسیدن به هدف موفق خواهد ساخت و این امر برای خدای توانا دشوار نیست.

### 3. تحریم همه جانبه

در بخش پیشین، از جنبه منفی در مقوله خودکفایی (تحریم) بحث کردیم و در این بخش به جنبه مثبت آن می پردازیم. خودکفایی به صورت سترگ، گسترده و ژرف آغاز نمی گردد بلکه همچون گیاه، آرام آرام رشد می کند. اگر نهضت فراگیر جهانی اسلام که می خواهد



مسلمانان را برای برقراری حکومت يك ميليارد مسلمان به حرکت درآورد و در این راستا تصمیم بگیرد که مسلمانان به خودکفایی برسند تا به شرق و غرب نیاز نداشته باشند، باید مسلمانان را به کنار گذاشتن کالا و خدمات بیگانگان فراخواند و کالاهای بومی تولید شده در جهان اسلام را جایگزین کالاهای وارداتی نمایند. همچنین نیاز خود را به مواد غذایی وارداتی به سوی تولیدات داخلی جهان اسلام از قبیل: گوشت و مشتقات آن، گندم، برنج، لبنیات، مرباجات و شیرینی ها هدایت کنند.

به این ترتیب تولید کالاهای داخلی رشد یافته، واردات کالاهای خارجی قطع می گردد و سرانجام خودکفایی تحقق می یابد به گونه ای که فرد مسلمان آقای خود می گردد و دست نیاز به شرق یا غرب و شمال یا جنوب را باز پس کشیده، در مسکن، خورد و خوراك، لباس و نیازهایش آنچه را که در کشورهای اسلامی ساخته می شود به کار می برد. قابل توجه است جهان اسلام يك کشور است و تمام مرزهای جغرافیایی که به آن جلوه قانونی داده اند، در برابر این اراده در هم فرو خواهد ریخت و مسلمانان برتری پیدا می کنند.

انسان نباید نسبت به نیازهای کوچک هم - اگرچه به يك تخم مرغ باشد - بی تفاوتی ورزد و بگوید که چنین نیازی به کشور زیان نمی رساند یا به حال غربی ها سودی نخواهد داشت. در حدیث آمده است: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نشست بود، مسلمانی يك دینار آورد و گفت: ای رسول خدا، این صدقه (زکات) ده دینار است. مسلمان دیگری ده دینار آورد و گفت: ای رسول خدا، این صدقه (زکات) صد دینار است. مسلمان سومی آمد و یکصد دینار آورد و گفت: ای رسول خدا، این صدقه (زکات) هزار دینار است. چون از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند، آن حضرت رو به یاران خود کرده، فرمود: همگی در پاداش برابرند زیرا هر يك از آنان يك دهم دارایی خود را بخشیده است(1).

از این حدیث چندین باب گشوده می شود، بدین معنا نیاز کوچک همچون نیاز بزرگ است و هر کدام موجب تقویت شرق و غرب می گردد و اگر ما مسلمانان نیازهای خود را

ص: 209

---

1- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 93، ص 26: «أتی إلى رسول الله ثلاثة نفر...».

از کشورهای خود تأمین کنیم، این اقدام سبب از بین رفتن سلطه شرق و غرب خواهد شد. بین این که انسان يك تخم مرغ کم قیمت از غرب یا شرق وارد کند یا خودرو گران قیمت تفاوتی نیست، چرا که هر دو نیاز و عامل وابستگی و ماهیت هر دو یکی است، درست مانند نوشیدن شراب است که يك قطره و يك جام آن، حرام است. دادن يك درهم به فقیر بر پایه توانایی از نظر اطاعت فرمان خدا همچون بخشیدن يك دینار بر پایه توانایی است و هر دو به يك اندازه پاداش دارد. کارها تنها بر پایه حجم و اندازه سنجیده نمی شود بلکه کیفیت نیز در این سنجش مدخلیت دارد و گاه کیفیت مهم تر از کمیت است.

در حدیث مشهوری آمده است: علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام و خادمه آنها فضّه در سه روز پانزده قرص نان خود را بخشیدند، لذا سوره «هل اتی» درباره آنان نازل گشت، آن جا که می فرماید: «وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا \* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» (1)؛ «و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراك می دهند. ما برای خشنودی خدا به شما می خورانیم و پاداش و سپاس از شما نمی خواهیم. ما از پروردگارمان از روز عبوس سخت هراسناکیم».

خدای متعال پانزده قرص نان را نمی ستاید، چرا که ممکن است کسی پنج هزار، پنجاه هزار یا پانصد هزار قرص نان انفاق کند، اما حضرتش، به آن دل های پاك می نگرد که در آن

شب ها، نان هایی را که داشتند و تمام دارایی آنان بود، بخشیدند و لذا عمل آنان را ستود. از همین رو می بینیم وقتی آنان فدك را در اختیار گرفتند و یا آن باغ های هفت گانه را (که داستان مشهور است) مالك گشتند یا وقتی امیر مؤمنان علیه السلام کشورهای اسلامی را که در آن روز بزرگ ترین کشور جهان بود، در اختیار داشت، همان روحیه ای را داشتند که در زمان بخشیدن چند قرص نان داشتند. وقتی دل ها در فرمانبرداری و یا نافرمانی، دل هایی خالص باشد هیچ فرقی بین طاعت و معصیت بزرگ و کوچک نیست. آن که در پی تحریم کالاهای استعماری بیگانگان است نباید بر این تصور و گفتار باشد که يك تخم مرغ چه

ص: 210

اهمیتی دارد؟ یا یک متر پارچه چه ارزشی دارد؟ و یا کالایی با قیمت اندک چه اهمیتی دارد؟ نه، لازم است همه کالاهای کوچک و بزرگ به طور کامل تحریم گردد، چه این که «قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود». و چنان که شاعر سروده است: «و معظم النار من مستصغر الشرر؛ از جرقه ای که کوچک به نظر می رسد، آتشی بزرگ به وجود آید». گاه شعله کوچک کبریت، انبار بزرگی از چوب، کاغذ، نفت، فرش و امثال آن را به آتش می کشد.

استعمارگران به همین روش کار می کنند. آنان تنها به کمیّت نمی نگرند، بلکه به کیفیت نیز توجه دارند. یکی از سیاستمداران یکی از کشورهای اسلامی می گوید: دولت ما رئیس بانکی را از کارش عزل کرد و علت آن مشخص نبود. من نزد رئیس جمهور که از دوستانم و مزدور استعمار بریتانیا بود رفتم و از علت برکناری رئیس بانک پرسیدم. او گفت: موضوع محرمانه است، اما به تو می گویم. سفیر بریتانیا پیش من آمد و ناراحتی حکومتش را از این که این فرد با مدرک دکترای اقتصاد رئیس بانک مرکزی باشد، اعلام کرد. از سفیر پرسیدم: چرا حکومت شما از این کار دلگیر است؟ گفت: زیرا وی کتابی درباره بانکداری بدون ربا نوشته است، چطور ممکن است بانکداری بدون ربا باشد؟ به سفیر انگلیس گفتم: مشکلی نیست، هم اکنون به وزیر اقتصاد دستور می دهم که او را عوض کند.

نیک تأمل کنید. سفیر بریتانیا ناراحتی دولتش را به جهت نگارش یک کتاب درباره بانکداری بدون ربا به رئیس جمهور کشوری اسلامی - که به طور طبیعی مزدور آنان بود - اعلام می دارد. استعمار در کارهایش، چیزهای کوچک را نیز از نظر دور نمی دارد. روشن است که کوچک ها جمع می گردند تا چون قطره ها چشمه و چشمه ها نهرهای کوچک پدید آورند و نهرهای کوچک به رودی بزرگ و رودهای بزرگ به دریا تبدیل شوند.

ما باید از خدای متعال یاد بگیریم که دریاها را از قطره های کوچک فراهم آورد. جریان زندگی نیز بر همین منوال بوده و هست. سپاه بزرگی که کشورگشایی می کند از افراد فراهم می آید و انسان نیز از سلول های زنده ای تشکیل می شود که هر یک از آن ها بدون چشم مسلح دیده نمی شوند. بر این اساس ما در تحریم کالاهای خارجی و در خودکفایی باید

چیزهای کوچک و جزئی را همچون چیزهای بزرگ لحاظ کنیم. یعنی ما باید کالاهای خارجی، همچون: شیر، گوشت، تخم مرغ، لوازم بهداشتی و دیگر امور کوچک را کم کم تحریم کنیم تا به تحریم کالاهای بزرگی چون: هواپیما، ماشین، تراکتور، چاپخانه ها، کارگاه ها، قطار و امثال آن برسیم. اگر چنین کنیم، به معنای آن است که بنیان دیگری از بنیان های کلی نهضت اسلامی را برپا داشته ایم که به خواست خدا حکومت یک میلیارد مسلمان را در پی خواهد داشت.

#### 4. حمایت از اقتصاد ملی

برای خودکفایی چندین عنصر لازم است که نهضت اسلامی باید آن را در مبارزات منفی و مثبت خود فراهم آورد. عناصر خودکفایی عبارتند از:

1. حمایت از تولیدکننده داخلی در کشورهای اسلامی. نهضت اسلامی باید تولیدکننده داخلی در عرصه کشاورزی، صنعتی، فکری، عمرانی و غیر آن را به اشکال گوناگون تشویق کند، زیرا تشویق، تأثیر کمی و کیفی فراوانی بر تولیدات داخلی دارد.
2. تشویق مصرف کنندگان تولیدات داخلی به ازای نرفتن به سمت تولیدات خارجی. باید به شکل ها و ابزار گوناگون این دسته مصرف کنندگان تشویق شوند.
3. ایجاد تعاونی هایی برای تولیدات گوناگون داخلی. به عنوان مثال برای یک میلیارد مسلمان به حداقل، یک صد هزار تعاونی نیازمندیم تا در روستاها، بخش ها و شهرها فعالیت داشته، از خود کشورهای اسلامی کالا وارد و در همان کشورها به قیمتی مناسب عرضه کنند تا بدین ترتیب مصرف کنندگان را به این تولیدات ترغیب کنند.
4. ایجاد صندوق های قرض الحسنه برای حمایت از کالاهای داخلی و کنار گذاشتن کالاهای بیگانگان. بسیاری از کشاورزان، صنعت گران، فرهنگیان، مخترعان و غیر آنان جهت تولید کالاهای داخلی نیازمند سرمایه و وام هستند. اگر صندوق های قرض الحسنه و صندوق های سرمایه گذار - که از زکات و امثال آن تشکیل یافته است - به تولیدکنندگان

نیازمند کمک کنند، تولید کالاهای داخلی رونق می گیرد و به پیشرفت دست خواهد یافت.

5. هماهنگی. یعنی تشکیلاتی برای هماهنگ ساختن تولیدکننده و مصرف کننده و صندوق های قرض الحسنه و تعاونی ها به وجود آید، چون هماهنگی باعث می شود کارها با سرعت لازم و به شکل مطلوب پیش برود.

6. تبلیغات لازم برای این کار در کتاب ها، مطبوعات، رسانه های دیداری و شنیداری و غیر آن. تبلیغ و بیان این که استعمار به علل گوناگون از جمله اقتصاد، وارد کشور می شود، تأثیر کارسازی در گردآمدن مردم گرد نهضت خواهد داشت. تبلیغ موجب می شود که کارها طبق نقشه پیش برود، لذا با تحقق بخشیدن به این امور می توانیم در راه خودکفایی گام برداریم. اگر تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب را مرور کنیم خواهیم دید که آن دو بزرگوار در راه خودکفایی به تمام مسائل جزئی و کلی اهمیت می دادند و گاه کارهایی انجام می دادند که به نظر ما کوچک می آید. رسول خدا در حج، شخصاً يك صد شتر را نحر و علی علیه السلام را در آن شريك کرد. این در حالی بود که رسول اکرم آن روز، طبق تقسیمات جغرافیایی روزگار ما رئیس پنج کشور: حجاز، بحرین، کویت، یمن جنوبی و شمالی بود.

چرا پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کاری کرد؟ با آن که طبق بعضی از تاریخ ها صد و هشتاد هزار نفر همراه او به حج آمده بودند؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خواست خودکفایی را به مسلمانان بیاموزد و این که هر مسلمانی خود به کارهای خویش پردازد. «ابوالفتح رازی» در تفسیر خودش درباره ازدواج حضرت فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام می نویسد: «وقتی قرار ازدواج گذاشته شد، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله شتری اهدا کرد و دیگری گاوی و بعضی دیگر گوسفندی پیشکش کردند و چارپایان بسیاری جمع شد. قبل از عروسی، شب هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: با هم در آماده کردن گوشت ها برای اطعام فردای مسلمانان همکاری کنیم. علی علیه السلام شتران و چهارپایان را ذبح و نحر نمود و پس از سلاخی، رسول خدا صلی الله علیه و آله تا صبح گوشت ها را قطعه قطعه کرد». این امر بیانگر زیادی شتران، گوسفندان و گاوها بود که همه را به مسلمانان خوراندند.

این نقل، بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ ما می‌دانیم که شمار بسیاری از مسلمانان همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و آمادگی داشتند در هر کاری او را یاری کنند. در بعضی از تاریخ‌ها آمده است: افراد موجود در صفه حدود چهارصد نفر بودند و این‌ها همچون سربازان ذخیره پیامبر صلی الله علیه و آله در همه کارهای حکومتی و دینی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و آن حضرت مأمور ابلاغ آن بود، عمل می‌کردند. با این حال، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با داشتن کارهای زیاد از اول شب تا صبح به ذبح، پوست‌کندن و قطعه‌قطعه کردن گوشت‌ها پرداختند. رسول خدا می‌خواست به ما بیاموزد که باید به آنچه در اختیار داریم بسنده کنیم و از نظر صنعت، کشاورزی، تجارت، عمران و غیر آن خود را آماده کنیم که کارهایمان را خود انجام دهیم.

از جمله داستان‌های معروف و طولانی که بر کسی پوشیده نیست و در کتاب‌ها آمده و بر فراز منبرها بیان می‌شود آن است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود و یارانش به ساختن مسجد و خانه‌های اطراف آن پرداختند. نیز در کتب حدیث آمده است که علی علیه السلام یک صد هزار نخل کاشت و اگر بین هر دو نخل فاصله دو متر را در نظر بگیریم، معنای آن این است که علی علیه السلام دویست کیلومتر مربع از زمین را زیر کشت برد. روشن است که دویست کیلومتر مربع از زمین چه مقدار در پیشرفت اقتصاد و بالابردن سطح کشاورزی نقش دارد و اگر فرض کنیم علی علیه السلام روزی پنجاه نخل می‌کاشت، مفهوم آن این است که دست کم علی علیه السلام شش سال از دوره دوری از خلافت را به کشت نخل پرداخته است.

از این مطلب روشن می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و دیگر پیشوایان علیهم السلام می‌خواستند خودکفایی را به ما بیاموزند تا نیازمند دیگران نباشیم؛ نه شرق و نه غرب و نه استعمارگران. اکنون موضوع مهم آن است که با اقدام منفی، یعنی تحریم کالاهای خارجی و از راه‌های مثبت، یعنی مسلح کردن خود به سلاحی که موجب رشد کشاورزی، صنعت، تجارت، حیازت مباحات و عمران و غیر آن می‌شود، خودکفایی را محقق کنیم. لذا بر نهضت مردمی خواهان دستیابی به حکومت یک میلیارد مسلمان لازم است که در درون خود خیزشی برای تشویق تولیدکننده، مصرف‌کننده، صندوق‌های قرض الحسنه و امثال آن و نیز

برای آگاهی بخشیدن به توده ها درباره این موضوع و سازمان دهی آن پدید آورد. قطعا چنین فرایندی بی نیازی ما را از شرق و غرب در پی خواهد داشت و چون از آنان بی نیاز شویم بنیان استواری ساخته ایم که - به خواست خدا - در کنار دیگر اموری که پیشتر گفتیم و یا در فصل های بعدی خواهیم گفت، به حکومت يك میلیارد مسلمان خواهیم رسید و این امر بر خدای توانا دشوار نیست.

## 5. همه چیز در خدمت خودکفایی

باید از تمام موارد خرد و کلان و فرصت ها در راه دستیابی به خودکفایی بهره گیریم و حتی از چیزهای بی مقدار و فرصت های تفریح، غفلت نکرده، اگر بتوانیم از آن استفاده کنیم، چه این تأثیر بسیاری در پیشرفت خواهد داشت. روشن است که کارهای خرد جمع می شود و تبدیل به امور کلان می گردد و این، سنت زندگی در همه امور مادی و معنوی است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «صب فضل الماء من الإسراف(1)؛ و ریختن پس مانده آب در ظرف، از اسراف است».

اگر ریختن پس مانده آب، اسراف است، یعنی این که باید آن را نگه داریم. روایت شده است که امام رضا علیه السلام یکی از خدمتکارانش را دید که بخشی از میوه ای را خورد و بخشی را که هسته را در میان داشت به دور افکند. امام علیه السلام فرمود: «سبحان الله، إن استغنیتم أنتم، ففي الناس فقراء(2)؛ سبحان الله، اگر شما از آن بی نیازید، در بین مردم افراد فقیر وجود دارند».

این سخن بدان معناست که همین مقدار اسراف است، خواه اسراف حرام باشد یا مکروه. بنابراین انسان نباید در این اندیشه باشد که مالک ثروت کلان است، بلکه باید به این توجه کند که در بین مردم افرادی وجود دارند که از نظر مادی و اقتصادی و دیگر امور زندگی عقب مانده اند.

ص: 215

1- . ر.ك: کافی، ج 1، ص 460: «أدنی الإسراف هراقة فضل الإناء».

2- . ر.ك: کافی، ج 6، ص 297: «سبحان الله إن كنتم إستغنیتم فإنّ أناسا لم يستغنوا...».

هیتلر، دیکتاتور معروف بنا به خوی دیکتاتوران همیشه تاریخ کشور خودش و جهان را به فساد کشید. در زمان جنگ جهانی دوم، یک بار در مجلس کشورش سخنانی داغ ایراد کرد که یک و نیم ساعت طول کشید. او نمایندگان مجلس و اعضای حزب را مورد سرزنش قرار داد که چرا کشور ما حتی کالاهایی پیش پا افتاده، همچون تیغ ریش تراشی را از خارج وارد می کند؟ به گزارش روزنامه ها سراسر این سخنرانی که در آن، مجلس و اعضای آن را مورد تاخت و تاز قرار می داد، درباره چنین چیزی بود که به نظر بیهوده می آید، و در واقع بی ارزش نبود. در این که هیتلر دیکتاتور و از موازین عقلی به دور بود تردیدی نیست، اما این سخن او درست بود. در احادیث آمده است که: «خذ الحکمة و لو من غیر أهلها(1)؛ «حکمت را فرا گیر هرچند از غیر اهل آن باشد».

نیز فرموده اند: «الحکمة ضالة المؤمن، يأخذها حیث وجدها(2)؛ حکمت، گم شده مؤمن است، هر جا آن را بیابد فرا می گیرد».

می گویند که از یکی از بزرگان پرسیدند: «ادب را از که آموخته ای؟ گفت: از بی ادبان». این نکته، تصریح دارد که ایرادی ندارد انسان حکمت را از بی ادب بگیرد. در صورتی که هیتلر به مسئولان کشور و اعضای حزب و مجلس خود به خاطر آن که تیغ ریش تراشی وارد می کند، می تازد، درباره کشورهای اسلامی که همه چیز را از سوزن گرفته تا هواپیما وارد می کند چه باید گفت و چه کرد؟ ما کشورهای صنعتی را مشاهده می کنیم که انسان را در کره ماه پیاده کرده اند، ولی ما تخم مرغ را نیز وارد می کنیم. این امر تنها و تنها بر فاصله بسیار بین ما و آنان دلالت دارد و این که ما از لحاظ اقتصادی استعمار شده ایم. پر واضح است که استعمار اقتصادی، استعمار فرهنگی، سیاسی و گاه حتی استعمار نظامی در پی دارد، چون استعمار ماهیتی تفکیک ناپذیر دارد.

در هر حال بر ماست که برای دستیابی به خودکفایی همه داشته ها و منابع خود، حتی

ص: 216

---

1- . ر.ک: مشکاة الأنوار، ص 238: «خذ الحکمة و لو من المشرکین»؛ نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 80: «فخذ الحکمة و لو من اهل النفاق».

2- . بحار الأنوار، ج 2، ص 105.



چیزهای کوچک و نیز اوقات تفریح و فراغت خود را به کار گیریم. چندین سال پیش در گزارشی آمده بود که: اسرائیلیان در روز جشن درختکاری در بهار به بیرون شهرهای خود - که اشغال کرده اند - می روند و همه از نخست وزیر گرفته تا کودکی که خوب و بد را باز می شناسد، درختی می کارند و وزارت کشاورزی پیش تر، زمین را آماده و به مقدار لازم نهال و درخت های کوچک آماده کشت می کند. در آن گزارش آمده بود که در یکی از سال ها در روز جشن درخت کاری يك میلیون درخت کاشته شد. آنان در ایام عید و روزهای استراحتشان نیز فرصت را بیهوده از دست نمی دهند.

انسانی که می خواهد در زندگی صنعتی، کشاورزی، ایمانی، اخلاقی و جز آن پیشرفت داشته باشد باید از اوقات فراغت خود نیز استفاده کرده، آن را به بیهودگی سپری نکند.

چندین سال پیش در مجله ای آمده بود که کلیسایی در یکی از کشورهای غربی که اعلام ورشکستگی کرده بود، به این فکر افتاد که به اقتصادش جان بخشد. از این رو گروهی از کارگران را برای جمع آوری زباله استخدام کرد و در طول يك سال، اشیاء دورریختنی را جمع آوری کرده، آن را فروختند و از این راه بیش از سه میلیون دلار به دست آوردند.

وقتی از زباله بتوان چنین ثروتی را به دست آورد، به یقین ثروت حاصله از موارد دیگر بهتر و بیشتر خواهد بود. اگر ما بتوانیم فرصت های زمانی، مادی، توان کوچک و بزرگ بشری و غیربشری، رفاهی و غیررفاهی خود را به کار گیریم، بی تردید به پیشرفت و خودکفایی دست خواهیم یافت.

به یاد دارم چهل سال پیش که در عراق بودم و هنوز حکومت اسرائیلی غاصب به وجود نیامده بود، بعضی از یهودیان در عراق زندگی می کردند. آنان در روزهای پنج شنبه به کوچه ها و خیابان ها می آمدند و هر چیز بی ارزش، شکسته و پاره حتی حصیرهای پاره و ظروف شکسته را - البته با قیمت اندک - می خریدند. پرسیدم که با این ضایعات چه می کنند؟ گفتند: آن ها را در کارگاه هایشان بازیافت کرده، با آنها ابزار جدید می سازند. آنان استخوان ها را هم می خریدند، چرا که در فرآوری شکر و قند و در کارهای دیگر، کاربرد

داشت. در هر صورت، ما باید همه فرصت ها، توان ها، امکانات و کارهای کوچک و بزرگمان را برای پیشرفت و نیل به خودکفایی بکار گیریم.

در حدیثی آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی خرما می خورد، با دست راست خرما را بر می داشت، وقتی می خورد هسته های آن را در دست چپ خود جمع می کرد. حاضران از کار رسول خدا تعجب می نمودند که چرا هسته ها را نگه می دارد؟ در همان حال پیامبر بره ای دید که از آن جا می گذشت. حضرت با اشاره بره را نزد خود خواند و حیوان نزدیک آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را نزدیک دهان بره برد و حیوان، مشغول خوردن هسته های درون دست پیامبر شد». رسول خدا صلی الله علیه و آله می توانست هسته ها را دور اندازد یا آن ها را بر روی زمین بگذارد، اما با این کار از سویی نظافت را رعایت کرد و از دیگر سو عدم اسراف حتی در مثل هسته خرما را لحاظ داشت.

حال اگر خواهان پیشرفت باشیم، باید از تمام اوقات، فرصت ها و حتی تعطیلات و زمان استراحت مان بهره جوییم و از کارها حتی کارهای کوچک، برای نیل به پیشرفت اقتصادی و خودکفایی در تمام شؤون زندگی غافل نشویم. از خدا می خواهیم که به ما توفیق بدهد که او توفیق دهنده یاری گر است.

## 6. خودکفایی فراگیر

اگر در مقوله خودکفایی به امور پیش پا افتاده و محدود، بسنده کنیم نمی توانیم خودکفایی را محقق سازیم، بلکه جهاد خودکفایی باید همه ابعاد را شامل شود. متولیان نهضت فراگیر اسلامی که - به خواست خدا - به حکومت يك ميليارد مسلمان خواهد انجامید باید خودکفایی را در تمام ابعاد که زندگی انسان بر آن متوقف است، تحقق بخشند، از قبیل: خوراک، پوشاک، مسکن، وسایل نقلیه، ازدواج، دارو، فرهنگ، کشاورزی، صنعت و غیر آن. نهضت، باید مسلمانان را در تمام ابعاد خودکفا سازد. به عنوان مثال، در امر ازدواج باید زن و مرد کار کنند، نه آن که زن تصور کند که وی خانم خانه است و فقط برای مصرف،

زادن و تربیت فرزند آفریده شده است.

وانگهی ازدواج اولاً باید در نهایت سادگی باشد، چه این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «خیر نساء امتی... أقلهن مهراً(1)؛ بهترین زنان امتم کسانی هستند که مهریه شان اندک باشد».

بنابراین مهریه هر قدر کمتر باشد پر برکت تر است. پیش تر نیز گفتیم که از بعضی از احادیث به دست می آید که مهریه تمام همسران رسول خدا و نیز مهر حضرت زهرا علیها السلام معادل هجده مثقال نقره بوده است. همچنین جهیزیه نیز باید ساده باشد و هیچ ضرورتی برای تجملات و خرید کالاهای خارجی و انبار کردن آن در خانه ها نیست. چنان که داشتن خانه مستقل برای عروس و داماد ضروری به نظر نمی رسد، بلکه می توانند در خانه پدر داماد زندگی کنند، چنان که ما چنین می کردیم و پدرانمان نیز این گونه عمل کردند و ازدواج ساده بود و به طور طبیعی ازدواج ساده، آسان است.

جهیزیه نیز باید از تولیدات کشور بزرگ و یکپارچه اسلامی باشد. کالاهایی همچون یخچال، ماشین لباسشویی، تلویزیون و وسایل خارجی تماماً تجملاتی هستند که چندان ضرورتی ندارند. کسانی که دنبال چنین تجملاتی هستند، همواره اسیر سنت، عادت های وارداتی و اسیر عرف منحرف هستند. از این رو اینان نمی توانند پیشرفت کنند و اسلام را پیش ببرند و حکومت يك میلیارد مسلمان را برپا دارند. پس، مقوله ازدواج باید خودکفا و تا حدّ ممکن ساده باشد. پدرم رحمه الله نقل می کند که سید عبدالهادی شیرازی - که بعدها بزرگ ترین مرجع تقلید مسلمانان گشت - وقتی ازدواج کرد، تنها تفاوتی که بین شب قبل از ازدواج و شب ازدواج او به چشم می خورد، این بود که برای عروس لباس جدید و فرش جدیدی تهیه شد و عروس (که عمه ام بود) از اتاقش به اتاق سید عبدالهادی منتقل شد و هر دو خوشبخت زیستند و مدارج کمال را طی کردند.

بنابراین، ساده زیستی نوعی خودکفایی و یکی از ابعاد آن است. و بعد دیگر خودکفایی در زمینه دارو است. در کشورهای اسلامی انباشت داروهای گوناگون گیاهی، علفی، مواد

ص: 219

معدنی، حیوانی و غیر آن وجود دارد. با این حال چرا ما نیازمند واردات انواع دارو از کشورهای متعدد اجنبی (غیر مسلمان) هستیم. ما باید به داروهای گیاهی ساده بسنده کنیم؛ همان داروهای سابق که از اول اسلام تا حدود یک قرن قبل آن‌ها را تجربه کرده ایم و به خواست خدا، از آن داروها شفای کامل دیده ایم. به عنوان مثال تنها در ایران بیش از سه هزار نوع داروی گیاهی وجود دارد. در مصر، پاکستان، افغانستان، سوریه، عراق و غیر آن نیز داروهای گیاهی بسیاری در دسترس است و ما می‌توانیم از آن‌ها بهره‌مند شویم.

طب اسلامی - که آمیزه‌ای از طب یونانی، ایرانی، هندی، چینی که دانش اسلامی نیز بدان افزوده شده است - غنی گشته است. منظورم نیست که ما پیشرفت علوم را رها کنیم، بلکه بدان معناست که تا وقتی در پی بازگرداندن استقلال کشورمان و رهایی یک میلیارد مسلمان هستیم، باید به حداقل هر چیزی بسنده کنیم و اگر نیازمند داروهای بیگانگان گشتیم باید به همان مقدار ضرورت بسنده کنیم، همچون ضرورت خوردن مردار، گوشت خوک و شراب و اگر به داروی خارجی نیاز پیدا نکنیم باید به داروهایی که در کشورمان یافت می‌شود، البته زیر نظر پزشکان مسلمان بسنده کنیم.

این نیز یکی از ابعاد زندگی است که می‌توانیم از این رهگذر، واردات فراوان مان از شرق و غرب را قطع نموده، از اسارت آن‌ها رها شویم. در دیگر ابعاد اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، پرورشی، عمرانی و جز آن، باید به داشته‌های خود بسنده کنیم و احتیاجات مان به دیگران را به حداقل رسانده، در حد دشوارترین مرتبه ضرورت کاهش دهیم و بدین شیوه از ملتی مصرف‌کننده به تولیدکننده مبدل شویم. بدین ترتیب زمینه خودکفایی فراهم آمده، سرانجام بدان خواهیم رسید. در حدیثی دیدم که یکی از فرمانروایان عباسی (آنها را خلیفه نمی‌نامم، چون آنان خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند و نیز از راه مشورت با مسلمانان به حکومت نرسیدند تا آنان را خلیفه بر مسلمانان بخوانیم) در سامرا می‌خواست امام هادی علیه السلام را

بترساند، لذا به سپاهش فرمان داد تا هر کدام توبره‌ای (کیسه‌ای که در آن علوفه ریخته به گردن چارپا می‌آویزند تا به راحتی علف بخورد) از خاک را در جایی بریزند. حسب الامر،

هر يك از آنان توبره ای خاک آورد و در جایی ریخت. از آن خاک ها تپه ای بسیار بزرگ پدید آمد که از هزار و دویست سال قبل تا کنون در نزدیکی «ملویه» (مناره متوکل که پله آن از بیرون است و گرد مناره می چرخد) همچنان باقی است. مردم سامرا هنوز هم آن تپه بزرگ را «تل العلیج» (تپه توبره) می خوانند.

غرض از این بیان این است که يك توبره گرچه به تنهایی نمی تواند تپه ای خاک درست کند، اما وقتی توبره های خاک جمع گشت، چنان چیزی به وجود می آورد. این مطلب صورت واقعی جمع شدن چیزهای اندک است که به مرور زمان تبدیل به چیزهای بزرگ می شود، به گونه ای که گذشت هزار سال نیز بر آن تأثیر نمی گذارد.

در تاریخ آمده است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با یاران خود از صحرائی خشک و بی آب و علف و خار و خاشاک، می گذشتند. به یاران دستور داد که هیزم جمع کنند. گفتند: ای رسول خدا، در این صحرا هیزمی یافت نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بروید و هرچه یافتید جمع کنید. آنان رفتند و پس از جستجو مقدار زیادی هیزم جمع کردند. رسول خدا به آنها فرمود: از شما خواستم هیزم بیاورید تا بدانید که گناهان شما نیز چنین جمع می شوند (1).

این سخن بدین معناست که نباید گناهان کوچک را خرد و ناچیز انگاشت، زیرا گناهان کوچک جمع شده، به کوهی از گناه بدل می شوند و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به این کار فرمان داد تا مثالی محسوس و ملموس باشد.

می بینیم اگر توبره های کوچک خاک و قطعه های ریز خس و خاشاک جمع شود، پشته هایی بزرگ از خاک و هیزم فراهم می آید و قطره های باران به رود و دریا تبدیل می گردد. بنابراین در مقوله خودکفایی باید آن را در تمام ابعاد زندگی مان توسعه دهیم که از پیش از تولد تا پس از فوت مان را در بر گیرد و تنها به يك بُعد آن بسنده نکنیم. باید در ازدواج، درمان و امثال آن از تشریفات بگذریم. در کشاورزی اگر نمی توانیم از تراکتورهای ساخت داخلی بهره مند شویم، باید به همان روش های ابتدایی در کشاورزی

ص: 221

---

1- . کافی، ج 2، ص 288: «...هكذا تجتمع الذنوب...».

بازگردیم و به این وسیله از دیگران بی نیاز شویم. در خصوص خانه، پوشاک، زیرانداز و دیگر وسایل زندگی، نیازی به تشریفات و تجملات نیست. مثلاً برای سفر و حمل و نقل به واردات ماشین های خارجی نیازی نداریم و باید بر پایه خودکفایی عمل کنیم.

زنان ما باید ریسندگی کنند و خودشان پارچه ببافند و در صورت امکان در خانه ها به فرش بافی پردازند و اگر برای کودکان دشوار نباشد آنها را نیز به این کار بگمارند. همچنین می توانیم در خانه هایمان مرغ پرورش دهیم. مثلاً روستایی که هزار خانوار دارد، اگر در هر خانه ای یک گوسفند باشد، این گوسفندها می زاینند و از پشم آن ها می توان بهره گرفت و شیر می دهند و از شیرشان فرآورده های لبنی به دست می آید. در چنین روستای کوچکی به مقدار زیادی گوشت، پیه، پوست، لباس های تهیه شده از پشم و غیر آن به دست خواهد آمد، بنابراین اگر تصمیم به خودکفایی گرفتیم باید آن را به تمام بخش های زندگی تسری دهیم. اگر چنین کردیم و خدا یاریمان کرد و آن گاه راستی در گفتار شب بیداری، توکل بر خدا در پیش گرفته، متحد شویم و در صفی استوار و یک پارچه قرار گرفتیم و به وحدت کلمه دست یافتیم، آن روز از سوی خداوند گشایشی حاصل خواهد شد و حکومت یک میلیارد مسلمان را به ما ارزانی خواهد داشت و این امر، بر خدای منان دشوار نیست.

## 7. در مسیر اقتصاد اسلامی

باید تمام توان های مثبت و منفی که به امور اقتصادی مربوط می شود در راه وطن به کار گرفته شود. مقصود ما از وطن، وطن اسلامی، یعنی تمام گستره اسلامی است، زیرا این سرزمین وطن واحد است و مرزها و قید و بندها همگی باطل است و باید از بین برود. معنای به کارگیری همه توان های اقتصادی در وطن اسلامی این است که چیزی از این توان ها صرف غیر این راه، یعنی وطن نشود. مثلاً سفرهای تفریحی تابستانی باید در کشورهای اسلامی باشد و اگر کسی به فکر تفریح بود به کشورهای شرقی یا غربی نرود، بلکه به شمال ایران، شمال عراق، یا به مناطق تفریحی زیبایی که در دیگر کشورهای

اسلامی است برود، نه آن که به کشورهای بیگانه سفر کند، چه این که چنین رویکردی اقتصاد بیگانگان را رونق بخشیده، به همان نسبت، اقتصاد اسلامی را نابود می کند.

همچنین عملیات بانکی، مانند سپرده گذاری، حواله کردن پول، صادرات و واردات، کارهای ضمانتی و جز آن، در بانک اسلامی که پیوندی تنگاتنگ با اقتصاد اسلامی داشته و با اقتصاد خارجی بیگانه است، صورت گیرد و از داد و ستد با بانک های ربوی که قوانین غربی بر آن ها حاکم است، دوری گزید. روشن باشد که بانک های ربوی همگی در مسیر اقتصاد جهانی شرق و غرب حرکت می کنند، اما عملیات بانک های مستقل وطن اسلامی به طور طبیعی به نفع خود مسلمانان است.

همچنین در امور پزشکی و درمانی به کشورهای اسلامی برویم و نیازی برای رفتن به لندن، نیویورک، اسپانیا، یوگسلاوی و امثال آن نیست زیرا علم پزشکی ما در سطح مقبولی است. حال اگر - فرضاً - گفته شود که پزشکی کشورهای اسلامی در سطح دیگر کشورها نیست، آیا باید اقتصاد و وطنمان را رها کنیم و از خود ببریم و به کشورهای بیگانه برویم و به آنان اعتبار و پول بدهیم و استعمار و استثمار و امثال آن را به کشورمان وارد کنیم؟

مسئله باید اقتصاد بومی و داخلی را برای کارگران کشورمان و کمپانی های اسلامی تقویت کنیم. بنابراین، اگر در صدد ساخت فرودگاه، ایستگاه قطار، واگن قطار یا برپایی کارگاهی و امثال آن ها هستیم و به متخصصان نیاز داشته باشیم، نیاز خود را از کشورهای اسلامی تأمین کنیم، نه آن که مشاوران و متخصصان از کشورهای غیر وارد کنیم و یا شرکت های استعماری را برای پروژه های خود به کار گیریم، زیرا همه این ها، استعمار، استثمار، نابودی اقتصاد ملی و تقویت اقتصاد بیگانگان را در پی خواهد داشت.

در مورد طرح های بی شمار دیگر نیز باید همین گونه عمل کرد. گاهی گفته می شود که پاره ای از کارهای بیگانگان بهتر از آن چیزی است که در کشور ماست. بر فرض قبول چنین چیزی، می گوئیم: اگر فرزند کسی زیبا نبود، اما فرزند همسایه اش زیبا بود، آیا حاضر است فرزند نازیباي خود را با فرزند زیبای همسایه عوض کند؟ هرگز، چرا که او با

فرزندش زندگی خوشی داشته، وی را دوست می‌دارد. وانگهی باید تمام جوانب امور را در نظر گرفت. حال این پرسش مطرح است که آیا رفتن به کشورهای بیگانه، یا سپردن اقتصاد، تبلیغات و دیگر توان‌هایمان به آنان بهتر است یا تأمین بهداشت، ساختن فرودگاه، ایستگاه قطار و امثال آن هرچند در سطحی پایین‌تر از سوی خودمان؟

بنابراین، باید امور را به صورت کلی در نظر بگیریم، نه آن که فقط پاره‌ای از کارها را لحاظ داریم. به دیگر بیان، آیا این بهتر است که اسرائیل در سرزمین اسلامی مان بماند و فرزندانمان را بکشد، دخترانمان را تصاحب کند، حریم عفاف مان را درهم شکند و کرامت سرزمین‌های اسلامی را لگدمال کند؟ یا با تحمل پاره‌ای مشکلات، آزاد و برافراز و برخوردار از استقلال زندگی کنیم؟ وقتی این مطلب و آن امور جزئی را در نظر بگیریم، در خواهیم یافت که باید شرق و غرب را تحریم کنیم تا غرب، فلسطین را و شرق، افغانستان را و سایر استعمارگران، دیگر کشورهای تحت سلطه را در برابر امور جزئی و اندک مورد سوء استفاده قرار ندهند. باید توجه داشت که قاعده «اهم و مهم» قاعده‌ای عقلانی است که باید از آن پیروی کنیم.

بعضی از اساتید بزرگ مان نقل می‌کنند که شیخ محمد تقی شیرازی رحمه الله، پیشوای انقلابی که عراق را علی‌رغم کمی توان و تعداد نفوسش از دست بریتانیا با همه توان و فزونی نیروهایش خارج کرد و آن را استقلال بخشید، سوار ماشین شدن را حرام کرده بود و می‌گفت: ماشین سوار شدن شما به واردات تولیدات انگلستان به عراق می‌انجامد.

مفهوم این سخن، عدم تقویت بنیه اقتصادی بریتانیاست، حال آن که آنان با ما می‌جنگیدند، خونمان را می‌ریختند، حریم خانواده مان را مورد تعرض و کشورمان را مورد تجاوز قرار داده و می‌دهند. به همین جهت در روزگار شیخ محمد تقی شیرازی افراد متدین سوار ماشین نمی‌شدند و تنها مزدوران استعمار و پیروان هوای نفس و آنان که تحت تأثیر تبلیغات استعماری قرار داشتند سوار ماشین می‌شدند.

داستان تحریم تنباکو از سوی پیشوای احیای سید محمد حسن شیرازی، با هویت



استعمارستیزی اش، مشهور است. وی می فرمود: اگر تنباکو مصرف کنید، موجب تقویت استعمار در ایران می گردد. بنابراین، تنباکو را تحریم کنید تا استعمارگران از ایران رانده شوند. توده های ایرانی فراخوان او را پذیرفتند و تنباکو را تحریم کردند، آن سان که به شدت نایاب گشت. در تاریخ آمده است که مدت شش ماه واحدهای تجاری در اصفهان، شیراز، تبریز، تهران و دیگر شهرها بسته شد. و در واقع، مردم شش ماه در حال اعتصاب، تظاهرات و امثال آن بودند تا سرانجام توانستند استعمار بریتانیا را از ایران رانده، استقلال ایران را به آن باز گردانند. باید توجه داشت که انگلستان می خواست از راه تجارت بر ایران مسلط شود چنان که از همین راه و تحت عنوان «کمپانی هند شرقی» بر هند چیره گشتند و از راه «کمپانی بصره - بریتانیا» که در بصره گشوده بودند، می خواستند بر عراق نیز چیره شوند، چه این که تجارت، بهانه و راه نفوذ آنان در کشورها بود.

از این قبیل ماجراها بسیار است، از جمله این که وقتی استعمارگران، پهلوی اول را - که ارمنی و از مردم گرجستان روسیه امروزی و به دروغ اظهار اسلام می کرد - به ایران آوردند. علما هر چیزی را که در ارتباط با او بود تحریم کردند. یکی از علمای بزرگ تبریز به نام آیه الله شیخ صادق رحمه الله، صاحب کتاب «المشتق» و آثاری جز آن، که در آن روز از مراجع تقلید و رئیس حوزه علمیه و رهبر مسلمانان در منطقه آذربایجان بود، در این تحریم چنان پیش رفت که رفتن به حج را برای افراد مستطیع حرام کرد و دلیل آن را چنین بیان کرد که رفتن به حج، یعنی این که پهلوی از طریق ویزا و گذرنامه، سیطره خودش را بر ملت تثبیت خواهد کرد و لذا برای فرد مسلمان جایز نیست که بر دست و پای خود قید و بند بزند، چون خدای متعال قید و بندهای گران را از مسلمانان برداشته است، آن جا که می فرماید: «... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...»<sup>(1)</sup>؛ «و از [دوش] آنان، قید و بندهایی که بر ایشان بوده است بر می دارد».

استعمارگران در آن روز کوشیدند تا از طریق گذرنامه، شناسنامه، کارت شناسایی و

ص: 225

امثال آن، سلطه پهلوی را بر ایران کامل و استوار کنند. از این رو شیخ صادق آقا تبریزی رحمه الله ارتباط مسلمانان با استعمار بریتانیا و سلطه پهلوی را هرچند محدود به سفر حج باشد حرام کرد. وی موضوع را از باب اهم و مهم لحاظ کرده بود زیرا رفتن به حج مهم و واجب است، اما تقویت استعمار و مزدوران آنان در کشورهای اسلامی شدیدترین حرام هاست و لذا این حرام، آن واجب، یعنی حج را ساقط می کند، چنان که در مسائل اهم و مهم نزد فقیهان اسلام معروف است. علمای آزاده و نیک کردار که دیدی دوراندیش داشتند، تا این حد تقویت استعمار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، قانونی و غیر آن را حرام می کردند.

نقل شده که در پایتخت یکی از کشورهای اسلامی جمعیت ناچیزی ارمنی زندگی می کردند که به کارهای تجاری گوناگون می پرداختند، اما کالاهای خودشان را از دیگران نمی خریدند. این ارمنی ها در آن کشور پراکنده بودند و شمارشان يك درصد جمعیت آن شهر بود و هرگاه نیازی داشتند 20 - 30 کیلومتر طی کرده، به مغازه های دوستانشان می رفتند، ولی از مسلمانان که در همسایگی شان بودند خرید نمی کردند. وقتی از آنان در این مورد پرسیدند، در پاسخ گفتند: درست است که پیمودن این مسیر طولانی هزینه هایی را بر ما تحمیل می کند، اما تقویت اقتصادی خودمان مهم تر است.

نباید غافل بود که این منطق و این فلسفه که عامل تقویت اقتصاد ملی می گردد، تضمین کننده تحقق خودکفایی در تمام عرصه ها است. از خدای متعال مسألت داریم ما را به این کار موفق بدارد که توفیق و تأیید از اوست و همو یاری رسان است.

## 8. حفظ اتحاد و یکپارچگی

نهضت جهانی اسلام، به منظور تحقق بخشیدن به اهداف بزرگ خود، باید درون خود را تقویت و یکپارچگی اش را حفظ نماید. قرآن کریم در این خصوص می فرماید: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى...»؛ «بر نیکی و تقوا همدیگر را یاری کنید».

در بین افراد نهضت، افراد بدون کار، بیمار، از کارافتاده، یتیم، دختران در خانه مانده،

بیوه زن، زندانی، تبعیدی، سرکوب شده و جز اینان پیدا می شوند. لذا باید برای این امور کمیته ها، جمعیت ها و هیئت هایی تشکیل شود. مثلاً تشکیل هیئت پزشکان برای درمان رایگان بازماندگان شهدا، زندانیان و دست اندرکاران نهضت، به قصد قربت و برای تسهیل کار آنان. تأسیس انجمن وکلا برای دفاع رایگان از ستمدیدگان، سرکوب شدگان، زندانیان و تبعیدیان. تشکیل گروهی برای خدمت به بیوه زنان، یتیمان، از کارافتادگان، فراهم آوردن امکان ازدواج افراد مجرد و بیوه زنان. و ایجاد مدرسه هایی برای یتیمان وابسته به نهضت فراگیر، کسانی که پدرانشان، برادرانشان و یا شوهرانشان مرده اند یا شهید شده اند یا در زندانند. این امور نهضت را تقویت می کند و دست اندرکاران را اطمینان می بخشد که به هنگام گرفتاری کسانی هستند که پشت سر، کارهایشان را انجام می دهند.

همچنین کانونی برای اشتغال بیکاران تشکیل گردد، چون در بسیاری موارد مبارزان، از کار، مسؤولیت و از شغل برکنار می شوند و افرادی هستند که از ترس بیکاری و رویارویی با مشکلات، فعالیت سیاسی را سخت می شمارند و در این صورت فرد بیکار خود را بر سر دو راهی رها کردن زندگی و پرداختن به حرکت و نهضت اسلامی یا ترك جنبش و رفتن دنبال کار، تدریس و امثال آن می بیند. بنابراین، وجود جمعیت یا اتحادیه ای برای به کارگیری افراد بیکار و پشتیبانی از آنان، فرد یاد شده را به حرکت در مسیر با همه مشکلات اش، تشویق می کند، زیرا مطمئن است که اگر کارش را از دست دهد، پشت سر، فرد یا تشکلی وجود دارد که او را به کار بگمارد.

همچنین اتحادیه ای برای بازنشستگان و افرادی که کار پیدا نمی کنند یا کهنسالانی که نمی توانند کار کنند و پس اندازی ندارند تا با آن، زندگی خود و اطرافیانشان را بچرخانند، وجود داشته باشد. یادآوری می شود که در بین ادیان پیشین الهی، اتحادیه وجود داشته که چیز خوبی است. به عنوان مثال در آیه قرآن آمده است: «وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...»<sup>(1)</sup>؛ «و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم».

ص: 227

در اسلام هزار سال قبل یا بیشتر، نقابه یا اتحادیه «علویان» و «طالبیان» وجود داشت و شریف ناصر و سید مرتضی رحمه اللهدر زمان خود سرپرست و رئیس علویان و طالبیان بودند که آنان را جمع می کردند، گریختگانشان را به خانه و کاشانه باز می گرداندند، نیازهایشان را بر می آوردند و منحرفانشان را تأدیب می کردند. پس از آن، بزرگان فرزندان سید ابن طاووس - که رضوان خدا بر همگی شان باد - عهده دار امر نقابت بودند، حتی در سخت ترین زمانی که کشورهای اسلامی گرفتار بودند مانند دوران یورش مغولان. سید ابن طاووس از این رو به بغداد رفت و چندین سال نقابت علویان را در این دوران پذیرفت و با مشکلات زیادی در این راه مواجه شد، از جمله موضوع غربت بود، زیرا وی در حله می زیست و حال در بغداد به دشواری، روزگار می گذراند و با حاکمان ضد اسلامی برخورد داشت.

در تاریخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و احوالات علی صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام می بینیم که آنان نیز به این کارها می پرداختند. ما اگر بخواهیم خودکفا شویم باید نهضت اسلامی همه این کارها را انجام دهد تا بتواند پیشرفت نماید. در روایتی آمده است: «روزی شخص بیکاری پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او دو درهم داد. وی با آن پول، ریسمانی و تبری خرید و به صحرا رفت و هیزم جمع کرد و به مدینه منوره برگشت و هیزم را فروخت و بدین ترتیب به لطف و عنایت خدای سبحان روزی خود را به دست می آورد. او چندین روز پی در پی همین کار را انجام داد تا کاسبی محترم شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین افراد را گرد خود فراهم آورده، آنان را به سوی مصلحت دین و دنیایشان پیش می برد.

همچنین آن حضرت تأکید فراوانی بر ازدواج دختران بزرگسال و بیوه گان می کرد، تا آن جا که در تاریخ آمده است که همه صاحبگان زن ازدواج کردند، بدین معنا که زن و مرد در مسجد رسول خدا جمع می شدند و به هنگام نماز، زنان پشت سر مردان می ایستادند، سپس همه می نشستند و به موعظه رسول خدا صلی الله علیه و آله گوش می دادند. روزی زنی برخاست و گفت: ای رسول خدا من زنی بی شوهرم و می خواهم ازدواج کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خود کرد و فرمود: چه کسی با این زن ازدواج می کند؟ فردی برخاست و گفت:

من، ای رسول خدا. حضرت پرسید: چه چیز برای مهریه داری؟ گفت: مالک چیزی نیستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا سوره هایی از قرآن می دانی؟ گفت: آری ای رسول خدا. حضرت فرمود: این زن را به همسری تو در آوردم و مهر او را آموختن سوره ای از قرآن به وی قرار دادم و هر دو پذیرفتند و پیوند زناشویی میان آنان برقرار شد.

بدین ترتیب رسول خدا صلی الله علیه و آله یاران خود را گرد می آورد، نیازهایشان را برآورده می کرد، امورشان را سامان می داد و مصلحت دنیا و آخرتشان را به ایشان می نمایاند. لذا ملت ها گرد حضرتش جمع شدند و زیر بیرق اسلام درآمدند و تا به امروز می بینیم که مردم به دلیل سجایای والای اخلاقی و خدمات ارزشمند، وی را دوست می دارند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به یتیمان می فرمود: «خیر بیوتکم بیت فیه یتیم یحسن إلیه، و شر بیوتکم بیت یساء إلیه(1)؛ بهترین خانه های شما خانه ای است که یتیمی در آن باشد و مورد محبت و احسان قرار گیرد و بدترین خانه های شما آن است که در حق یتیم بدرفتاری شود».

چنان که از بعضی احادیث بر می آید همواره در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله یتیمی وجود داشت و زمانی که یتیمی در خانه رسول خدا درگذشت، مسلمانان حضرت را بسیار اندوهگین و دلشکسته دیدند. لذا به ایشان گفتند: ای رسول خدا، یتیم بسیار است و یتیمی دیگر برایت می آوریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری، اما در خدمت به این یتیم پاداش بزرگی بود زیرا او بد اخلاق بود و مرا می آزرده. (یعنی در آن جا یتیم دیگری با این اوصاف نمی شناخت).

امیر مؤمنان علیه السلام نیز نسبت به شؤون گوناگون چنین بود. در تاریخ آمده است: روزی ایشان وارد خانه یتیمی شد و چون در یتیم نگریست، گریست و این دو بیت را خواند:

ما إن تأوّهت من شیء رزئت به \*\*\* كما تأوّهت للأطفال فی الصغر

قد مات والدهم من کان یکفلهم \*\*\* فی النائبات و فی الأسفار و الحضرة(2)

«در هیچ مصیبت و اندوهی آن سان آه نکشیدم؛ که بر یتیمان خردسال اندوهگنانه آه کشیدم. پدرشان در گذشته، همو که در گرفتاری ها و در سفر و حضر آنها را کفالت و اداره می کرد».

ص: 229

1- . مستدرک الوسائل، ج 2، ص 474.

2- . المناقب، ابن شهر آشوب، ج 2، ص 339.

حال سخن این است که وقتی نهضت خود پراکندگی، بیماران، از کارافتادگان، پیرمردان و پیرزنان، بیوه زنان و دختران مجرد، ستمدیدگان، آوارگان و زندانیان خود را به اجتماع مبدل کند، محل امید و وفا خواهد شد و مردم گرد آن جمع خواهند گشت و در نتیجه، رشد کمی و کیفی آن را به همراه خواهد داشت. در حدیثی آمده است: «دو نفر به حج رفتند و یکی از آن دو در مدینه منوره بیمار شد. رفیقش که همدمش بود، روزی خواست به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله برود، چرا که فرصت کمی برای ماندن در مدینه داشتند و از راه بسیار دور آمده بودند و آن مرد سخت مشتاق زیارت حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. مرد بیمار به وی گفت: نرو، من با تو اُنس گرفته ام و اگر به زیارت بروی تنها می مانم.

دوستش نپذیرفت و گفت: اجر زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار بسیار عظیم است و من زیارت را ترك نمی کنم، می روم و نزد تو بر می گردم، آن گاه به زیارت رفت. پس از مدتی به دیدار امام صادق علیه السلام رفت و داستان را برای آن حضرت نقل کرد. امام صادق علیه السلام او فرمود: با آن که زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار بزرگ و با عظمت است اما ماندن تو نزد دوستت که مریض بود و همدم او شدن و وی را مأنوس کردن، نزد خدا برتر از زیارت قبر رسول خداست (این مضمون حدیث است و در ذهنم چنین تداعی می شود).

بدین ترتیب، ائمه اطهار علیهم السلام کمک به یکدیگر و گرد آوردن پراکندگی آنان را از واجبات و حقوق دوستی می دانند، به گونه ای که از نظر آنان بهتر است فرد سالم به زیارت نرود، بلکه باید در کنار بیمار بماند، زیرا ثواب این کار نزد خدای متعال فزون تر است. اگر نهضت از مجموعه عطوفت، دوستی و محبت متقابل برخوردار باشد همواره رشد می کند و بی گسست، به پیش می رود تا آن که به نهضتی جهانی دارای شعبه هایی در همه کشورهای اسلامی تبدیل می گردد و مقدمه ای می شود برای ایجاد حکومت يك میلیارد مسلمان.

از خدای متعال توفیق علم و عمل می خواهیم و این که دست ما را گرفته، به سوی آنچه مایه خشنودی او است رهسپار سازد و از سوی خود ما را رشد و هدایت نماید.

## 1. فراگیری

پیش تر درباره چگونگی برپایی حکومت يك میلیاردي مسلمانان - که تحقق آن مشروط به اذن و اراده خداست - سخن رفت و گفتیم که تحقق این امر بر نهضتی فراگیر بر اساس گزینه هایی استوار است که عبارتند از:

1. آگاهی؛ 2. سازمان دهی؛ 3. مراعات اصولی کلی جنبش؛ 4. سلامت؛ 5. خودکفایی.

اکنون بحث درباره بنیان ششم، یعنی روش حکومت در ابعاد گوناگون آن است. این روش باید در نهضتی که - به خواست خدا - مقدمه حکومت است، لحاظ شود. سخن این بخش در این باره است که حکومت، باید بتواند افراد سریع و پر تحرک، کند و کم تحرک متوسط، دور و نزدیک را با رویکرد و مشرب های گوناگون شهروندان مسلمان، کافر و کتابی به يك سخن، همگان را در بر گیرد. باید شیوه حکومت فراگیر باشد و تاجایی که می تواند افراد را جذب کند، به گونه ای که همگان اطمینان خاطر حاصل کنند که می توانند در سایه این حکومت بارفاه گسترده، آزاد، با کرامت و آرامش زندگی کنند. وقتی حکومت چنین باشد و نهضت که مقدمه تأسیس این حکومت است این شیوه را بر خود حاکم سازد، به طور حتم مردم گرد آن فراهم خواهند آمد و در نهایت خواهد توانست آنان را از

چنگال نادانی، استعمار، استبداد، دیکتاتوری، استعمار و امثال آن نجات دهد.

حال اگر حکومت روشی برخلاف آنچه بیان شد در پیش گرفته، نهضت را در مسیری

مخالف قرار دهد، پیروز نمی گردد و به حکومت دست نخواهد یافت و اگر هم در منطقه کوچکی قدرت را به دست گیرد، دیری نمی گذرد که نابود خواهد شد، چون هر حکومتی که مقبولیت مردمی نداشته باشد، به حتم به زودی فرو خواهد ریخت. روشی را که - به خواست خدا - می خواهیم به پا داریم، می تواند همه مسلمانان را در تمام کشورها فراگیرد و غیر مسلمانان را بدان علاقه مند کند تا آن جا که آنان نیز در سایه این حکومت و نظام در خواهند آمد و بدان تن خواهند داد.

چنان که پیش تر گفتیم، یکی از نویسندگان آورده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مدت کوتاه توانست، آن جماعتِ بیزار از یکدیگر، مخالف با یکدیگر، همواره در جنگ را که خودخواهی ها، قوم گرایی ها، تفرقه و تعصب بر آنان چیره بود، جمع کند، فقط از آن جهت بود که آنان فهمیدند حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس مشورت، مهربانی و عطف استوار است، به گونه ای که حتی دشمن ترین دشمنانش - در صورتی که اسلحه بر زمین بگذارد - می تواند با امنیت و آسایش، زیر بیرق آن حضرت زندگی کند و حتی آقایی و ریاست خود را داشته باشد، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله جمله ای به این مضمون به آنان فرمود: «گواهی دهید که خدایی جز الله نیست و من رسول خدا هستم تا پادشاه باشید»<sup>(1)</sup>.

پیامبر صلی الله علیه و آله با این روش توانست قبایل از هم گریزان و ستیزه گر عرب و ملت های مختلف و جوامع از یکدیگر دور را گرد آورد. باید توجه داشت که مسأله سفید، سیاه و زرد و عرب، عجم، هندی و ترکی، مرزهای ساختگی جغرافیایی، نژادپرستی و امثال آن نیست، بلکه مسأله برادری اسلامی فراگیر است. فراتر از این اگر فردی مسلمان هم نبود، رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در پناه خود می گرفت، به عنوان مثال، وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، تنها اندکی از مردم آن جا مسلمان شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله حتی یکی از آنان را به پذیرش اسلام مجبور نکرد، بلکه بدی همه آنها را نادیده گرفته، به گونه ای با آنان رفتار کرد که آن مردم با تمام وجود احساس کردند اسلام برای آنها از جاهلیت بهتر است و آبرو، مال، جان

ص: 232

---

1- . ر.ک: بحار الأنوار، ج 18، ص 185: «ادعواکم إلی شهادة ان لا اله الا الله و ائی رسول الله فأجیبونی... تکونون ملوکا».



مورخان نقل کرده اند: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، جوانی به نام «عتاب» را حاکم آن جا قرار داد و حقوق روزانه چهار درهم یعنی حدوداً دو مثقال نقره برایش مقرر نموده، و به او فرمود: «در حق نیکانشان نیکی کن و از بدکارشان درگذر».

این سفارش، پایه ای شد تا سرزمینی که بیست سال با رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگید و در آن سرکشان، کافران، قاتلان و مجرمان وجود داشتند به دست «عتاب» به کشوری بسیار فروتن تبدیل گشت، زیرا دریافته بودند که اگر هم بدی کنند از آنان می گذرند و اگر نیکی کنند به آنان نیکی می شود. به برکت این دستور هرگز مکه علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله قیام نکرد، با آن که می دانیم رسول خدا در آن جا لشکر یا نگهبان و نیروی ضربت مستقر نکرد بلکه با لطف، توجه، محبت و نیکی دلهای شان را اسیر خود ساخت.

بی تردید باید این روش را، در عمل، نه صرفاً شعاری، قرار دهیم. بسیاری از گروه ها، حکومت ها و احزاب شعارهایی را مطرح می کنند، اما در پس این شعارها چیزهای دیگری نهفته است که با شعارهای ادعایی متناقض هستند. بنابراین باید آموزه «به نیکوکارشان نیکویی کن و از بدشان درگذر». روش و قانون حکومت قرار بدهیم نهضت اسلامی هم پیش از دستیابی به قدرت، باید این امر را به عنوان شعار و شیوه عملی خود قرار دهد، یعنی در آگاهی دادن، نمود، عمل و سخن، چنین باشد تا مردم مطمئن شوند که اگر حکومتی را از دست دادند بهتر از آن را به دست آورده اند.

در تاریخ است که: یکی از دانشوران، وزیر یکی از پادشاهان بزرگ بود و این عالم مبالغه انگفتی در راه مردمی که در حکومت آن پادشاه روزگار می گذراندند، هزینه می کرد. سخن چینان پیش پادشاه با بدگویی از وی گفتند: وزیر، پول ها را بی حساب خرج می کند.

پادشاه وزیر را احضار کرد و به وی گفت: ای وزیر، با پول ها چکار می کنی؟

وزیر دانشمند متوجه سخن چینی ها شد و گفت: ای پادشاه، تو جوانی زیبا هستی و اگر تو را در بازار برده فروشان بفروشند ارزش تو شصت درهم خواهد بود و من پیرمردی

ناتوان هستیم که اگر مرا در بازار برده فروشان بفروشند بیش از بیست درهم قیمت نخواهم داشت. این، تفاوت ارزش من و توست. و اما سپاهیان، نیزه های آنان از دو ذرع تجاوز نمی کند و تیرهایشان نیز از صد ذرع در نمی گذرد. آیا می توانیم این حکومت گسترده را با قیمت تو و من و با تیرها و نیزه هایمان با همه دشمنانی که داریم حفاظت کنیم؟ من برای تو دو سپاه درست کردم، سپاهی در شب و سپاهی در روز. سپاه شب دست سوی خدا فراز می کند و دعا و توسل می نماید و سپاه روز از تو، کشورداری و حکومت و از اسلام و مسلمانان دفاع می کند و من این پول ها را برای این دو سپاه خرج می کنم: و همین علت پایداری و بقای دراز مدت حکومت تو است.

پادشاه سخن وزیر را پسندید و قانع شد و او را بیش از پیش به خود نزدیک کرد. آری، مردم با جنگ افزار، زندان، دشنام گویی، تهمت و تبعید تسلیم حکومتی نمی شوند، بلکه باید دل ها را تسخیر کرد. وقتی حکومتی دل ها را با خود داشته باشد استوار، بادوام، پایدار، مستمر می ماند و دشمنان نمی توانند آن را متزلزل کنند.

امروزه مسلمانان در محاصره دشمنان کینه توزی چون: صلیبیان، صهیونیست ها، کمونیست ها و مزدوران داخلی و خارجی آنان قرار دارند. با این حال آیا جز به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله می توان حکومتی را برپا داشت و اصولاً چنین چیزی می سزد؟ باید حکومت، روشی را در پیش گیرد که دل ها را گرد آورد، پراکندگی را به جمعیت تبدیل کند و از دشمنی دشمنان بکاهد، چه این که - به خواست خدا - از این رهگذر، حکومت یک میلیارد مسلمان پا خواهد گرفت و این امر، بر خدای متعال دشوار نیست.

## 2. نادیده گرفتن گذشته

حکومت باید سیاست «نادیده گرفتن گذشته» را روش حکومتی خود قرار دهد و از افراد وابسته به حکومت هایی که در حکومت جدید بی طرفی ورزیده و با دشمن رابطه ای ندارند، گذشت کند. این گذشت موجب می گردد که مردم گرد حکومت جدید جمع شوند

و آن را تأیید کنند. این مسأله فقط در خصوص پس از برپایی حکومت نیست، بلکه قبل از به دست گرفتن قدرت را نیز شامل می شود. باید حکومت نسبت به مخالفان و نسبت به افرادی بی طرف، شرح صدر داشته باشد. این در مرحله نخست امری عقلی است، زیرا انسان در صورتی که در مقام ضدیت با مخالفان باشد، به هدف خود نمی رسد. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره فرموده: «آلة الرياسة سعة الصدر(1)؛ سعه صدر ابزار ریاست است».

سعه صدر کنایه از بزرگی روح، در زمینه گذشت، چشم پوشی، بخشش، کرم، بردباری، صبوری ورزیدن در ناراحتی ها و مصیبت ها و غیر آن است. وقتی مردم بدانند که آموزه قرآنی «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»(2)؛ «خدا از آنچه در گذشته واقع شده عفو کرده است» سرلوحه کار حکومت خواهد بود و اگر به قدرت برسد انتقام در پیش نخواهد گرفت، مردم گرد این حرکت جمع می شوند و از طرف دیگر کسانی که در حکومت پیشین بودند، بر خود نمی ترسند و لذا چوب لای چرخ اربه نهضت نگذاشته، مانع پیشرفت آن نخواهند شد، بلکه در این اندیشه خواهند بود که نهضت در صورتی پیروزی اموال مصادره، زمین و ثروتشان را به یغما نبرده، مصادره نمی نماید. و به زندان نمی اندازد، شکنجه شان نمی دهد، برخورد بد نمی کند و مستحقان اعدام را اعدام نمی کند و به تدریج به یاران و هواداران نهضت و حکومت اسلامی تبدیل می شوند.

بسیاری از مردم از حکومت اسلامی می ترسند چون از اسلام جز خشونت و کیفرهای سخت نمی شناسند و می گویند اگر نهضت اسلامی به وجود آید، قطعاً به حکومت اسلامی منجر می شود و حکومت اسلامی نیز از آنان انتقام می گیرد و نتیجه این معادله تمایل آنان به سپاه دشمن خواهد بود. البته اینان به جهت علاقه مندی به دشمن، جذب آنها نمی شوند، بلکه به دلیل هراس از اسلام چنین می کنند. حال اگر دریابند که نهضت و حکومت بر پایه سیره پیامبران و ائمه علیهم السلام حرکت خواهد کرد و در پی انتقام گیری نیست و شعارش «نادیده گرفتن گذشته» است، بی تردید شمار زیادی گرد نهضت فراهم خواهند آمد.

ص: 235

1- . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 176.

2- . سوره مائده، آیه 95.

در نظر بگیریم در حال حاضر، نزدیک به بیست میلیون کارمند در کشورهای اسلامی وجود دارند. اینان اگر از نهضت و از حکومت اسلامی ترسی نداشته باشند، کسانی که در پی تأسیس حکومت اسلامی هستند از این نیروها استفاده فراوانی خواهند کرد، اما اگر از حکومت اسلامی بترسند، تبدیل به دشمنان آن شده و با همه توان و امکانات خود در برابر آن می ایستند و با توجه به ماهیت شغل دولتی آنان، از توانمندی بسیار برای رویارویی با نهضت و حکومت برخوردارند. دیگر این که با دشمنان نهضت و حکومت اسلامی رابطه برقرار کرده، دشمنان را علیه نهضت، جذب می نمایند.

به طور کلی اگر ما این کار را انجام ندهیم، مفهوم آن از دست دادن هدف برای چیزی اندک است. از همین رو در برنامه پیامبران همواره آموزه «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ» را می بینیم. روایت شده است که: حضرت عیسی علیه السلام از اجرای حدّ بر زنی روسپی، خودداری نمود.

بی تردید حضرت عیسی علیه السلام این مطلب را در نظر داشت و هدف او تعطیل حکم خدای متعال نبود، بلکه اهم و مهم را لحاظ می کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز وقتی به حکومت دست یافت، فرمود: «الإسلام يُجِبُّ ما قبله (1)؛ اسلام گذشته را نادیده گرفته، آن را می پوشاند». این سخن بدین معناست، هر کس پیش از این مرتکب بدی شده و دست به ریختن خون، غارت و جنگ آلوده و زیر بیرق مشرکان قرار گرفته، اگر اسلام بیاورد، مورد عفو قرار می گیرد. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، از حضرتش پرسیدند: «آیا در خانه خود سکونت نمی کنی؟» چون رسول خدا در مکه مکرمه خانه ای داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «مگر ما خانه داریم؟» منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از بیان این بود که از خانه اش که کافران پیش از رسیدن او به مکه مصادره کرده بودند، چشم پوشید. چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله لحاظ می کرد این بود که کافری خانه وی را مصادره کرده و حتما کسانی را - به عنوان اجاره یا خویشاوندی و امثال آن - در آن خانه اسکان داده است. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آن خانه را باز می گرداند، مفهومی این بود که ساکنان آن خانه را از آن جا بیرون کند، اما آن حضرت تا این اندازه از

ص: 236

حق خود گذشت تا مبادا کسی بگوید: حال که پیامبر بر مکه چیره شد، ما را از خانه ای که در آن زندگی می کردیم و پناهگاه ما بود، بیرون کرد.

این سیره از خردورزی پیامبر بزرگ نشان دارد که آن را از خدای سبحان گرفته است. امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز وقتی به حکومت رسید، چیزی را حتی فدک را که ملک شخصی خود و فرزندانش بود و از طریق میراث حضرت زهرا علیها السلام به آنان رسیده بود، باز پس نستاند. روشن باشد که آن روز فدک تحت سیطره امام علیه السلام بود و حتی به حضرتش پیشنهاد شد که آن را بازگرداند، ولی - چنان که ماجرای این گفتگو در نهج البلاغه آمده است - در پاسخ فرمود: نیازی به فدک و جز آن ندارد. به نظر می آید که امام علیه السلام از این منظر و این که فدک چه سودی برای امام دارد به ماجرا می نگریست.

از آن گذشته امام علیه السلام اهل دنیا نبود تا به اثاثیه گران قیمت، کاخ ها، چهارپایان و مرکب ها و امثال آن نیازمند باشد، بلکه افق های دور را لحاظ می داشت و می اندیشید که چگونه مسلمانان را زیر لوای اسلام گرد آورد و قلب مسلمانان را تسخیر کند. اگر ایشان فدک را باز می گرداند، حتماً کسانی که در زمان عثمان از آن بهره می گرفتند، از این بهره مندی باز می ماندند و نهایتاً می گفتند: اگر علی نبود برای ما بهتر بود.

نهضت اسلامی پیش از رسیدن به حکومت باید روش خودش را بر اصل «نادیده گرفتن گذشته» و حفظ هر چیز در همان حال پیشین استوار کند و فقط آینده را تغییر دهد. در بحث آینده به خواست خدا، پاره ای از احادیث وارد در این خصوص را ذکر خواهیم کرد. در این جا پرسشی مطرح است و آن این که کسانی که مرتکب قتل شده یا غارت کردند و یا در زمین فساد نموده اند، آیا مورد کیفر واقع نمی شوند؟

پاسخ آن است: آری کیفر نمی شوند، چون کار رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و عیسی مسیح علیه السلام حجت است. چنان که در مسأله اصولی استصحاب شرایع پیشین ثابت شده است و شیخ مرتضی انصاری در رسائل و دیگران در کتب اصولی خود ذکر کرده اند، کار پیامبران پیشین نسبت به بعد از آمدن اسلام حجت است.

برای نجات مسلمانان از یوغ استعمارگران و استثمارگران، باید ساده ترین روش را در پیش بگیریم و راه ساده تر، آسان تر و کوتاه تر، راه افرادی است که «نادیده گرفتن گذشته» را روش حکومت خود قرار داده اند. فقیه دارای مشروعیت را که اکثریت امت برگزیده اند و یا شورای فقیهان که قدرت را در دست دارند و اکثریت امت آنان را برگزیده، حق گذشت از هرچه بخواهند، دارند و اگر مصلحت را در جلب رضایت اولیای دم، مال باختگان، تبعید شدگان یا کسانی که حرمت شان مورد تعرض قرار گرفته و بدین جهت اعتبار و آبروی شان خدشه دار شده است، می تواند با استفاده از موجودی بیت المال چنین کاری را بکنند و خدا توفیق دهنده است و از همو یاری خواسته می شود.

### 3. دلایل نادیده گرفتن گذشته

دو قاعده در این خصوص وجود دارد:

قاعده نخست آن که «اسلام گذشته را نادیده گرفته، آن را می پوشاند». بدین معنا اگر کافری نماز نخوانده، زکات نداده، زنا کرده، شراب خورده... و کسی را به ناحق کشته باشد وقتی اسلام آورد و به درگاه الهی توبه کرد، اسلام آنچه را که قبل از آن از او سرزده، نادیده می گیرد این حدیث به تواتر از طریق شیعه و اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از مسلمان شدن کافر، او را نسبت به اعمال گذشته اش بازخواست نکرد و از وی نخواست تا نمازهای ترك شده را به جا آورد، روزه های نگرفته را بگیرد یا آن که چون زنا کرده یا کار ناشایستی مرتکب شده باید حدّ بخورد و به کیفر کشتن کسی، کشته شود یا دیه بپردازد. از این رو وقتی کافران مکه، طائف و غیر آنان اسلام آوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به حال خود وا گذاشت. در بین فقیهان در این خصوص که کافر مسلمان شده باید غسل کند یا نه و لباس نجسش را که پیش از اسلام نجس بود، بشوید یا نه، اختلاف است. بعضی می گویند: باید غسل جنابت کرده، جامه هایش را پاک کند. بعضی دیگر می گویند: نه. نه غسل، نه جنابت و نه نجاست مطرح است، مگر آن که

عین نجاست موجود باشد، از قبیل: عین خون، عین غائط یا عین بول. این قاعده ای است و فقیهان از اول تا آخر فقه به آن تمسک می جویند.

قاعده دوم: این که وقتی دولت اسلامی بر پا شد، رئیس حکومت، از گذشته افراد می گذرد، حتی اگر از مسلمان جرمی و خلافی صادر شده باشد. شیخ طوسی حدیثی از امام رضا علیه السلام آورده است که فرمود: «لو أفضى إليه الحكم لأقرّ الناس على ما في أيديهم، و لم ينظر في شيء إلا بما حدث في سلطانه(1)؛ اگر حکومت به او برسد، آنچه در دست مردم است، به

اختیارشان وا می گذارد، مگر آن که در زمان قدرت و حکومت او اتفاقی بیفتد».

نیز فرمود: «إنّ النبي صلى الله عليه وآله لم ينظر في حدث أحدثه وهم مشركون، وأنّ من أسلم أقرّه على ما في يده(2)؛ پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آنچه در زمان شرك از مشرکان سرزده کاری نداشتند و هرکس اسلام آورد، آنچه در اختیار داشت بدو وا گذاشتند».

به این قاعده استدلال می شود که اگر دولت اسلامی ایجاد شد، رئیس دولت می گوید: «خدا از اعمال گذشته، گذشته است» اما نسبت به آینده جای چشم پوشی و گذشت نیست. وقتی امیر مؤمنان علیه السلام به حکومت رسید، قاعده دوم را به کار گرفت. همه می دانستند که در روزگار پیش از حکومت امام علیه السلام محقق کشی ها، قتل، سرقت، غارت و مصادره اموال دیگران سخت شایع بود، با این حال - چنان که بر کسی پوشیده نیست - امام چیزی را تغییر نداد. البته سخن امام علیه السلام درباره تیول های خلیفه پیشین، فقط به منظور آگاهی بخشی برای اجرا بود، چرا که امام علیه السلام آن را به مرحله اجرا در نیاورد؛ مطلبی که تاریخ گویای آن است. وانگهی بین بیان حکم و عملی کردن آن فرق است. لذا می بینیم که در قرآن حکیم از این قبیل احکام، آمده که فقط برای بیان حکم است و اجرایی در کار نیست و فایده بیان حکم آن است که دزدان و بدکاران بترسند و سرقت نکنند و در آینده کار ناروا انجام ندهند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»(3)؛

ص: 239

1- . تهذیب الأحكام، ج 6، ص 269.

2- . همان.

3- . سوره توبه، آیه 73.

«ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر.»

تاریخ حتی يك مورد را ثبت نکرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله علیه منافقان جنگیده باشند. پیامبر صلی الله علیه و آله با کافران جنگید، اما آیا با منافقان نیز جنگید؟ هرگز، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار با منافقان مدارا می کرد حتی پیامبر صلی الله علیه و آله «عبدالله بن اُبی» را (که از رؤسای منافقان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و سوره منافقان درباره او نازل شده است)، مورد تعرض قرار نداد. از این فراتر، پسر عبدالله بن اُبی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای رسول خدا، اگر می خواهی او را بکشی، فرمانم ده تا او را بکشم». رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از این کار منع کرد و زمانی که عبدالله مرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نماز گزارد و لباس خود را داد تا عبدالله را در آن کفن کنند و حضرت سر قبرش رفت. این در حالی بود که حضرت می دانست خدای سبحان در مورد منافقان گفته است: «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ...»<sup>(1)</sup>؛ «و هرگز بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست».

حتی افرادی که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، بر پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کردند و گفتند: «خداوند از این کار نهي کرده است، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم آگاه و نسبت به قانون اهم و مهم - که جای بحث آن این جا نیست دانایتر بود - در هر صورت، بحث ما در این جا درباره منافقان نیست و فقط می خواستیم سخن امیر مؤمنان علیه السلام را درباره تیول های حکومت های قبل از حضرت توضیح دهیم که این سخن بیشتر به تهدید می ماند تا به قصد اجرا، زیرا همان گونه که بیان شد امام علیه السلام حتی فدک را که ملك فاطمه زهرا علیها السلام و پس از فاطمه ملك علی و فرزندان فاطمه، حسن، حسین، زینب و ام کلثوم علیهم السلام بود، بازنگرداند، چه رسد به دیگر موارد، از جمله موردی که در خطبه خود بدان تصریح کرد.

ما با استناد به کتاب، سنت و عقل، بر این باور هستیم که روش حکومت اسلامی «نادیده گرفتن گذشته» است و حکومت اسلامی درباره مسائل حال و آینده می اندیشد، نه درباره مسائل گذشته، مگر آن که مسأله گذشته تا حال ادامه پیدا کند، مانند کافرانی که پس

ص: 240



از اسلام آوردنشان در بدنشان نجاست وجود داشته باشد یا در خانه هایشان شراب یا گوشت خوک وجود داشته باشد. این موارد قابل چشم پوشی نیست، چون مثل مسأله آینده است، اما نسبت به گذشته، خدای منان از گذشته، گذشته است.

واقعیت این است که اگر مسلمانان منحرف و روی برتافته بدانند که روش حکومت در اسلام چنین است، حتماً باور خود را درباره مجازات اسلامی تغییر داده، در زیر بیرق اسلام در می آیند و بدین وسیله نهضت اسلامی پیشرفت کرده، خواهد توانست مردم را گرد خود جمع کند تا جایی که - به خواست خدای سبحان - به قدرت دست پیدا کند. این فرایند، در اصطلاح فقه اسلامی قانون «اهم و مهم» نام دارد. فقیهان برای این قانون در کتاب جهاد، مثال هایی را ارائه می کنند و به عنوان نمونه: وقتی کافران از مسلمانان در جنگ به عنوان سپر انسانی استفاده می کنند، امیر بین دو چیز دایر است، کشتن مسلمانانی که کافران آنان را سپر خود قرار داده اند و شکست دادن کافران متجاوز و پرهیز از کشتن مسلمانان. در مورد دوم، کافران پیشروی کرده، تباهی و فساد به بار خواهند آورد. در این حالت فقیهان می گویند: مسلمانان که سپر قرار داده شده اند کشته شوند تا به کافرانی که پشت سر ایشان پناه گرفته دسترسی یابند و در این صورت، قاتل و مقتول در بهشت خواهند بود، زیرا این نحوه مردن، کشته شدن، در راه خداست.

فقیهان برای این قاعده مثال دیگری به این نحو ارائه می کنند که اگر ستمگری انسانی را بین بریدن دست و بریدن سر مخیر ساخت، در این صورت عقلاً و شرعاً بر او لازم است که دست را قطع کند، زیرا قطع دست به مرگ نمی انجامد، اما قطع سر جان فرد را می گیرد. از این رو اهم بر مهم مقدم می شود. برای این قانون مثال های فراوانی متصور است.

نتیجه این که باید اصل «نادیده گرفتن گذشته» را برنامه حکومت اسلامی قرار داد. دقیقاً همان گونه که امام رضا علیه السلام فرمود و علی بن ابی طالب علیه السلام آن را به کار گرفت و نیز آن گونه که قانون اهم و مهم - عقلاً و شرعاً ثابت است - اقتضا می کند. اگر حکومت چنین کند، کسانی که در کشورهای اسلامی زندگی می کنند، و در طول حکومت های پیشین دچار

لغزش‌هایی شده، اما بر سر راه نهضت مانع تراشی نکرده، بلکه نهضت را در راه رسیدن به هدفش یاری کرده اند، آرامش خاطر خواهند یافت.

#### 4. توجه به شایستگی‌ها و پرهیز از پاك سازی

پاك سازی به سبک حکومت‌های کمونیستی و یا انقلابی که غالباً در این گونه حکومت‌ها دیده می‌شود، در حکومت اسلامی وجود ندارد، چرا که این قبیل حکومت‌ها، وقتی به قدرت می‌رسند با شعار پاك سازی، گروهی از کارمندان را اخراج می‌کنند و گاه این کار را هر دو سال يك بار انجام می‌دهند، چنان که روسیه کمونیست و چین کمونیست آن را انجام دادند. پاك سازی به این مفهوم در حکومت مترقی اسلامی يك میلیارد مسلمان. وجود ندارد. بنابراین متولیان نهضت و حکومت باید از اجرای این دست سیاست‌ها پرهیز کرده، حتی قبل از دستیابی به قدرت از این سیاست دوری کنند و عملاً دوری از آن را به اجرا بگذارند، یعنی پس از دستیابی به حکومت هیچ کس را به این مفهوم پاك سازی نکنند، زیرا حکومت اسلامی، حکومت کینه، دیکتاتوری، و تصفیه حساب‌های بانندی نیست، بلکه پاکسازی منش حکومت‌های کینه‌توز و خودکامه‌ای است که احزاب و آزادی‌ها در آن وجود ندارد. دیگر هدف حکومت‌ها از پاك سازی وارد کردن دوستان خویش به درون قدرت و بیرون کردن افراد پیشین است.

اسلام چنین نیست، که دین‌گذشت، رحمت، عفو و جذب شایستگان و شایستگی‌ها است، البته شایستگی به مفهوم اسلامی آن و نه به معنایی که حکومت‌ها در پی آن هستند. اسلام شایستگی‌ها را در هر کس و هر جا که پیدا کند، چه در کارمندان پیشین و چه افرادی که حکومت جدید می‌خواهد آنان را وارد کار کند، در نظر می‌گیرد. این چیزی است که اسلام آن را لحاظ می‌کند، چون دین شایستگی‌هاست و در آن فرقی بین پیشین و پسین نیست. به همین جهت پیامبر اسلام را می‌بینیم که گروهی از مشرکین پیشین را که اسلام آورده بودند وارد حکومت کرد و آنان را امیران قبایل شان قرار داد. امیر مؤمنان علیه السلام نیز

گروهی از حاکمان و امیران پیشین را در محل کارشان ابقا کرد و فقط گروه خاصی را از کار برکنار نمود که توده های مردم با آنان مخالف بودند، وانگهی عدم شایستگی آنان نیز اثبات شده بود. جان سخن این که اسلام شایستگی ها را در نظر می گیرد.

روایت شده است که: «فردی کافر و مستحق قتل را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. در آن حال جبرئیل بر حضرت نازل شد و گفت: ای رسول خدا، خدایت سلامت می رساند و می گوید از این فرد درگذر، چون انسان کریمی است. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن شخص فرمود: تو بخشوده شدی، هر جا که می خواهی برو. او پرسید: چرا ای محمد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون جبرئیل به من خبر داد که تو کریم و بخشنده ای و خداوند، انسان کریم را دوست می دارد» (1).

همین امر موجب اسلام آوردن آن شخص گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این فرد کرامت را مورد توجه قرار داد و او را بخشود، با آن که وی مشرک بود و دست به کاری زده بود که از نظر قوانین اسلامی می بایست کشته می شد.

بنابراین، اگر در بین کارمندان پیشین شایستگی های ایمانی وجود داشته باشد که در آینده نیز آنان را پایبند کند و بتواند کارهایی را که به آنان محول می شود، به نیکی انجام دهند، در کارشان ابقا می شوند، چرا که اسلام از گذشته افراد در می گذرد، اما اگر افراد نادری وجود دارند که فاقد شایستگی هستند، خودشان نیز می پذیرند که شایستگی و امید ماندن در حکومت های غیر اسلامی را ندارند، چه رسد به حکومت اسلامی نو پا.

البته کسی هم که از کاری کنار گذاشته می شود. باید حکومت به او کاری بدهد که مناسب او باشد و اگر فرد معاف شده از وظیفه، توان انجام کاری را نداشته باشد حکومت باید او را اداره کند. این شیوه را در رفتار علی علیه السلام مشاهده می کنیم. وقتی اسیران ایرانی را به مدینه آوردند، خلیفه وقت می خواست آنان را به بردگی گیرد، اما آن حضرت، فرصت این کار را از خلیفه گرفت، بدین ترتیب که سهم خود را از آن اسیران بخشید و آنان به همان اندازه آزاد شدند و وقتی بنی هاشم این کار را از امام دیدند، آنان نیز سهم خود را از

ص: 243

در فقه اسلامی آمده است که هرگاه آزادی در جایی به وجود آمد، تسری پیدا می کند، به گونه ای که امکان ندارد فردی برای همیشه نیمه آزاد و نیمه عبد باقی بماند. از این رو همه آنان آزاد گشتند. وقتی خلیفه وقت به امام علیه السلام گفت که تصمیم مرا در مورد اینان خراب کردی، امام به او فرمود: آری، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إرحموا عزیز قوم ذل(1)؛ عزیز قومی که خوار گشته است، ترحم کنید» و این افراد، عزیزان قوم خود بودند و من در مورد آنان به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کردم.

امام علیه السلام اینان را که کافر بودند و به جنگ مسلمانان و اسلام آمدند آزاد کرد، چون افراد شایسته و عزیز ملت خودشان بودند. بعدها تاریخ شایستگی این گروه را به اثبات رساند و در موارد معروفی به مرحله ولایی دست یافتند.

آری اسلام بر محور شایستگی ها می چرخد، نه بر محور دیکتاتوری و انتقام گیری. وانگهی سوابق افراد بر پایه قانون «خدا گذشته ها را نادیده می گیرد و از آن می گذرد» لحاظ می گردد. پس هرکه شایستگی اسلامی داشته باشد در قدرت می ماند و هرکه از این ویژگی برخوردار نباشد خود می پذیرد که نباید در حکومت بماند، چنان که در حکومت های امروزی کسی که نتواند در منصب خود کار کند، بازنشسته می شود. اسلام آمده است تا بندگان خدا را از بندگی مردم رهایی بخشیده، به بندگی خداوند در آورد. این سخن را در جنگی که بین مسلمانان و ایرانیان در گرفت، مرد مسلمانی به رستم فرخزاد سردار ایرانی گفت. وقتی فرمانده ایرانی در ماجرای مفصل و پس از گفتگوی طولانی خطاب به آن مرد گفت: اگر ما ایمان بیاوریم و به احکام اسلام ملتزم شویم آیا شما مسلمانان به کشورتان باز می گردید؟ مرد مسلمان گفت: آری به خدا، ما برای مال، مقام و امثال آن به این سرزمین

نیامده ایم، بلکه آمده ایم تا بندگان خدا را از پرستش مردم به پرستش خدا گرایش دهیم».

اسلام دین استعمار و کینه نیست که به گذشته بنگرد، بلکه به آینده می نگرد و گذشته را

می بخشد و عفو می کند و در چنین حکومتی اگر کسی شایستگی داشت در منصب خود باقی می ماند. نقل شده است: در یکی از جنگ ها اسیرانی را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آنان لبخندی زد. یکی از اسیران بی پروا گفت: ای محمد، ما را اسیر کرده ای، حال لبخند می زنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی به این مضمون فرمود: من از آن رو لبخند زدم که می خواهم شما را به سوی خوشبختی و بهشت هدایت کنم و شما می خواهید به سوی بدبختی و جهنم فرار کنید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست مردم را به سوی خیر دنیا و آخرتشان بکشاند و در پی دیکتاتوری، ثروت و مقام نبود تا از این رهگذر برای خود شکوه و عظمت دست و پا کند، آن سان که خسروان، قیصرها و حاکمان دیگر به جهت رسیدن به دنیا انجام می دهند. پس تا زمانی که اسلام دین شایستگی ها باشد، وقتی به حکومت رسید، باید چشم پوشیدن بر گذشته را روش خود قرار دهد و شایستگی های در آینده را لحاظ دارد. در اسلام پاکسازی کارمندان به مفهوم قلع و قمع کردن آنان مطرح نیست؛ چیزی که در بسیاری موارد آن پاکسازی به معنای لگدمال کردن شایستگی هاست و به قدرت رساندن مزدوران، فرصت طلبان و وابستگان به حاکم دیکتاتور است و البته این تعامل از اخلاق اسلامی نیست. از خدای سبحان خواستاریم که ما را برای اجرای اسلام موفق بدارد و فرجام کارمان را به خیر گرداند تا روشمان همان روش اسلام باشد، و خداوند دهنده توفیق است.

## 5. ابعاد گوناگون شیوه و منش حکومت

روش حکومت باید دو ویژگی داشته باشد:

1. مشورتی باشد، بنابراین حکومت مورد نظر اسلام، دیکتاتوری و استبدادی نیست، بلکه باید مسلمانان در چنین حکومتی با یکدیگر مشورت کنند و درباره شؤون گوناگون این حکومت دیدگاه خود را مطرح کنند و حاکمی را برگزینند که در او شرایطی را که خدای متعال مقرر کرده است، جمع باشد.

2. باید در این حکومت، بالاترین قدرت، از آن «فقیهان عادل» باشد و فقیهان عادل کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیشوایان پاک، آنان را برای حکومت تعیین کرده اند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: «اللهم إرحم خلفائي؛ خدایا بر جانشینانم رحمت آر». گفته شد: ای رسول خدا، جانشینان شما کیانند؟ فرمود: «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَيُرَوُّونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي؛ آنان که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا نقل می کنند»<sup>(1)</sup>.

بنابراین اگر عالمان در کشورها پراکنده باشند، مثلاً در پاکستان، در ایران، در عراق، در مصر و در دیگر کشورها حضور داشته باشند، اینان، پس از آن که امت، افراد صالح را از بینشان برگزید، مجلسی برای اداره کارهای جامعه بر پایه اکثریت آرا تشکیل می دهند.

مقصود از صلاحیت، فقط در فهم احکام شرعی نیست، چون احکام شرعی روشن است، بلکه باید در تطبیق احکام شرعی بر قضایای زمانی (وضعی) نیز صلاحیت داشته باشند. در سایه رهبری این دانشمندان مشاور، احزاب اسلامی آزاد شکل می گیرد، یعنی احزاب اسلامی آزادی وجود خواهند داشت که در فضای کاملاً اسلامی فعالیت خواهند کرد، گرچه اینان در زمینه تطبیق و اجرای احکام، برداشت های گوناگون خواهند داشت. مثلاً ممکن است حزبی در مورد همسایه ای متجاوز، جنگ را برگزیند و حزب دیگری به صلح باور داشته باشد. یا آن که حزبی به پیشرفت در تقویت بنیان اقتصاد کشاورزی معتقد باشد و حزب دیگری صلاح را در پیشرفت و تقویت اقتصاد صنعتی ببیند.

همچنین اختلاف برداشت های دیگر در چارچوب اسلامی باشد، نظیر اختلافی که بین مراجع فقیه در احکام فقهی با توجه به درک آنان از کتاب، سنت، اجماع و عقل به وجود می آید. این اختلاف ها باید طبق معیارهایی باشد که اسلام آن را قبول دارد. این احزاب آزاد اسلامی موجود در همه جهان اسلام باید مدرسه ای باشد برای سیاست اسلامی و پیشرفت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی. بنابراین پس از مشورت در اصل حکومت و تشکیل مجلس اعلای فقیهان که در واقع بالاترین قدرت جامعه خواهند بود، نوبت به

ص: 246

احزاب آزاد خواهد رسید و انتخابات برای مجلس شورای ملی و مجلس سنا تحقق خواهد یافت. البته مقصود از مجلس سنا، مجلسی است که از فقهای بزرگ و آگاه به سیاست و یا سیاستمداران بزرگ و متدین تشکیل شود و باید طبق معیارهای اسلامی باشد. مجالس سنا در کشورهایی چون انگلیس و آمریکا، بازیچه ای است در دست دولت که وابستگی شان در جریان ها و رخدادهای مشهور، بر کسی پوشیده نیست.

در هر صورت این، اساسنامه ای برای حکومت مشورتی، مجلس فقها و احزاب آزاد است که از روزنامه، مجله، جمعیت، برنامه های رادیویی و تلویزیونی و جز آن برخوردار هستند. این احزاب در راه تقویت کشورهای اسلامی، پیش گیری از ستم بر مردم، جلب رضایت آنان، جذب جوانان و دیگر عرصه ها رقابت خواهند کرد. از سوی دیگر عناصر ماندگاری حکومت اسلامی مورد انتظار يك میلیارد مسلمان، بر پایه آزادی عقیده، آزادی بیان و آزادی در کار خواهد بود، زیرا اسلام، دیکتاتور نیست و خدای متعال فرموده است:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...»(1)؛ «در دین هیچ اجباری نیست».

نیز فرموده است: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ...»(2)؛ «و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناه بده تا کلام خداوند را بشنود و سپس او را به جایگاه امنش برسان».

همه می دانیم که کافران پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمدند و با او مناقشه می کردند و پیامبر به نیکوترین روش با آنان مجادله می کرد، چنان که خدای متعال دستور داده، فرموده است: «أُدْعِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...»(3)؛ با اندرز و پند نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است، مجادله نمای».

آنان با امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام نیز چنین مناقشه می کردند.

بنابراین در اسلام آزادی عقیده و آزادی ابراز عقیده و آزادی کار، کشاورزی، تجارت،

ص: 247

1- . سوره بقره، آیه 256.

2- . سوره توبه، آیه 6.

3- . بعضی از این گفتگوها در بخش احتجاجات کتاب بحار الأنوار و بخشی در کتاب الإحتجاج آمده است.

صنعت، حیات مباحات، در اختیار گرفتن زمین، شکار، سفر، اقامت، خانه سازی و عمران و ایجاد باغ و غیره آزاد است. و حکومت باید این آزادی ها را برای مردم فراهم کند. البته باید در زمینه آزادی ها از قبیل قوانین احیاء موات و امثال آن، قوانین اسلامی لحاظ شود.

لازم است روش دولتی - که به خواست خدا به هنگام تحقق یافتن حکومت اسلامی - به وجود می آید، به گونه ای باشد که همه مردم از آزادی برخوردار باشند، حتی شهروند مشرک مجبور به ترك شرك نگردد. گاوپرستان، وطن پرستان، بت پرستان، آتش پرستان و جز آنان با زور سر نیزه و زندان، مجبور به ترك اعتقاداتشان نشوند. باید توجه داشت که پیامبر صلی الله علیه و آلهو علی بن ابی طالب علیه السلام آنان را به ترك باورهایشان مجبور نکردند. بخشی از این آزادی ها را در نوشته هایمان از قبیل: الفقه: الجهاد، الحکم فی الاسلام، الی حکم الاسلام، هکذا الاسلام، نریدها حکومت اسلامی، الی حکومت الف ملیون مسلم و غیر آن ذکر کردیم.

«عدم آزادی» يك قانون استثنایی است، همانند دیگر قوانین اضطراری از قبیل اضطرار برای خوردن گوشت مردار و شرب خمر. بنابراین، آزادی اصل است و عدم آزادی امری نادر و استثنایی است. البته بدیهی است که آزادی در چارچوب شناخته شده اسلامی خواهد بود، یعنی نه آزادی افسارگسیخته چنان که در کشورهای غربی وجود دارد و سرمایه داری بر آن چیره است و آن را از واقعیت تهی کرده است و نه سرکوب شده، بدان آنچه در کشورهای کمونیستی رخ می دهد که در آن دیکتاتوری تک حزبی، دیکتاتوری حکومت و دیکتاتوری طبقه کارگر، چنان که خود چنین مدعی اند [، اما کارگر هیچ اراده و اختیاری ندارد] در آن حاکم است. این، مقوله دوم در روش حکومت در اسلام است.

3. این حکومت وظایفی دارد که عبارت است:

الف. حفظ عدالت اجتماعی، تا مبدا کسی به دیگری تجاوز کند.

ب. حفظ کشور از تجاوز دشمنان خارجی.

ج. پیش برد جامعه در همه زمینه های زندگی، مانند: سازمان دهی، بهداشت، کار، صنعت، کشاورزی، فرهنگ، اقتصاد، معنویت، فضیلت، تقوا، ایمان و غیر آن.



حاکم در کشورهای اسلامی فردی دیکتاتور نیست و به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام «لیس سبعا ضاریا؛ درنده ای خون ریز نیست» که اموال و آزادی های مردم را مصادره و آنها را سرکوب نماید و رفتارشان را محدود کند. در روش حکومت اسلامی، اموال و آبرو و جان و آزادی مردم حتی کافرانی که در کشورهای اسلامی زندگی می کنند، در امنیت، سلامت، رفاه و آسایش است. در حدیث است که پیامبر صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به سوی گروهی از کافران گسیل داشت. آنان اظهار اسلام کردند، اما خالد جمعی از آنها را کشت. پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بالا برده، فرمود: خدایا، من از کرده خالد بیزار می جویم (و این جمله را سه بار تکرار فرمود). وقتی خالد نزد رسول خدا آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را به جهت رفتارش نکوهش کرد. خالد گفت: ای رسول خدا، آنان از روی کید، نیرنگ و دروغ اظهار اسلام کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا دل هایشان را شکافتی؟» یعنی از درون شان به کید و دروغ آنها در مورد مسلمان شدن شان آگاه شدی؟ آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله مبلغی مال (درهم و دینار) به علی علیه السلام داده، و فرمود: نزدشان برو و دیه کشتگان شان را پرداز. علی علیه السلام نزد آنها رفته، آنها را راضی کرد و دیه شان را پرداخت. امام علیه السلام حتی خسارت حیواناتی را که با آنها کشته شده بودند، پرداخت. آن گاه مقداری پول به جهت هراس و ترسی که بر زنان وارد شده بود پرداخت و نیز هرچه از اموال شان از بین رفته بود حتی زانوبند شتران شان را جبران کرد(1).

باید توجه داشت که داوری و حکومت اسلام چنین است، نه آن که طبق خواسته نفس، حاکم به مصادره، ترور، کشتار و خون ریزی بپردازد. آزادی های اسلام همچون آزادی های غربی نیست، چرا که در غرب، آزادی های نیم بندی وجود دارد که در اختیار سرمایه داری است، و مانند آزادی های دروغین شرق نیز نمی باشد، زیرا در آن جا [که شعار حمایت از کارگر و کشاورز سر داده می شود،] کارگر و کشاورز بیش از هر طبقه ای سرکوب می شود. از خدا می خواهیم ما را در برپایی حکومت اسلامی جهانی مبتنی بر کتاب و سنت و برای آزادی انسان از هر نوع سرکوب و استثمار موفق کند که این کار بر خداوند دشوار نیست.

ص: 249

---

1- . ر.ک: علل الشرائع، صدوق، ج 2، ص 474؛ الإرشاد، مفید، ج 1، ص 139 و جز آن و غالب منابع اهل سنت.

هر حکومت نوپایی با دسته ای مشکلات روبه رو می شود و بدون تردید حکومت جهانی اسلامی نیز پس از برقراری، با آن مواجه خواهد شد. موضع اسلام در برابر آن مشکلات چه خواهد بود؟ در حقیقت نهضت آگاه و بیدار اسلامی زمانی به حکومت دست خواهد یافت که همه دردها را بشناسد و برای هر مشکل احتمالی که در آینده چهره می نماید راه حلی بیابد. بسیاری از کسانی که مشکلات حکومت پیشین را نمی شناسند و از راه حل آنها خبر ندارند در مشکلات و چالش های بی پایان گرفتار می گردند و در نهایت، بسیاری سقوط کرده و حکومت شان فرو می پاشد، چه این که تاریخ از این رخدادها بسیار برای مان گفته و نمونه هایی از آن را نیز در روزگاری نزدیک دیده ایم. از جمله این مشکل ها، تناقض و اختلافاتی است که حکومت از درون خود که در آن اختلافات بسیاری را نهان ساخته، سر بر می آورد و این اختلاف ها گاه به جایی می رسد که مثلی را تداعی می کند که می گوید:

«گر به توله هایش را می خورد»؛ چیزی که در بسیاری از انقلاب های روزگار خود دیده ایم.

مشکل دیگر، در نحوه برخورد حاکمان جدید با نهادها و اداراتی نهفته است که قبلاً در کشور وجود داشته، از قبیل: ارتش، پلیس، سازمان اطلاعات، وزارتخانه ها و امثال آنها، زیرا این سازمان ها با حکومت جدید تناقض طبیعی دارند.

مشکل بعدی: شیوه برخورد حکومت با افراد و جریان های بی طرف است، افراد ساکت و بی تحرکی که نه دوستی می ورزند و نه دشمنی می کنند، اما رکودشان موجب مشکلات می گردد، زیرا انسان فعال همواره با انسان بی تحرک در تناقض است.

مشکل دیگری که وجود دارد، مشکل متولیان حکومت و دشمنان داخلی آن هاست، زیرا به طور طبیعی برای هر حکومتی دشمنانی وجود دارد، حتی اگر این دشمنان از حمایتی خارجی برخوردار نباشند، چون افکار جامعه گوناگون است و حسد و کینه و امثال آن نیز وجود دارد، اگرچه حکومت صد در صد درست باشد. در قرآن آمده است:

«أَمْ يَحْسَدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (1)؛ «بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند».

این مسأله به جهت فقدان تقوا، امری طبیعی است و شاعر خطاب به علی علیه السلام سروده:

إن يحسدوك علىٰ عَلاكَ فَإِنَّمَا \*\*\* متسافل الدرجات يحسد من علا

«اگر بر والایی تو حسادت می کنند، فرومایگانی هستند که به بلندمرتبهگان حسد می ورزند».

دیگر مشکل حکومت، با مخالفان و دشمنان نظام است که کشور را ترك کرده، در جایی استقرار یافته اند که نظام به آنان دسترسی ندارد.

مشکل بعدی در این مقوله، مشکل حکومت با کشورهای همسایه است، چرا که این دولت ها نمی توانند حکومتی را تحمل کنند که در حال پیشرفت است، اما خود عقب مانده باشند. وانگهی مردم به طور طبیعی گرد حکومت جدید جمع می شوند، گرچه این گرد آمدن فقط قلبی باشد. با این احوال چگونه ممکن است حکومتی یا فرمانروایی خارج از جهان اسلام بپذیرد که دل های مردم با حکومت جدید باشد.

این ها مشکلاتی است که بسیاری از متولیان نهضت ها مدنظر قرار نداده، یا آن ها را موقتی و کوچك می پندارند یا فکر می کنند که نباید به آن ها توجه کرد، اما این درست نیست، زیرا در مثل است که «قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود» یا «سیل از قطره ها و سپاه از افراد فراهم می آید». نیز در این مورد مثل معروفی است که پیشتر بیان شد که می گوید: سه چیز است که کوچکش بزرگ و اندکش بسیار است: دشمن، بیماری و آتش.

بنابراین، بر ما که در راه ایجاد حکومت يك میلیاردی می کوشیم، لازم است این مشکلات را به طور جدی مدنظر قرار داده، بدان بیندیشیم و برای آن راه حلّ درستی پیدا کنیم؛ راه حلّ هایی که باید در چارچوب زیر قرار گیرد:

1. انقلاب فرهنگی فراگیری که مردم را قانع کند و آنان را جذب نهضت و حکومتاسلامی کند، چرا که انقلاب فرهنگی باعث روشنی مردم می شود و نور تاریکی را زدوده،

ص: 251

ستم را نابود می کند.

2. باید دست اندرکاران حکومت، سیاست اسلامی را در پیش گیرند، آن جا که قرآن کریم می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»<sup>(1)</sup>؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن با آنان به [شیوه] نیکو مجادله نما».

3. مدارا کردن با دشمنان و در حد امکان، کاستن از شمار آنان. این کار با پرداخت، مال، دادن منصب، کاستن از فضای خشونت و تلطیف فضا و امثال آن ممکن می شود. بدین ترتیب، مخالفان، افراد بی تفاوت و غیر فعال، تشکیلات نظام پیشین و امثال آن نخواهند توانست از قدرت حکومت بکاهند.

4. سیر صعودی آرام. زیرا رشد تدریجی، زوال در پی دارد و رشد شتابان، نابودی شتابان به دنبال دارد. به دیگر بیان نباید حکومت فکر کند که می تواند در يك شبانه روز همه معیارها را تغییر دهد و هر چیزی را در جای خود قرار دهد. ما باید پیامبر اسلام را در برپا داشتن احکام خدا و اجرای آن الگو و نمونه خود قرار دهیم، چه این که ایشان احکام اسلامی را به تدریج اجرا کرد و از این رو توانست حکومتی استوار ایجاد کند. بر حکومت اسلامی لازم است که در اجرای قوانین اسلام به صورت تدریجی و طبق برنامه ای معقول و مطالعه شده، قانون اهم و مهم را در نظر بگیرد. حال اگر ما چنین کنیم و راه حل های خردمندانه را در پیش بگیریم حتماً پیشرفت خواهیم کرد.

5. حکومت باید به تمام معنای کلمه، شورایی باشد، نه به صورت صوری. باید توجه کرد که نه عکس شیر، درنده نه عکس حلوا، شیرین نه عکس دارو، شفا بخش است، بلکه واقعیت ها هستند که تأثیر می گذارند. وقتی حکومت را شورایی قرار دادیم و همه قوای موجود در داخل را که علاقه مند به اسلام هستند از قبیل: رهبران، دانشوران، سخنوران، فرهنگیان، وکیلان، مهندسان، پزشکان و غیر آنان را در حکومت وارد کنیم، تنها اندکی از مشکلات باقی خواهد ماند که قادر نخواهد بود حکومت را براندازد یا بی اعتبارش کند.

ص: 252

---

1- . سوره نحل، آیه 125.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این روش خردمندانه و حکیمانه به مصاف مشکلات حکومت اسلامی رفت. یکی از مورخان می نویسد: وقتی عدی بن حاتم سیطره پیامبر صلی الله علیه و آله را دید از حجاز به شام گریخت و به دشمنی با حکومت جدید پرداخت، ولی یکی از دوستان وی نامه ای به او نوشت و یادآور شد که محمد پیامبر است، نه پادشاه. پیامبر رحم می کند، مهر می ورزد، نیکی می کند و مشورت می نماید. او عاقل، دوراندیش، مدیر و مدبر است. پس دلیلی برای فرار نیست، به سرزمین خود برگرد. عدی که به دوستش اعتماد داشت، بازگشت. وقتی بازگشت، بیرون مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد خارج شد، عدی دید که پیرزنی در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و از وی چیزی پرسید و پیامبر با مهر و لطف ایستاد و به پرسش های او پاسخ داد و مشکل او را حل نمود.

عدی پیش خود گفت: این مرد، پادشاه نیست و این منش شاهان و امیران نیست، بلکه اخلاق پیامبران و مرتبطان با آسمان است. وقتی عشق پیامبر صلی الله علیه و آله در دل او جای گرفت، نزد پیامبر آمد و خود را معرفی کرد چون پیامبر صلی الله علیه و آله او را شناخت، گرمی اش داشته، مورد لطف قرار داده، با خوشرویی، احترام و مهربانی با او برخورد کرد و به خانه خویش برد. چون عدی، اخلاق خوش و سعه صدر پیامبر را دید به دست حضرتش مسلمان شد. پس از آن که از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پیروان آمد، دوستش از او پرسید: چه شد که اسلام آوردی؟ گفت: اسلام آوردم زیرا اخلاق پیامبران و ویژگی های رسولان را در او دیدم.

ما نیز می توانیم از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سیره امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام و دیگر پیامبران برای چگونگی حل مشکلات حکومت الگو بگیریم و توفیق دهنده خداست.

## 7. تکمیل کادر حکومتی، در هر شرایط

رهبران نهضت که در پی دستیابی به حکومت اسلامی جهانی هستند باید دو نکته را در نظر داشته باشند:

1. این که حکومت، در واقع نابود کردن و دوباره ساختن است. نابود کردن گذشته و

بنیان‌گذاری حکومت اسلامی يك میلیاردي. حال اگر نابود کردن و باز ساختن را مستلزم وجود صد عنصر بدانیم، يك عنصر آن نابود کردن و نود و نه عنصر آن بازسازی است. باید توجه داشت که ساختن، نیازمند افرادی است که خلأ ناشی از بین رفتن نظام پیشین را پر کنند، چرا که بی هیچ تردیدی نظام پیشین تشکیلات، بنیان، افراد، کادرها، مؤسسات و امثال آن داشته است. لذا وقتی کشور آن‌ها را از دست می‌دهد وجود مؤسسه‌های دیگری را می‌طلبد که جایگزین آن شود تا خلأ ناشی از سقوط نظام پیشین را پر کند و این کار ساده‌ای نیست. از این رو رهبران نهضت، باید برای این امر دو کار را تدارک ببینند:

الف. به تربیت کادر حکومتی کامل اهتمام ورزند، بدین معنا جمعی را برای امنیت، جمعی را برای پلیس، گروهی را برای وزارتخانه‌ها، عده‌ای را برای سفارت‌خانه‌ها، شماری را برای فرماندهی ارتش، برخی را برای امداد، گروهی را برای رسانه‌ها، عده‌ای را برای برنامه‌ریزی و نیز برای کارهای دیگر افرادی را تربیت کنند و در واقع حکومت سایه تشکیل دهند تا با از بین رفتن حکومت، متصدیان نهضت، بتوانند خلأ پیش آمده در مراکز گوناگون، رهبری، ارتش، پلیس، امنیت، امداد، رسانه، بانک و جز آن را پر کنند.

ب. عناصر مطلوب و سالم حکومت سابق را که عضو نهضت هم نیستند، جذب نموده تا خلأ موجود را پر کنند و بدین ترتیب، از بروز بدبینی مردم نسبت به حکومت جدید جلوگیری کند تا مبادا حکومت پیشین را بهتر از حکومت جدید بخوانند.

هر دوی این امر یعنی تربیت افراد و جذب دیگران، به برنامه‌ریزی سالم و اندیشه‌ای فراگیر و گسترده همراه با سعه صدر نیاز دارد، و گرنه حکومت با دو خطر مواجه خواهد گشت، یکی نارضایتی مردم است، چون خواهند دید که حکومت نمی‌تواند حتی به مقدار حکومت‌های پیشین به اداره آنان اقدام کند و خطر دوم این است که حکومت‌های استعمارگر شرقی و غربی خلأ موجود را پر خواهند کرد، زیرا حکومت به ظرفی می‌ماند که ممکن نیست از هوا، مایع، جامد و امثال آن تهی بماند. وقتی انسان نتوانست ظرف را پر کند، قطعا هوا یا غیر هوا - در صورتی که مثلاً در مسیر آب باشد - آن را پر خواهد کرد.

2. این که همواره آرمان گرایی با واقعیت، متفاوت است. اگر حکومت این موضوع را به عنوان ملاک عمل در نظر نگیرد و آن را سرسری تصور نماید، فساد و ناراحتی مردم را در پی خواهد داشت. باید از نظر تفکر و اندیشه آرمان گرا بود، اما در عالم واقع، امور صورت دیگری دارند. پس انسان باید آرمان گرا و واقع بین باشد، زیرا آرمان گرایی چیزی است که به سرعت تحقق نمی یابد. در برخی روایات به این مطلب اشاره شده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «...و المؤمن أعز من الكبريت الأحمر(1)؛ مؤمن از کبریت احمر کمیاب تر است».

کبریت احمر - چنان که در بعضی تاریخ ها آمده است - کنایه از بخشی از دانش شیمی است که به وسیله آن از مس طلا می ساختند. آرمان گرایی همیشه کارآمد نیست و اگر چنین کسی نتواند آرمان هایش را تحقق بخشد، در نتیجه با شکست روبه رو شده و امور، بدتر از گذشته خواهد شد. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در حکومت مبارک خود از دست پروردگان خود از جمله: حضرت علی علیه السلام، حمزه، اسامه، زید، ابوذر، سلمان، مقداد، عمار و نیز از افرادی که خود تربیت نکرده بود، مانند ابوسفیان و جز او بهره گرفت. این اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت آن بود که می بایست میان خالی گذاشتن نقاط حساس و در نتیجه تسلط ایران، روم و دیگر دشمنان و بین پر کردن موقتی آن تا تأمین نیروی شایسته و افراد ایده آل که خلأها را پر کنند، یکی را انتخاب کند. در نتیجه پیش داشت اهم بر مهم را برگزید. بین حکیمان مثل مشهوری است که می گوید: «وجود ناقص بهتر از عدم همه جانبه است»، بلکه وجود ناقص خیر و عدم تام - چنان که معروف است - شر است، زیرا عدم ها شر هستند.

نیز می بینیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله افرادی چون زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب را در حکومت به کار گمارد و هم در کنار آن ها از عمرو بن عاص و معاویه سود برد. حضرت علی علیه السلام نیز در حکومت و روش خود هم از افراد نمونه و آرمانی، مانند: امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام و مالک اشتر بهره مند گشت و در عین حال از افراد دیگری هم برای پرکردن خلأها بهره گرفت از قبیل: اشعب در مقام فرماندهی سپاه، ابوموسی در جایگاه

ص: 255

امارت و شریح در منصب قضاوت. همه این ها به این جهت بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام امر را دایر مدار آرمان گرای که پیش از آن که خلأها را با کادرهایی پر کند، اصل حکومت سقوط خواهد کرد و بین جمع آرمان گرای و واقعیت دیدند تا طبق قانون اهم و مهم عمل کنند و تا آن که خدای متعال افرادی آرمانی فراهم آورد که خلأها را پر کنند.

آنچه لازم به نظر می رسد این است که بین آرمان گرای و واقعیت و بین کادرهایی که تربیت شده و اشخاص بیرونی را که جذب شده و بودشان بهتر از نبودشان است جمع گردد. حال اگر حکومت بین آرمان گرای و واقع بین جمع نکند، خلأ باقی می ماند و دشمنان برای ضربه زدن به اسلام و دولت اسلامی از آن خلأ استفاده خواهند کرد.

## 8. حکومت آرمانی

حاکمان باید تا سرحد ممکن آرمان گرا باشند، چه این که این ویژگی - آن سان که به واقعیت زیان نرساند و آمیزه ای از واقعیت و آرمان گرای باشد، چنان که در فصل قبل بیان شد - موجب اطمینان یافتن مردم نسبت به حکومت شده، افزون بر مسلمانان، غیر مسلمانان را نیز گرد حکومت اسلامی فراهم می آورد و این نه تنها به نفع مسلمانان که به سود غیر مسلمانان نیز می باشد، زیرا انسان همواره در پی دستیابی به خوراک، پوشاک، نوشیدنی، خانه، وسیله سواری و حکومت مطلوب است. وقتی مردم ماهیت حکومت اسلامی و امتیازات آن را ببینند و بدانند که موجب آسایش، آرامش، رفاه و پیشرفت است، قطعاً گرد آن جمع و گروه گروه وارد دین الهی می شوند و اگر اسلام را قبول نکنند، قوانین اسلام را در کشور خودشان به اجراء می گذارند و این چیزی است که تاریخ گویای آن می باشد.

وقتی شرق و غرب درخشش، زیبایی، نیکی و عدالت اسلام را دیدند چیزهایی بسیار از قبیل: پاکیزگی، نظام، زیبایی، دانش، فرهنگ، تربیت و صنعت را که مسلمانان نخستین بدان متّصف بودند برگرفتند. لذا دست اندرکاران نهضت باید به گونه ای برنامه ریزی کنند که روش حکومت الگو باشد و الگو شدن با چند امر تحقق می یابد:



1. زهدورزی حاکمان، یعنی حاکمان در زندگی دنیایی خود زاهد باشند و دل به شکوه آن نبندند و از دنیا به مقدار ضروری بسنده کنند، زیرا وقتی حاکم ساده زی باشد و از اسراف و رفاه زدگی دوری گزیده، و دل به دنیا نبندد، مردم نسبت به حکومت او اطمینان خاطر پیدا می کنند. البته نه تنها حاکم، بلکه مسئولان سطح بالا نیز باید چنین باشند، چرا که دل بستن به کاخ و تجملات، اثاثیه و امثال آن که روش و خوی حاکمان دنیاگرا و روی گردان از خداوند است، مردم را از جمع شدن گرد چنین حکومتی گریزان می کند.

2. آرمان گرایی قضایی، یعنی حکومت در داوری خود نه تنها عادل، بلکه باید نیکوکار باشد. اعدام، مصادره اموال، زندان و شکنجه در اسلام وجود ندارد و اگر هم باشد به مقدار ضرورت و همچون خوردن گوشت مردار و آشامیدن شراب است - چنان که به تفصیل در فقه اسلامی آمده است - در این صورت مردم خواهند دید که اسلام مهربان است و از اعدام، مصادره اموال، شکنجه، زندان کردن و تبعید ناحق دریغ دارد، بی تردید گرد آن جمع خواهند شد. بر همین اساس، پیامبر صلی الله علیه و آلهو امام علی علیه السلام با آن که می توانستند با درستی و خشونت برخورد کنند، اما نرمخویی در پیش گرفتند و در موارد گوناگون - که تاریخ آن را ثبت کرده است - جانب گذشت، نرمی و چشم پوشی را نسبت به مجرمان ترجیح دادند.

3. حکومت باید با دادن آزادی ها به احزاب گوناگون اسلامی، در پیش برد مسلمانان الگو باشد و در شؤون تجارت، کشاورزی، صنعت، سفر، اقامت مردم، اظهارنظرها و اجتماعات آنان دخالت نکند و اگر چنین باشد، جهان به مزایای آن توجه کرده، گرد آن فراهم خواهد آمد، آن سان که به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با وجود مخالفان و دشمنان شان، توجه کرد. در تاریخ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد که اسیران بدر را نگاه دارند و آنان را تا صبح نگه داشتند. چون صبح شد پیامبر صلی الله علیه و آله به گروهی از یاران خود فرمود: من تا صبح نخواهیدم. گفتند: چرا ای رسول خدا؟ حضرت فرمود: چون یکی از اسیران بسته شده در بند، ناله در دناک سر می داد. بروید و بند او را بگیرید.

پیامبر در زهد نیز نمونه بود و به دنیا دل نبسته بود. در حدیثی آمده است که يك بار

لباس خود را شست و بی لباس ماند یا آن که لباسش را به فقیری داد لذا بدون لباس ماند، چون لباس دیگری نداشت. از این رو حصیری را بر خود پیچید. در بعضی از تفسیرها آمده است که مقصود از کلام خداوند که فرمود: «طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» (1)؛ «طه قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج آفتی» این است که از تو خواسته نشده تا آن سان بر خود سخت بگیری و دو جامه نداشته باشی و در نتیجه، هنگامی که لباسی به فقیری بدهی یا آن را بشویی، بی تن پوش بمانی و حصیر بر خود بیچی. این در واقع لطف و توجهی از

سوی خداوند نسبت به پیامبرش صلی الله علیه و آله بود که او به کمتر از این مقدار از نمونه و الگو بودن که پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش گرفته بود - نیز راضی است.

علی علیه السلام هم با آن که خوارج با زبان و شمشیر با او می جنگیدند، سفارش به نیکی می کرد، چنان که در نهج البلاغه آمده است که فرموده: «لا تقتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فاخطأه، کمن طلب الباطل فأدرکه» (2)؛ پس از من خوارج را نکشید، زیرا آن کس که در طلب حق باشد، ولی دچار خطا شود، مانند جوایب باطل نیست که بدان دست یابد». در واقع امام به نیکی برای کسانی سفارش می کرد که با شمشیر در برابرش ایستادند، جنگیدند، شماری از یاران حضرتش را کشتند، از ایشان بدگویی کردند و در کشورش به فساد پرداختند.

چنان که روشن است، طراحان ترور ایشان پنج نفر بودند، اما ایشان چهار نفر آنان را بخشود. البته یکی از آنان شمشیر کشیده و می خواست بر سر آن حضرت فرود آورد، ولی شمشیر به سقف مسجد گیر کرد و به سر امام علیه السلام نخورد. حضرت نسبت به ضارب خود، ابن ملجم، به نیکی سفارش کرد و هرگاه شیر می نوشید، به فرزندان خود می فرمود: «بقیه شیر را برای اسیرتان ببرید».

به جهت چنین نمونه بودن بود که آن روز جهانیان آن گونه شگفت انگیز گرد پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام حلقه زدند و تاکنون هم نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله هر روز صبح، ظهر و شام بر زبان یک میلیارد مسلمان تکرار می گردد و نام امیر مؤمنان را نیمی از مسلمانان در اذان صبح،

ص: 258

1- . سوره طه، آیه های 1 و 2.

2- . نهج البلاغه، خطبه 61.

ظهر و شام مطرح می کنند. راستی این از کجاست؟ مسلماً از آن نمونه بودنی است که آن دو بزرگوار در زندگی شان بدان پایبند بودند. بی تردید نمونه بودن دل ها را مجذوب انسان می کند، خواه در حیات فرد، خواه پس از مرگ. اگر حکومت يك میلیاردی مسلمانان چنین نمونه باشد و حاکمان آن زاهد، عادل، باگذشت باشند و آزادی ها را به همه مردم در همه کارها طبق آنچه خدا مقرر داشته بدهند، جهانیان قطعاً به آن توجه کرده، از آن الگو خواهند گرفت و جامعه اسلامی برای بار دیگر، بهترین امتی خواهد بود که برای مردم برآمده و بزرگ ترین قدرت جهان خواهد گشت و این برای خدای بزرگ دشوار نیست.

## 9. آزادی تحصیل، حکومت و ثروت

نظام اسلامی باید به طور مساوی زمینه تحصیل دانش، ثروت و حکومت را برای همه فراهم کند و به دیگر بیان، به گونه ای باشد که زمینه مناسب را برای تحصیل به مقداری که بخواهند، آماده کند و امکان دستیابی به حکومت همچون دیگران و بهره مندی از ثروت به مقدار توانمندی برای هرکس میسر باشد. این امور، یعنی حکومت، دانش و ثروت به آب، هوا و نور می ماند و همان گونه که هر کسی می تواند از آب استفاده کند، باید حکومت شرایطی ایجاد کند که هر کسی بتواند در آن شرایط به دانشی که می خواهد برسد، حال مرحله ابتدایی، دبیرستان، دانشگاه و بعد از دانشگاه باشد یا درس های اسلامی صرف، اجتهاد و بالاتر از اجتهاد برای تبحر بیشتر در فقه، تفسیر و جز آن باشد.

حکومت اسلامی باید امکان دستیابی همگان را به ثروت، البته طبق موازین شرعی و عقلی ایجاد نماید، نه آن که دو نفر با شایستگی برابر، یکی بتواند به ثروت دست یابد و دیگری نتواند. این امر در فضایی امکان دارد که آزادی های بسیار برای همه موجود باشد و ادارات تا حدّ ممکن اندک باشد، زیرا ادارات حرکت و آزادی عمل انسان را از او سلب می کنند. همچنین قوانین باید به مقدار ضروری باشد، زیرا هرچه قانون زیادتیر باشد تلاش و پیشرفت فرد را محدودتر می کند. بنابراین باید قانون و ادارات به مقدار ضروری برای

حفظ عدالت، نظم و پیشرفت یا برای دفاع هنگام هجوم دشمنان داخلی و خارجی باشد.

در هر حال، وقتی ادارات در حدّ ضرورت باشد و قوانین در حدّ ضرورت وضع و اعمال شود، آزادی های مردم فزون تر می شود و هر کس به مقدار شایستگی اش در زمینه علم، ثروت و حکومت رشد خواهد کرد. حال اگر چنین نشد، همه شایستگی ها پیشرفت نمی کند. به عنوان نمونه، دانش را در جامعه سرمایه داری امریکا که مدعی آزادی است، در نظر بگیریم. آیا در آن جا هر کسی می تواند به دانشگاه و مدارج بالاتر دست پیدا کند؟ هرگز، چون دانشگاه شرایطی دارد که از جمله آن داشتن امکانات مالی است و البته ثروت را - که راهگشاست - همه ندارند.

در کتابی که رئیس شورای امنیت ملّی امریکا منتشر کرده بود آمده: در ایالات متحده امریکا 25 میلیون فقیر وجود دارد که توان رفتن به دانشگاه را ندارند و بسیاری حتّی به دبیرستان هم نمی توانند بروند، زیرا دبیرستان نیز به پول، کتاب، قلم، دفتر، وسایل آزمایشگاهی و امثال آن نیاز دارد. لذا اینان نمی توانند به خواسته های خود دست یابند.

در مورد ثروت نیز شرایط مالی وجود دارد که با سرنوشت افراد بازی می کند و فضایی اجبارآلود ایجاد می کند، گرچه اجبار فردی در کار نیست و از این رو انسان نمی تواند به مقدار توانایی اش پیشرفت مالی داشته باشد. به فرض اگر در کشوری شرکتی انحصاری وجود داشته باشد که هزار مغازه خواربار فروشی داشته باشد و در شهر هزار مغازه دیگر وجود داشته باشد که صاحبان آن ها از محل درآمد مغازه خود امرار معاش می کنند. در این صورت، شرکت یاد شده به راحتی می تواند با بازار بازی کند و قیمت ها را به نوسان درآورد، یعنی اگر قیمت کالایی يك دینار باشد، این مغازه های آزاد می توانند آن را به همین قیمت بفروشند و سودی به دست آورند و از آن طریق زندگی کنند، اما اگر شرکت انحصاری کالایی را به 75 درصد قیمت بفروشد، موجب شکست مغازه داران یاد شده می شود، معیشت آنها را دستخوش نابسامانی خواهد کرد. چنین فضا و شرایطی اجبارآلود و فاقد معیار و محکوم قوانین سرمایه داری می باشد. در زمینه حکومت، دستیابی به قدرت

برای همه امکان پذیر نیست، مگر در صورتی که رقیب‌ها از نظر ملیت برابر باشند، زیرا گروه‌های فشار، رشوه‌خواری، فضاهای ساختگی و تبلیغات گمراه‌کننده مانع دستیابی شایستگان به قدرت می‌شود، حتی اگر در کشوری به ظاهر انتخابات آزاد وجود داشته باشد، چون در واقع انتخابات آزاد نیست، بلکه انتخاباتی در فضای آلوده می‌باشد.

اما اسلام از همه این موارد منع می‌کند و فضای مناسب برای رشد علمی، اقتصادی و حکومتی افراد را ایجاد می‌کند، چنان که در کتاب‌های فقهی خود، به ویژه در کتاب *الحکم فی الإسلام*، *السیاسة*، *الاقتصاد* و غیر آن مطرح کرده‌ایم. از این رو ضرورت دارد که روش حکومتی، اسلامی و طبق شرایط زمان باشد، زیرا متون اسلامی در هر زمانی مطابق مصداق متداول آن زمان است. خدای متعال می‌فرماید: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (1)؛ «و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است، [البته] کسی که بتواند به

سوی آن راه یابد». در روزگاران گذشته، استطاعت، در سفر با چارپا محقق می‌شد، ولی امروزه با هواپیما، ماشین و کشتی حاصل می‌شود. دیگر این که خداوند می‌فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسَّسْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (2)؛ «و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید».

پر واضح است که نیرو و سازبرگ در آن زمان، شمشیر و سر نیزه بود، بعدها تفنگ، سپس توپ و بعد هواپیماهای جنگی جای آن را گرفت. در سایر موارد نیز مصادیق حکم با تغییر زمان، تغییر پیدا می‌کند، البته حکم کلی - چنانچه اسلام گفته - تغییر پیدا نمی‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «حلال محمد حلال أبدا إلى يوم القيامة، و حرامه حرام أبدا إلى يوم القيامة...» (3)؛ حلال محمد برای همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او برای همیشه تا روز

قیامت حرام است».

لذا اسلام حکم اکراه را برداشته، گرچه این اکراه فردی هم نبوده، بلکه اکراه اجتماعی است. به عنوان نمونه زن زناکاری را نزد حضرت علی علیه السلام آوردند. امام از علّت زناش

ص: 261

1- . سوره آل عمران، آیه 97.

2- . سوره انفال، آیه 60.

3- . کافی، ج 1، ص 58.

پرسید، زن اظهار داشت که در بیابان بود و از شدت تشنگی در آستانه مرگ قرار گرفت. لذا از فردی که آب داشت، طلب کرد، ولی حاضر نشد به او آب دهد، مگر آن که دامن عفت او را لکه دار کند او افزود: از پیش او گریختم، اما وقتی بسیار تشنه شدم، بار دیگر به او پناه بردم و او همان شرط پیشین را مطرح کرد. مجدداً از نزد او بازگشتم. وقتی از تشنگی به سرحد مرگ رسیدم، نزدش بازگشتم و او از من کام گرفت، آن گاه به من آب داد. حضرت فرمود: حدّ از تو برداشته است و حدّ نزد، زیرا این اقدام زن، از سر اضطرار و اجبار بود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ما حرّم الله شیئاً إلا وقد أحلّه لمن اضطرّ إليه(1)؛ هر چیزی را که خداوند حرام کرد، همان را برای فرد مضطر و مجبور، حلال نمود».

دیگر در مورد فضا و شرایط اجبار این است که - مثلاً - وقتی قحطی فراگیر شود و لقمه نانی برای رفع گرسنگی یافت نشود، در این حال اگر انسانی غذایی را سرقت کند، دست او قطع و حدّ بر او جاری نمی شود، زیرا حدّ وقتی جاری می شود که اجباری در کار نباشد و انسانی که مرتکب جرم می شود مُکَرَه نباشد و گرنه اگر جوّ اجباری باشد یا انسان مجبور باشد یعنی مکره شخصی بوده و فردی او را به انجام کار بد مجبور کند، اسلام حدّ و کیفر را از او بر می دارد. قوانین و روش های اسلامی فضای آزاد را بیشتر می کند تا هر انسانی به قدر امکان به علم، حکومت و ثروت دست پیدا کند و این از روش های حکومت يك میلیارد مسلمان است که انتظار تحقق آن وجود دارد. از خداوند درخواست علم با عمل داریم و این که ما را به حکومت يك میلیارد مسلمان برساند و ما ذلك علی الله بعزیز(2).

ص: 262

---

1- . وسائل الشیعه، ج 2، ص 210.

2- . بخش اول این کتاب، مجموعه سخنرانی های مؤلف است که از نوار پیاده شده، اما بخش بعدی با عنوان شؤن حکومت اسلامی و راه دستیابی به آن نوشته مؤلف درباره حکومت جهانی اسلام است که انتشارش می رود. ناشر.

بخش دوم : امور حکومت اسلامی و راه دستیابی به آن

اشاره

ص: 263





حکومت یا وراثتی است که از خویشان به خویشان می‌رسد و یا کودتایی است که گروهی بر ضد حاکمان قبلی کودتا می‌کند و جای آنان را می‌گیرد یا انتخابی است که مردم حاکم را بر می‌گزینند. بدترین نوع حکومت، نوع اول است، چون کسی که حکومت را به ارث برده توجهی به مردم ندارد، به این دلیل که با انتخاب آنان به قدرت نرسیده، بلکه خودمحمور است و به اندازه ای برای مردم کار می‌کند که برای بقایش لازم باشد. به همین جهت در حکومت های موروثی انواع ستم، سرکوب، غارت و چپاول و جز آن، یافت می‌شود.

البته، گاهی حکومت موروثی تسلیم اراده مردمی می‌شود که عالمان و مصلحان آنان را رهبری می‌کنند. از این رو، فقط شکل حکومت، موروثی است، ولی محتوای آن موروثی نیست و این نوع حکومت موروثی نادر و بسیار اندک است. وانگهی این قبیل حکومت ها در نهایت به دیکتاتوری منجر می‌شود و در نتیجه اسباب خارج شدن حکومت از دست دیکتاتور فراهم می‌آید. حکومت کودتا نیز بد است و گاهی زشتی های حکومت موروثی و کودتا را یکجا در خود گرد می‌آورد، زیرا [به تعبیر قرآن کریم،]: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا أُذَلَّةً...»(1)؛ «پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند».

بدی های حکومت کودتا در این است که بر قدرت سر نیزه متکی است، نه بر مردم و

ص: 265

البته چنین حکومتی به خواست مردم بی توجه است، از نظر چنین حکومتی امت محور نمی باشد، بلکه محور اسلحه است و چنین حکومتی اراده و کرامت امت را لگدمال می کند. بایسته توجه است. مقصود ما از دولت کودتا تنها کودتای نظامی نیست، بلکه گاهی فرد کودتاگر به اراده مردم زمام امور را به دست می گیرد، ولی بعدها به اسلحه ای تکیه می کند که امت، آن را بدو سپرده اند، چنان که در بنی عباس دیدیم. آنان با کودتا به حکومت [ی مورد حمایت مردم خسته شده از ستمگری بنی امیه] رسیدند، ولی بعداً به گرگی درنده علیه امت تبدیل شدند.

پس باید حکومت از آغاز تا فرجام بر انتخاب و اراده امت تکیه داشته باشد، یعنی حاکم اول با اراده مردم به قدرت برسد و در زمان های معین، حاکمان با اراده و انتخاب جامعه عوض شوند، بدون آن که حاکمان دوره قبلی فضای کاذب و ساختگی ایجاد کنند و گرنه حکومت جوّزه در شمار حکومت های خودکامه قرار خواهد گرفت.

بنابراین به منظور جلوگیری از پدیدار شدن دولتی خودکامه، باید از بروز جریان گمراه سازی، وحشت و تطمیع ممانعت کرد، که در غیر این صورت، حکومت دچار دیکتاتوری می گردد. حال این پرسش مطرح است که شاخصه حکومت منتخب چیست؟ در روزگار ما وجود احزاب آزاد، مطبوعات آزاد، بودن رادیو و تلویزیون در دست همه گروه ها و تغییر حاکم در هر 3 - 5 سال نماد حکومت منتخب از سوی مردم است. حال اگر حاکمی از راه انتخابات به قدرت برسد، اما شاخصه های پیش گفته را نداشته باشد، بدانیم دیکتاتور شده است، هرچند عملکرد خود را توجیه کند. حکومت استبدادی، کشور را به طعمه ای برای حاکمان و گاه برای اربابان استعمارگیشان - اگر استعمارگری وجود داشته باشد - تبدیل می کنند، چنان که امروزه در کشورهای اسلامی می بینیم، چون حکومت ها یا پادشاهی موروثی هستند یا کودتایی دیکتاتوری که هر دو از سوی شرق و غرب پشتیبانی می شوند و به همین جهت عقب ماندگی وحشتناک و نفرت انگیزی برای يك میلیارد مسلمان به همراه دارند.

حکومت در اسلام، از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام منصوب از سوی خدای متعال است و عصمت شان، آنان را از ارتکاب خلاف هر چند کوچک باشد، باز می‌دارد. حال اگر امام معصوم حضور نداشته باشد، حاکم باید دو ویژگی داشته باشد:

نخست آن که جامع شروط فتوا دادن باشد که عبارت است از علم به امور دین و دنیا، عدالت، مرد بودن، ایمان و چیزهای دیگری که در کتب فقهی و اصولی ذکر شده است.

دوم آن که از سوی اکثریت مردم انتخاب شود. چنین حاکمی بالاترین منصب را در دولت خواهد داشت و پس از او هیئت تطبیق کننده ای قرار دارد که اسلام را با شرایط و اوضاع تطبیق می‌دهد که از آن به «شورای اسلامی امت» تعبیر می‌شود، سپس «قوه قضائیه» و «قوه مجریه» قرار دارد. البته برای دور ماندن از دیکتاتوری، بهتر است جامعه سه نوع انتخابات داشته باشد:

نخست: انتخاب شورای رهبری که از بین فقهای خواهد بود که به طور واقعی، مرجع تقلید جامعه هستند، نه صوری و تحت شرایط فضا سازی و جوزدگی. اینان شورایی تشکیل خواهند داد و تا زمانی که در آن باشند، حکومت و مرجعیت تقلید را با هم در اختیار خواهند داشت و طبق رأی اکثریت حکومت خواهند کرد و هرگاه یکی از آنان از حکومت کناره گیرد تا دیگری در جای او قرار گیرد، در این صورت آن که بیرون رفته، مرجعیت بدون حکومت خواهد داشت.

دوم: انتخاب رئیس دولت است که به اصطلاح امروز «رئیس جمهور» خوانده می‌شود و چه بسا عنوان «رئیس دولت اسلامی» برای منتخب این منصب بهتر باشد، چون نیکوتر آن است که حکومت کشور اسلامی عنوان «دولت اسلامی» داشته باشد. این انتخاب با توافق «شورای رهبری»، «مجلس امت» و «توده مردم» خواهد بود.

سوم: انتخاب «مجلس امت» برای وکلای مردم در یک انتخاب آزاد، آن گونه که بیان شد. بنابراین، فرق بین «حکومت اسلامی» و «حکومت دموکراسی» در این خواهد بود:

الف. وجود حاکمیت برتر از سوی فقیهان.

ب. مقید بودن حکومت به چهارچوب اسلام.

بر این اساس «مجلس امت» برای اجرایی کردن خواهد بود، نه برای قانونگذاری.

با این تعریف، حکومت اسلامی برتر از حکومت دموکراتیک است، چون مردم اولاً: از طریق مراجع تقلید، بر حکومت سلطه خواهند داشت. ثانیاً: از طریق وکلای جامعه و رئیس دولت بر آن سلطه خواهند داشت، در حالی که در حکومت دموکراتیک فقط از طریق دؤم، مردم بر حکومت تسلط خواهند داشت. روشن است که وجود دو وکیل برای يك نفر که بر کارهایش اشراف داشته باشد، بهتر از اشراف يك وکیل است. همه این ها افزون بر آن است که در حکومت اسلامی عدالت و آزادی هایی وجود دارد که در حکومت دموکراتیک که در آن قانونگذاری به دست جامعه است، نخواهد بود.

قوای سه گانه، یعنی عالی ترین مقام، ریاست دولت و مجلس، می توانند شورایی تشکیل شده از بزرگان امت که از نظر دانش، تخصص و پاکی سرآمد هستند، در نظر بگیرند تا همچون مجلس اعیان در حکومت های دموکراتیک، اموری را که می خواهند اجرا شود، از نظر بگذرانند تا کارها استوارتر باشد، چه این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «رحم الله امرءاً عمل عملاً فأثقه»<sup>(1)</sup>: خدا رحمت کند کسی را که کاری انجام می دهد، و آن را محکم کند».

بنابراین، روش طبیعی برای حکومت اسلامی این است که مردم با اختیار خود، از میان فقیهان عادل، مراجع تقلید خود را برگزینند، و اینان «عالی ترین مقام» را تشکیل دهند و با مشورت اینان، مردم نمایندگان مجلس شورا را انتخاب نمایند و با مشورت با هر دوی اینان، مردم رئیس دولت را برگزینند. بر این اساس «عالی ترین مقام» حق نخواهد داشت در انتخاب نمایندگان و یا رئیس حکومت استبداد به خرج دهد، خواه استبداد صریح و آشکار باشد که «انتصاب» خوانده می شود، خواه استبداد با فضا سازی دروغین برای آوردن نمایندگان و رئیس حکومت باشد که در نتیجه اراده مردم امری صوری و فریبکاری باشد، زیرا اسلام حکومت را به مشورت با مردم قرار داده است. همچنین هیچ کس - در

ص: 268

1- . ر.ك: مسائل علی بن جعفر، ص 93.

هر جایگاه و موقعیتی که باشد - حق ندارد با هر نامی «عالی ترین مقام» را در انحصار خود درآورد، بلکه لازم است شورای مراجع وجود داشته باشد؛ مراجعی که امت آنان را پذیرفته و از ایشان تقلید می کند.

## حکومت جدید و تنگناها

حکومت جدید دشواری هایی پیش رو خواهد داشت که اگر حاکمان جدید از پیدایش و تشدید آن ممانعت نکرده، از آن دوری نکنند، گرفتار مشکلاتی خواهند شد که به یکی از دو نتیجه زیر منجر خواهد گشت:

1. مردم بدون فوت وقت و با قدرت آنان را از حکومت کنار خواهند گذاشت.

2. مردم بر آنان خشم خواهند گرفت و در نتیجه میان آنان و توده مردم فاصله به وجود می آید و این قبیل حاکمان، از ترس مردم و برای حفظ خود به اسلحه پناه خواهند برد و طبیعتاً بین مردم و آنان درگیری و جنگ به وجود خواهد آمد، زندان ها و بازداشت گاه ها ایجاد، چوبه های دار برافراشته خواهد شد و در نهایت مردم آنان را از اریکه قدرت به زیر کشیده، از دم نابودشان خواهند نمود.

از جمله مشکلات مهمی که حکومت جدید با آن روبه روست این است که:

1. حکومت جدید به این دلیل سرکار آمده است که جامعه بدی هایی از حکومت پیشین دیده و با کنار گذاشتن آن و روی کارآوردن حکومت جدید، خواسته است به کارهایش سامان دهد. حال اگر ملت آنچه را که می خواست و انتظار داشت در حکومت جدید نبیند، علیه آن شورش خواهد کرد.

2. از آن جایی که حکومت جدید آگاهی کافی برای مدیریت جامعه ندارد، به حتم دخالت های ناروا خواهد داشت که موجب ناراحتی مردم می گردد و همین امر، آنان را تحریک کرده، بر می آشوبد.

3. حاکمان پیشین و اطرافیان آنان برای حکومت جدید مشکلاتی به وجود خواهند

آورد و بر سر راه پیشرفت‌ش سنگ اندازی خواهند کرد.

4. حاکمان جدید در بین خودشان دچار اختلاف خواهند شد و در نتیجه پاره ای از آنان کشته خواهند شد، پاره ای به زندان خواهند افتاد و بعضی دیگر تبعید خواهند گشت، چنان که در شماری از کشورهای اروپایی چنین اتفاق‌هایی افتاده است و این حکومت را تضعیف کرده، و در مرحله بعدی باعث بدبینی جامعه نسبت به حکومت می‌گردد. درمان این مشکلات فقط در مشورت واقعی با امت است، به چند دلیل:

الف. وقتی که همه مردم - و نه گروه برگزیدگان که حاکم با تطمیع، ارباب و گمراه ساختن، آنان را گرد خود جمع می‌کند - در حکومت مشارکت داشته باشند، علیه حکومت جدید انقلاب نخواهند کرد و مشکلات قابل حل را شناخته، به حل آن خواهند پرداخت. از دیگر سو، در مورد مشکلاتی که حل آن نیازمند زمان است، از حاکم جدید انتظار رفع فوری آن را نخواهد داشت، لذا حاکمان از توده مردم و جامعه گریزان نخواهند شد.

ب. نداشتن تخصص کافی، شاخصه حاکمان جدید است، لذا وجود شورا شایستگان و توانمندان را بر سر کار خواهد آورد که از خبرویت کافی برخوردارند و اگر هم در مواردی تخصص نداشته باشند بر حاکمان جدید خشم نخواهند گرفت، چون در حکومت شریکند و لذا جدایی در کار نسیت تا خشم گرفته ای و مغضوبی در کار باشد.

ج. در مورد حاکمان پیشین، چند فرض وجود دارد:

نخست: این که افرادی از آنان که شایسته هستند وارد حکومت خواهند شد، اما تحت شرایط جدید و با نظارت امت چنان که دیدیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله زمام قبيله ها را به رؤسای آن‌ها سپرد، حاکمان مکه را به فرماندهی سپاه و کارهای دیگر گماشت و اوس و خزرج و جز آنان را در رهبری و مشورت شریک گردانید.

دوم: حاکمان پیشین در برابر اکثریت مردم جایگاهی نخواهند داشت، ولی اگر حاکمان جدید استبداد به خرج دهند و از توده مردم جدا شوند، حاکمان پیشین از یاران خود بهره جسته، به مدد آنان، در برابر حاکمان جدید و یاران شان جبهه می‌گیرند، با این تفاوت که

گروه اول از خبرویت برخوردارند و دسته دوم تازه کارند و به همین جهت حاکمان پیشین می توانند مشکلاتی برای حاکمان جدید ایجاد کنند.

د. اختلاف حاکمان جدید، زاییده دیکتاتوری است و گرنه چرا باید دچار اختلاف شوند، حال آن که در مورد اختلاف ناخواسته، راه حلّ برای حاکمان، مراجعه به اکثریت آرا از طریق شورا است. در صورتی که آرا مساوی شود، راه حل قرعه خواهد بود، «الْقُرْعَةُ لِكُلِّ أَمْرٍ مُشْتَبَهٍ؛ زیرا قرعه برای هر امر مبهم است». یا این که با نظرسنجی عمومی، یکی از دو نظریه حاکم گردد و بدین ترتیب مشکل حلّ شود. در صورتی که نمی توان مراجع جامعه را در يك جا جمع کرد، هر يك از آنان می تواند نماینده ای از طرف خویش تعیین کند، زیرا آنان اعضای مجلس عالی هستند و در صورتی که با اکثریت آرا بر چیزی متفق شدند، اتفاشان نافذ خواهد بود.

## دولت یکپارچه اسلامی

پیامبر صلی الله علیه و آله حکومت یکپارچه و امت یکپارچه ایجاد و برای آن قانونی قرار داد، اما فشار عملکرد نادرست خلفا، حکومت یکپارچه را تکه تکه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله حجاز، یمن شمالی و جنوبی - طبق تقسیمات امروزی - بحرین، کویت را - که آن روز سرزمینی با قبایل متعدد بود - زیر پرچم خود جمع کرد. در زمان آن حضرت نزدیک به هفت میلیون از عرب ها، ایرانیان، رومی ها، حبشی ها و دیگران اسلام آوردند و همگی در برابر قانون برابر بودند. هنوز نیم قرن نگذشته بود که حکومت دچار پراکندگی گشت و والی که در شام بود سر به نافرمانی نهاد و علیه مسلمانان که اکثرا در کنار امام علی علیه السلام بودند، با رومیان هم پیمان شد.

پس از یزید، در کوفه حکومت مختار تأسیس شد و در زمان هارون عباسی، مغرب جدا گشت و این روند ادامه پیدا کرد تا اوضاع به جایی رسید که امروز ما شاهد ده ها حکومت و ده ها قانون هستیم که در کشورهای اسلامی جریان دارد و ده ها مانع روانی به وجود آمده است و افزون بر آن سرزمین هایی از حکومت اسلام جدا شده، زیر سلطه غیر

مسلمانان قرار گرفته است، از قبیل: فلسطین، اریتره، مورو، مسلمانان در هند و اتحاد جماهیر شوروی و چین. از این رو برای بازگرداندن حکومت اسلامی به جامعه چند چیز ضروری به نظر می رسد:

1. موانع روانی کنار گذاشته شود، چه مسلمانان همگی برادرند، البته نه به صورتی شفاهی و تبلیغاتی که در زندگی واقعی باید چنین باشند.  
2. موانع قانونی را کنار گذاشت، زیرا قانون یکی است که در کتاب و سنت ریشه دارد و برای همه جهان اسلام یکسان است و اگر فرقی هم وجود داشته باشد در تفاوت اجتهاد با حفظ چارچوب ادله اربعه است.

3. موانع جغرافیایی را باید از میان برداشت، چرا که سرزمین [اسلامی] از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب یکی است، به گونه ای که هر مسلمانی بدون نیاز به کارت شناسایی، پاسپورت، ویزا و جز آن، بتواند به همه جا به خراسان، کراچی، قاهره، دمشق، خارطوم و جز آن، سفر کند و آن را کشور خود بداند. اگر چنین شود - که به خواست خدا خواهد شد - هر کسی می تواند در هر جایی سکونت گزیند یا سرزمین محل سکونت خود را ترک کند تا آن جا که مردمان از ملیت های گوناگون با هم مختلط شوند، چنانکه امروزه در هر کشوری - با مرزهای ساختگی - چنین است، بدین معنا که امروز فرد بغدادی در بصره، کربلایی در نجف، اهل حله در ناصریه، مغربی در حجاز، اردنی در تهران، سودانی در کابل و... سکونت می کند. و این از لوازم بازگشت امت به وحدت مورد انتظار است.

فراموش نشود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای طاهرین علیهم السلام آن حضرت نیز چنین بود. این روش غیر از روش استعمارگران است، چرا که آن ها مهاجران را جای داده، شهروندان را به کوچ اجباری وا می دارند تا از قیام آنان علیه خود در امان باشند. در تاریخ قدیم و جدید نمونه های زیادی از رفتار استعمارگران با کشورهای که با زور سرنیزه در آن وارد شده، تحت سلطه خود درآوردند، دیده می شود. امویان چنین کردند و سپاهی از شام به عراق آوردند و آنان را در واسط، نزدیک کوفه مستقر کردند تا به وسیله قدرت سرنیزه آنان



[عراقیان] را به اطاعت خود در آوردند و استمرار آن را تضمین کنند. اشعریون نیز به کوچ اجباری از یمن و سکونت در شهر قم و داشته شدند. این اقدام از آن جهت بود تا حاکمان سرکش از قیام شان در امان باشند.

در روزگاری نه چندان دور، انگلیسی ها شمار زیادی از هندی ها را در قالب نیروهای نظامی مزدور انگلیس، به عراق و خلیج آوردند تا ساکنان آن جا را به اطاعت وا دارند. همچنین یهودیان را به قصد تداوم بخشیدن به پراکندگی مسلمانان به فلسطین آوردند. در همین روزگار ما امریکایی ها شماری از مصریان را برای مجبور کردن مردم عراق به پذیرش استعمار به عراق آوردند. همین عملکرد را کمونیست ها ضمن حوادثی غمبار - که در تاریخ مذکور است - در حق مسلمانان روا داشتند.

جان سخن این که باید جامعه اسلامی از جهت قانون، جغرافیا و روانی متحد شوند.

### چگونگی تعامل نظام اسلامی

در مجموعه نظام افراد قوی، ضعیف و اقلیت ها وجود دارند. همچنین در بیرون بیگانگانی هستند که نیرنگ می زنند، زیرا هر صاحب نعمتی مورد حسد است و خدای متعال در این باره می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (1)؛ «بلکه مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند».

قوی ترها را همچنان باید مقتدر نگاه شان داشت، بلکه باید در راه افزون تر کردن توانشان همت گماشت و آنان را به سوی راه راست جهت داد و از نظر روحی پروراند. خدای متعال فرموده است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (2)؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان، فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکار بودند».

ص: 273

1- . سوره نساء، آیه 45.

2- . سوره جمعه، آیه 2.

وظیفه دولت نسبت به افراد ضعیف جامعه و نظام این است که آنان را تقویت کند و بدین ترتیب دولت خواهد توانست علاقه مندی و هواداری آنان را نسبت به خود تضمین کند و روح عشق به دولت را در بین آنان پدید آورد. پس، وقتی شمار افراد قوی در حکومت فزونی گرفت در برابر اجانب و نیرنگ نیرنگ بازان قوی خواهد گشت، زیرا اقتدار حکومت به قدرت افرادش بستگی دارد پر واضح است که قدرتمندان برخوردار از امتیاز - که استثمار ضعیفان از آن جمله است - حاضر نیستند از امتیازات خود دست کشیده، ضعیفان را در آن شریک کنند. اما تهذیب نفس و فراوانی آزادی ها در اسلام، قدرتمندان را چنان می پروراند که به جای انحراف و کجروی، در راه راست قرار گیرند و البته تأثیر توده ها را در این زمینه نباید نادیده گرفت.

به عنوان گواه می توان به آنچه در پاره ای از دولت های دموکراتیک می بینیم اشاره کرد که چگونه حاکمان در برابر خواست توده ها از قدرت کنار می روند با آن که معمولاً اگر حاکمان اختیار در دست خودشان باشد حتی برای یک روز و به مقدار یک هزارم از قدرتشان، آمادگی کنار کشیدن را ندارند.

در مورد اقلیت های دینی شایان توجه است که باید در چارچوبی خاص که در اسلام ذکر شده است حرمتشان را پاس داشت. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: «من آذی ذمیا فقد آذانی(1)؛ هرکس یکی از اهل ذمه را آزار دهد، به یقین مرا آزار داده است».

وقتی آنان از سوی اسلام احترام ببینند و منطق درست اسلام، را با تمام وجود لمس کنند، بی تردید گروه گروه به دین اسلام خواهند گروید، آن سان که در صدر اسلام رخ داد. آنچه مسلم است این که رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس را به پذیرش اسلام مجبور نکرد و مردم مدینه با رضایت و اختیار مسلمان شدند و مردم مکه - پس از تسلط پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن شهر - به تدریج و بدون اجبار اسلام را پذیرفتند. تنها کاری که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه انجام داد، کنار زدن موانع پیش روی مسلمان شدن مردم بود و آزادشدگان و غیر آنان را مجبور به پذیرش

ص: 274

---

1- الصراط المستقیم، علی بن یونس العاملی، ج 3، ص 13.

اسلام نکرد. مردم یمن پس از آن که امیرمؤمنان اسلام را به آنان رساند، در کمال آزادی و اختیار مسلمان شدند. وانگهی جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله همگی دفاعی بود. ما در کتاب کیف انتشار الاسلام؟ بخش هایی از این مقوله را آورده ایم.

رفتار پاره ای از امیران مسلمانان که شمشیر کشیده و با اهل ذمه بدرفتاری کردند، اشتباه بود و نتیجه آن این بود که مردم بت پرست اروپا از ترس شمشیر اسلام و بدرفتاری آن حاکمان - که می پنداشتند این تعامل ها ریشه در اسلام دارد و اسلامی است - به مسیحیت گرویدند و اگر اعمال آن حاکمان نبود مسیحیت به روم محدود می ماند و در اروپا، چین و هند جای پای خود باز نمی کرد. اگر اشتباه آن حاکمان در آن دو کار نبود و از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می کردند، امروزه اسلام جهان گیر می شد.

جان سخن این که پس از برقراری دولت اسلامی، اگر جهانیان رفتار نیک حاکمان مسلمان را در سرزمین شان می دیدند و این که در کشورهای اسلامی اثری از زندان، شکنجه، قتل، مصادره اموال، سرکوب آزادی ها و طبقه برتر منتخب حاکمان وجود ندارد، از دیگر سو می دیدند، مسلمانان با اهل ذمه که تحت حمایتشان به سر می برند، خوش رفتاری می کنند، بی تردید، شتابان به اسلام گرویده، آن گونه که ابتدا، گروه گروه داخل اسلام می شدند، اینان نیز وارد اسلام خواهند شد. قابل توجه است که نیکی در حق غیر مسلمانان افزون بر منطق انسانی اسلام مشوق هایی بسیار قوی و انگیزه ساز برای ورود غیر مسلمانان به اسلام است.

خدای سبحان می فرماید: «وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَانَهُ وَلِيًّا حَمِيمًا \* وَمَا يُلْقَاهَا اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا وَمَا يُلْقَاهَا اِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيْمٍ»<sup>(1)</sup>؛ «و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن، آن گاه کسی که میان تو

و میان او دشمن است، گوئی دوستی یکدل می گردد. و این را جز کسانی که شکیبیا بوده اند نمی یابند و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ، نخواهد یافت».

ص: 275

---

1- . سوره فصلت، آیه های 34 و 35.

امیر مؤمنان علیه السلام فرموده: «عجبتُ لمن يشتري العبيد بماله فيعتقهم، كيف لا يشتري الأحرار بإحسانه فيسترقهم(1)؛ در شگفتم از کسی که بنده ای را به مالی می خرد و آزاد می کند، اما چگونه است که آزادگان را با نیکی به آنان نمی خرد و در قید بندگی دلبستگی خود در نمی آورد!».

آری انسان بنده نیکی است. بنابراین، دولت اسلامی باید چند چیز را لحاظ دارد:

1. آزادی های معقول طبق آنچه اسلام داده است و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و دیگر حاکمان پیرو آن دو که در مقوله حکومت بر آن استوار بوده، به مردم بدهد، چه این که آزادی سوپاپ اطمینان است و در چنین فضایی خفقان و سرکوب وجود ندارد تا انفجار در پی داشته باشد. در مثل عربی است که می گوید: «فشار، انفجار در پی دارد».

2. مطالعه آینده تا از این راه به ناآرامی ها پی برد و پیش از رخ دادنشان به چاره جویی

برای آن پردازد، چون ناآرامی ها تماما ریشه دار هستند. بنابراین اگر دولت از رشد ریشه ها جلوگیری کند، ناآرامی به وجود نخواهد آمد، چه این که می گویند: «قیراط من الوقایة خیر من قنطار من العلاج؛ اندکی پیشگیری، از درمان بسیار بهتر است». باید توجه داشت که ناآرامی نیز همانند بیماری است، نه يك باره و بدون مقدمه که به تدریج پدیدار می شود.

3. تشکیل کمیته راه بردی که گاه «کمیته مصالحه» (آشتی ملی) خوانه می شود. در این زمینه، دولت گروهی از عقلا و ریش سفیدان را به منظور آشتی ملی و حتی آشتی با دیگر کشورها در قالب کمیته ای گرد آورد تا هرگاه حالتی غیر طبیعی اجتماعی و تنش آلود پدید آید، تنش زدایی کرده، مشکل را برطرف کند، زیرا فروتنی دولت در برابر مشکلات بهتر از سخت گیری و در غلتیدن در مشکلات است که در نتیجه، همه چیز از بین می رود و پیشتر در همین معنا آیه شریفه «دفع کن به آنچه که خود بهتر است» بیان شد و نیز خدای متعال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»(2)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی به اطاعت [خدا] در آید [و راه صلح بپوید] و گام های شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است».

ص: 276

1- . غرر الحکم، ص 385، حدیث 8786.

2- . سوره بقره، آیه 208.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنِّي بَعَثْتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ (1)؛ من برای کمال بخشیدن به والایی های اخلاق برانگیخته شدم».

## حکومت اسلامی، حکومت برتر

حکومت اسلامی برترین حکومت هاست، چرا که حکومت بر جان و تن را یکجا در اختیار دارد و از این روی نیازهای روحی و جسمی انسان را تأمین می کند. روشن باشد که مقصود ما از حکومت اسلامی، همانی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود آورد و حضرت علی علیه السلام و حاکمان پیرو ایشان، به اساسنامه آن عمل کردند. با این شروط، پرواضح است هر حکومتی که نام اسلام داشته باشد اما طبق قوانین اسلام عمل نکند، اگر چه به اسلام فراخواند و مردم را به پیوستن زیر لوای اسلام دعوت کند، اسلامی نیست، زیرا شماری از این حکومت ها از جمله حکومت امویان و عباسیان به اسلام دعوت می کردند، اما در واقع می گفتند: تحت حکومت ما در آید تا جوانانتان را بکشیم، فرزندانان را یتیم، زنانان را بیوه، گورستان هایتان را پر کنیم، به زندانان بيفکنیم و امواتان را مصادره کرده، با آن برای خود و سپاهمان کاخ بسازیم، با شما به استبداد رفتار نماییم، عالمان و صالحانان را خوار کنیم، مدارسستان را تقلیل دهیم، صدهایتان را خاموش کنیم، منکرات را میان شما گسترش بدهیم و سرهای کشته هایتان را شهر به شهر بگردانیم، کاخ هایمان را از دختران، شراب و قمار پر کنیم، به ستم میان تان داوری کنیم و... .

هر حکومتی که خود را اسلامی بداند و شماری از این ویژگی ها را داشته باشد، غیر اسلامی است، چه رسد به این که تمام آن را یکجا داشته باشد. و البته اسلام و مسلمانان از آن بیزارند، هر چند هزاران توجیه برای آن برشمارند. روش اسلام در قرآن کریم و در سنت مطهر موجود است و ده ها هزار کتاب در این مورد وجود دارد و همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حسن علیه السلام اسلام را به صورت عملی به اجرا گذاشتند. بنابراین، هر

ص: 277

حکومتی که عملکردی مغایر با عملکرد حکومت آن پاکان داشته باشد، در واقع نام اسلام را دارد و از حقیقت اسلام بی بهره است. حکومت اسلامی از آن روی برتر است که هم نیازهای دل را برآورده می کند، چون مردمی که در سایه آن زندگی می کنند به حاکمان آن ایمان دارند. و اطاعت از آن را اطاعت از خدا و رسول او و در نتیجه، از پاداش الهی برخوردار می دانند. و هم نیازهای جسم را برآورده می کند، زیرا در سایه قوانین اسلام انسان می تواند زندگی خوش و پیشرفت واقعی، در خور و مطلوب داشته باشد.

از نشانه های ماندگاری و پایداری حکومت ها و در رأس آن ها حکومت اسلامی فراوانی مساجد، مدارس و آزادی ها و اندک بودن زندان ویرانه نشین و جوانان مجرد است و عدم مراجعه انبوه مردم به ادارات و نیز وجود کارگاه ها و بیمارستان ها و امثال آن به مقدار نیاز است. روشن است که مسجد برای عبادت و مدرسه برای آموزش بوده و آزادی ها برای آن است که سنگ بنای پیشرفت و رفاه انسان است. خدای سبحان در بیان وظیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «... وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...»<sup>(1)</sup>؛ «و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است بر می دارد».

در این مبحث، چهار حالت وجود دارد:

1. آشوب و هرج و مرج که آزادی های بی رویه و زیانباری برای انسان به شمار می آید، خواه زیانش به خود آشوبگر برسد یا به دیگران، زیرا جستن از ارتفاع بلند، شکستن استخوان فرد را در پی دارد، سرعت زیاد در رانندگی باعث تصادف می شود، استفاده از مواد مخدر، مشقت زدن به چشم و گوش که موجب کری و کوری گردد، تنبلی و کار نکردن و چیزهایی از این دست، همگی استفاده از آزادی است، اما این آزادی، آشوب است. همچنین تجاوز به دختران، کشتن مردم، دزدیدن اموال، مخالفت با نظام های خردمند و خردگرا که نتیجه آن آزار رساندن به مردم است، از قبیل سدّ معبر، ترساندن مردم و امثال آنها آزادی است، اما آزادی هرج و مرج طلبانه است.

ص: 278

2. سرکوب آشکار و بی پرده، مانند مصادره آزادی های بازرگانی، کشاورزی، صنعت، عقیده و رأی، عمران، سفر، اقامت، تحصیل، نگارش، تجمع، دستیابی به مراتب بالا- در حکومت و امثال آن - چنان که در کشورهای کمونیستی حاکم بودنش را می بینیم - همگی سرکوب آشکار است.

3. سرکوب پنهان که با فضا سازی انجام می گیرد و انسان می پندارد آزاد است، در حالی که واقعاً آزاد نیست. این جوّ به جهت سیطره سرمایه داری و تبلیغات و انباشتن بازارها از کالا- پرکردن وقت مردم با سرگرمی های پوچ و باطل که انسان را به سوی پندار «آزادی وهمی» سوق می دهد که در نتیجه، نسبت به آزادی واقعی احساس بی نیازی می کند. چنین کسی به خفته ای می ماند که در عالم رؤیا صورت های موهوم و غیر واقعی، را حقایق می پندارد و چون بیدار شود در می یابد که تمام آنچه دیده او هام بوده است. این نوع سرکوب را در کشورهای سرمایه داری می بینیم که گونه هایی از آن را در کتاب های فقهی از قبیل: الفقه: الاقتصاد، الفقه: السياسة و الفقه: الاجتماع آورده ایم.

4. وجود آزادی به معنای واقعی آن، یعنی فرد واقعاً آزاد باشد، نه این که هرج و مرج و سرکوب آشکار و پنهان حاکم باشد و البته چنین آزادی تنها در نظام اسلامی پیدا می شود.

در اسلام آزادی عقیده وجود دارد، عقیده با خرافات آمیخته نیست، دلیل بر تقلید مقدم است و آزادی نقد و پژوهش وجود دارد، چیزی که از آن به آزادی بیان تعبیر می شود.

در اسلام آزادی اقتصادی وجود دارد، بدین معنا که هرکس بر پایه شایستگی هایش می تواند کار کند و سودش از آن اوست، بدون این که سرکوب صنفی و شغلی وجود داشته باشد و اندکی از درآمدش سهم سرمایه دار یا دولت نیست. البته کار باید برای فرد و جامعه اش زیانبار نباشد.

در اسلام آزادی سیاسی وجود دارد، یعنی هر کسی می تواند بر اساس شایستگی هایش و بدون فضا سازی کاذب به بالاترین مناصب دولتی دست یابد. قابل توجه است که جوّ کاذب موجب می شود انسان در مسیری که قبلاً برای وی تدارک دیده شده حرکت کند و

در عین حال تصور کند آزاد است. این کار به تعبیر دیگر چنین خواهد بود که بگویی: «توبرده ای، اما در انتخاب ارباب آزادی».

آزادی فرهنگی از دیگر آزادی های اسلام است، چرا که هر کسی حق دارد به علم و فرهنگی که می خواهد دست پیدا کند و در این راه فراروی انسان هیچ مانع مالی و جز آن برای تحصیلات دانشگاهی و بالاتر نیست. آزادی اجتماعی نیز در اسلام وجود دارد، چون امتیاز طبقاتی جایگاهی در اسلام ندارد؛ امتیازاتی که به وسیله قوانین بین نژادها، قومیت ها، زبان ها، رنگ ها و منطقه ها، تبعیض قائل می شود.

### حفظ حکومت اسلامی

منطق و استقراء دلالت بر این دارد که حفظ حکومت توسط حاکمان جدید تابع حالت پیشین کشور است، زیرا پیش از حاکمان جدید، کشور دو حالت داشته است:

نخست: این که حکومت دیکتاتوری بوده و عالی ترین قدرت، همه چیز به شمار می آمده و دیگر اعضای حکومت، یاران، مددکاران و منصوبان از سوی او بودند.

دوم: این که کشور چنین نبوده، بلکه از قبل به شکل شورایی و دمکراتیک اداره می شده است. حال اگر حکومت از سوی شماری از حاکمان و امیران اداره شود که هر کدام دوستان، یاران و کمک کارانی دارند، وضعیت همین گونه خواهد بود نتیجه در هر دو نوع یکی است و آن این که یک رئیس در کار نیست، بلکه رؤسای متعدد وجود دارد.

در نوع اول، از بین بردن حکومت قبلی برای حاکمان جدید دشوار است، چون کشور از وحدت و یکپارچگی برخوردار است و حکومت مرکزی است، پس کسی که بخواهد چنین حاکمی را ساقط کند، باید با همه قوا وارد گود شود، اما پس از از بین بردن آن، نگه داشتنش آسان است، چون حاکم جدید از اراده و توان خوبی برخوردار است، زیرا مردم به دیکتاتوری و تسلیم حاکمان بودن عادت کرده اند و برایشان تغییر دیکتاتور مهم نیست، آنان سر به فرمانند و بین حاکم جدید و حاکم قدیم تفاوتی قائل نیستند.



در نوع دوم، امری کاملاً معکوس است، بدین معنا که ساقط کردن آسان است، چون حکومت در کشور پراکنده است و حاکم جدید می تواند امیران و حاکمان متعدد را یکایک شکست دهد، اما نگاه داشتن حکومت دشوار است، زیرا رؤسای پیشین و یاران آن ها، نیروهای متعددی هستند که از میدان خارج شده اند. حال اگر حاکم جدید آتش شورش یکی از آنان علیه حکومتش را خاموش کند، آتش دیگری افروخته می شود و زمانی که يك سوی کشور را سامان دهد، دیگر سوی آن دچار نابسامانی می گردد.

گاه در يك کشور دیکتاتوری در حکومت و در کنار آن، رؤسای متعدّد - مثلاً - دینی وجود دارد. در این صورت دو مشکل فراروی حاکم جدید قرار دارد. یکی دشواری ساقط کردن دیکتاتور و دیگر، مقابله با رهبران دینی که هر کدام از آنان استقلال و یاران خود را دارد. به همین جهت بریتانیای خودسر و مغرور را در عراق دیدیم که چگونه نخست با حکومت عثمانی که دیکتاتوری سرشت آن شده بود برخورد کرد و پس از شکست عثمانی ها، علمای دین به رهبری مرحوم آية الله میرزا محمدتقی شیرازی در برابر آنان ایستادند و به ترك عراق و ادارشان کردند.

بنابراین اتحاد جهان اسلام در زیر لوای يك حکومت اسلامی با مشکل دوّم مواجه است، چرا که جهان اسلامی در روزگار ما به چندین دولت کوچک تبدیل شده و هر دولتی حاکمی و یارانی دارد. البته حاکم اسلامی که می خواهد این کشورها را متحد کند آن چنان با مشکل مواجه نیست که اگر تمام کشورها زیر نفوذ يك حکومت قرار داشته باشد.

آری، حاکم جدید باید وحدت حاکمان و یاری رسانی استعمار خارجی به هر کدام از آن حاکمان را محتمل بداند و از آن غافل نباشد. بنابراین، نباید به حاکمان اجازه دهد در برابر اسلام پیشرو و متحد شوند و در برابر حق مسلمانان ستم دیده بایستند. نیز استعمار خارجی را نباید اجازه داد تا به حاکمی که آفتاب قدرتش در حال افول است، یاری رساند. وقتی حکومت یکپارچه اسلامی ایجاد شد، مهم آن است که حاکم جدید، باید روش استبداد در حکومت را ملغی کند و خود از آن پرهیز کند و همه حاکمان پیشین و یاران آنان

را نیکوکار و بدکردارشان را کنار نگذارد تا فرصت برای توطئه پیدا نکنند، بلکه باید همانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حاکمان صالح پیشین را در حکومت شریک کند که در غیر این صورت باید یکی از دو شیوه را در پیش گیرد: یا برای مقابله با حاکمان پیشین و بدنام کردن خود و اسلام هماره آماده باشد، چرا که مردم خواهند دید او نیز مانند آنان است. یا آن که همه حاکمان سابق و یاران آنان را از بین ببرد که این بدترین انتخاب است، زیرا حکومت از روز نخست زیبایی و گیرایی خود را از دست خواهد داد. وانگهی برای آن حاکمان خون خواهانی پیدا خواهد شد و در نتیجه همواره درگیری به وجود خواهد آمد.

در هر صورت، بهترین گزینه از بین سه راه حلّ یاد شده، همان راه حلّ اسلام است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به کار بست. این راه حل بدون تردید با بیشترین فشار بر حاکم جدید همراه خواهد بود، اما فشار دوستان آسان تر و خوش فرجام تر از فشار دشمنان است و در حدیثی آمده است که: «الحق مرّ هنیء، و الباطل حلّو و بیّ (1)؛ حق، تلخ است و گوارا و باطل، شیرین اما بیماری زا».

شرکت دادن حاکمان صالح پیشین و یاران آنان به حاکم جدید دو نوع راحتی می دهد:

نخست: راحتی کارشناسان را به همراه دارد، زیرا حکومت به شمار زیادی افراد کارآزموده نیاز دارد که نمی توان يك شبه آن را به دست آورد. اگر حاکم جدید کارآزموده نباشد، اوضاع بد خواهد گشت و کارها آشفته خواهد شد، به گونه ای که مردم حکومت پیشین را با همه فسادش بر حکومت جدید با همه خوبی هایش ترجیح خواهند داد.

دوم: این که چون کارآزمودگی و کاردانی بیشتر می شود و خوبی های حکومت جدید فزون می گردد، همه مردم به آن روی می آورند و در نتیجه ناآرامی ها در حکومت جدید کاستی خواهد گرفت و ناآرامی های همراه انقلاب، شتابان برچیده می شود و در نهایت استقرار حکومت و خوبی های آن بقای آن را تضمین می کند و پس از فقدان حاکم جدید، مردم گرد حکومت مطلوب جمع شده، آن را حفظ می کنند.

ص: 282

---

1- . ر.ک: بحار الأنوار، ج 74، ص 84: «الحق ثقيل مر، و الباطل خفيف حلو».

حاکم اسلامی به هنگام حکومت بر کشورها - خواه بر همه کشورهای اسلامی حاکم باشد، خواه بر پاره ای از آن ها - باید دو امر مهم را لحاظ بدارد:

نخست: آزادی های مردم را لحاظ بدارد، چرا که مسلمان طبیعتاً آزاد است، حتی اگر حکومتی مدّت زمان زیادی کشورش را به بند کشیده باشد، چون اسلام وی را ضمیری آزاد بخشیده است. حال اگر حاکم آزادی او را سلب کند، انقلاب خواهد کرد و اگر به دلیل فضای وحشت آلود به زودی نتواند شورش کند، بی تردید در اولین فرصتی که بتواند خواهد شورید. روشن باشد به همان مقدار که حاکم آزادی ها را از بین می برد، خشونت انقلاب، جان و اعتبار حاکم و یارانش را مورد تعرض قرار خواهد داد. و به همین جهت دیدیم که ایران زمان پهلوی ها چگونه درهم ریخت و ترکیه، آتاتورک را نابود کرد و مصر از جمال عبدالناصر و عراق از عبدالکریم قاسم انتقام گرفت.

مقصود از آزادی، آزادی بیان و آزادی عمل است. همان گونه که بدن به نشاط و غذا نیاز دارد، فکر نیز به سرزندگی و حرکت نیاز دارد. علامت آزادی اندیشه و بیان در این است که انسان در خیابان و در حضور مردم سخن گفته، پیام خود را برساند، چه این که اسلام، بالاترین مرحله این آزادی را داده است. گواه این مطلب آن است که در یکی از جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله سیصد نفر شانه خالی کردند و در جنگ شرکت نکردند، اما رسول خدا آنان را به حال خودشان رها ساخت. درست است که فرار از جنگ حرام است، اما این هم درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله آزادی را به آنان آموخت و با آن آزادی - که تاریخ مانند آن را ندیده است - رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمانان را از چنان پیشرفتی شگرف، برخوردار کرد، چه این که جهان آن روز، آزاد نبود. پر واضح است که جهان آزاد می تواند جهان غیرآزاد را مقهور خویش سازد، چنان که انسان آزاد از بند، می تواند به هر شکلی که بخواهد با فرد دست و پا بسته برخورد کند. هر حاکمی از این که بتواند تظاهرات چندین هزار نفری تدارک ببیند نباید مغرور گردد و این اقدام را نشانه علاقه مردم به خود بداند، بلکه غالباً

قضیه برعکس است، چرا که بسیاری مواقع چنین توانایی از سوی حاکم بر وحشت آفرینی حاکم و ترس مردم دلالت دارد و البته رعب و وحشت حتماً روزی از بین می رود و در آن هنگام سقوط حاکم قطعی و گران خواهد بود.

مردم عراق خوب به یاد دارند که عبدالکریم قاسم چگونه آنها را به خیابان ها می کشاند و جمال عبدالناصر در مصر چنین بود. با این حال همانند فرعون و نمرود از اریکه قدرت سقوط کردند. اگر آزادی در کار باشد همه مردم به تظاهرات نمی آیند و مغازه هایشان را نمی بندند، بلکه گروهی از مردم که غالباً به يك چهارم از کل جمعیت نمی رسند، به خیابان می آیند. آری در شرایط بسیار نادر همه مردم مغازه ها را بسته و با عقیده ای راسخ و ایمان و آگاهی، تظاهراتی توفنده به راه می اندازند. این گونه تظاهرات را در کشورهای نسبتاً آزاد پیدا نمی کنیم، اما در کشورهای زیر فرمان خودکامگان، نظیر روسیه، چین تحت حاکمیت مائو و ویتنام زیر سلطه هوشی مینه آن را می بینیم. نتیجه آن رفتارها چه شد؟

پس از دفن استالین مردم، جنازه اش را از گور درآوردند و به کیفر پاره ای از اعمالش او را آتش زدند. مائو، و اقمارش نیز مورد لعن و نفرین قرار گرفتند. ویتنامی ها پس از استقلال از امریکا از هوشی مینه متنفر شده، روی برتافتند. البته آنان از دام استعمار امریکا رهیده، در دام استعمار دیگری گرفتار شدند. بنابراین، حاکم نباید از هورا کشیدن و کف زدن ها و تظاهرات و هیاهویی که با اراده او هدایت می شود، مغرور گردد، زیرا همه این ها نشانه سقوط دیر یا زود هنگام اوست و علامت دوستی مردم و پیروزی وی نیست.

دوم: مقوله اموال مردم است. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ يَنَامُ عَلَى الثُّكُلِ، وَ لَا يَنَامُ عَلَى الْحَرَبِ (1)»: انسان با داشتن داغ عزیزی بر دل به خواب می رود، اما بر مصیبت

از دست دادن مال و غارت زدگی، نمی تواند بخسبد».

این سخن امام علیه السلام به تجربه ثابت شده است، چه این که مردم این آمادگی را ندارند که حاکمان با هر نامی اموال شان را دستخوش تمایلات خود کنند. بعضی از حاکمان با وضع

ص: 284

مالیات بر مردم، زیر عنوان مجلس ملت و این که نظر نمایندگان چنین است یا به این بهانه که در حال بحران و جنگ هستیم و برای دفع دشمن و بیرون کشیدن کشور از بحران آن را لازم داریم، نیرنگ کرده، اموال مردم را به جیب می زنند. این نوع حيله گری و هر حيله و خدعه ای زابیده ساده اندیشی نسبت به کارآمدی آن است. به همین جهت امام علیه السلام در پاسخ کسی که از حضرتش پرسیده بود: چاره چیست؟ فرمود: «ترك الحيلة(1)؛ در ترك نیرنگ است» و چه زیبا و درست گفتاری است. از این رو می بینیم که معاویه حيله گر چگونه رسوا گشت و امام پرهیزگار، یعنی امیر مؤمنان علیه السلام همچون کوهی استوار جاودان ماند و گذشت زمان بر درخشش و استواری و سربلندی آن حضرت افزوده و می افزاید.

مردم از چنین حاکمی - که خود را مسلمان می شمارد، ولی همچون بسیاری از رؤسای کشورهای اسلامی در راه معاویه بن ابی سفیان گام بر می دارد - به هنگام اخذ مالیات زیر پوشش مجلس ملی، می پرسند: آیا مجلس آزاد است یا در بند خودکامگی تو اسیر است؟ اگر می پندارد آزاد است، پس چرا برای يك مرتبه هم شده از تو انتقاد نمی کنند؟ راستی آیا امکان دارد که مجلس آزاد باشد، اما از عالی ترین مقام حکومتی انتقاد نکند؟ و اگر مجلس زیر سلطه توست، پس این پرده نخ نما از لابه لای تارهایش زشتی های تو را نشان خواهد داد. بنابراین حيله گری ات بر جامعه چندان طولانی نبوده، چنان است که خداوند فرموده:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ...»(2)؛ «منافقان، با خدا نیرنگ می کنند، و حال آن که او با آنان نیرنگ خواهد کرد».

«...وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ...»(3)؛ «و [لی] آنان جز به خودشان نیرنگ نمی زنند».

«وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ»(4)؛ «و [دشمنان] مکر ورزیدند و خدا [در پاسخ شان] مکر در میان آورد، و خداوند بهترین مکرانگیزان است».

همچنین مردم از حاکمی که به نام بحران و جنگ مالیات می گیرد، می پرسند: آیا مردم

ص: 285

1- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 35، ص 382.

2- . سوره نساء، آیه 142.

3- . سوره انعام، آیه 123.

4- . سوره آل عمران، آیه 54.

هم در حلّ بحران و چاره اندیشی برای جنگ نظری دارند؟ اگر نظر دارند، پس روزنامه های آزادشان کجاست؟ احزاب آزادشان کجاست؟ رادیوهای آزادشان کجاست؟ و اگر از رأی برخوردار نیستند، این مشکلات را حاکم ایجاد کرده و جنگ به دلیل مدیریت او به وجود آمده است و زمانی که جنگ و بحران، ساخته حاکم باشد مردم برای آن آمادگی پرداختن پول ندارند. این افزون بر آن است که حاکم اسلامی باید به شرع اسلام مقید باشد و روشن است که شریعت جز خمس، زکات، جزیه و خراج، مالیاتی مقرر نکرده است و اگر واقعاً بحرانی وجود دارد، گرفتن مالیات، آن هم به قدر ضرورت، واجب می گردد و «ضرورت ها به مقدار خودشان در نظر گرفته می شود». البته در تعیین ضرورت باید مردم مشارکت داشته باشند و نباید در تعیین آن استبداد به کار برد چه این که خداوند به مشورت

امر کرده، می فرماید: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ»<sup>(1)</sup>؛ «و کارشان در میان شان مشورت است».

دخالت در امور مالی مردم تنها گرفتن مالیات های بی مبنا نیست، بلکه مصادره، محدود کردن تجارت، زراعت، صنعت و ساخت و ساز و امثال آن را در بر می گیرد که بسیاری از حاکمان در کشورهای اسلامی این روند را در پیش گرفته و بدان پایبندند.

حال پرسشی مطرح می شود و آن این که: دولت در این روزگار بدون مالیات های افزون بر آنچه که اسلام تعیین کرده است، چگونه می تواند هزینه های سنگین خود را تأمین کند؟ در کتاب الفقه: الاقتصاد و جاهای دیگر پاسخ آن را داده ام، که در سه امر خلاصه می شود:

1. دولت باید از شمار کارمندان خودش بکاهد، چرا که نیازی به کارمندان زیاد نیست و با این کار، هزینه های دولت کاهش خواهد یافت.

2. دولت بسیاری از کارها را به دوش مردم بگذارد، از قبیل: بیمارستان ها، مدرسه ها، مخابرات، آب، برق، پست، حمل و نقل و موارد دیگر و دولت فقط برای برطرف کردن نواقص و پیش گیری از تجاوز و اجحاف بر مردم، بر کارها نظارت داشته باشد.

3. اگر دولت ناچار به وضع مالیات های افزون گشت با موافقت و جلب نظر مردم

ص: 286

---

1- . سوره شوری، آیه 38.

چنین کاری را انجام دهد. مسلماً مردم وقتی در درک نیاز مشارکت داشته باشند و در چگونگی حل مشکل در فضایی آزاد و نه با جوسازی های کاذب، آن گونه که حاکمان دیکتاتور انجام می دهند، نظر آنان گرفته شود، با کمال میل، به پرداخت مالیات تن خواهند داد و پرداخت مالیات بر دوش آنان سنگینی نخواهد کرد.

### حرکت در راه رسول خدا صلی الله علیه و آله

باز گرداندن اسلام به زندگی مسلمانان با جمع کردن آنان در حکومت يك میلیاردي زمانی ممکن است که مسیر و راه رسول خدا پیموده شود. حکومت های اسلامی امروزی همانند قبایل پراکنده و دولت های متفرق در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله است. آن حضرت يك قبایل و کشورها را گرد آورد. مردم وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را بهترین رهبر و اسلام را از بهترین روش، برخوردار یافتند شتابان، اسلام را پذیرفته، در زیر لوای آن جای گرفتند. امروز نیز لازم است که حرکت های اسلامی از قبیل: احزاب، سازمان ها، جمعیت ها و هیئت ها دایر گردند و فعالیت های اسلامی، مانند: کتاب خانه ها، مدرسه ها، انتشارات ها، مجلات و روزنامه ها را متمرکز کنند. اگر گفته شود: استعمار چنین اجازه ای را نخواهد داد، پاسخ این است که

در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حکومت شرق و غرب، یعنی ایران و روم همانند حکومت های استعماری امروزی بودند. وانگهی امروزه می بینیم کشورهایی چون هند و چین با تعدد حکومت هایشان (مراد حکومت های محلی است) و استعمارزدگی کشور هایشان، توانستند از یوغ استعمار رهایی یابند. مقصودم این نیست که از منظر اسلامی حکومت آن دو کشور درست است، بلکه مقصودمان این است که چنین کاری در عصر حاضر نیز ممکن است و مثل مشهوری می گوید: «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد؛ حکم همگون ها در شدن ها و نشدن ها یکسان است». البته گردآوری و متحد کردن همه کشورها به توانمندی و شایستگی های بسیار، خردورزی گسترده و اراده ای ژرف نیاز دارد و اگر همه این ها در نهضت فراهم نباشد، نمی تواند به هدف دست یابد. حال اگر توانست به هدف و

آرزوی خود رسیده، قدرت برترش آشکار می شود، چون چاره کردن دشواری ها بیانگر قدرت چاره ساز و توان شایستگی های اوست. مهم آن است که باید در کمال صبوری، استواری و درایت، خردورزی، اخلاق نیکو و اراده ای قوی همه نیروها را جمع کرد تا به هدف دست یافت، کشورها را نجات داد و مردم را رهایی بخشید.

همچنین باید بدانیم که حکومت اسلامی چگونه حاکمیت می یابد و به چه صورتی پس از حاکمیت یافتن، کشورها زیر لوای آن می مانند. در گذشته نزدیک دیدیم که آخوند خراسانی رحمه الله توانست ایران را از استبداد رهایی بخشد، اما شهید شد و مسلمانان پس از او در سطحی نبودند که دستاورد بزرگی را که به دست آمده بود نگاه دارند. همچنین میرزا محمدتقی شیرازی رحمه الله را دیدیم که توانست عراق را با یاری مردم، از دست استعمار بریتانیا بیرون کشد، آن هم در شرایطی که بریتانیا بزرگ ترین حکومت بود و یک میلیارد آدم پشت آن بودند و پیشرفته ترین اسلحه ها و بهترین سازمان را داشت و جمعیت چند میلیونی عراق که نه اسلحه داشتند، نه سپاه و نه نظام. سرانجام آن مرحوم نیز شهید شد و افرادی که پس از او آمدند و تلاش و کوشش در خور ستایش کردند و حتی تبعید شدند اما شرایط و زمینه حفظ استقلال کشور برای آنان فراهم نشد. در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می بینیم که:

نخست: حرکت گام به گام و آهسته را پی نهاد تا پس از رسیدن به قدرت، بیم سقوط آن نرود، چون حرکت، هر قدر شتابنده باشد با همان سرعت هم از بین می رود و در مثل عربی است که: «بَطِيءٌ التَّمَوُّبُطِيءُ الزَّوَالُ وَ سَرِيعُ النَّمُو سَرِيعُ الزَّوَالِ؛ رشد آرام، آرام (دیرتر) نابود می شود و رشد سریع نابودی سریع در پی دارد».

از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله از آغازین روز رسالتش تا واپسین دم زندگی خود به تربیت مردم پرداخت آن هم نه فقط تربیت با گفتار، بلکه تربیت عملی تا آن که «أُمَّةً وَسَطًا»<sup>(1)</sup>؛ «امتی میانه» و «خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...»<sup>(2)</sup>؛ «بهترین امتی که برای مردم پدیدار شد» را پدید آورد. به همین جهت توانست اعتماد جهان را به خود به عنوان پیامبر و به دین خود به عنوان

ص: 288

1- . سوره بقره، آیه 143.

2- . سوره آل عمران، آیه 110.



روش زندگی جلب کند. وقتی به مردم مبدای ارائه شود آنان آورنده و خود آن مبدأ را می آزمایند. آیا آورنده چنین مبدای شایستگی آن را دارد که زیر بیرقش بروند؟ و آیا این مبدأ برای آنچه در دستشان است جایگزینی مناسب است؟ به این بسنده نکرده، می سنجند که آیا آورنده مبدأ بهتر از کسی است که اکنون زیر بیرق او هستند و مبدأ جدید بهتر ا مبدای است که اکنون در دستشان است. اگر در این مبدأ امتیاز و برتری هایی وجود نداشته باشد، انسان به چه دلیل و انگیزه ای بزرگ و مهترش را با فردی همسنگ مهتر خود عوض کند؟ و چه انگیزه ای می ماند که انسان روش خود را با روش مشابه آن مبادله نماید؟

این که کسی فرومایگان را گرد خود جمع کند تا برایش کف بزنند و مبدأ او را ستایش نمایند، بدی هایش را نادیده گرفته، خوبی هایش را برشمارند، کارش سامان نمی یابد، زیرا هیاهو و شعار موجب دوری و نفرت عقلای جامعه می گردد. وقتی آنان نتوانستند مبدأ جدید همراه با شعارهای پوشالی را از بین برند و آورنده آن اصل را که کف زدن های تو خالی او را در میان گرفته، به سرعت از میدان بیرون کنند، قطعاً با صبوری و مقدمه چینی، در راه نابودی آن پیش خواهند رفت و زمانی نخواهد گذشت که آورنده مبدأ در لیست سرکشان قرار خواهد گرفت و مبدایش به فراموش کده تاریخ افکنده خواهد شد.

دوم: پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه بر قبایل و کشورها حاکمیت یافت؟ بی شك، رفتار حضرتش ترجمان عملی قدرت اخلاق و مبادی والای شان بود و به این وسیله توانست قدرت را در دست گرفته، و حفظ کند. به عنوان نمونه، در فتح مکه بزرگ ترین درایت ممکن را به خرج داد، که تاریخ قبل و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مانندش را نشان نداده است. مکه پایتخت شرك و سرکشان تبه کار بود. آنانی که سخت ترین جنگ های سرد و گرم را از آغاز دعوت پیامبر تا

روز فتح مکه، علیه حضرتش به راه انداختند، در عین حال، پیامبر با سهولت تمام بر مکه چیره شد و توانست سیطره اش را بر آن حفظ کند و مکه پس از فتح شدن کم ترین ناآرامی را به خود ندید، با آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ نیروی نظامی در آن قرار نداد، مهاجرانی در اطراف ساکن نکرد، مردان مکه را اخراج نکرد و اموال آنها را مصادره نکرد. پیروزی بزرگ

در آغاز و ادامه یافتن آن، در گرو حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در موارد زیر چهره نمود:

1. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد با آن که مردم مکه در حال جنگ با پیامبر و هنوز مشرک بودند، مقدار زیادی مال به دست آمده از خیبر را برای تقسیم بین اهل مکه فرستاد.

2. پیش از فتح وقتی ابن عباس ابوسفیان را پنهانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، او را بخشید.

3. روز فتح مکه را روز رحمت و حفظ حرمت نامید نه روز انتقام و نابودی حرمت ها.

4. خانه مخالفانش را امن اعلام کرد و به آنان - در صورتی که اسلحه شان را بر زمین بگذارند و وارد خانه هایشان و یا مسجد الحرام گردند - امان داد و البته به پیمان خویش پایدار ماند و پس از تسلط بر مکه از آنان انتقام نگرفت، چنان که شیوه حاکمان است که نخست اعلام عفو می کنند و چون به قدرت رسیده و چیره شدند از آنان انتقام می گیرند.

5. معرمان را با همه روشنی جریشان آزاد گذاشت و به آنان فرمود: **أقول لكم كما قال أخي يوسف لإخوته: «لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ» (1) ... فاذهبوا فأنتم الطلقاء (2)؛** آن سخنی را که برادرم یوسف به برادرانش گفت، به شما می گویم: "امروز بر شما سرزنی نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است" ... بروید شما آزادشدگانید».

6. خانه های مسلمانان که توسط کافران مصادره شده بود پس نگرفت و چون به ایشان گفته شد: به خانه ات نمی روی؟ فرمود: آیا فلانی برای ما خانه ای به جا گذاشته است؟

7. چیزی از اموال آنان را مصادره نکرد.

8. کلید کعبه را به همان مشرک بازگرداند تا آنان بدانند ایشان هیچ طمعی برای به دست آوردن امتیازات آنان ندارد.

9. سلاح های صفوان را به او بازگرداند با آن که او از جنایتکاران جنگ هایی به شمار می رفت که علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتاد و او در مکه همچون وزیر دفاع بود. این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله به گونه ای بزرگوارانه بود که صفوان خود نیز از این اخلاق والا در شگفت شد.

10. به سران مخالفان، کسانی که مستحق قتل، مصادره اموال و الغای امتیازات بودند از

ص: 290

1- . سوره یوسف، آیه 92.

2- . بحار الأنوار، ج 21، ص 132.

11. خسارت جنگ هایی را که علیه آن حضرت به راه انداخته بودند، حتی ديه ياران و خویشان خود را که کشته بودند، از آنان نستاند و این از آن رو نبود که آنان اسلام آورده بودند و اسلام گذشته را می پوشاند، چون اکثر آنان مسلمان نشده بودند.

12. آنان را به پذیرش اسلام مجبور نکرد و به گفته خدای متعال عمل کرد که فرموده: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>(1)</sup>؛ «در دین هیچ اجباری نیست».

13. آنان را در حکومت شریک کرده، افرادی از آنان را به فرماندهی سپاه خود گمارد و فوراً به سوی حنین حرکت کرد.

14. به حاکم خود در مکه عتاب بن أسید، فرمود: «أحسن إلی محسنهم، و تجاوز عن مسیئهم؛ در حق نیکانشان نیکی کن و از بدکارانشان درگذر».

این ها فقط به گفتار محدود نبود، چنان که شیوه حاکمان است که می گویند، سپس برای تصفیه فیزیکی مخالفان، زمینه سازی می کنند و می خواهند همزمان انتقام بگیرند و در عین حال خود را بزرگوار و جوانمرد نشان دهند. آری، گفتار و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله یکی بود، چه این که أسید دید که آن حضرت چگونه زمینه ساز قتل حمزه، یعنی هند را بخشود؛ کسی که قلب حمزه را جوید و از گوش، دماغ انگشتان و... گردن بند درست کرد و بر زنان مشرک فخر فروخت. نیز شاهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از هبّار که شتر زینب، دختر حضرت را رماند و آن بانو را از هودج بر زمین افکند و در نتیجه، بچه اش سقط شد، چشم پوشی کرد، حال آن که زینب نیز در پی این حادثه و پس از مدتی بیماری، درگذشت و به ملکوت اعلا پیوست.

## جنگ و حکومت

ممکن است این توهم پیش بیاید که جنگ سرنوشت ساز است و هر دولتی باید جنگ کند، خواه برای دستیابی به حکومت و یا برای توسعه قلمرو آن و یا برای حفظ و بقایش

ص: 291

باشد. در سرنوشت ساز بودن جنگ، شکی نیست، اما بحث در چهار امر است:

1. آیا اسلحه از راه جنگ در اختیار نهضت اسلامی قرار می گیرد یا از راه سازمان دهی و آگاهی بخشی؟

2. پس از آن که نهضت اسلامی رهبری توده ها را به دست گرفت، می تواند نظام پیشین را با جنگ ساقط کند یا بدون جنگ و با فلج کردن توان نظام پیشین به این نتیجه برسد؟

3. وقتی نهضت - حتی پس از دستیابی به حکومت - مجبور به جنگ گشت، جنگ با افرادی که می خواهند نهضت را براندازند، آیا بهتر است که فرصت دهد تا طرف مقابل جنگ را شروع کند و در نتیجه برای نهضت اسلامی خوش نامی به وجود آید یا آن که نهضت، جنگ را آغاز کند و به عنوان نماد ستمگر متجاوز شناخته شود؟

4. در صورتی که مجبور به جنگ گشت، این اجبار ضرورتی است که باید به اندازه ضرورت باشد، زیرا سه چهارم پیروزی ها در گرو تلاش های دیپلماسی است. در این صورت آیا به دست آوردن پیروزی از طریق يك چهارم راه حل، یعنی جنگ و سه چهارم دیپلماسی بهتر است یا آن که همه آن را از راه جنگ به دست آورند؟

اگر پاسخ این پرسش ها روشن است، پس نهضت اسلامی باید نخست به گردآوری نیرو و سازماندهی و آگاهی پردازد و آن گاه تشکیلات استعماری را به طور مستقیم از بین ببرد و نظام های مزدور را با تظاهرات، اعتصاب و شورش از بین ببرد. حال اگر مجبور به جنگ گشت، فوراً آغاز به جنگ نکند تا در برابر جهانیان علیه متجاوز حجت داشته باشد و اگر ممکن است جنگ را از راه های صلح آمیز دفع کند و اگر از این راه ها نشد، اقدام نظامی را به عنوان يك چهارم و راه حل های سیاسی را به عنوان سه چهارم قضیه در نظر بگیرد. سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام نیز اشاره به این امر دارد که پرداختن به آن ضرورتی ندارد.

در این باره، اشاره به مطلب دیگری مفید به نظر می رسد و آن این که جریان اسلامی پیش از دستیابی به دولت و حکومت اسلامی، باید با تمام توان از کشتار پرهیز کند، چون کشتار، مردم را تحریک می کند و مردم هرگز کشته شدن و قاتلان فرزندان، خویشان و

دوستانشان را از یاد نخواهند برد. این مسأله اگر در آغاز قدرت گرفتن جریان اسلامی و یا قدرت حکومت اسلامی تأثیر نداشته باشد، قطعاً در دراز مدت تأثیرش را می‌گذارد.

کشتار در مرحله نخست، دیگر ملت‌ها را به واکنش وا می‌دارد، چرا که اسلام را دین کشتار و خونریزی خواهند خواند. پر واضح است که مردم رفتار حاکمان هر اصل و مبدئی را تجربه علمی آن اصل می‌شمارند. از این رو به نازیسم، فاشیسم و کمونیسم از منظر قربانیان هیتلر، موسیلینی و استالین می‌نگرند. وقتی در بین ملت‌ها عکس‌العمل به وجود آمد، بی شک آنان برای ساقط کردن نظام، دست به کار شده، نیرنگ خواهند کرد و نیرنگ ملت‌ها نتیجه خواهد داد. پس چرا فرد کاری کند که موجب سقوط خود و اصولش گردد.

دوم آن که قتل، جامعه را علیه حکومت وقت همصدا می‌کند. گرچه جامعه به هنگام قدرت یافتن جریان یا قدرت گرفتن دولت، ضعیف است، اما معادله تغییر می‌کند و به زودی جامعه قوی و جریان و حکومت ضعیف می‌شود و در این شرایط، سقوط، بلکه نابودی کامل حتمی است، چه این که در جریان نابودی امویان و جز آنان به دست مردم دیدیم؛ همان‌هایی که کشتار را روش حکومتی خود قرار دادند.

در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می‌بینیم که تا حد ممکن، از کشتن پرهیز می‌کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله کفار مدینه و نیز کسانی را که در شب عقبه، برای کشتن حضرتش نقشه کشیده بودند، بخشود و علت آن این بود که مبادا مردم بگویند: محمد یاران خود را کشت. حضرت علی علیه السلام نیز پس از آن که با ضربه ابن ملجم - که گروهی نیز در آن دست داشتند - در بستر شهادت افتاد، فرمود: «یا بنی عبدالمطلب، لا- ألفتکم تخوضون دماء المسلمین خوفاً، تقولون: قتل امیرالمؤمنین. ألا لا تقتلن بی إلا قاتلی(1)؛ ای بنی عبدالمطلب، نبینم که خون مسلمانان را بریزید و بگویید: امیر مؤمنان کشته شده است. هشدار که جز قاتلم کسی را نکشید».

به نقل بعضی از مورخان، تمام کشته شدگان در جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله از هر دو طرف، هزار و هشت نفر بودند. علی علیه السلام نیز در همان خط پیامبر حرکت کرد و پس از پیروزی،

ص: 293

---

1- . نهج البلاغه، خطبه 47 (وصیت نامه امام علیه السلام به حسن و حسین علیهما السلام).

سپاه جمل و نهروان را مورد عفو قرار داد و هرگاه یاران معاویه را دستگیر می کرد آنان را سوگند می داد که معاویه را یاری نرسانند، آن گاه آنان را بخشوده، آزاد می کرد. در این معنا داستان های فراوانی از گذشت آن حضرت نقل شده است. به دلیل همین منش و روش، این دو رهبر الهی جایگاه والایی در دل مسلمانان، بلکه در دل همه مردم پیدا کردند و همین امر موجب پیشرفت دائمی اسلام گشت.

به نقل برخی مورخان افرادی را که علی علیه السلام به علت جنایاتشان در کل آن دولت پهناور - که در نقشه امروزی جهان، پنجاه کشور را در خود دارد و در آن روز بزرگ ترین دولت جهان بود - کشتند، حدود یکصد نفر بود، آن هم در تمام پنج سال، با توجه به این که اشکال گوناگون جرم و هرج و مرج، به جهت عملکرد بد حاکم سابق، فراگیر شده بود. از این جا به گستره سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در این زمینه، همچون دیگر زمینه ها پی می بریم. آن گونه که ضرار در توصیف امام علی علیه السلام خطاب به معاویه می گوید: «کان واللّه بعید المدی(1)؛ سوگند به خدا [که به جهت بزرگی اش] دست نیافتنی بود» و چنان که از عمق اشعاری که یکی از شاعران درباره آن پاکان از زبان پیامبر و خاندانش سروده، متجلی است:

ملکنا فکان العفو منا سحیة\*\*\* فلما ملکتم سال بالدم أبطح

و حلّتم قتل الأساری و طالما\*\*\* غدونا عن الأسری نعف و نصفح

و حسبکم هذا التفاوت بیننا\*\*\* و کل إناء بالذی فیہ ینضح

چون حکومت یافتیم، گذشت منش ما بود؛ و شما که حاکم شدید، ابطح (مکه) غرق خون شد.

کشتن اسیران را حلال ساختید و حال آن که همواره ما از اسیران می گذشتیم و عفو می کردیم.

همین تفاوت، بین ما و شما بسنده است؛ که از کوزه همان تراود که در اوست.

سخن آخر این است که جریان اسلامی یا دولت اسلامی با حدود شرعی کشتن چگونه باید عمل کند؟ پاسخ آن است که غالباً می توان از کشتن دوری جست [به این نحو که]:

1. در مورد قصاص می توان با جلب رضایت اولیای مقتول، قصاص را به دیه تبدیل

ص: 294

1- . بحار لأنوار، ج 33، ص 250.

کرد و امام سجاد علیه السلام به منظور جلب رضایت میانجیگری کرد.

2. در مورد لواط و زنا که موجب قتل می شوند. با توجه به لزوم چهار شاهد عادل که عمل را خود دیده باشند و بر دخول گواهی دهند، معمولاً جز در موارد نادر، چنین شاهدانی پیدا نمی شوند و چهار بار اقرار فرد مرتکب زنا یا لواط هم بسیار کم پیش می آید [و لذا حدّ یاد شده منتفی است].

3. ارتداد در پی شبهه، موجب قتل نیست و ارتداد بدون شبهه نیز بسیار اندک است.

4. این که انسانی مرتکب معصیت کبیره بشود و سه بار حدّ بخورد و باز به انجام آن مبادرت ورزد، که این مورد نیز اگر بسیار اندک نباشد، دست کم اندک است.

5. آنان که با خدا و رسول او می جنگند و در زمین ایجاد فساد می نمایند، حاکم می تواند آنان را تبعید کند و یا تبعید را به زندان تبدیل نماید، آن سان که در کتاب الفقه: الحدود و التعزیرات ذکر کرده ایم، و جز آن که از موارد یاد شده کمتر است.

ممکن است گفته شود: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقان را می کشت، پس از ایشان، آن مشکلات پیش نمی آمد. و اگر علی علیه السلام دشمنان خویش را می کشت، آن که پس از حضرتش زمام امور را در دست گرفت (معاویه) به قدرت نمی رسید.

کسانی که این پندارها را در سر می پروراندند از اوضاع اجتماعی و تاریخی آگاهی ندارند، چون قتل منافق خود نفاق و گاه محارب به وجود می آورد و کشتن مخالفان نیز مخالف و گاه جنگ جو به وجود می آورد. اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله منافقان را می کشت اسلام در همان روز نخست از بین می رفت. همان گونه که علی علیه السلام وقتی به فاطمه علیها السلام می فرمود: «دیگر این نام را نخواهی شنید»<sup>(1)</sup> به همین مطلب اشاره می کرد. علی علیه السلام هم اگر مخالفان را می کشت، آنان همان آغاز و در اولین فرصت خاندانش را نابود می کردند، چنان که بنی امیه در اولین فرصت دست به چنین کاری زدند. روشن است که در آن صورت نوبت به وجود امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام و جز آنان نمی رسید.

ص: 295

---

1- ر.ک: بحار الأنوار، ج 29، ص 635: «فسمع صوت المؤذن أشهد أن محمد رسول الله فقال لها أيسرك زوال هذا النداء»

یکی از امامان علیهم السلام علت چشم پوشی حضرت علی علیه السلام از سپاه جمل را همین امر خواند. افزون بر آنچه بیان شد، در آن صورت، تاریخ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را در ستیغ آرمانی بشریت «که از آن سیل ها فرو ریزد و پرنده ای به اوج آن نمی رسد» (1) قرار نمی داد. بنابراین، بر جریان اسلامی و دولت اسلامی لازم است که قتل را در لیست «نه» قرار دهند، نه در لیست «آری» تا به خواست خدا به پیشرفت و شکوفایی مورد نظر برسند.

## تشکیلات حکومت اسلامی

پیش از شروع به بسترسازی برای نهضت فراگیر، ایجاد جریان اسلامی برای نظام اسلامی ضروری است، چه این که مردم زیر بیرقی نمی روند تا آن که آن پرچم و ابعاد حرکتش را بشناسند. مبدا رهبران به مردم بگویند: «ما می خواهیم کشورهای اسلامی را تحت رهبری واحد و صحیح اسلامی در آوریم». یا آن که بگویند: «می خواهیم مسلمانان را از زیر یوغ استعمار و ستم سرکشان رها سازیم».

مسئله سخن بدون عمل سودی ندارد، چون آنان خواهند پرسید: چگونه چنین امری تحقق خواهد یافت؟ دستیابی به هدف چقدر طول خواهد کشید؟ و تعهد و پیمانی که نهضت تا مرحله دستیابی به هدف طبق آن عمل خواهد کرد کدام است؟

بنابراین باید آغازی، پایانی و کیفیتی از نهضت به دست داد. آنچه بیان شد درباره جریان است. نسبت به برنامه کاری، مهم آن است که چگونگی حکومت اسلامی تبیین شود و چگونگی اقتصاد و اجتماع تعیین گردد، به ویژه آن که حتی نزد بسیاری از مسلمانان فرهیخته و روشنفکر، اسلام به خودکامگی متهم است و این که زنان را به بردگی می گمارد، دین کشتار و تازیانه و دین سلب آزادی هاست. البته این گروه برای اتهام خود توجیه های کافی در کارکرد پاره ای از خلفا، پادشاهان، امیران و کسانی یافته اند که با اعمال وحشیانه و غیر انسانی و ضد اسلامی خود، چهره اسلام را مخدوش کرده اند. طبیعی است که مردم در

ص: 296

---

1- . نهج البلاغه، خطبه شششقیه: «ینحدر عني السيل، ولا یرقی الی الطیر».



زیر بیرق جدید نمی روند، مگر آن که یقین کنند برتر از بیرق پیشین است. کسی که به تاریخ مراجعه کند، چگونگی پیشرفت پیامبر صلی الله علیه و آله را خواهد دید، چون آن حضرت دین خود را به عنوان دین آزادی بخش، دین ایجاد وحدت در بین مردم، دین مساوات در برابر قانون، دین خرد، دین دادن حق به صاحب حق معرفی کرد و البته خود، همه این ها را به اجرا در آورد تا آن که بهترین رهبری گشت که مردم دیده بودند. آنان نیز از این که رهبری او را به جای رهبری های پیشین خود پذیرا باشند مانعی نمی دیدند.

بنابراین لازم است روش کار به گونه ای باشد که فرهیختگان جهان اسلام بلکه سراسر جهان، آزادی این جنبش را برتر از آزادی های جهان معاصر بینند و حکومت آن را نیکوتر از حاکمیت دمکراتیک بدانند و اقتصادش را بهتر از اقتصاد کمونیسم، سرمایه داری و سوسیالیسم بشمارند و باور کنند که رفاه آن فراتر از رفاهی است که در جهان آزاد وجود دارد. از دیگر سو دست اندرکاران نهضت باید به گونه ای عمل کنند که صلاحیت شان برای رهبری به جای رهبری پیشین برای همگان محرز شود و همه بدانند حکومتی که انتظار آن می رود فرصت کافی در اختیار آنان می گذارد که در صورت شایستگی شان بتوانند به درجات بالاتر صعود کنند. در مقابل وقتی احساس کنند که با همه شایستگی ها، همچنان شهروند درجه دو خواهند بود، از گرایش به چنین حرکت یا نظامی، سرباز خواهند زد. لذا لازم است در نهضت انتخابات ادواری وجود داشته باشد، نه این که رؤسا همواره رئیس و دیگران همیشه شهروند درجه دو بمانند. حکومت نیز باید با انتخاب مردم باشد، نه موروثی و نه جانشینی و نه آن که فردی برای همیشه حکومت را در دست داشته باشد.

بنابراین، طرح باید جنبه مثبت باشد که خوبی های حکومت اسلامی را که می بایست به منصفه ظهور برسد بیان کند و بدی های حکومت غیر اسلامی را باز گوید به این منظور باید نخست به نقد سازمان ملل متحد پرداخت. سازمان ملل، با آن که همه ملت ها در قبول آن متفق هستند، نقائص جدی دارد، مانند:

1. دولت هایی با جمعیت چند میلیونی با دولت هایی با يك چهارم يك ميليون جمعیت

در رأی برابرنده، با آن که مقتضای قاعده عقلایی برابری افراد بشر است نه برابری دولت ها.

2. سازمان ملل نیز حکومت های موروثی و رژیم های کودتا را پذیرفته، در حالی که هر دو این حکومت ها شایستگی ها را لگدکوب می کنند، در صورتی که باید شایستگی و مدیریت حکومت کند نه آن که چون فردی خوشاوند فلان کس است، یا قدرت دارد، پس حکومت را نیز باید در اختیار گیرد. حال در وراثت فرزند ناطیب طیب از پدر طیب و این که کسی به جهت داشتن قدرت، خود را طیب بداند و بین وراثت در حکومت، چه فرقی وجود دارد؟ حکومت شایستگی فردی و انتخاب شدن حاکم از سوی اکثریت را می طلبد، همان گونه که دانش پزشکی شایستگی است و بیمار، وی را به عنوان پزشک خود بر می گزیند. دیگر شایستگی ها نیز چنین است.

3. دادن حق و توبه به بعضی دولت ها از سوی سازمان ملل. آیا این بدان معنا نیست که مثلاً حق و توبه به یک تاجر بسیار پولدار در برابر تاجران دیگری داده شود که مال کمتری دارند؟ اگر فرق وجود دارد آن تفاوت در چیست [و چه پیامدی خواهد داشت]؟

4. پذیرش تفاوت گذاری ها بر پایه محل ولادت که انسان هیچ دخالتی در آن ندارد. مثلاً در بعضی کشورها برای بعضی از مسئولیت ها غیرعرب صلاحیت ندارد و در کشور دیگری غیر ترک اجازه برعهده گرفتن آن را ندارد و مثال های دیگری از این دست. البته نقایص دیگری در قوانین به چشم می خورد که بر خلاف عقل و منطق است.

## راه های دستیابی به حکومت

دستیابی به حکومت در دنیای قدیم و کنونی با یکی از سه روش زیر ممکن بوده و هست:

1. بخت و اقبال، بدین معنا که انسان در خانواده سلطنتی یا خاندان ریاست و مهتری به دنیا می آید. مقصودم از حکومت اعم از حکومت موروثی، خلافت و دیگر مناصب دولتی است که در این روش رأی یک فرد، نه جامعه در دستیابی به قدرت و حکومت نقش دارد. مثلاً فرزند پادشاه به پادشاهی می رسد و هر که را رئیس از بین متملقان خود دوست بدارد

زمینه را برای رسیدن وی به حکومت آماده می کند، چون تبلیغات، پول و زندان (زور سر نیزه) در دست رئیس است و روشن است که این امور دستیابی هر کسی را که رئیس می پسندد به هر کاری که می خواهد تضمین می کند. نسبت به دیگر منصب ها نیز وضع به همین منوال است. تنها راه حل این مشکل، آن است که قدرت بین احزاب، روزنامه و رسانه های آزاد تقسیم گردد تا از این رهگذر افراد توانمند بتوانند در برابر قدرت رئیس ایستادگی کنند. در صورت توزیع قدرت و نیز وجود روش درست، مردم طعمه دستورات رؤسا نخواهند بود؛ سرانی که هرچه بخواهند به نام حق الهی، دمکراسی یا با شعار «من پروردگار برتر شمایم» [چنان که قرآن کریم از زبان فرعون روایت می کند] انجام دهند.

2. خدعه پردازی، بدین معنا که گروهی از نظامیان و وابستگان شان جمع شوند و با زور اسلحه به قدرت دست یابند و هر کاری را که بخواهند انجام دهند، از قبیل: غرق شدن در لذت ها، کشتن و مصادره اموال مردم، پرکردن زندان ها و خراب کردن شهرها. چنان که جمال عبدالناصر، عبدالکریم قاسم، عبدالسلام عارف، احمد حسن البکر، صدام حسین، بیک کارمل و امثال آنان که با زور اسلحه به قدرت رسیدند، انجام دادند. این شیوه در زمان های گذشته، بدون پشتوانه استعمار متداول بود و در روزگار ما - چنان که همه می دانند - به یاری استعمار انجام می گیرد. کشورها در پی به قدرت رسیدن این قبیل حاکمان، دست آوردی جز خون ریزی، ویرانی، قتل، جنگ، زندان، شکنجه، ناآرامی، تظاهرات، شورش و انقلاب، نداشته و ندارند.

پس از آن که حاکمی به قدرت رسید، زمینه را برای خودش فراهم می کند تا اعمال خشونت کند، آزادی ها را سلب کند، اموال را مصادره نماید، زندان ها را پر کند، کشور را از نظر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی با از بین بردن و سرکوب شایستگان و جذب افراد بی شخصیت، اما پرمدعا نابود کند. روشن است که حکومت با خشونت باقی نمی ماند. وانگهی امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «من علائم زوال الحکومات تقدیم الأراذل و تأخیر الأفاضل (1)»: از

ص: 299

---

1- ر.ک: غرر الحکم، ص 342: «یستدلّ علی إِدبار الدول بأربع: ... و تقدیم الأراذل و تأخیر الأفاضل».

نشانه های زوال حکومت ها پیش داشتن فرومایگان و پس زدن افراد با فضل است».

علت آن روشن است، زیرا افراد بی شخصیت، به جهت عدم شایستگی نمی توانند مدیریت کنند و حکومت روزبه روز ضعیف می شود تا سرانجام سقوط می کند. حاکمی که چنین باشد پیمانش را با دوستانش می شکنند، از کسانی که به او نیکی کرده اند انتقام می گیرد، مردم را می کشد، پیمان خویش با آنان را نادیده گرفته، منکر آن می شود، ترحم را او می نهد، اموال مردم را به نفع خودش در صورتی که شهوت جمع مال داشته باشد یا با نام طرح های عمرانی یا زیر پوشش دیگری غصب می کند. در روزگار چنین حاکمی شهرها بیشتر شعار زده هستند تا حقیقت گرا همه حاکم را می ستایند و صفت هایی برای او بر می شمردند که ندارد و کارهای دیگران را کوچک می نمایانند و کارهای دیگری که از لوازم فردگرایی است انجام می دهد.

اگر شرح حال پیشینیانی، چون فرعون و شداد را و یا در روزگار میانه، احوال افرادی میان معاویه و هارون را و در روزگار نزدیک شرح حال آتاتورک، پهلوی، عبدالناصر، مائو، استالین و امثال آن را بخوانیم، تمام آنچه که بیان شد در زندگی شان به وضوح خواهیم دید. لازمه چنین حالتی آن است که شایستگان در برابر چنین حاکمی صف بندی کرده، او را بی مقدار و بدی هایش را یادآوری نمایند و جورا علیه او آماده کنند تا او را ساقط کنند، جرایم و رسوایی هایش را در خیابان، باشگاه، کتاب و جز آن، به اطلاع همگان برسانند.

3. شایستگی. از نظر دمکرات ها، حاکم باید افزون بر مقبولیت و انتخاب شدن از سوی توده مردم از شرایط ویژه ای برخوردار باشد، اما اسلام، شرایط بهتری لحاظ می دارد، بدین معنا که خداترسی، عدالت، مقبولیت مردمی و انتخاب شده از سوی مردم و داشتن شرایط ویژه دیگر را بایسته حاکم می داند. روشن است کسی که واقعا از خدا بترسد ستم نکرده، و به جهت مصالح خود و هوای نفس قانون شکنی نخواهد کرد.

اما آنچه که در بعضی افراد می بینیم که ظاهراً از خدا می ترسند و طبق هوای نفس عمل می کنند، از آن روست که ترس آنان سطحی است و عمق کار وقتی آشکار می گردد که به

حکومت دست پیدا کنند. البته احتمال دارد که تغییر پیدا کنند، چرا که خداوند می فرماید: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ...»<sup>(1)</sup>؛ «آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود بر می گردید؟».

در هر حال، جمع بین نظارت الهی و نظارت مردمی بر حاکم از شرط نظارت مردمی بهتر است. از نشانه های حاکم شایسته و کارآمد، توانمندی اش در موارد زیر است:

1. بالا بردن روحیه. 2. افزایش جمعیت شایستگان. 3. تکیه بر شایستگی فرد، نه بر وابستگی ها و کسانی که برای او دست می زنند و تمجیدش می کنند. 4. پیش برد امت به سوی کمال یافتگی اقتصادی. 5. نیکی ناگسستی به مردم که البته نه از این دیدگاه که این کار لطف و صدقه است، بلکه باید این باور را داشته باشد که انجام وظیفه می کند.

باید توجه داشت که بدی همیشگی یا حتی يك بار و نیکی در پاره ای موارد و ترك آن در موارد دیگر، روش و منش خودکامگان است، چون بعضی از آنان ملت را حیوان و خود و مصالح خود را مهم می پندارند، غافل از این که ملت، رفتارشان را تماما زیر نظر دارد و هرگز آن را فراموش نمی کند. البته صبر می کند تا زمان مناسب برای پاسخگویی به آن برسد. بعضی از خودکامگان فکر می کنند که احسان در پاره ای موارد کافی است، در حالی که مردم به حاکم به عنوان خدمتگذار می نگرند و همان گونه که خدمت کار را کنترل می کنند تا کارش را به طور کامل انجام دهد در مورد حاکم نیز چنین رفتاری دارند، با این تفاوت که اسلحه حاکم مانع از طرد او با اولین بی توجهی می شود و آن قدر به کوتاهی و بی توجهی ادامه می دهد تا بدی ها جمع آیند و سپس از سوی ملت طرد می شود.

مسلم این که مردم باهوشند و زمانی که می بینند حاکم فقط به هنگام گرفتاری اش به آنان نیکی می کند، در برابر نیکی اش از او اطاعت نمی کنند، چون می دانند که این کار نوعی معامله است و نیکی او به آنان در واقع خریدن حمایت آنان است و در واقع خدمتش برای خودش است، نه برای آنان. شایان توجه است که مردم زمانی جذب حاکم شده، از او فرمانبرداری خواهند داشت که در فراخنا و تنگناها از او نیکی ببینند. در رابطه انسان با

ص: 301

---

1- . سوره آل عمران، آیه 144.

خدای سبحان در حدیث آمده است: «اذكروا الله في الرخاء، يذكرکم في الشدة؛ خداوند را به هنگام آسایش ها یاد کنید، شما را به هنگام سختی یاد خواهد کرد».

حال اگر انسان مصداق این سخن خدا باشد که: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»<sup>(1)</sup>؛ «هنگامی که بر کشتی سوار می شوند، خدا را پاکدلانه می خوانند و [الی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، به ناگاه شرك می ورزند» به یقین، این نیرنگی است که نمی تواند انسان را بفریبد، چه رسد به خدای سبحان را.

زامدار خردمند - چه رسد به مسلمان - باید همواره به توده مردم خدمت کند، حتی اگر برای مردم هم نباشد، بلکه برای بقای خود چنین کند، زیرا خدمت پایدار، او را از دوستی و فداکاری برخوردار کرده، سبب می شود تا در هنگامه رویارویی با مشکلات، با حمایت مردم پیروز میدان باشد.

از نمونه های جدید برای حاکمانی که به توده مردم بدی کردند و در مقابل، مردم به هنگام گرفتاری اش دست از حمایتش کشیدند پهلوی در ایران بود. وقتی که نیروهای هم پیمان از جنوب و شمال وارد ایران شدند، پهلوی اول هیچ کس را نیافت تا از یاری اش برخوردار شود و در کمتر از يك روز سقوط کرد. همچنین می توان از نظام پادشاهی عراق نام برد. این نظام بدترین بدی ها را در حق بیشتر ملت عراق اعمال کرد و وقتی عبدالکریم قاسم با کمتر از هزار سرباز بر ضد این خاندان کودتا کرد، همچون برگ پاییزی فرو ریخت و سراسر عراق از سقوط نظام سلطنتی غرق شادی گشت.

## رأس و قاعده

هر جامعه ای، به هر می می ماند که از رأس و قاعده، یعنی حاکم و ملت تشکیل می شود. همواره شماری افراد از قاعده بالاتر می آیند و طبقه متوسط جامعه را تشکیل می دهند و اینان از پول، دانش و اسلحه برخوردارند یا با گروه هایی چون: تاجران، عالمان، فرماندهان

ص: 302

---

1- . سوره عنكبوت، آیه 65.

ارتش، رؤسای قبایل و رهبران احزاب ارتباط دارند. رأس این هرم با قاعده، دو نوع برخورد دارد: 1. برخورد مستقیم. 2. به واسطه طبقه متوسط.

طبیعت طبقه متوسط به دلیل داشتن قدرت آن است که: 1. زیرک و نیرنگ باز است. 2. فرصت طلب و سودجوست.

طبیعت قاعده این هرم نیز در پی آن است که زندگی آرام داشته باشد، مورد ستم قرار نگیرد، کارها بر دوش این طبقه است و ثروت، سپاه و طرفداران حکومت از بین این طبقه است. همواره بین قاعده و طبقه وسط برخورد وجود دارد. چون طبقه متوسط در پی بهره‌کشی است و قاعده هرم بهره‌کشی را بر نمی‌تابد. همچنین بین طبقه متوسط و رأس قدرت نوعی رقابت بر سر قدرت و بهره‌گیری از توده‌ها وجود دارد.

بنابراین، حاکم باید همواره با هر دو بخش در ارتباط باشد، نه این که یکی از آن دو طبقه را جذب و طبقه دیگر را وانهد، زیرا اگر طبقه میانی را جذب کند، طبقه میانی بر طبقه پایینی ستم می‌ورزد و طبقه پایینی از گرد حاکم پراکنده می‌شود. از این رو در روزگار آسایش و فراخنا به کشور خدمت نمی‌کنند، زیرا ستم طبقه میانی و کمک نکردن حاکم به طبقه پایین تر، آنان را از خدمت خالصانه دلسرد می‌کند و به هنگام دشواری‌ها، تنگناها به یاری‌اش نشتافته، او را نجات نمی‌دهند، زیرا منطق آنان در چنین روزی این است که: «من له الغنم له الغرم؛ هر کس سود برده زیانش را هم بکشد».

حال اگر حاکم قاعده جامعه یا طبقه پایینی را جذب کند، طبقه میانی علیه حکومت به پا می‌خیزد و مردم را از گرد حاکم می‌پراکند و مردم از دور حاکم دور می‌شوند و در نتیجه، طبقه بالای جامعه سقوط می‌کند، درست مثل هنگامی که ستون‌های ساختمانی فروریزد و در پی آن سقف و بدنه عمارت خراب می‌شود.

از مثال‌های بسیار نزدیک برای این دو مورد، جریان مصدق است که بخشی از طبقه پایین جامعه را جذب و توده‌های خشم‌گرفته میانی را بر ضد خود و نهاد. کار به جایی رسید که رجّالگان او خودروی مرحوم بروجردی را سنگ باران، عالمان و خطیبان را

تهدید کردند و با مالکان و کارخانه داران رفتاری ناشایست در پیش گرفتند. از این رو مصدق شتابان در سراسیمی سقوط قرار گرفت.

شاه نیز از این قاعده مستثنا نبود، چرا که سران ارتش و ثروتمندان و وابستگان آنان را گرد خود جمع نمود و اکثریت مردم را رها کرد تا لگدکوب فقر، گرسنگی و بیماری شوند، به گونه ای که از هر تعداد کودک ایرانی یکی می مرد. این مسأله بر طبقه میانی اثر گذاشت؛ طبقه ای که حاکمیت نتوانست آنان را جذب خود کند، از قبیل علما و فرهنگیان غیر وابسته به دربار. نتیجه این شیوه حاکمیت، سقوط حاکم بود.

بنابراین بر حاکم لازم است که طبقه متوسط را در کنار طبقه پایین جامعه برای خود نگه دارد و با پشت گرمی یکی از این دو طبقه، طبقه دیگر را رها نکند. بدین معنا که از سویی با طبقه میانی دوستی کند، در عین حال در برابر ستمگری آن طبقه بایستد و غالباً وقتی طبقه متوسط دید که به مقدار شایستگی هایش از سوی حاکم برخوردار است به فکر سرنگونی حکومت نمی افتد، زیرا می ترسد فرد دیگری به حکومت برسد که از اولی بدتر باشد و به مقدار شایستگی اش برای آن طبقه ارزش قایل نشود و همین امر، طبقه میانی را از اندیشیدن به سرنگون کردن حاکم باز می دارد.

از سوی دیگر، با طبقه پایین ارتباط خود را حفظ کند و حق آنان را بدهد و مانع از آن شود که کسی به آنان ستم کند و از همین رو به وی دوستی بی شائبه ورزیده، در راهش فداکاری خواهند کرد و گسستی میان حاکم و طبقه پایین به وجود نخواهد آمد و در نهایت، افراد زیرک طبقه متوسط نخواهند توانست آنان را علیه حاکم به شورش وادارند. باید توجه داشت که ارتباط حاکم با آنان، بدین معنا نیست که به هر مناسبتی در جمع شان حضور یافته، برایشان سخنرانی کند، بلکه مفهوم آن نشستن با آنان، گوش کردن به سخنان و برآوردن نیازهای شان است، همان گونه که روش پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام بود و با مردم این گونه رفتار می کردند.



به گواهی تاریخ، بودند دسته‌ها و افرادی که به نام دین قدرت را به دست گرفته، به غارت و مصادره اموال مردم، کشتار، در بند کردن، سرکوب آزادی‌ها، خاموش کردن صداها، از بین بردن شایستگی‌ها و پیش داشتن افراد فرومایه، اما پرمدها پرداختند و عده‌ای نیز این امور را از لوازم حکومت دینی خواندند. از سویی با توجه به این که دین با شراب خواری، بی‌حجابی، تبه‌کاری، قماربازی، و امثال آن مخالف است، به آزادی ستیزی متهم می‌گردد.

آنچه نباید مورد غفلت قرار گیرد این است که رفتار آن دسته از حاکمان که به نام دین دست به هر ناشایستی می‌زنند حجت نیست، چنان که اگر حاکمانی به نام دموکراسی حکومت کرده، اما برخلاف آن عمل می‌کنند، مستندی بر دموکراسی نمی‌باشد. دین از چنان حاکمانی که مدعی دین داری اند بیزار است. دین عبارت است از محترم شمردن اموال، آزادی، خون و آبروی افراد و پیش داشت افراد فاضل و پس داشت فرومایگان که صدها آیه و روایت و نیز سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و شماری از حاکمان صالح بر آن دلالت می‌کند. مخالفت دین با شراب خواری و تبه‌کاری در واقع مخالفت فضیلت با رذیلت است. اگر دینی قدرت را به دست بگیرد و رذیلت‌ها را دفع کند، چنین کاری نقص دین نیست، بلکه به مثابه اقدام قانون به تحت پیگرد قرار دادن عوامل سرقت، قتل، تجاوز و امثال آن است. وقتی دین زمام امور را به دست گرفت، یعنی قوانین خودش را اجرا کرد،

در این صورت مردم بر مال و جان خود مسلط هستند و مالیاتی جز خمس، زکات، جزیه و خراج که [میانگین آن] یک چهارم سودها است، وجود نخواهد داشت. تجارت، صنعت، کشاورزی، عمران، نوشتن، ابراز عقیده و تجمع، آزاد خواهد بود و فقر، بیماری، بیکاری، بی‌سواد و مجرد ماندن از بین خواهد رفت و ثروت، دانش، سلاح و حکومت از آن همه خواهد بود. شورای رهبری، تعدد احزاب آزاد اسلامی و غیر آن تبلور چنین حکومتی خواهد بود و البته اگر چنین شود، مردم چنان خیر و فراوانی خواهند دید که در سایه هیچ قانون و مبدئی ندیده‌اند. این طرح اجمالی باید در ساختاری روشن و بدون ابهام ارائه

شود، بدین معنا که چگونگی دریافت مالیات، نحوه آزادی‌ها و تقسیم قدرت را بیان کند، راه مبارزه با قاچاق کالا به خارج از کشور و واردات افسار گسیخته و بی حساب کالا به کشور که موجب بهم ریختن توازن اقتصاد می‌گردد - آن هم بدون وجود گمرگ - ارائه دهد. دیگر بایسته‌های معرفی برنامه‌های دولت اسلامی عبارت است از: مسئولیت کشور اسلامی در برابر دیگر مسلمانانی که هنوز کشورشان آزاد نشده، نحوه الغای قوانین: ملیت، شناسنامه، پاسپورت، اقامه، مجوز کار و امثال آن به منظور دستیابی مردم به آزادی سفر، اقامت و جز آن، فراهم آوردن امکان مساوی دستیابی مردم به علم، ثروت و حکومت به نحوی که هر شایسته‌ای بر اساس توانمندی خود بدان دست یابد، چگونگی اجرای حدود شرعی پیراسته از خشونت که در عین حال با جرایم مبارزه کند و مباحثی از این دست.

این روند سه مرحله دارد:

1. مرحله تشریح، توضیح و مقارنه میان شاخصه‌های دولت اسلامی مورد انتظار و دولت‌های موجود در جهان امروز.

2. مرحله تطبیق خارجی قوانین، به هنگام برپایی حکومت اسلامی تا مردم خود به تفاوت اصلی بین دولت اسلامی و دیگر دولت‌ها پی ببرند، چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین کرد و تفاوت عمده بین دولتی را که ایجاد کرد با دو دولت آن روز، یعنی ایران و روم نشان داد، فراتر از این، دولت آرمانی را که پیامبر اسلام ایجاد کرد - چنان که همگان معتقدند - تا به امروز آرزوی هر مسلمان و غیر مسلمان است.

3. مرحله حفظ حکومت اسلامی از نابودی و شکست که در گرو دو امر می‌باشد:

یکم: امت را به گونه‌ای پروراند که حکومت را در اعماق قلب خود احساس کرده، با دلی آکنده از محبت پذیرای آن باشند، آن سان که دوستدار، دلداده محبوب خود است.

دوم: ارتشی علاقه مند ایجاد کرد، آموزش خوب و پول و حقوق خوبی داد تا چونان دژی محکم و رخنه ناپذیر، حکومت را در میان گیرد. در این جا به نکاتی باید توجه کرد:

الف. در این صورت ارتش گاه علاقه مند دولت است، بدین معنا که بر پایه اندیشه

حکومت تربیت یافته است و زمانی ارتش، مزدور است. روشن باشد که مقصود از ارتش مزدور اعم از آن است که شهروندان در مقابل حقوق به استخدام ارتش درآیند یا نیرو از خارج استخدام شده باشد. ارتش دوستدار، فداکاری می کند و تا مرحله پیروزی پایداری می ورزد، در حالی که ارتش استخدامی از بین مردم به منظور کسب معاش کار می کند و آن که با انگیزه مالی و اقتصادی به استخدام ارتش درآید، مسلماً در اولین رویارویی می گریزد و هنگام آرامش و استقرار، زبانی گزنده، تند و بی پروا دارد و طلب کار است، زیرا اخلاص ندارد و فقط به پول عشق می ورزد، نه به کشور و هرکه شیفته مال باشد، آن را از هر راهی که بتواند به دست می آورد. بنابراین گزندگی و بی پروایی زبانش در روزگار آرامش، به منظور فخرفروشی و - مثلاً - قدرت نمایی است و به هنگام بروز جنگ و کارزار بزدل و سست اراده است. با این توصیف، چنین ارتشی در هر دو حالت باری بر دوش دولت است. حال اگر ارتش مزدور خارجی باشد، اگر فرار کند - که غالباً چنین است، زیرا مخلص و با انگیزه نیست - موجب سقوط دولت می شود و اگر فداکاری کند، سرور و آقای دولت می گردد که در این صورت، چنین ارتشی همانند مستشاران خارجی خواهد بود.

در این زمینه قبلاً دیدیم ارتش امریکا در ایران ارباب شهرها بود و ارتش روسیه در مصر آقای کشور بود و نمونه های دیگر از این قبیل. بنابراین خردمندانه نیست ارتشی به کار برد که در دو حالت به سود دولت نباشد، بلکه همواره برای دولت و کشور خطرآفرین باشد. معمولاً دولت های ضعیف و نالایق، مزدور استخدام می کنند که دو دلیل برای آن متصور است: رئیس دولت شایستگی ندارد یا آن که دیکتاتور است و البته شایستگان از گرد دیکتاتور می گریزند و در نتیجه، یارانی ندارد تا به وسیله آنان سپاه را آموزش و سازمان دهد.

ب. ارتش، گاه خوب آموزش دیده و گاه آموزش بد داشته است. به ارتش خوب آموزش ندیده نمی توان اعتماد کرد. روشن باشد که آموزش خوب فقط آموزش نظامی خوب نیست، بلکه افراد، باید از نظر روحی و نظامی آموزش دیده شوند و اگر در ارتش

آموزش روحی و نظامی یکجا وجود نداشته باشد، ارتشی کارآمد و مفید نخواهد بود. بهترین شرایط آموزش روحی آن است که ارتش متکی به امت باشد، چون از فرزندان جامعه تشکیل شده است و اگر جامعه از حکومت ناخشنود باشد، ارتش را برای حمایت از حکومت تشویق نمی کند و همین باعث سردی ارتش می گردد.

البته بعضی از حکومت های جدید به داشتن ارتشی از جوان های پرجوش و خروش مغرور می گردند، اما این ویژگی نیز فایده ای ندارد، زیرا ارتش، مجموعه تکنیک و دانایی است و توفندگی در این جا کارآمد نخواهد بود، چنان که در پزشکی و مهندسی سودمند نیست. لذا دیدیم گروه های مقاومت ملی که عبدالکریم قاسم بنیان نهاده بود برایش سودی نداشت، و «الحرس القومی» (گارد ملی) عبدالسلام عارف او را سودی نبخشید. استالین که سازمان ملل را دخمه دزدان می خواند، وقتی هیتلر به مسکو رسید، با خفت و خواری به غرب روی آورد و به تملق آنان پرداخت و شرایط آنان را پذیرفت، از آن جمله بازگشایی معبدها و کلیساها، اجازه مالکیت فردی و حق داشتن خانواده بود. پس از این که به شرط ها تن داد، توانست از یوغ نازی ها رهایی یابد. این ضعف و وادادگی او در برابر تهاجم هیتلر و غرب، از آن جهت بود که ارتش او از نظر روحی آموزش ندیده، روحیه خود را باخته بود، چرا که مردم روسیه ارتش را حمایت نمی کردند و این واکنش به جهت استبداد دولت روسیه بود و هم از این رو در راه آنان اخلاص و از خودگذشتگی نورزیدند. آنچه بیان شد، از جنبه آموزش های معنوی و روحی بود.

از نظر آموزش های نظامی، ارتش باید خشن، فرمانبردار از مافوق و نظام مند باشد و گرنه در هنگام سختی ها نمی تواند در برابر دشمن مقاومت کند. به همین جهت ارتش فرانسه در جنگ دوم جهانی در برابر ارتش آلمان به سختی شکست خورد و درهم فروریخت. این شکست از آن جهت بود که ارتش فرانسه دچار بی ثباتی و سستی شده بود.

نباید فراموش کرد که آموزش معنوی را می توان از مقوله دوستی و هواداری به حساب آورد، چرا که عدم حمایت و پشتیبانی مردم از دولت، دولت را از حمایت مادی و معنوی

ارتش محروم خواهد کرد.

ج. ارتش باید از نظر مالی تأمین باشد، و گرنه نظر به این که اگر افراد سپاه دیدند توانایی تأمین معاش خود را ندارند، فداکاری نخواهند کرد. وانگهی چگونه می توان انتظار داشت که چنین ارتشی با شرایط نامطلوب معیشتی فداکاری کند؟

بنابراین باید حکومت نیازهای مالی ارتش را تأمین کند، همزمان، آن را تحت کنترل قرار دهد تا دست به تجاوز نزند، زیرا ارتش با در دست داشتن اسلحه ممکن است دچار غرور قدرت شده، بر مردم ستم روا دارد و در ورطه سرکشی گرفتار شود. از این رو کشورهایی که تحت سیطره استعمار نامرئی هستند، چندان به ارتش خود توجه ندارند. مثلاً در عراق در زمان پادشاهی، يك ارتشی حقوقی معادل يك چهارم حقوق يك معلم داشت و البته هدف، خوارکردن افراد ارتش بود تا از روشن شدن شان جلوگیری شود و در پی استقلال برنایند. در جنگ دوم جهانی وقتی آیات عظام: اصفهانی، قمی و دیگر علما رحمهم الله بر وجوب اخراج نیروهای انگلیسی از عراق فتوا دادند و در پذیرش این فراخوان نقش اصلی از آن عشایر بود، در مقابل، ارتش سست اراده بود که به اندازه پر کاهی در جریان بیرون راندن نیروهای انگلیسی تأثیر نداشت.

د. در نهایت باید توزیع نیروی ارتش درست باشد، زیرا کشورهای بزرگ و از جمله آن ها - به خواست خدا - حکومت يك میلیاردي مسلمانان باید در برابر تهاجم دشمن دارای استحکام و نفوذناپذیر باشند و بتوانند، ماجراجویان قدرت طلب را که در صدد کودتا علیه حکومت هستند، باز پس زنند. دولت اسلامی در حفظ خود نباید به معادلات بین المللی تکیه کند، زیرا آن که با بال دیگری پرواز کند، قطعاً سقوط خواهد کرد. بی تردید حفظ کشورها از گزند دشمنان و توطئه گران تنها با تقسیم منطقی افراد ارتش در سراسر حوزه حکومتی امکان پذیر است. از منظر تاریخ دیدیم که ارتش عباسیان از خراسان دور بر امویان در پایتخت شان دمشق شوریده، حکومت شان را ساقط کرد و امپراتوری عثمانی از سوی حجاز شکست خورد. مثال های دیگری از این دست بسیار وجود دارد.

در این جا اشاره به چند مطلب ضروری می نماید:

1. حفظ کشورها تنها به وسیله ارتش امکان پذیر نیست، بلکه - پس از خدای سبحان - مهم ترین نگهدارنده، امت است، چرا که امت ناراضی از حکومت، دیر یا زود آن را سرنگون خواهد کرد. بعضی دولت ها فریب تبلیغات دروغین رسانه ها و گمراه سازی متملقان فرومایه، اما پرمدها و نیز جوانان پرشور را خورده، در نتیجه دولتشان از بین می رود. در مورد جمال عبدالناصر دیدیم با پنجاه میلیون جمعیت، در جنگ شش ساعته نتوانست حتی نصف روز در برابر سه میلیون اسرائیلی مقاومت کند، زیرا دولت اسرائیل از پشتیبانی مردم برخوردار بود، ولی مردم مصر از عبدالناصر دیکتاتور ناخشنود بودند و تنها متملقان را که برایش کف می زدند و هورا می کشیدند، گرد خود جمع کرده بود.

2. ارتش به آتش می ماند و چنان که زندگی به وجود آتش بستگی دارد، حیات يك کشور نیز به وجود ارتش وابسته است. با این توضیح، اگر آتش در مهار نباشد زندگی را نابود می کند. ارتش نیز از آن جهت که قدرت زیادی دارد، باید کنترل شود که در غیر این صورت عامل نابودی خواهد بود. در انقلاب ها و کودتاهای نظامی دیدیم دولت هایی قربانی کودتای ارتش شدند که کم تدبیر بودند و به چنین روزهایی نمی اندیشیدند. در نتیجه آنچه که کیان و وجودشان را حیات می بخشید، باعث نابودیشان شد. بنابراین اگر فرماندهان ارتش افرادی شایسته و توانمند نباشند، کشور را در برابر بیگانگان حمایت نمی کنند و اگر شایسته باشند برای تسلط بر قدرت به ماجراجویی خواهند پرداخت. از این رو باید شایستگی ارتش در فرماندهی و امور نظامی و جز آن و حفظ حکومت از خطر کودتا را جمع کرد تا از این رهگذر کشور در امنیت بماند.

حفظ حکومت و قدرت از دوراه ممکن است:

1. فرماندهان ارتش را در برابر هم قرار داد تا هر کدام از رقیب خود بترسد و بداند که اگر برای وارد کردن ضربه به حکومت اقدام کند، رقیبش برای اقدام متقابل و عکس العمل دست به کار خواهد شد.

ص: 310

2. در برابر نیروی ارتش نیروی دیگری از قبیل: قدرت پلیس، نیروی مقاومت و امثال آن ایجاد کرد. البته نیروی دوّم، یعنی نیروی ناظر نیز باید از نظر قدرت، با طرف مقابل همسنگ باشد تا مبادا به دلیل ترس از حریف، توان واکنش نداشته باشد.

افزون بر آن باید امنیت و اداره نظامی پایتخت به چند بخش تقسیم شود، به گونه ای که هر بخشی مستقل و بی ارتباط با بخش دیگر عمل کند تا اگر بخشی برای ضربه زدن به حکومت اقدامی کرد، دیگر بخش ها واکنش نشان دهند و بدین ترتیب کسی برای ضربه زدن به حکومت وسوسه نخواهد شد و در غیر این صورت کشور در معرض کودتا خواهد بود، به ویژه آن که استعمارگران شرق و غرب هر کدام در پی کودتا در کشورها هستند تا مزدوران خود را به قدرت برسانند. به همین جهت در مصر کودتای امریکایی به رهبری جمال عبدالناصر، در عراق کودتای انگلیسی به رهبری عبدالکریم قاسم، در افغانستان انقلاب کمونیستی و در اندونزی انقلاب چینی به وقوع پیوست و این روند ادامه یافت و در ترکیه، یمن، سودان، پاکستان، بنگلادش کودتا شد و خردمندان می دانند که تمام این کودتاها استعماری بود و از يك هزارم واقعیّت اسلام برخوردار نبوده است.

[چنان که آشکار و روشن است،] ماهیت تمام کودتاها، غارت، چپاول، کشتار، زندان، شکنجه، دیکتاتوری، مزدوری روزافزون برای بیگانگان، سرکوب اسلام و آزادی ها و تبعید شهروندان به نام پیشرفت، کمونیسم، بعثی گرایی، ملّی گرایی، دمکراسی و امثال آن و از اندوخته استعمارگران برای فریفتن نادانان است. پس تا وقتی که نادانی و غفلت بر کشورهای اسلامی چیره باشد، امثال این کودتاها همچنان پایا خواهد بود، همان گونه که مزدوری در قالب حکومت های موروثی ادامه خواهد یافت و راه رهایی از آن، آگاهی فراگیر است که بتواند ریشه استعمارگران و مزدورانش را قطع کند.

3. دولت اسلامی باید به ساخت اسلحه همت بورزد و گرنه اسیر فروشندگان اسلحه خواهد بود. ممکن است گفته شود که اسلحه را از بازار آزاد می خریم. این پرسش وجود دارد که چه کسانی این اسلحه ها را به بازار آزاد سرازیر می کند؟ حقیقت این است که همان

استعمارگران، نیاز بازار آزاد اسلحه را تأمین و آن را اداره می کنند که این کار دو دلیل دارد:

الف. از سود چند برابر آن بهره مند شوند.

ب. زمام جنگ را در دست داشته باشند و هر وقت خواستند جنگ را متوقف کنند، از گسیل محموله های اسلحه به بازارهای آزاد خودداری کنند.

4. دولت اسلامی باید آمادگی نظامی و آموزش های لازم و پیاپی را با نزدیک بودن افراد ارتش به خانواده، به ویژه به زنان و فرزندانشان جمع کند، زیرا مجرد بودن افراد

نظامی بی تردید موجب فساد می شود. ارتش باید همچون طلبه های مدارس باشد که جز به هنگام درس خواندن، معمولاً در بین خانواده هایشان هستند. در شرایط کنونی، غالباً افراد ارتش عزب هستند و آنان که همسر دارند معمولاً در هفته یک بار و گاهی کمتر زنانشان را می بینند که این وضعیت، افراد ارتش و همسران شان را در معرض خطر قرار داده، تباهی فرزندان را در پی خواهد داشت. از آن گذشته بی همسر ماندن اکثر ارتشیان - آن گونه که نظام ارتش در غرب آن را تشویق می کند و کشورهای اسلامی نیز بدون آگاهی از آن پیروی می کنند - با مجرد ماندن بسیاری از دختران همراه خواهد بود که خود مفسده ای مضاعف به شمار می رود.

5. دولت اسلامی باید همواره آماده شرایط جنگی باشد، زیرا حکومت خردورز، حکومتی است که آمادگی جنگ را داشته باشد و گرنه بازنده جنگ خواهد بود. از این رو خدای سبحان فرموده است: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسَّ تَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ...»<sup>(1)</sup>؛ «و هر چه در توان دارید از نیرو... بسیج کنید». از این رو باید آمادگی همیشگی و صرف توان به مقدار لازم و به کار گرفتن نیروی ارتش را در دیگر کارها جمع کرد، زیرا صرف همه توان در جنگ به مفهوم نابرخورداری از بسیاری از توان هاست زیرا آمادگی نمی تواند همه توان ارتش را به کار بگیرد و اگر بقیه نیروی ارتش در دیگر امور حیاتی به کار گرفته نشود، بی تردید از بین می رود و ارتش باری بر دوش دولت و مصرف کننده درآمد دولت می شود، حال آن که

ص: 312



ارتش باید به مقدار توان بخشی از امکانات تولیدی خودش را در راه تولید به کار گیرد. ما در پاره ای از کتاب هایمان، چگونگی و بایسته های ارتش در اسلام را ذکر کرده ایم.

## معرفت و خردورزی

جریان اسلامی که می خواهد کشورهای اسلامی را نجات بدهد و زیر لوای يك حکومت متحد نماید باید تا آن جایی که می تواند بر شناخت خود در زمینه های زیر بیفزاید:

1. جغرافیای [طبیعی] کشورها، از قبیل: کوه ها، کوه پایه ها، رودها، دریاها، جنگل ها و طبیعت آن ها.

2. ویژگی شهروندان کشورها، از قبیل: ترک، عرب، ایرانی و غیر آنان و ویژگی های فردی شان، مانند: رنگ پوست و جز آن.

3. اقلیت های دینی که در آن جا زندگی می کنند و سطح فعالیت و ارتباطشان با کشورهای غیر اسلامی.

4. سابقه استعمارگران در این کشورها، چگونگی استعمارشان، روابط و پایگاه هاشان.

5. دشمنانی که کشورها را احاطه می کنند، از قبیل مرز ایران با روسیه و مرز کشورهای اسلامی با دولت های غربی و جز آن.

سرزمین و قلمرو بزرگ همچون خانه و خانواده انسان است. حال اگر کسی شمار و خصوصیات فرزندان خود را نداند و از ویژگی خانه خود بی خبر باشد و همسایگان خود را نشناسد مسلماً نمی تواند افراد خانواده خود را به ساحل امن برساند. در تاریخ از خبرگیری مداوم پیامبر صلی الله علیه و آله از اوضاع و احوال کشور و تحرکات دشمنان و پرس و جو از افرادی که در جمع مسلمانان حضور داشتند سخن رفته است، بلکه هرگاه حضرتش فرصتی به دست می آورد از احوال فرد فرد مسلمانان و این که آیا ازدواج کرده یا نه؟ چه کار می کند؟ حالش چگونه است؟ جو یا می شد. البته از موارد دیگر غفلت نمی ورزید، چنان که در سیره پاک آن حضرت ذکر شده است.

همچنین بر جریان اسلامی است شرح حال بزرگان و امت های کنونی و پیشینیان را مورد مطالعه قرار دهد تا از افراد موفق پیروی کند و علت پیدایش امت ها و چرایی نابودی شان را بشناسد. در این مقوله امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «... و سر فی دیارهم و آثارهم، فانظر فیما فعلوا... (1)؛ در دیار و آثار آنان سیر کن و در آنچه کرده اند بنگر».

و در سخن دیگری فرمود: «أعلم الناس من جمع علم الناس إلی علمه... (2)؛ دانشمندترین مردم کسی است که دانش دیگران را بر دانش خود بیفزاید».

این سخنان امام، برآمده از کلام خداست که فرموده: «أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ (3)؛ «مگر در زمین نگشته اند؟». و نیز: «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ (4)؛ «کارهایشان در میانشان مشورت است».

وانگهی حکومت اسلامی باید با مجموعه قوای چهارگانه اش، یعنی شورای فقیهان، قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه، بیشترین شمار از فرهیختگان و عالمان دینی را گرد آورد، زیرا زندگی پیچیده گشته است و اگر در اطراف حکومت، گروه زیادی از عالمان و فرهیختگان نباشند، امر دنیا و یا امر دین مختل می گردد و دست کم شهروندان کشورهای غیر اسلامی به دیده توحش و عقب ماندگی به کشورهای اسلامی خواهند نگریست؛ و همین مردم را از ورود به اسلام یا الگو گرفتن از اسلام در حکومت و مدیریت رویگردان می کند. مثلاً در این زمینه که دولت چگونه بر مبنای اصول اسلام، فقر، بیکاری، تبهکاری، بیماری و بی سوادی را از بین ببرد؟ این امور تماماً نیازمند همکاری گروهی عالمان دینی و فرهیختگان است، اما این که دولت اسلامی خودسرانه و با خودکامگی به حل مشکلات پردازد، نابودی و هرج و مرج برایش در پی داشته و از سوی مردم جهان تحقیر خواهد شد. لذا دولت اسلامی باید در کارها میانه رو باشد و از افراط بپرهیزد، زیرا افراطیون غالباً کارشان به استبداد و خودکامگی می انجامد و همین امر، موجب بدنامی دولت، به ویژه برای دولت های نوپا می شود. مهم نیست که دولت از سوی بوق های تبلیغاتی دولتی مورد

ص: 314

1- . نهج البلاغه، نامه 31.

2- . بحار الأنوار، ج 1، ص 163.

3- . سوره محمد، آیه 10.

4- . سوره شوری، آیه 38.

ستایش قرار گیرد، بلکه مهم آن است که خردمندان کشور و عقلای جهان آن را ستایش کنند و گرنه هر دولتی از چپ چپ تا راستِ راست، بوق هایی برای ستایش دارند، چنان که با ترساندن، گمراه ساختن و تطمیع، مزدورانی گرد خود فراهم آورده اند.

شاخصه های میانه روی عبارتند از:

1. دولت باید در اندیشه کارهای ممکن باشد، نه غرق در رؤیای بایسته ها، زیرا کسی که در اندیشه ایده آل های غیرقابل اجرا باشد، فرصت کارهای ممکن را نیز از دست داده، به آنچه در پی اش بود، نخواهد رسید.

2. در بخشش و خست میانه رو باشد، چرا که گاهی دولت خارج از توان خود بذل و بخشش نموده، در هزینه کردن برای طرح ها، دوستان و جنگ زیاده روی می کند، به این عنوان که می خواهد به مردمش نیکی کند، این که نسبت به دوستانش با سخاوت است، می خواهد به دشمنان خود درس فراموش نشدنی بدهد و مواردی از این قبیل. در نتیجه نابودی را برای خود و ملتش به بار می آورد. بنابراین به نفع دولت است که دچار غرور نشود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بَرْقُ، وَ لَا تَكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ، فَتَكُونُوا كَالرَّاكِبِ الْمُنْبِتِ الَّذِي لَا سَفْرًا قَطْعَ، وَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى (1)»؛ این دین، سخت است، پس به نرمی در آن وارد شوید و [با سخت گیری در آن،] بندگی خدا را برای بندگانش نکوهیده و ناخوشایند نسازید که در آن صورت، به سواره ای می مانید که [گرد خود سرگردان بوده،] راهی نپیموده و مرکب را فرسوده است».

بنابراین ابراز چهره ای بخشنده که زیان و خسارت در پی داشته باشد، لزومی ندارد.

3. همچنین در مقوله مهربانی و نظام مندی باید راه میانه را برگزیند، چرا که مهربانی و چشم پوشی بیش از حد، از کیسه نظام، اشتباه است، چنان که نظام آمیخته به قاطعیت قساوت آمیز و دور از رأفت، باعث نابودی است. انسان همچون جنگل نیست که کسی وارد آن شود و هرچه را خواست قطع کند و هرچه را خواست وا نهد، بلکه موجودی

ص: 315

ضعیف و دارای احساسات، نیازها و خردورزی‌ها آفریده شده است و باید با وی مدارا کرد، اما نه آن سان که ایجاد فساد کند. مثال حکومت و شهروندان در این مقوله به پدر و فرزندان می ماند که اگر بیش از حد بر آنان سخت گرفته، خشونت به خرج دهد، آنان را فاسد می کند و مهربانی بیش از حد او نیز سبب فسادشان می شود.

4. بین محبوبیت و متانت و شکوهمندی جمع کند، زیرا اگر دولت محبوبیت مردمی نداشته باشد، آنان را تحقیر و سرکوب می کند. و البته تحقیر شدن ملت، پیش درآمد سقوط حکومت است. قابل توجه است که اگر دولت، مهابت و اقتدارش را از دست دهد، فضایی از ناآرامی بر قلمرو او حاکم خواهد شد و اعتماد از آن سلب می شود و زمانی که مردم به دولت اعتماد نداشته باشند، از گرد او پراکنده می شوند و دولت دیر یا زود سقوط خواهد کرد. به عنوان مثال، دولت نباید خیلی پیش پا افتاده و به طور غیر معقول در دسترس باشد و نه در برج عاج زندگی کند، چون نوع اول مهابت و اقتدار ندارد، چنان که حاکم مستقر در برج عاج نیز از اوضاع قلمرو حکومت خود بی خبر خواهد بود و این امر زمینه مفاسدی چون: رشوه خواری، بی برنامه‌گی، انتقام‌های شخصی را فراهم می کند. لذا اقتدار و حرمت دولت از بین رفته، زمینه برای توطئه بر ضد دولت و از میان برداشتن آن مهیا می شود.

5. از دیگر وظایف مهم دولت نگه داشتن مردم و برخوردارگی از محبوبیت نزد آن‌ها است و البته این کار، بسیار دشوار است، چون توده‌ها نیازها و توقعاتی دارند که اگر دولت نتواند نیازهای روحی و جسمی آنان را برآورد و رضایت شان را به دست آورد، قطعا از دولت دوری می کنند و این امر، دیر یا زود باعث سقوط حکومت می شود.

6. هیچ دولتی نمی تواند ادعا کند قادر است مردم را به خیابان بکشد یا شمار انبوه آنان را به جنگ گسیل دارد و این حکومتی با مقبولیت توده‌ای است. البته این ادعا در صورتی درست خواهد بود که تمایل صادقانه مردم آن را تأیید کند. گاه برخی دولت‌های دیکتاتور دچار این توهم شده، خود را محبوب ملت‌ها می دانند. حال اگر دولتی و حاکمیتی در کشورهایی دارای آزادی‌های: بیان، مطبوعات، تجارت، کشاورزی و صنعت مردم را به

خیابان بکشد یا آنان را به جبهه های جنگ گسیل دارد، در آن صورت محبوب و مردمی است و نباید از سقوط بترسد، اما اگر این وضعیت در کشوری به وجود آید که تک حزبی و در زندان ها برای مخالفان حکومت باز باشد و روزنامه ها و غیر آن آزاد نباشند، بیانگر آن است که مردمی بودن ادعایی و دولت در آستانه نابودی است.

همگی به یاد دارند که عبدالناصر و عبدالکریم قاسم توده ها را به دنبال خود می کشیدند و همگی نیز به یاد دارند که آن دو چه فرجامی داشتند؟ و هر دولت دیکتاتوری باید در انتظار چنین فرجامی برای خود و ملتش باشد. دیکتاتوری که با تطمیع، ارباب و گمراه ساختن بتواند ارتش ها را به جبهه بفرستد باید در انتظار شکست سنگینی باشد، زیرا ارتش اگر از سوی مردم پشتیبانی نشود نمی تواند پیروز گردد. سقوط هیتلر و موسیلینی و نیز حکومت هایی که در برابر اسرائیل شکست خوردند، از این قاعده جدا نبودند، زیرا این حکومت ها با مردم خود خودکامگی می ورزیدند، در حالی که اسرائیل تا حدودی رفتاری آزادانه و مردمی داشت. این سرنوشت ناگوار در انتظار هر حکومت غیر مردمی است، گرچه ادعای مردمی بودن داشته باشد.

7. حاکم باید سعه صدر داشته باشد، چه این که در حکومت های دمکرات افرادی که سعه صدر ندارند به قدرت نمی رسند و در دولت های موروثی و انقلابی اگر هم فردی تنگ نظر به قدرت برسد به زودی مردم از گرد او پراکنده می شوند و گاه جنگ مسلحانه علیه او به راه انداخته، او را از قدرت به زیر می کشند و فرد دیگری به جای او می گمارند. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره فرموده: «آلة الرياسة سعة الصدر(1)؛ سعه صدر ابزار ریاست است».

مقصود از سعه صدر، سعه صدر در همه کارهاست و نه فقط در مسائل مالی. بنابراین سرپوش گذاشتن بر بدی ها، بخشش در جای بایسته، دادن حقوق دیگران، حسد نورزیدن و سرزنش نکردن و چیزهای دیگر از نشانه های سعه صدر است. گاه می بینی که فردی به قدرت رسیده و کشور وسیعی در اختیار دارد، اما به جهت کینه دیرینه، تحمل این را ندارد

ص: 317

که دوستش موقعیتی ارزشمند داشته باشد، بلکه گاه از در اختیار گذاشتن گوری در خور و شایسته برای انسان بزرگی که شایسته آن گور است، بخل می ورزد.

انسان تنگ نظر نباید بپندارد همه چیز با آرامش سپری خواهد شد، بلکه، قضیه عکس است، چرا که انباشته شده، در آن صورت، طومار دولت و آوازه آن تا ابد در هم می پیچد.

تاریخ گواه رفتار امویان با خاندان رسالت بود و این که امام حسین علیه السلام را از آب محروم و همراه فرزندان، برادران و یارانش شهید کردند و زنان و خانواده اش را اسیر نمودند، جسد زید را آتش زدند، اما در نهایت دشمنان شان بر آنان چیره گشتند و آنان را آواره شهرها و از غذا و آب محروم کردند، به گونه ای که امویان به غارها پناه بردند و به خوردن ماسه و گل روی آوردند و برای رفع تشنگی در دستان خود ادرار می کردند و آن را می خوردند. زنان شان نیز اسیر و با آنان زنا نمودند و بدن شان طعمه سگان و گربه ها شد، چنانکه شمر طعمه سگان شد و زبان یکی از خلفا را بریده، پیش گربه انداختند و گربه آن را خورد و غیر این دو نفر، از افراد دیگری نیز چنین سرنوشتی یافتند. مرده آنان را از گور بیرون آوردند و شلاق زدند و پیکرهایشان را سوزاندند و به يك سخن، برای همیشه تاریخ گرفتار لعن و نفرین گشتند. امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: «إذا ملكت فارق(1)؛ وقتی خود به قدرت رسیدی، [با مردم] نرمی در پیش گیر».

در قرآن کریم در مورد پرهیز از درشت خویی و درشت گویی آمده است: «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعَجَةً وَ لِي نَعَجَةٌ وَ حِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَ عَزَّيْنِي فِي الْخِطَابِ»(2)؛ «این [شخص] برادر من است. او را نود و نه میش، و مرا يك میش است، و می گوید: آن را بمن بسپار، و در سخنوری بر من غالب آمده است».

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «يوم المظلوم على الظالم أشد من يوم الظالم على المظلوم(3)؛ روز ستمدیده بر ستمگر دشوارتر از روز ستمگر بر ستمدیده است».

ص: 318

1- . غرر الحكم، ص 244.

2- . سوره ص، آیه 23.

3- . نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 241.

مسلم این که آبرو، مال، شهرت، حقوق و مسکن مردم، همگی محترم است و هر نوع تجاوز ناحق بر یکی از این موارد نشانه کینه، جهل و امثال آن است. فراتر از این اگر حاکمی به ناحق بر کسی تازیانه ای بزند یا او را بترساند و بر سرش فریاد بکشد، باید او را قصاص کرد، یا زیان وارد شده را بپردازد یا از قدرتش کنار گذاشته شود. از همین رو وقتی قنبر، خادم امیر مؤمنان علیه السلام در هنگام اجرای حد یا تعزیر يك ضربه فزون تر به محکوم زد، امام علیه السلام او را يك شلاق زد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز از آن جهت که خالد، افرادی را به ناحق ترسانده بود، به آنان پول داد، و علی علیه السلام مقاضی خود ابوالاسود دؤلی را از آن جهت که هنگام داوری صدایش بالاتر از صدای طرفین دعوا بود کنار گذاشت. داستان های دیگری از این دست وجود دارد که جامعه بشری تلاش می کند به آنها دست یابد و البته رسیدن به این مرحله تنها با تلاش های همه جانبه و بی امان امکان پذیر است؛ وقایعی که مسلمانان از چهارده قرن پیش در برابر جهانیان به آن افتخار می کنند و آن را برای حکومت اسلامی فراگیر آینده شان - که به خواست خدا - تحقق خواهد یافت - مدّ نظر دارند.

بر بعضی از حاکمان سخت دشوار است که افراد مخالف با خط و سیاست شان بزرگی یابند. در حقیقت چنین حاکمی تنها خود را دوست می دارد و اگر در ادعایش مبنی بر علاقه مندی به هدف - هدف هر چه می خواهد باشد، میهن پرستی، اسلام، قوم و ملیت یا جز آن - صادق باشد، باید هر فرد لایق و با کفایتی را مورد احترام قرار دهد، چون جنگل وقتی جنگل است که درختان بزرگ بسیاری داشته باشد و کشور زمانی قوی و مقتدر است که بزرگان و شخصیت های فراوانی داشته باشد.

یکی از مراجع می گفت: که هر صاحب لیاقتی را بزرگ می دارد، چون عظمت اسلام را می خواهد و ایستادگی و قد برافراشتن اسلام در برابر بیگانگان را خواستار است و چنین چیزی در گرو وجود گسترده نخبگان و افراد با کفایت است.

حکومت دچار این توهم نشود که اگر بزرگان بزرگتر شوند با آن مخالفت خواهند کرد، بلکه اگر حکومت آنها را بزرگ شمارد و احترام کند، از یاران و هواداران حکومت خواهند

شد، چون انسان بنده احسان است و نسبت به آن واکنش مثبت دارد، لذا امیر مؤمنان علیه السلام فرموده: «عجبت لمن يشترى العبيد بماله فيعتقهم، كيف لا- يشترى الأحرار بإحسانه فيسترقيهم(1)؛ در شگفتم از کسی که با مال خود بردگان را می خرد و آزادشان می کند، اما چگونه و چرا با احسان

و نیکی خود آزاد مردان را نمی خرد و در بند [احسان] خود در نمی آورد!».

8. حاکم تا آن جا که می تواند باید درست کردار باشد به وعده ها و پیمان هایش وفادار بماند و از نیرنگ بازی و توطئه بر ضد مردم بپرهیزد، چه این که پاره ای از حاکمان خود را مسالمت جو و خیر خواه نشان می دهد، اما با همدستی بعضی از یارانش علیه مردم توطئه می کند. تا از این رهگذر به مقبولیت ظاهری و اهداف و آرزوهایش دست یابد.

البته با تمام این ترفندها، نیرنگ، غدر، خدعه و توطئه، روزی چهره می نماید و در نتیجه حاکم، قدرت و آوازه اش را از دست می دهد. قابل توجه است که مردم این گونه خو گرفته اند که وقتی به نیرنگ و خدعه حاکم در بعضی از کارها پی ببرند، هر نوع پستی را به او نسبت می دهند و رفتار و گفتارش را در هیچ موردی نپذیرفته، آن را باور نمی کنند، درست مانند ماجرای چوپان دروغگو که چند بار با فریاد: گرگ، گرگ مردم را فریب داد، اما هنگامی که گرگ به او حمله کرد، کمک خواهی او بی نتیجه ماند و آنچه که باید، شد. مثال دیگر، ماجرای کودک بازی گوشی است که در حال شنا کردن و نمود می کرد که در حال غرق شدن است و کمک می خواست و رهگذران به کمکش می شتافتند و چون بدو نزدیک می شدند به دروغگویی اش پی می بردند، اما يك بار که در حال غرق شدن بود و مردم را به یاری طلبید، دیگر مردم سخنانش را باور نمی کردند و در نهایت، بر سر نیرنگ و دروغ خود جان باخت.

بعضی می پندارند که اگر حاکم چون شیری درنده و روباهی مکار نباشد که فرصت ها را حتی با شکستن پیمان و خلف وعده، به دست بیاورد، نمی تواند زندگی کند و بسا که حکومتش سقوط خواهد کرد. آنان معتقدند که مردم غافل گیر کننده اند و اگر به دیگران

ص: 320



هجوم نبری بر تو یورش خواهند آورد. بنابراین باید توطئه گر، ریاکار، مکار و اهل خدعه باشی. آنها در واقع پیرو اصل [غیر اخلاقی] «هدف وسیله را توجیه می کند» هستند. راستی هدف چیست؟ هدف آنان دستیابی به قدرت یا مدت بیشتری در قدرت ماندن است [و لذا به هر در یوزگی و نیرنگ و فریب دست می زنند تا به هدف نامشروع خود برسند].

این اندیشه، باطل است، زیرا بشر [متعهد و خردمند] نیرنگ، خدعه و پیمان شکنی را در پیش نمی گیرد و کار خود را بر آن بنیان نمی نهد. از این رو در تاریخ می بینیم که هر حکومتی با این باور به وجود آمده، لاجرم سقوط کرده و زشتی هایش آشکار شده و در آنچه که از آن فرار می کرده گرفتار آمده و گاهی سرنوشتی بدتر برای خود رقم زده است. چنین افرادی به کسی می مانند که از گرمای کویری به آتش پناه برد. با نگاهی به هیردوس و جالوت، سلیمان، داوود، ابوجهل، ابوسفیان و دیگر حاکمان مکه و رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و معاویه، مختار و ابن زیاد، بینیم و بسنجیم کدام يك قدرتش در روزگار خود بیشتر و پس از مرگش خوش عاقبت تر بود؟

وانگهی آیا حاکمان کلیسا و حاکمان باستیل، حکومتی همراه با آرامش داشتند و از فرجامی نیکوتر برخوردار بودند یا دمکرات هایی که پس از آنان آمدند؟ به گذشته ها باز گردیم و ببینیم آیا اسپارت ها فرجامی بهتر داشتند یا آتنی ها؟ البته از این نمونه ها در تاریخ بسیار است. غالب افراد و جریان های با گرایش فرصت طلبی، نگاهشان به حاکم شکست خورده و حاکم موفق در حکومت داری است و شکست خورده را به عدم شایستگی منسوب می کنند و نه به لیاقت هایی که در او است. اگر این سخن درست باشد، چرا استالین را از گور بیرون آورده و آتش زدند؟ چرا مردم علیه امویان قیام کرده و آنان را کشتند؟ چرا علیه حاکمیت کلیسا قیام کردند و حکومتش را به پایان رساندند؟ و صدها چرای دیگر. وانگهی چرا استعمارگران انگلیسی از هند، آمریکایی ها از ویتنام، فرانسوی ها از الجزایر، هلندی ها از اندونزی و روس ها از آذربایجان ایران در ماجرای پیشه وری، اخراج شدند؟ و مواردی از این قبیل.

گاهی برخی از مسلمانان برای اثبات درستی نظریه پیش گفته (هدف وسیله را توجیه می کند) استدلال کرده، از امیرمؤمنان علیه السلام و امام حسن علیه السلام و معاویه و امام حسین علیه السلام و یزید و امام کاظم علیه السلام و هارون نام می برند [بدین ترتیب که امامان نتوانستند مدیریت کنند، اما معاویه، یزید، هارون و جز آنان در این کار موفق بودند]. همه این مثال ها نادرست است، چرا که امیرمؤمنان علیه السلام نیکوترین حکومت را داشتند و همین موجب سیادت و سروری ابدی فرزندان ایشان شد. امام حسن علیه السلام نیز خوش نامی را تا روز قیامت از آن خود ساختند. ولی معاویه بدترین حکومت را داشت و در نتیجه در معرض اهانت، خواری و تحقیر قرار گرفت و در پی آن ضربه ای که خورد، مرد و تا ابد بدنامی را برای خود خرید و باعث نابودی و از بین رفتن فرزندانش گشت.

کدام يك به امور حکومت آشنا تر و در حکومت داری فهیم تر، مدیرتر بود؟ امام حسن و امام حسین و امام کاظم و دیگر ائمه علیهم السلام حکومت نخواستند. البته این نخواستن دلایلی دارد که آن را در کتاب ثورة الامام الحسن علیه السلام و تحویل معنویة الاسلام بر شمرده ام. از آن گذشته این غیرعادی است که طعم هندوانه ابوجهل شیرین و مزه نیشکر تلخ باشد. در خور توجه است که حکومت های دمکراتیک چیزهایی را فهم و درک می کنند که بسیاری از مردم آن را نمی فهمند، از قبیل: شرایط و اوضاعی که موجب موضع گیری خاص می گردد. بنابراین باید حکومت با رسانه های گوناگون و بهره گیری از شخصیت های کارآزموده سیاسی و رابطه با مردم، همواره در پی قانع ساختن مردم نسبت به موضع گیری هایش باشد تا زمینه ایجاد آشوب برای بدخواهان فراهم نگردد؛ چیزی که اگر مورد غفلت قرار گیرد، چه بسا کار به جایی برسد که فرجامش خوش نباشد، اما دولت دیکتاتوری - گرچه تشکیلات صوری دمکراسی هم داشته باشد - از این مباحث جداست و اگر گروه های تفاهم و رسانه تبیین کننده نیز داشته باشد، آن را سودی نخواهد بخشید، چون این مطلب فرع بر مشروعیت آن است و حکومت دیکتاتوری اساساً فاقد مشروعیت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام تا آخرین روزهای حکومت خود از چنین ویژگی

برخوردار بودند و فراتر از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «أشيروا عليّ أيها الناس (1)؛ ای مردم! به من مشورت بدهید».

امیرمؤمنان علی علیه السلام از جمله حق توده ها بر خود را دادن مشورت به وی خوانده اند.

حرّ عاملی رحمه الله در کتاب وسائل الشیعه نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «أحبّ إخواني إليّ من أهدى إليّ عيوبی (2)؛ محبوب ترین برادرانم نزد من کسی است که مرا به عیوبم آگاه کند».

با این اوصاف، آیا حاکم اسلامی خود را بهتر از این پاکان می بیند؟ بعضی از حاکمان دیکتاتور خودشان را فریفته، می گویند: «ما نیز مشورت می کنیم». بله، آنان با فرومایگانی پر مدعا که گرد خود جمع کرده اند مشورت می کنند، اما این نیرنگ برایشان سودی ندارد. مسلم این است که روش مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نبود و سخن امام صادق علیه السلام شامل چنین مواردی نمی شود و به طور قطع چنین مشورتی مردم را خشنود و قانع و نگرش آنان را عوض نکرده، جامعه را به صلاح نمی آورد.

### ثبات حکومت

دولت برای جلب اعتماد مردم باید از ثبات و استواری همه جانبه برخوردار باشد تا همگان با خاطری آسوده در راه شکوفایی کشور و بروز توانمندی بکوشند، اما اگر دولت متزلزل سر کار باشد، هر کسی از کارش دست می کشد و توانایی ها متوقف می ماند و هیچ کسی کار نمی کند، نه در کشاورزی، نه در صنعت، نه در تجارت و... و از این طریق دولت بیشتر ناآرام می گردد و در بسیاری موارد چنین حالتی دولت را به سقوط می کشاند. ثبات دولت با ادّعا، سخنان توخالی، سخنرانی های رسانه ای نیست، بلکه این ثبات در گرو باز بودن دانشگاه ها، امنیت جانی، مالی و آبرویی مردم است، آن سان که مصادره، اعدام، مالیات های بی برنامه در کار نباشد و مردم از سخن گفتن و نوشتن نهراسند.

ثبات، دو گونه است: ثبات داخلی و ثبات خارجی. ثبات داخلی جز با رضایت مردم از

ص: 323

1- . بحار الأنوار، ج 19، ص 218.

2- . وسائل الشیعه، ج 12، ص 25.

دولت حاصل نمی شود و رضایت مردم فراهم نمی آید مگر آن که دولتی آزاد و برخوردار از انتخاباتی حقیقی - و نه صوری - و آزادی های تضمین شده باشد. با بودن چنین دولتی، گروه های ترور و احزاب زیرزمینی مخالف حکومت به وجود نمی آید، چون در این حالت اندک شمار مخالفان حکومت خلع سلاح شده اند و نمی توانند تشکیلات زیر زمینی یا گروه های ترور ایجاد نمایند. همچنین مخالفان جرأت توطئه و برنامه ریزی و کودتا علیه حکومت را نخواهند یافت و این امر چند دلیل دارد:

1. به مقدار لازم طرفدار نخواهند داشت، زیرا هیچ انگیزه ای برای مردم وجود ندارد که بر ضد حکومت دمکراتیک که به مقدار توانش نیازهای مردم را برآورده می کند، برآشوبند.

2. بیم آن دارند که اگر انقلاب کنند و حکومت را در دست گیرند، مردم آنان را نپذیرند، زیرا توطئه گران می دانند که اگر شورش کنند از سوی مردم پاسخی نخواهند یافت و معلوم است که در این صورت هیچ کودتا و شورش پیروز نمی گردد. از این رو حکومت های استعماری، تنها در کشورهایی که ملت ها کاملاً از حاکمانشان خشمگین هستند دست به کودتا می زنند، چون در این کشورها مردم از توطئه گران که در کودتا [ی مردمی] ظاهر می شوند با کف زدن و گشاده رویی استقبال می کنند و البته تحت همین شرایط گروهی از افسران در مصر چهل میلیونی به رهبری جمال عبدالناصر و در عراق دوازده میلیونی به رهبری عبدالکریم قاسم توانستند معادله را برهم زده، به قدرت برسند. کشورهای کودتازده دیگر نیز همین شرایط را دارند.

اگر کودتایی به این شکل [بدون حمایت خارجی و استعمارگران] امکان پذیر است، چرا در اروپا، امریکا و حتی در اسرائیل بوجود نمی آید؟ با آن که توطئه گران دوستداران قدرت و طراحان در همه کشورها وجود دارند مسلّم این که اولاً همراهانی پیدا نمی کنند و دیگر این که: می دانند مردم آن کشورها تن به کودتا نمی دهند و اگر گروهی دست به کودتا بزنند آنان را گرفته، تحویل دادگاه می دهند. وانگهی حکومت های آن کشورها احتیاط های لازم را برای رویارویی با ماجراجویان توطئه گر لحاظ می دارند تا آنان بر رادیو یا کاخ

ریاست جمهوری حتی به مدت چند ساعت هم تسلط پیدا نکنند، چنان که در فصل پیشین روش حفظ حکومت در برابر کودتاهای احتمالی را ذکر کردیم.

تا این جا سخن از چگونگی ثبات داخلی بود، اما چگونگی حفظ ثبات خارجی به شرح زیر است:

1. برخورداری از قدرت اسلحه و ارتش از داخل.

2. رضایت مردم از حکومت.

3. فزونی دوستان دولت در خارج کشور.

فراهم آمدن این امور سبب می شود که اگر ارتش های بیگانه بخواهند به کشور حمله کنند، در مورد قدرت ارتش کشور مقابل و استحکام آن بیندیشند و دست از ماجراجویی و هجوم بردارند. از این گذشته ستون پنجم نیز در درون کشور که او را از داخل کمک کند نخواهد یافت و البته بدون ستون پنجم، کشورگشایی دشوار است. از دیگر سو نگه داشتن کشور تحت سیطره استعمار سخت تر است. آنچه که حکومت های استعماری انجام می دهند ایجاد پایگاه در کشورها قبل از هجوم به آن ها و راه انداختن کودتا در آنهاست.

فراوانی دوستان خارجی کشور نیز مانع ماجراجویی ارتش بیگانه است، زیرا ارتش بیگانه تا از سوی دیگر کشورها حمایت نشود، به کشوری یورش نمی برد. پس حکومتی که دوستان بسیاری دارد، ارتش های خارجی را از دست زدن به یورش باز می دارد. لذا امریکا، روسیه و انگلیس شماری دولت های اقماری را در اطراف خود نگه می دارند تا هرگاه به کشوری هجوم برند، از حمایت و تشویق [سیاسی و مادی] آنان برخوردار باشند چنان که وقتی امریکا به ویتنام هجوم برد و انگلیس به چین حمله کرد و روسیه به افغانستان یورش برد همین کار را کردند. از این رو در مثل ها آمده است: «هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار».

در پی همین مسأله است که حکومت های استعماری مبالغه هنگفتی برای جلب دوستان هزینه می کنند. به عنوان مثال روسیه هر روز یک میلیون دلار به کوبا می دهد و

امریکا به بسیاری از کشورها کمک های مالی و غیر مالی می کند و بریتانیا و فرانسه به کشورهای عضو در بازار مشترک کمک می کنند. گرچه آنان چندین برابر آن کمک را باز پس می گیرند، ولی این را هم می دانند که تاجر چگونه کار می کند، کالا را با پایین ترین قیمت می خرد تا به بالاترین قیمت بفروشد. آنها حالت مدیریت دارند، اما از نوع استعماری، نه مدیریت درست بر پایه شایستگی، عدالت و حق.

اسلام به کاستن و کم رنگ کردن دشمنی های خارجی و به خشنود سازی مردم در درون کشور فوق العاده اهتمام می ورزد. نسبت به موضوع اول، خدای سبحان می فرماید: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...» (1)؛ «و آنانی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی خدا را دشنام خواهند داد».

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (2)؛ «به آنچه نیکوتر است دفع کنید».

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...» (3)؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای».

«ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً...» (4)؛ «همگی در صلح وارد شوید».

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا...» (5)؛ «و اگر به صلح گردن نهند تو [نیز] به صلح گردن بنه».

امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «إِنِّي أَكْرَهُ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ» (6)؛ «من خوش ندارم دشنام دهنده باشید» و روایات دیگر در این زمینه.

در مورد مقوله دوم، در تاریخ آمده است که نوان خواهی بی جهت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خشم گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر به وی بخشید که راضی گشت، سپس به وی فرمود: نزد اصحاب من برو و به آنان بگو که من از رسول خدا راضی هستم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با این کار می خواست به یاران خود بفهماند که حتی يك نفر

ص: 326

- 1- . سوره انعام، آیه 108.
- 2- . سوره مؤمنون، آیه 96.
- 3- . سوره نحل، آیه 125.
- 4- . سوره بقره، آیه 208.
- 5- . سوره انفال، آیه 61.
- 6- . خصال، شیخ صدوق، ص 21.

خشمگین بر آن حضرت یافت نمی شود. نیز در تاریخ است که امیر مؤمنان علیه السلام از کسی خواستند به حق عمل کند. آن فرد امام را نمی شناخت و لذا او را با دست خود هل داد، اما وقتی فهمید که او امام است، عذرخواهی کرد و از امام علیه السلام خواست که از او راضی باشد. امام علیه السلام به او فرمود: «زمانی از تو راضی می شوم که مردم را از خودت خشنود سازی» و در روایت دیگری آمده است: «هل الدین إلا الحب...؟! (1)؛ آیا دین جز دوستی است؟»

چیزهایی که دولت اسلامی برای خشنود ساختن مردم باید انجام دهد عبارت است از:

1. مؤسسات (نهادهای مدنی، فرهنگی، اجتماعی و...) را فراوان کند.

2. افراد توانمند و دارای تخصص را به کار گمارد، زیرا فرد متخصص وقتی کاری را که برای خودش مناسب می بیند، پیدا نکند، خشنود نخواهد شد و برای گسترش نارضایتی و تبلیغات منفی بین مردم انگیزه پیدا می کند.

3. نهاد قضاوت را تا جایی که ممکن است منزه سازد.

4. مجلس شورایی به وجود آورد که اعضای آن مقبولیت مردمی داشته باشند، نه فقط به وضع قوانین اهتمام ورزند، بلکه با مردم مراوده داشته باشند، دیدگاه آنان را بگیرند،

نیازشان را برطرف و مشکلاتشان را حل کنند.

5. طبقه متوسط را ارج نهند، چنان که بیان آن رفت.

6. عالی ترین مقام، یعنی شورای فقیهان را محل اعتماد و علاقه مردم قرار دهد، چون اینان نماد اسلام و جانشینان و وکیلان امام علیه السلام هستند، چه این که اگر مردم از آنان ناخشنود باشند از اسلام ناخشنود می گردند و به رهبری اسلام بدگمان می شوند و ایرادهای دیگری که پیشتر به پاره ای از آن ها اشاره کردیم.

هدف از آنچه ذکر شد این نیست که حکومت به گونه ای رفتار کند که مهابت خود را از دست بدهد، چون نیکی در غیر موردش همچون خشونت بیش از حد است که هر دو موجب تزلزل قدرت و عدم استقرار حکومت می گردد. در مثل آمده است «می توان با نیزه

ص: 327

هر کاری کرد، اما نمی توان بر آن نشست». در مورد نیکی فزون از اندازه، قاعده مشهوری وجود دارد که می گوید: «هر چیزی وقتی از اندازه درگذرد به ضدّ خودش تبدیل می شود».

مشکل دولت آن است که در بین دو افراط قرار دارد و افراط به هر سمت کشیده شود، به زیان حکومت است. مثلاً افراط در خشونت، مردم را علیه حکومت می شوراند، چنان که افراط در نرمخویی موجب طمع مردم در آن می گردد. این مطلب فقط در مورد نرمی و درشتی نیست، بلکه در دیگر کارها نیز چنین است. مثلاً ارتش علاقه به خشونت و جنگ دارد، چون بر همین اساس آموزش دیده است و توان آن در همین امر آشکار می گردد و مراتب شان بالا می رود، در حالی که مردم صلح، آرامش و نرمی می طلبند، زیرا موجب پیشرفت، رفاه و ظهور شایستگی ها می گردد و دولت در بین آن دو قرار دارد. از این رو دولت باید هر دو طرف را به گونه ای راضی نگه دارد تا باعث دلگیری طرف دیگر نشود که در غیر این صورت، ارتش یا مردم علیه حکومت شورش خواهند کرد.

همچنین دولت بین دو طبقه سالخوردگان و نسل جوان قرار دارد که اولی به وزانت، آرامش و خردمندی تمایل دارد و دومی به شتاب، تحرك و فعالیت میل دارد و اگر دولت نتواند دو طرف را خشنود سازد، نیمی از ملت از دولت ناراضی خواهند بود و حکومتی با نصف جمعیت ناخشنود، دوام نمی آورد.

مطلب دیگر این که دولت بین داخل کشور با دیدگاه و مفاهیم خاص و خارج کشور که از مفاهیم دیگری برخوردار است، قرار دارد. اگر با گفتمان و عملکرد خود داخل را از خود خشنود کند، طرف خارجی را ناخشنود می سازد و اگر خارجی ها را خشنود کند داخلی ها ناخشنود می گردند. از این رو خشنودی یکی، ناخشنودی دیگری را در پی خواهد داشت. از مصادیق این تضاد آن است که دولت در يك جریان کلی حرکت می کند، از قبیل جوامع جهانی، وزارتخانه و امثال آن و معلوم است که بین مصلحت های خاص يك دولت با مصالح آن جریان اختلاف وجود دارد. بهترین راه حلّ برای مشکلات متضاد دولت، وجود احزاب آزاد است هر چهار سال رئیس دولت تغییر کند، زیرا احزاب آزاد و



از جمله احزاب اسلامی در کشورهای اسلامی با توجه به اختلاف نظر و خواسته ها و مطالباتشان، بر دولت فشار روزافزون می آورند و همین موجب تعدیل دولت می شود.

وانگهی جابه جایی دولت در دوره های معین [ از راه انتخابات ] از انباشت نارضایتی ها جلوگیری می کند و هر گروهی خواسته خود را در یکی از آن دوره ها پیدا خواهد کرد. پس، با وجود احزاب و تغییر دوره ای دولت، دولت روندی معتدل خواهد داشت و از جمود ناشی از استمرار حاکمیت یک فرد یا جریان و از آشوب حاصل از تغییرهای ناخواسته دولت در امان خواهد بود. بسیاری از دولت ها بر این باورند که نجاتشان در گرو ایجاد اختلاف بین مردم است؛ باوری که فرعون بدان رسیده بود و قرآن کریم درباره اش می فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا...»<sup>(1)</sup>؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت، و مردم آن را طبقه طبقه ساخت».

قاعده معروف «تفرقه بینداز و حکومت کن» از همین قاعده برآمده است که بزرگترین اشتباه است، زیرا دیری نخواهد پایید که فرد یا گروه تفرقه انداز رسوا و ماهیتش آشکار خواهد شد و البته نارضایتی هر دو طرف را در پی خواهد داشت، درست بسان فردی است که میان دو نفر تفرقه می اندازد و در نهایت، دورویی اش بر ملا و مبعوض دو طرف خواهد شد. و هر دو برای دور کردن و اخراجش از میدان توافق می کنند. از این رو فرعون با آن باور و عملکرد، سرانجام چنان خوار و ذلیل از دنیا رفت و آنچه داشت بر جای نهاد، چنان که قرآن کریم درباره او و همگنان و همفکرانش می فرماید: «كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ \* وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ \* وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكِهِينَ»<sup>(2)</sup>؛ «[وہ!] چه باغ ها و چشمه سارانی [که آن ها بعد از خود] بر جای نهادند، و کشتزارها و جایگاه های نیکو و نعمتی که از آن برخوردار بودند».

دولت استعمارگر نیز پس از اخراج مبعوض مردم بوده، برایش همیشه داغ ننگ بر پیشانی و لعن و نفرین بدرقه راه خود دارند، زیرا در کشورهای تحت سلطه خود به تفرقه و فتنه انگیزی می پردازند، چنان که در هند دیدیم پس از اخراج بریتانیا از آن جا، انگ

ص: 329

1- . سوره قصص، آیه 4.

2- . سوره دخان، آیه های 25 تا 27.

خورده و نفرین شده باقی ماند چون با کشتن گاوها به نام مسلمانان و افکندن لاشه آن‌ها در معابد هندوها و با آلوده ساختن مساجد مسلمانان به نام هندوها بین آنان اختلاف می‌افکند. در عراق نیز بیکار ننشسته، با نگارش کتاب‌هایی به نام اهل سنت علیه شیعیان و نوشتن جمله‌هایی علیه اهل تسنن بر دیوارها به نام شیعه، اختلاف افکنی می‌کرد. فرجام کار این بود که آن دولت مورد نفرت هندوان و مسلمانان، شیعیان و سنیان قرار گرفت و به نام دولت نفاق شناخته شد.

اگر دولت‌ها بخواهند از رفتارهای اعتراض‌آلود مردم در امان باشند لازم است:

الف. وظایف خود را درست انجام دهند و نیازها را برطرف نمایند، چه این که آمده است: «من أصلح فاسده، ارغم حاسده(1)؛ هر کس تباهی خود را اصلاح کند، حسودان خود را شکست خواهد داد».

ب. مردم را وارد میدان ساختن و رقابت آزاد نمایند. این تعامل از شاخصه‌های قدرت دولت صالح است. خدای سبحان - البته نه در مورد حکومت، بلکه برای آشکار شدن نیکی‌ها تا حد ممکن - مردم را حتی در امر آخرت به رقابت می‌خواند، آن‌جا که می‌فرماید:

«...فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ...»(2)؛ «پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی بگیرید».

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...»(3)؛ «و برای نیل به آمرزش از پروردگار خود بشتابید».

«وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَفَّسِ الْمُتَنَفِّسُونَ»(4)؛ «و در این [نعمت‌ها] مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند». آنچه که پیشتر گفتیم که دولت باید در برابر ارتش، پلیس قرار دهد و هر کدام از ارتش و پلیس تشکیلاتی جدا باشد به منظور دو دستگی نبوده، از این قاعده جداست، بلکه برای توزیع قدرت است، چون قدرت همچون آب و آتش است که اگر با درایت کنترل نشود، خود فاسد شده و فساد ایجاد می‌کند و اگر کنترل شود، بشر از هر دوی آنها بهره می‌برد. از این رو نظام‌های تک‌حزبی فاسد می‌شوند و فساد می‌کنند، چون قدرت در

ص: 330

---

1- . الکنی و الألقاب، ج 2، ص 83.

2- . سوره بقره، آیه 148.

3- . سوره آل عمران، آیه 133.

4- . سوره مطفین، آیه 26.

انحصار گروهی کوچک است. حکومت های موروثی نیز چنین اند، زیرا قدرت در نزد آنان انباشت می شود و هیچ رقابت و تقابلی با آنان وجود ندارد، در حالی که در نظام های دمکراتیک که احزاب، متعدد دارد و رئیس دولت به صورت دوره ای تغییر می کند پر واضح است که مردم در سایه چنین حکومتی در صلح و آرامش روزگار سپری می کنند.

فساد انباشت قدرت در کنار فساد عدم تخصص و ضعف مدیریت در حکومت های کودتایی جمع می گردد، زیرا ارتش بر تمام مراکز قدرت چیره می شود. در حالی که از خبرگی و توان مدیریتی بی بهره است. البته این در صورتی است که کودتا، خودجوش بوده، هیچ دست خارجی و استعمارگر پشت آن نباشد که در آن صورت، اوضاع به مراتب وخیم تر خواهد بود.

## مهار دشمنی ها

مهم ترین وظیفه حکومت اسلامی این است که نگذارد دشمنی ها به مرحله ظهور برسد و هرگاه ظهور کرد فوراً آن را فرو نشانند، چون سه چیز است که کوچک آن، بزرگ و اندک آن، بسیار است: بیماری، آتش و دشمنی. چه بسا تب، موجب مرگ گردد، و ویروس کوچکی بیماری گسترده ایجاد نماید و جرقه ای جنگلی را آتش بزند و یا دشمنی یک فرد، دولتی را ساقط نماید و از قدیم گفته اند: «و معظم النار من مستصغر الشرر؛ آتش های بزرگ از جرقه ای که کوچک به نظر می رسد، پدید می آید».

پاره ای از حاکمان ناآگاه می پندارند که دشمنی و جنگ با دشمنان بر اعتبار حکومت می افزاید. برخی نیز پا را فراتر نهاده، می گویند از همین رو باید دولت ها دشمن بسازند.

پرسشی که مطرح می شود این است: آیا صاحب چنین باوری مطمئن است که بر دشمنش پیروز خواهد شد؟ وانگهی، آیا در تاریخ کم بودند کسانی که به پیروزی اطمینان داشتند، اما دچار اشتباه شدند و خطایشان آشکار شد و خود مغلوب و سرافکننده شدند؟ بر فرض این که پیروزی به دست آورند، آیا راه رسیدن به ارجمندی، اقتدار و عظمت،

منحصر در آن است؟ از تمام این ها که بگذریم، قطعاً دشمن چونان موربانه، به ریشه وجود انسان افتاده تا بر او چیره شود یا این که انسان را همواره به مسائلی که هیچ ضرورتی ندارد، دل مشغول می کند. همچنین انسان نباید در دشمنی ورزیدن با دشمن خود از حد بگذراند، چنان که نباید انسان به دوست خود کاملاً اعتماد کند، مگر در موارد بسیار نادر، چون بسیاری وقت ها دشمن دوست می گردد، بنابراین لزومی ندارد که سابقه بد بزرگی بین آن دو به وجود آید و بسا که دوست، روزی دشمن گردد، در حالی که همه نقاط ضعف شخص را می داند. شاعر به همین نکته اشاره می کند:

إحذر عدوك مرة \*\*\* واحذر صديقك ألف مرة

فلربما إنقلب الصديق \*\*\* فكان أعلم بالمضرة

«از دشمنت يك بار بر حذر باش و از دوستت هزار بار.»

چه بسا که دوست برگردد در این صورت به [شیوه] زیان [رساندن به تو] آگاه تر است».

قابل توجه است افرادی را که در آغاز با حکومتی دشمنی می کنند، می توان جذب دولت جدید کرد، مشروط به این که دولت، دورانیش و آینده نگر باشد به ویژه وقتی که دشمن موقعیتی داشته و بیم از دست دادن آن و نیاز به ماندن در آن جایگاه را داشته باشد. حال اگر دولت چنین فردی را جذب کند، او برای جبران گذشته خود و ماندن در جایگاهش، نسبت به حکومت اخلاص خواهد ورزید. همچنین وقتی دشمن در اندیشه دستیابی به موقعیتی عالی باشد و حکومت برای دستیابی به آن او را کمک کرده باشد، چنین دستاوردی برای دولت خواهد داشت. گاه چنین افرادی که پیش از این دشمنی می ورزیده اند، به مراتب بیش از دوستان قدیم خدمت خواهند کرد، چرا که دوستان خلئی ندارند که در پی پر کردن آن باشند، برخلاف این قبیل دشمنان. البته مشروط به آن که دشمن ها از گروه فرصت طلبان نباشند.

بر دولت خردورز است که از دوستی دوستان صیانت و حفاظت کرده، به جذب دشمنان اهتمام بورزد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دوستی مهاجران و انصار صیانت و

مردم مگه را که نزدیک به دو دهه با تمام وجود با حضرتش دشمنی کرده بودند، جذب خود کرد و حتی وقتی بر یهودیان خیبر چیره شد، به آنان محبت کرد و یکی از دختران آنان به نام «صفیه» را به همسری گرفت و خانه هایشان را در اختیارشان گذاشت و زمین های کشاورزی و باغ هایشان را به مقاسمه و در قبال بخشی از درآمد آن، به آنان واگذار نمود. پر واضح است که چنین حکومتی روز به روز قوی تر می گردد و همواره پیشرفت می کند، بر خلاف حکومتی که تنور دشمنی دشمنانش را تفتیده تر و آتش آن را شعله ورتر و دوستان را به دشمن تبدیل می کند و باعث تفرقه و اختلاف می گردد. در حدیثی آمده است: «خیر الولاة من جمع المختلف، و شر الولاة من فرق المؤتلف؛ بهترین والیان کسانی هستند که پراکندگان را جمع کنند و بدترین شان کسانی هستند که الفت گزیدگان را پراکنده نمایند».

حکومت باید نسبت به دوستان ابراز محبت کند تا خلوص آنان فزون گردد و خشم و غضب خود را پنهان دارند تا دشمنانش اندک گردند یا - دست کم - در همان حدی که بوده اند بماند. و هرگاه جنگی علیه حکومت به وجود آمد، مهم ترین کار حکومت آن است که اگر نتواند دولت ها را جذب کرده، در صف یاران خود درآورد، آنها را نسبت به خودش بی طرف نگه دارد، چون ورود آنان به صف دشمن مشکلات بسیاری برای دولت ایجاد می کند که پدید آوردن آن ها ضرورتی نداشته، حتی ممکن است دولت را نابود کند.

وقتی دو دولت با یکدیگر درگیر شدند، مهم ترین چیز برای دولت آن است که نسبت به آن دو بی طرف بماند، چون ورود به مناقشه به نفع یکی از آن دو بسا که به ناپودی اش انجامد، چنان که امپراتوری عثمانی وقتی در کنار آلمان علیه انگلیس وارد جنگ شد، از بین رفت. افزون بر آن که در کنار یکی از آن دو دوست بودن دو خطر جدی دارد، چون چنین دولتی یا در کنار دولت پیروز قرار خواهد داشت یا در سمت شکست خورده و هر دوی آن ها خطرناک است، زیرا طرف پیروز دستخوش غرور شده، به فکر برتری بر همپیمان خود می افتد و طرف شکست خورده، همپیمان خود را در زیر فشار دولت پیروز رها می کند و دولت همپیمان را با دشمنش، تنها می گذارد.

حکومت اسلامی باید هواداران و دوستداران دولت پیشین را به خود جذب کند، چون آنان همان گونه که از حکومت پیشین با همه فشارهایش خشنود بودند، در صورتی که حکومت جدید مال، جان و اموالشان را محترم بشمارد و آنان را آزاد گذاشته، از ایشان چشم پوشی کند، قطعاً از خشنودی و رضامندی شان برخوردار خواهد شد. از این رو بود که پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم مکه و جز آنان گذشت کرد و امیر مؤمنان علیه السلام از افراد سپاه جمل و نهر وانیان گذشت کرد و اینان در شمار شهروندان درآمده دست از آزار کشیدند، مگر به مقداری که مردم هر حکومتی نسبت به دولتشان روا می دارند. اگر در مقابل، با آنان به خشونت و درشتی رفتار می شد، مشکل را زیادتیر می کرد. برخی می پندارند که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله معاویه را می کشت، او نمی ماند تا با علی علیه السلام دشمنی بورزد.

می پرسیم مگر تنها معاویه بود؟ با طلحه و زبیر، با خوارج و آن هایی که بعداً آمدند، مانند: هشام، هارون و مأمون چه می بایست می کرد؟ ما بحث هایی در این زمینه، به اختصار در کتاب تحویل معنویة الاسلام ارائه کرده ایم.

### دژ مستحکم دولت

دل های طرفداران و دوستداران، دژ حکومت اسلامی و بهترین دژی است که حفاظت از دولت را در حال حاضر و برای ده ها قرن تضمین می کند. در زیارت نامه ای خطاب به امام حسین علیه السلام آمده است: «و فی قلب من یهواک قبرک؛ قبر تو در دل دوستدارانت قرار دارد».

چنان که بر کسی پوشیده نیست فرمانروایان باطل کار، قبر امام حسین علیه السلام را ویران کردند، اما قبر و اثر آن حضرت همچنان باقی مانده، بلکه گسترده تر شده است، چون او در دل مردم جای داشته و دارد. بدون تردید، دل مردم جز با گذشت از بدی های آنان و احسان به نیکانشان جذب دولت نمی شوند؛ همان چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به والی خود در مکه فرمود، و نیز آنان را به سوی رشد و تعالی و ترقی پیش ببرد.

مردم سه گروه هستند: 1. دشمنان حکومت. 2. دوستان سابق آنان که برای رسیدن به

قدرت به آنان کمک کردند. 3. افراد بی طرف.

چنان که بیان شد، دشمنان را باید جذب کرد. دوستان همواره بیشترین فشار را بر دولت وارد می کنند، زیرا آنان که به جهت حق ستیزی و عدالت گریزی دولت پیشین در برابرش ایستاده پایداری کرده بودند، [در صورت مشاهده چنین رفتاری] شتابان بر دولت جدید خشم خواهند گرفت. همان گونه که در فصل قبل گفتیم، می بایست تا جایی که امکان دارد با آنان مدارا کرد. و اما افراد بی طرف تنها زندگی آرام می خواهند.

بنابراین دولت چه نیازی به ساختن دژ و امثال آن دارد؟ مگر آن که دیکتاتور باشد و بخواهد حکومت، ثروت، اسلحه و امتیازها را به خود اختصاص دهد که در آن صورت، هیچ دژ و استحکاماتی وی را سود نمی بخشد، زیرا وقتی ملت بر ضد دولت شوریده، انقلاب کند، چیزی باقی نمی گذارد و دژها نمی توانند در برابر اراده ملت مقاومت کنند، چنان که دژ متوکل، امویان و غیر آنان نتوانست مقاومت کند. بنابراین، دژها - در شکل قدیم و جدید آن - دلیل نارضایتی ملت از حاکم است.

پس از تقسیم بندی پیش گفته، اندک افراد ماجراجوی می مانند که باید دولت با شماری از افراد مسلح شرّ آنان را کم کند. البته ملت ها بین حاکمی که از دست مردمش خود را در دژها پنهان می دارد و آن که از دست ماجراجویان به وسیله اسلحه خود را محافظت می کند فرق می گذارند.

دولت به جای آن که خود را درگیر جنگ ها و دشمنی ها کند، باید به طرح های بزرگ، تقویت ارتش، ساختن زیربنای استوار برای رفاه و بقا از راه گسترش دانش، تربیت افراد و رشد دادن تخصص با ایجاد آزادی ها و آسان کردن دستیابی مردم به گنجینه های خردی که در وجودشان به امانت نهاده شده است، پردازد و نخبگان را با دادن پاداش و ارج نهادن تشویق کند، به گونه ای که مردم از بزرگداشتن ها سخن بگویند و انگیزه ای برای سیر به سوی کمال باشد.

در دولت اسلامی باید عقیده و شریعت در همه سطوح و زمینه ها گسترش پیدا کند،

مجالس ذکر مصائب اهل بیت علیهم السلام و باز گفتن تاریخ، سیره، غیبت و دیگر امور مرتبط با امام مهدی (عجل الله فرجه) در گسترده ترین سطح، برگزار شود. این سه کار اولاً: امت را نیرو و نشاط می بخشد، دیگر این که توسعه در پی خواهد داشت، زیرا آن که تاریخ امت ها و چگونگی اضمحلال ملت ها و خروجشان از میدان زندگی را می شنود یا می خواند، آن را نتیجه سه علت خواهد دانست:

1. ضعف مبدأ و عدم تطابق آن با دلیل و برهان.

2. فرود آمدن مصیبت ها بر ملت ها که نتوانستند در برابر آن مقاومت کنند و در نتیجه از میدان خارج گشتند.

3. ملت ها بی یار و یاور مانده، همچون ارتشی شکست خورده گشتند که امید یاری شدن ندارد و از میدان می گریزد.

از آن جایی که مبانی اعتقادی و شریعت اسلام، قوی ترین اصول و مبانی است که تک تک مواد آن با عقل و منطق هماهنگ است، نشر آن این رخنه را در دل امت می بندد. نیز توجه دادن جامعه به مصیبت هایی که بر اهل بیت علیهم السلام وارد شد و آنان با سعه صدر کامل آن را تحمل کردند، موجب می شود امت به آنان اقتدا کند و دل هایشان استوار و اراده شان محکم گردد و بلاها - هرچند هم فراوان باشد - نتواند آنان را شکست بدهد. از دیگر سو امام مهدی (عجل الله فرجه) امید مسلمانان است و چون احتمال ظهور او را می دهند در هر روز و ساعت، پشت گرم حضور و ظهور اویند. بنابراین اگر اعتقاد به او تقویت شود، استواری ملت فزون تر و پایداریشان بیشتر می شود و سختی ها در آنان رخنه نخواهد کرد.

این امور سه گانه، همان گونه که عامل بقا هستند، نیز عامل توسعه اند، زیرا همین روح باورمند، در جان انسان معتقد به اسلام، خواهد دمید. از این روست که متفکران کافر تلاش می کنند با هر وسیله و راه ممکن و با انواع اتهام و انگ زدن، این سه اصل را از بین ببرند.

حکومت باید همواره سیاست هایش را به دو دلیل در معرض پرسش و تردید قرار دهد:

1. احتمال کشف خطاهای سیاسی در آینده.



2. ممکن است شرایط عوض شود و در نتیجه چیزی که برای گذشته مناسب بوده برای زمان بعدی مناسب نباشد. اگر حکومتی بر پایه سیاست پیشین خود حرکت کند و هیچ توجه مستمر و مراقبت کافی در نظر نگیرد، در معرض نابودی خواهد بود و ملت نیز در آستانه فروپاشی قرار خواهد گرفت. عالمان اخلاق اعتقاد به لزوم مراقبت همیشگی برای فرد دارند، چه رسد به لزوم مراقبت حکومت!

همچنین دولت باید ملت را با اعیاد و مناسبت ها پیوند زند، البته نه با اعمال زور و خودکامگی، بلکه با منطق آنان را به پذیرش آن قانع کند، زیرا از سویی تنوع در زندگی مردم لازم است تا جامعه از یکنواختی و زندگی خسته کننده و کسالت بار در آید و در نتیجه، جامعه ای فعال و پرنشاط شود. روشن است که نشاط و سرزندگی برآمده از مناسبت ها، در زندگی جامعه مؤثر است. نشاط جامعه در حکم نشاط فرد است و در همه دوره های زندگی تأثیر دارد. دولت باید برنامه های شگفت انگیز و غیر منتظره ای برای تحول و پیشرفت داشته باشد تا پیوند ملت و دولت را استواری و دوام بخشد؛ این نوآوری های موجب رفع نیازمندی ها و پرکردن خلأها و پیشرفت جامعه می گردد. مثلاً در يك سال مردم را دارای خانه های مسکونی کند، سال دوم تمام شهرها را از آب و برق برخوردار سازد، در سال سوم بی سوادی را از بین ببرد و دانش را گسترش بدهد، در سال چهارم زمین های بایر را آباد کند و در سال پنجم صنایع مورد نیاز را ایجاد نماید و به همین ترتیب دیگر نیازهای جامعه را برطرف کند.

این امور در صورتی تحقق می یابد که حکومت دیکتاتوری نباشد، آزادی های مشروع را گسترش دهد و در پیشرفت مردم مشارکت نماید. لذا بر حکومت مخلص - که حکومت اسلامی باید چنین باشد - لازم است به هر کیانی، اعم از افراد، احزاب، مؤسسات و تشکل ها، جایگاه واقعی شان را بدهد، نه بیشتر، نه کمتر، زیرا اندازه و جایگاه واقعی هر چیزی در زندگی مؤثر است. در مقابل، ارزشگذاری خلاف واقع و مبالغه آمیز، روش و منش خود کامگان است؛ همان هایی که خود را محور قرار می دهند و به هر کس که در

دایره شان باشد، جایگاهی فراتر از شایستگی اش می دهند و اگر در مدار آنان نباشند، موقعیتی بی مقدار به او می دهند. خدای متعال این منش را رد کرده، می فرماید: «...وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...» (1)؛ «و اموال مردم را کم مدهید».

اگر دولت برای انسانی با توان اندک ارزش زیادی قایل شده، کارهای بزرگ بدو بسپارد مازاد بر توانایی او بدون مدیریت می ماند، چنان که کاری کوچک به انسان بزرگ سپردن موجب بهره نگرستن از تمام شایستگی های او می گردد و هر دو حالت باعث ناکارآمدی حکومت و از بین رفتن اعتبار و سست شدن و ناموفق گشتن طرح هایش می گردد.

دیگر بایسته دولت این است که اعضای کابینه را از میان کسانی برگزیند که به فکر جامعه باشند، نه به فکر خودشان، زیرا اینان بهترین دلیل و گواه بر شخصیت رهبر هستند. در حدیثی آمده است که: «المرء علی دین خلیله» (2)؛ انسان بر دین دوستش است».

دیگر اطرافیان حکومت نیز چنین اند و بهترین گواه بر درستکاری یا انحراف دولت اند.

### عالی ترین مقام و دولت آینده نگر

در صورتی که يك فرد، مرجع تقلید، و مرجعیت به او منحصر باشد چنان که در زمان صاحب جواهر، شیخ مرتضی انصاری، میرزای بزرگ و میرزای دوم رخ داد یا بیشتر باشند، چنان که گفتیم مجلس مشورتی باید با شماری از آنان تشکیل شود، زیرا آنان رهبران حقیقی مردم هستند و مردم آنان را برگزیده اند تا حکومت را به دست آنان بسپارند. امام علیه السلام نیز در این باره فرمود: «فإئتی قد جعلته علیکم حاکما» (3)؛ من او را بر شما حاکم قرار دادم» و روشن است حکم شامل امور دنیا و دین می گردد.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللهم ارحم خلفائی» (4)؛ بار خدایا، جانشینانم را مورد رحمت خویش قرار ده».

ص: 338

- 1- .سوره اعراف، آیه 85.
- 2- . کافی، ج 2، ص 375.
- 3- . کافی، ج 1، ص 67.
- 4- . من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 420.

همین طور امام علیه السلام فرمود: «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا(1)؛ اما در حوادث پیش آمده به روایان حدیث ما رجوع کنید» و دلایل دیگر.

عالی ترین مقام، تحت فشار جامعه و به خواست مردم تعیین می شود و وقتی امت به این شیوه انتخاب خوبگیرد، هیچ فرد فرصت طلبی در لباس اهل علم نخواهد توانست آن را در اختیار گیرد و هیچ يك از اعضای عالی ترین مقام (شورای فقها و مراجع) نمی تواند طبق نظر خود انجام دهد، همان طور که فشار مردم در کشورهای دمکراتیک، فرصتی باقی نمی گذارد تا کسی طبق اراده خود و نه اراده ملت بر سر کار بیاید و دیکتاتوری ورزد یا حاکم پیشین طبق اراده و تمایلاتش، حاکم بعدی را جانشین خود سازد.

نامزد کردن افراد برای این مقام، یعنی مرجع اعلی یا شورای مراجع، در دست دولت نیست، زیرا دولت باید تحت نظر آن مقام باشد، نه عکس آن. شیوه گزینش این گونه است که مردم، نخست مراجع تقلید را تعیین می کنند و اینان به عنوان شورای فقها، عالی ترین مقام را تشکیل می دهند. اینان و دیگر خبرگان، مراجع آینده را به جامعه معرفی می کنند و هرگاه یکی از افراد عضو این مقام از بین رفت، یکی از نامزدهای مرجعیت جایش را می گیرد و بدین ترتیب بعدی ها مقام را از قبلی ها تحویل می گیرند.

اگر جامعه اسلامی آگاهی سیاسی دینی داشته باشد این حقیقت را سهل الوصول خواهد یافت، زیرا در این روش، موقعیت مراجع را که نایبان امام علیه السلام هستند استوار می کند، آن هم با آزادی کامل امت و به دور از دیکتاتوری و سلطه دولت بر مراجع و به یاری کاردانی که جامعه به آنان اعتماد دارد و با تأیید عالی ترین مقام پیشین که جامعه آنان را به عنوان مرجع برمی گزیند. در این صورت، مسأله تقلید نیز با فشار و تحمیل همراه نخواهد بود و اگر کسی خواست تا از فرد دیگری خارج از مجموعه عالی ترین مقام تقلید کند، چنین حقی خواهد داشت و هیچ مزاحمتی در کار نخواهد بود.

آری اگر حادثه ای پیش بیاید که در آن رأی عالی ترین مقام با رأی آن مرجع اختلاف

ص: 339

---

1- . وسائل الشیعه، ج 27، ص 140.

داشته باشد، در نهایت رأی عالی ترین مقام برگزیده می شود، چنان که فقها در لزوم این که مجتهد باید از دیدگاه خود در صورتی که با دیدگاه مجتهد دیگری در مورد مال، جان، همسر (زن) و امثال آن اختلاف داشته باشد، صرف نظر کند و آن دو به قاضی مجتهد جامع شرایط فتوا مراجعه کنند و او حکم به نفع یکی از دو طرف دعوا خواهد کرد، زیرا دلیل مجتهدان در مورد قضاوت به طریق اولی در این جا کاربرد دارد و ما در کتاب های القضاء، الشهادات و احياء الموات از دوره الفقه به تفصیل بدان پرداخته ایم. بنابراین:

1. عالی ترین مقام یا شورای مراجع به کمک خبره های اهل علم و عدل نامزد می شوند.

2. بدون دخالت قوای سه گانه مقننه، اجرایی و قضایی این کار انجام می گیرد، زیرا این قوا زیر نظر عالی ترین مقام هستند، نه بالاتر و فراتر از آن.

3. رهبران احزاب آزاد اسلامی در شمار خبرگان هستند.

4. گزینش با جامعه است و از آن جایی که بدون مخالفت کسی مراجع عالی ترین مقام را در دست می گیرند، البته نه برای کنار زدن کسی و مراجع آینده جزء مشاوران و خبرگان هستند و از سوی جامعه و عالی ترین مقام نامزد می گردند، هیچ منازعه ای در کار نخواهد بود و گرد آمدن آنان در مجلس مشورتی لزومی نخواهد داشت، بلکه مانعی وجود ندارد که یکی از آنان در خراسان، دیگری در قم، سومی در نجف، چهارمی در کربلا و... زندگی کند، اما همگی از طریق وکلای خود در مجلس مشورتی فرعی حضور داشته باشند و دیدگاهشان را بیان کنند، درست نظیر مجامع بین المللی خواهد بود که اعضای آن هر وقت خواستند در مجمع حاضر می شوند و هر وقت خواستند حاضر نمی شوند.

بنابراین قوای سه گانه حکومت به طور طبیعی تابع اراده آنان خواهد بود، بدون آن که مرجع تقلید از دولت جدا باشد و بدون آن که دولت بر مرجعیت تسلط داشته باشد. در غیر این شکلی که مطرح کردیم یا دولت از مرجعیت جدا می گردد یا بر مرجعیت چیره می شود و چون شکل دوم امکان ندارد، مسأله اول به وقوع خواهد پیوست و نتیجه آن، جدایی دین از سیاست خواهد بود، و زمینه برای تسلط شرق و غرب به وجود خواهد آمد.

همچنین شورای مراجع و قوای سه گانه باید شمار زیادی از مستشاران آگاه به دین و دنیا، پاك و مورد اعتماد را در کنار خود داشته باشند تا کارها تماماً به طور دقیق و درست پیش برود. شورای مراجع و قوای مزبور باید میانه رو باشند و از آزادی افسارگسیخته و تمرکزگرایی که موجب نفاق در مشورت هایشان گردد دوری گزینند، چون حاکم اگر با هر کس مشورت کند، مشورت هایش به ابتذال کشیده شده موجب تجزی، تحقیر و خواری و در نتیجه تضعیف حکومت می شود و اگر تمرکزگرا باشد، موجب نفاق مشاوران می شود و حقایق را که می داند از وی پنهان خواهند داشت و بر طبق خواسته و تمایل حاکم سخن می گویند، چیزی که حکومت را نابود خواهد کرد. بنابراین مشورت باید پایا و با افراد صاحب فضل و از رجحان کارآزمودگی، رأی و دیانت برخوردار باشند و در برابر حاکمیت، رأیی صریح و در نقد عملکرد حاکم، بی پروا و صراحتِ گفتار داشته باشند.

حاکم نیز نباید در دادن حکم شتاب ورزد، زیرا آن که شتاب ورزد، در موارد بسیاری دچار خطا می شود و در نتیجه حاکم یا باید خطایش را عملی کند که موجب مفسده و از بین رفتن مصلحت می گردد یا آن که از نظرش برگردد و این امر نیز حکومت را رو به زوال کشانده، حاکم را در نظر امت خوار می کند و هرگاه احترام حاکم از دست رود، حکومت شکوه و جلالش را از دست می دهد و در نتیجه، دولت ضعیف و شکننده خواهد شد.

حاکم باید به وضع کنونی و وضع آینده اهتمام بورزد. تا خلأ ناشی از گذشته را از بین ببرد و امت را به پیش ببرد، زیرا وقتی امت، زمان حال را همراه با آسایش و آینده را توأم با رفاه ببیند، دیگر به بدی های گذشته توجه نکرده، دلمشغول کاستی های گذشته نمی شود.

حاکم باید برای بحران های احتمالی اقتصادی، سیاسی، نظامی و غیر آن، حساب لازم را باز کند تا بحران ها به آرامی بگذرد و گرنه دولت در مشکلات قرار می گیرد و بسا که موجب سقوط آن می گردد. از مواردی که در روزگارهای نه چندان دور چهره نمود، مسأله حکومت قاجار و عثمانی هاست. اگر اعتدال در پیش گرفته، چنان که باید، به اسلام عمل می کردند و حساب آینده را در نظر می گرفتند، دستخوش اضمحلال و فروپاشی نمی شدند

و کشورهای اسلامی در آتش تجزیه نمی سوختند و در نهایت، تحت سلطه مستقیم و یا غیرمستقیم دشمن واقع نمی شدند؟

برخی حاکمان اشتباهاتشان را توجیه کرده، حوادث پیش آمده را قضا و قدر می خوانند در حالی که دایره قضا و قدر به امور غیراختیاری مرتبط است، اما در امور اختیاری، قضا و قدر آن است که فرد انجام می دهد. مثلاً اگر بیمار به پزشک مراجعه نکند و بمیرد یا ناتوان و ناکارآمد شود، تنها خود را نکوهش کند، ولی اگر به پزشک مراجعه و دستورات او را عملی کند، اما بهبود نیابد و از دنیا برود، جای سرزنش نیست و این جا قدر مفهوم می یابد.

در مورد مشکلات عمومی جامعه نیز چنین است، بدین معنا که اگر دولت برای جلوگیری از سیل ها سدهایی نسازد، و نسبت به بهداشت بی توجه باشد، در نتیجه سیل شهرها و مردم را به کام خود خواهد کشید و طاعون و دیگر بیماری ها که زائیده آلودگی است، ده ها هزار نفر را از بین خواهد برد، چنین دولتی حق ندارد بی توجهی و ناکارآمدی خود را به قضا و قدر نسبت بدهد، بلکه مقصد دولت است و باید به دلیل اهمال کاری و عدم تأمین بهداشت، مورد بازخواست قرار گیرد.

دولت باید شرایط را درک کند و بداند هر شرایطی چیزی را می طلبد، و گرنه در معرض هجوم سیل حوادث قرار خواهد گرفت، چه این که شرایط و اوضاع جامعه به زمستان و تابستان می ماند. پس اگر بازرگانی بدون شناخت و درک از شرایط زمانی همه اموال خود را در زمستان به تولید یخ و در تابستان به تهیه هیزم اختصاص دهد، قطعاً زیان می کند و نابود می شود. دولت باید بر پایه شرایط زمانی و همراه آن حرکت کند و گرنه زمان می گذرد و او همچنان غیر فعال خواهد ماند. در این مقام، امام صادق علیه السلام فرموده: «...العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوایس... (1)؛ آگاه به زمان، مورد تهاجم شبهه ها قرار نمی گیرد».

البته آگاهی به زمان جدای از فرصت طلبی و با آن بیگانه است، چون در فرصت طلبی هدف، کامیابی و دستیابی فرد به اهدافش است، و می خواهد به منافع خویش دست یابد

ص: 342

بدون آن که بداند راه دستیابی به هدف شرافتمندانه است یا نه، در حالی که شناخت شرایط آن است که انسان راه های شرافتمندانه برای دستیابی به هدف ارجمند را پیدا کند و در آن صورت دیگر برای او مهم نیست که کدام يك از آن ها او را به هدف می رساند.

در پایان یادآوری می کنم که تشکل ها و نیروهای اسلامی باید در راستای متحد ساختن کشورهای اسلامی گام بردارد و برای ایجاد حکومتی یکپارچه برای کشوری یگانه و نجات بشر از چنگال خرافات و مشکلات جامعه کوشش نماید، زیرا شرایط جهانی برای برپایی چنین حکومت و جامعه ای مهیا است، زیرا مسلمانان از پراکندگی و قوانین وضعی، فوق العاده تلخ کام شده، و کشورهایشان غارت و پاره پاره شده است، ثروتشان به یغما رفته، کرامتشان لگد شده، آبرویشان بر باد رفته و در فشار و تنگنای سختی گرفتار آمده اند؛ همان چیزی که قرآن کریم، کسانی را که از یادکرد خداوند روی تاخته اند، از سر رسیدنش، بر حذر داشته است(1).

در مورد جوامع غیرمسلمان و افراد آن جامعه در خور توجه است که به جهت روی گرداندن و دوری گزیدن از قوانین خدای سبحان به مشکلاتی غیر قابل شمارش گرفتار شدند، از قبیل: جنگ ها، انقلاب ها، بیماری ها، از بین رفتن نظام خانواده، فقر، اضطراب و غیر آن. بنابراین اگر مسلمانان با جدیت و اخلاص تمام، برای بازگرداندن اسلام به زندگی بکوشند، خود را نجات داده، سهم قابل توجهی در نجات دیگر مردم خواهند داشت و خدا توفیق دهنده و از حضرتش یاری خواسته می شود.

ص: 343

---

1- . «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى»؛ و هرکس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسور می کنیم سوره طه، آیه 124.





در این جا، گلچینی از چگونگی حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام را ذکر می کنیم، چه این که آن دو الگو هستند. تا از این رهگذر، زیربنای حکومت اسلامی که باید بر آن ها بنیان نهاده و نهضت بیش از دستیابی به حکومت بر آن مبتنی شود، شناخته شود.

### گستره حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بخشی از این جهان حکومت می کرد که بر اساس تقسیمات جغرافیایی امروز بر حجاز، یمن جنوبی و شمالی، بحرین و سرزمین کویت - که محل سکونت قبایل بود - و بخشی از منطقه خلیج فارس حکومت کرد. ایشان از همان آغاز دو کار انجام داد:

1. برداشتن موانع جغرافیایی: آن حضرت موانع جغرافیایی بین آن کشورها را برداشت، زیرا همان گونه که بین آن دولت ها، اکنون موانع جغرافیایی است در آن روز نیز چنان که معروف است - بین قبایل آن جا مرز وجود داشت و به برکت وجود حضرت صلی الله علیه و آله همه کشورها به يك کشور بزرگ تبدیل شدند و افراد، بدون هیچ مانعی از طائف تا مکه و از آن جا تا مدینه و جاهای دیگر مسافرت می کردند.

2. برداشتن موانع روانی: آن حضرت موانع روانی را نیز از بین برد و همه را برادر قرار داد و در حالی که پیش از آن عرب برادر عرب نبود و بدان تن نمی داد، او را برادر پارسی و هندی قرار داد، بدین معنا که میان ابوذر عرب و بلال حبشی، سلمان فارسی و صهیب

رومی، برادری برقرار کرد. همچنین صفیه یهودی الاصل را با ماریه مسیحی الاصل و سوده با پیشینه شرك آلوده را با یکدیگر خواهر قرار داد.

### علی علیه السلام رئیس بزرگ ترین دولت جهان

امور و حوادث همچنان پس از رسول خدا مسیر خود را طی می کرد تا آن که روزگار حکومت امیرمؤمنان علیه السلام فرا رسید و آن حضرت در آن دوره بر بزرگ ترین کشور جهان حکومت می کرد؛ کشوری که بر اساس تقسیمات جغرافیایی امروز، ده ها کشور را در بر گرفته، دامنه آن از قلب آفریقا تا قلب آسیا را شامل می شد. در آن کشور بزرگ و یکپارچه، نژادها، قومیت ها و زبان های گوناگون وجود داشت. روشن باشد که گستره تحت حکومت علی علیه السلام یکی بود و هیچ مرزی جغرافیایی آن را بخش بخش نمی کرد و مردم از مصر تا حجاز، یمن، عراق، خلیج، ایران و جاهای دیگر مسافرت می کردند و همه این جاها کشورشان بود و همه مسلمانان برادر و غیر مسلمانان نیز در نگرش علوی از يك گوهر به شمار می رفتند.

### مقبولیت مردمی

حاکمان دو حکومت یاد شده، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام از محبوبیت و مقبولیت فوق تصور مردمی برخوردار بودند. البته آزادی توده ها نیز فوق تصور و گسترده بود، بدین معنا که مردم در تجارت، زراعت، صنعت، سفر، اقامت، عمران، گردهمایی، اظهارنظر و دیگر کارها آزاد بودند. زمین از آن خدا و متعلق به کسی بود که آن را آباد می کرد و مسلمانان همگی بندگان خدا بودند. حاکم، فقیران و مستمندان را در آباد کردن زمین و ساختمان و جز آن یاری می رساند. از این رو آبادانی گسترش یافت و هیچ قید و شرط، نژاد و تابعیت، پروانه کسب، پاسپورت، کارت شناسایی و امثال آن در کار نبود.

بنا به نقل مورخان، شمار ساکنان کوفه در روزگار امیر مؤمنان علیه السلام به چهار میلیون نفر رسیده بود، حال آن که کوفه شهری تازه تأسیس بود و تنها بیست سال از دیرینه آن می گذشت.

### توسعه کشورهای اسلامی

در زمان حجّاج شهر واسط تأسیس شد و در کمتر از بیست سال، این شهر دارای هشت هزار خیابان شد و در بصره یکصد و بیست هزار نفر جریان داشت که زمین ها را سیراب می کرد. بغداد روزگار امام صادق علیه السلام بیش از ده میلیون جمعیت داشت. تردیدی نیست که حاکمانی چون حجّاج و هارون ستمکار بودند اما قوانین حاکم بر آن کشورها اسلامی بود.

### خودکفایی در زمان امام علیه السلام

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که فرمود: «أعطیت کل من فی بلادی المسکن و الرزق، و الماء؛ برای هر کسی که در کشور من است خانه و نان و آب داده ام». این امر به برکت آزادی هایی است که اسلام داده و آن حضرت نیز به اجرا گذاشت. مسلم این که وقتی زمین از آن خدا و از آن کسی است که آن را آباد کرده و هیچ مانعی نیز نباشد، هر کسی می تواند خانه ای برای خود درست کند، زیرا آجر، گچ، گل، چوب مورد نیاز برای ساختن سقف و در و امثال آن همگی ارمغان زمین و دسترسی به آن آسان است و آزادی انسان، عامل زمان و وجود مواد اولیه دست به دست هم داده، موجب خانه دار شدن همه افراد می گردد.

### مغازه های رایگان

در تاریخ آمده است که امیر مؤمنان علیه السلام مغازه هایی در کوفه ساخته، آن ها را مجانی و بدون اجاره در اختیار مردم قرار داد. در مورد آب و نان، این گونه بود که هر کسی می توانست چاهی بکند و یا قنات و نهری جاری سازد و هر انسانی در تجارت خود آزاد بود و

می توانست هر جا که می خواست مسافرت و کسب معاش کند، بدین معنا که معادن، صید، درختان، جنگل های مباح و امثال آن را از آن خود ساخته سود ببرد و والی هم در اموال مردم حتی به مقدار يك انسان عادی دخالت و تصرف نمی کرد. با این احوال طبیعی بود که مردم از خانه، نان و آب برخوردار باشند.

### **پیامبر صلی الله علیه و آله تغییر نکرد**

پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که از سوی کفار مکه تحت تعقیب بود، تهی دست، هجرت کرده، وارد مدینه شد در آن جا مسجد خود را ساخته، گرداگرد آن اتاق هایی برای همسران و اصحاب خود بنا کرد و خود نیز در همان اتاق های گلین سکونت گزید؛ اتاق هایی کوچک که حداکثر، گنجایش ده نفر ایستاده و يك نفر خفته را داشت این مطلب از آن جا به دست می آید که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد، پیکرشان در اتاقشان بود و تنها ده نفر می توانستند در کنار هم سر پا بایستند. و مسلمانان در دسته های ده نفری وارد می شدند و بر جنازه آن حضرت نماز می گذاردند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از ورود به مدینه رئیس حکومت شد و اموال زیادی از کشورهای بزرگ و گسترده به سوی حضرتش سرازیر می شد با این حال، همچنان در اتاق گلین و با همان وسایل ناچیز زندگی به حیات خود ادامه داده، از گرایش به تجمل دوری می جست.

### **وفاداری پیامبر صلی الله علیه و آله**

آن حضرت همچنین نسبت به اصحاب خود که در بینشان مؤمن و منافق وجود داشت، از مکه تا واپسین دم، در مدینه وفادار ماند. اصحاب آن حضرت به هنگام وفاتشان همانانی بودند که از مکه مکرمه گرد او جمع بودند. حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نیز در کوفه، پایگاه جدید حکومت خویش - چنان که در اشاره به زندگی اش خواهد آمد - خانه ای شخصی ساخته، اثاثیه جدیدی فراهم نکرد و درهم و دیناری نیندوخت، بلکه در مسجد،

(همان جایی که ضربتی بر ایشان وارد شد و به شهادتش انجامید) سکونت می کرد و همان جا چشم از جهان فرو بست و تا واپسین دم، همان یاران سابق گرد حضرتش جمع بودند. در این جا باید درباره بخش هایی از زندگی این دور رهبر بزرگ سخن بگوییم؛ دور رهبری که باید نهضت جهانی اسلامی برای دستیابی به حکومت يك میلیاردی آن پاكان را الكوی خود قرار دهد و پس از دستیابی به حکومت، باید حاکمان اسلامی سیره آن دو بزرگوار را در پیش گیرند.

ص: 349



پیامبر صلی الله علیه و آله همواره در اطراف مدینه در حال رفت و آمد بود، با قبایل ساکن آن جا ملاقات و مردم را جمع می نمود و ارشاد می کرد، در مساجدشان و مسجد خودش برایشان نماز می گذارد، به عیادت بیماران شان می رفت، مردگان شان را تشییع می کرد و هر کدام از یاران را که تمایل داشت، به مأموریت های مهم حکومتی و مربوط به امت گسیل می داشت. به عنوان نمونه، زمانی که سپاه مسلمانان به بدر رفته بود، حضرتش فردی را به قبا و فرد دیگری را با همان مأموریت، به قبیله عمرو بن عوف - که در مدینه زندگی می کردند - فرستاد و دو نفر را برای کار مهمی به حوران گسیل داشت.

همچنین زنی را به نام «ام ورقه» که اهل فضل بود پیشنهاد زنان قرار داد تا با آنان به جماعت نماز گذارد. لذا هر يك از زنان که می خواست، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می گزارد و هر کدام که مایل بود به خانه ام ورقه برود، به آن جا رفته، با وی نماز می گزارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدود پنجاه مسجد در مدینه بنیان گذاشت و چون تمام مردم مدینه به حضرتش ایمان آوردند، ایشان به آبادانی مدینه همت گماشته، مردم را برای ساخت و ساز تشویق کرد و سیاه چادر نشینان اطراف مدینه را به ترك صحرائشینی و کوچ به مدینه و سکونت در آن تشویق نمود. بسیاری از اعراب پذیرفتند و در مدینه ساکن شدند و عضو جامعه اسلامی گشتند. مدینه برای آنان به مرکز مهاجران بدل شد و با قبایل انصار همپیمان و بسیاری از آنان با رسول خدا و بنی هاشم همپیمان شدند.

شهر مدینه گسترش می یافت و ساکنان آن رو به فزونی می نهادند و مردم بدون مانع یا پرداخت عوارض و مالیات آبادانی و زراعت، به آباد کردن زمین های گسترده دشت می پرداختند. مورخان نقل کرده اند که شمار مسلمانان مدینه پیش از جنگ خندق يك سوم، افزایش جمعیت داشت و پس از آن دو برابر گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانی بین مهاجران و انصار نوشت مبنی بر این که افراد هر محله ای از انصار مسئول محله خود و مسئول امنیت آن بخش از مدینه که در آن هستند می باشند. بنابراین زمام حکومت مردمی [که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بنا نهاد،] در دست خود مردم بود و سکونت هر مهاجری در شهر مدینه بر پایه همین پیمان بود. هرگاه صدقه، زکات، خمس، هدیه یا غنیمتی به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید، آن را میان مسلمانان تقسیم می کرد.

### صفه مسجد

پیامبر در مسجد خود صفه ای با سایبانی بزرگ ساخت تا آنانی که به مدینه آمده و مکانی نداشتند، در آن جا سکونت کنند و طبق بعضی تاریخ ها، شمار صفه نشینان به چهارصد نفر رسید. آنان در جنگ ارتش پیامبر را تشکیل می دادند، هنگام نماز پشت سر حضرت نماز می گزاردند، در وقت سخنرانی حضرتش، مستمعان وی بودند و در مواردی که نیاز بود، دستوراتش را به دیگران می رساندند. پیامبر به تدریج، زنان مسلمان را به همسری آنها در آورده، برایشان کار، مسکن و دیگر امور را تدارک می دید. مردم که با تمام وجود نعمت اسلام را حس و لمس می کردند، در راه اسلام استوارتر شده، برای آن فداکاری می کردند.

### چتر رفاه بر پایتخت پیامبر صلی الله علیه و آله

مدینه تحت حاکمیت پیامبر صلی الله علیه و آله به چنان رفاهی رسیده بود که تا آن روز در جزیره العرب و حتی در سراسر جهان سابقه نداشت و چنین حکومتی بی سابقه بود، چرا که حاکمانی



چون کسرایان و قیصران، مردم گریز بودند، بر مردم برتری می فروختند، با آنان معاشرت نداشتند و مالیات سنگین از آنان می گرفتند و حکومت و ثروت را برای خود می خواستند و مردم را در فقر، بیماری، نادانی و آشوب رها کرده بودند.

## حکومت آرمانی

در مقابل روش حاکمان پیش گفته، حکومت مدینه و اطراف آن نمونه بود و با آن که مورخان همه حوادث روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله را ثبت کرده اند، اما از وقوع جرائم و منازعه و کشاکش در آن جا به ندرت شنیده ایم، زیرا فضای آرمانی پیامبر صلی الله علیه و آله در بین مردم و در ذهن آنان وجود داشت و مردم به حضرتش اقتدا می کردند، نه پلیس وجود داشت، نه قوه مجریه و جز خمس، زکات و جزیه، نه مالیات گرفته می شد، نه عوارض، نه ربا، نه احتکار، نه استثمار، نه مالیات های عمومی. کارها به بهترین شکل پیش می رفت. از این رو در هیچ منبع تاریخی دیده نمی شود که مدینه از ناآرامی و یا بی نظمی شکایت کرده باشد.

## مساوات برای همه

اسلام به همه بهره می رساند و همه را برابر می بیند و به جامعه نیروی واقعی، اطمینان، استقرار، ثبات و پیشرفت می بخشد. ایمان مردم به ارزش های والا و برتر اسلامی که در رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود یافته بود، بر همه چیز حاکم بود. روشن است در چنین شرایطی مشکلات فردی و اختلافات شخصی اندک می گردد و روح جمعی و رویکرد بخشش و عطا و پرهیز از افتادن در گناه، تبه کاری و جرم هایی نظیر: دزدی، خشم، زنا، قتل، لواط، ایراد ضرب و جرح و جرائمی از این دست، بر جامعه غلبه می کند. اخلاق زیبا و نیکو که از آن روز تاکنون نه در جزیره العرب و نه در خارج از آن دیده شده بود، در میان مردم نمود یافت. مردم در بذل و بخشش در راه خدای سبحان، بر یکدیگر پیش می گرفتند و فرد در ثروت و مال، دوستش را بر خود مقدم می داشت. داستان امام امیر مؤمنان علیه السلام برجسته ترین

از خودگذشتگی هاست. چنان که خدای متعال در این باره می فرماید: «و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا» (1)؛ (و به [ پاس ] دوستی خدا، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند. ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم).

## اینار مسلمانان

افراد آن جامعه پیش از آن که در خانواده خود باشند، جویای حال همسایه و خانواده اش می شدند و ثروتمندان، بدون درخواست از سوی نیازمندان، غذا و کمک مالی به آنان می رساندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان حاکم نخست چنین حکومتی، هرگز کسی را مجبور نکرد و ثروت کسی را مصادره نکرد و هیچ کس را بی جهت نکشت. خبر این جماعت نوپدید به سراسر جزیره العرب و کشورهای اطراف آن که - به ادعای خودشان - از تمدنی کهن برخوردار بودند، رسید؛ گروهی که قرآن کریم مخاطب شان قرار داده، می فرماید: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...» (2)؛ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید).

## روزگاری نو

همگان احساس می کردند که روزگار جدیدی برایشان فرا رسیده است، لذا دل ها به سوی اسلام جلب شد و مردم با رضایت و خشنودی گرد اسلام فراهم آمدند و به جهت مردمی بودن حاکم و آزادی همراه با ایمان، فضیلت، تقوا، تعاون و خیرخواهی، قبایل، سرزمین ها و دسته ها در برابر رسول اکرم صلی الله علیه و آله تسلیم می شدند. قرآن کریم این رویکرد مردم به رسول خدا و اسلام را تبیین کرده، می فرماید: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ \* وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا \* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (3)؛ چون یاری خدا و پیروزی فرا

ص: 354

- 1- . سوره انسان، آیه های 8 و 9.
- 2- . سوره آل عمران، آیه 110.
- 3- . سوره نصر، آیه های 1 تا 3.

رسد، و ببینی که مردم دسته دسته در دین خدا درآیند، پس به ستایش پروردگارت نیايشگر باش و از او آمرزش بخواه که وی همواره توبه پذیر است».

### شمه ای از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

در این بخش، شمه ای از سیره پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان می کنیم تا نهضت اسلامی - که می خواهد حکومتی جهانی به وجود آورده، مرم را نجات دهد - آن را الگوی خود قرار دهد و در تمام امورش، پیش از رسیدن به حکومت و پس از آن، به کار بندد. آن حضرت بسیار فروتن بود، چنان که کفش خویش را پینه می زد، لباس خود را می دوخت و گوسفند خویش را می دوشید. نسبت به خانواده خود رفتاری نیکو داشته، فقیران و مسکینان را دوست می داشت و در کنارشان می نشست به عیادت بیمارانشان می رفت، در تشییع جنازه مردگانشان شرکت می کرد و هیچ گاه فقیری را به جهت فقرش تحقیر نمی کرد و ثروتمند را به سبب ثروتش ارج نمی نهاد. عذرپذیر بود و با هیچ کس برخوردی ناخوشایند نداشت با بیوه زنان و بردگان راه می رفت، از پادشاهان و فرمانروایان هراس نداشت و ضعیفان را بی مقدار نمی شمرد. پشت سر اصحاب راه می رفت و می فرمود: «خَلُّوا ظَهْرِي لِمَلَانِكَةِ (1)؛ پشت سر مرا برای فرشتگان خالی بگذارید» گاهی نیز در بین یاران خود راه می رفت.

### فروتنی پیامبر صلی الله علیه و آله

آن بزرگوار بر شتر، اسب و قاطر سوار می شد، از شدت گرسنگی بر شکم خود سنگ می بست و با هر کس روبه رو می شد، در گفتن سلام، پیشگام بود. نمازی که به تنهایی می گزارد، طول می داد و چون به جماعت نماز می خواند، به جهت رعایت حال مأمومین نماز را سبک تر می کرد. در خطبه های جمعه و جز آن، سخن کوتاه می کرد، تا مبادا مردم خسته شوند. با اهل شرافت انس می گرفت و اهل فضل را حرمت می نهاد. شوخی می کرد،

ص: 355

---

1- ر.ك: بحار الأنوار، ج 16، ص 167: «اتركوا خلف ظهري للملائكة».

اما از مرز حق نمی گذشت. هنگامی که نادانان، حضرتش را می آزدند آنان را نفرین نکرده، می فرمود: «بارالها، قوم مرا هدایت کن آنان نمی دانند». وقتی در جنگ احد چهره حضرتش زخمی شد و دندانهایش شکست، این کار بر اصحاب ایشان گران آمد و گفتند: «ای رسول خدا، آنان را نفرین کنید». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا وَ لَكُنِّي بَعَثْتُ دَاعِيًا وَ رَحْمَةً اللّٰهُمَّ اهد قومي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(1)؛ من برای نفرین برانگیخته نشده ام، بلکه به عنوان پیامبر رحمت و دعا کننده مبعوث گشته ام، پروردگارا، قوم مرا هدایت کن که آنان نمی دانند».

اصحاب او به ایشان گفتند: ای رسول خدا پشت شما لگدکوب و چهره تان بر اثر زخم خونین شده و دندانتان شکسته است و در عین حال جز خیر چیزی نگفته، می فرمایید: خداوندا قوم مرا ببخش که آنان نمی دانند.

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بودند و مانند پدری مهربان، نه تنها در برابر آزار آنان سکوت کرده، بلکه از رفتار نکوهیده آنان چشم می پوشید و بر آنان مهر ورزیده، برایشان دعا می کرد و برای بدکاری شان با عبارت «آنان نمی فهمند» عذر می آورد.

### پدری دلسوز

برخی اصحاب نقل کرده اند: «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله ردایی با حاشیه خشن بر دوش داشت. عربی بیابانی از راه رسیده، ردای حضرت را محکم کشید که حاشیه ردا، کتف آن حضرت را سخت آزد، آن گاه به حضرتش گفت: ای محمد، این دو شترم را از اموال الهی که نزد توست، بار کن [و بدان که] نه از مال خودت و نه از مال پدرت می دهی.

پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد و سپس فرمود: مال، مال خداست و من بنده او. اکنون - ای اعرابی - به جهت آنچه بر من روا داشتی قصاصت کنم؟ اعرابی گفت: نه. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چرا؟ اعرابی گفت: چون تو بدی را با بدی پاسخ نمی دهی. پیامبر صلی الله علیه و آله بخندی زد و دستور داد یکی از شترانش را جو و دیگری را خرما بار کنند(2).

ص: 356

1- . سفينة البحار، ج ، ص .

2- . منازل الآخرة، شیخ عباس قمی، ص 206.

قوم آن حضرت، یعنی قریش، هر نوع آزاری را در حق ایشان روا می داشتند آب دهان به صورتش می افکندند، شکمبه گوسفند بر سرش خالی می کردند، بر پشتش لگد زدند، تیغ بر سر راهش می نهادند، اموالش را مصادره کردند، او را وادار به هجرت و برای کشتش برنامه ریزی کردند. عمویش، دخترش، نوه اش و یارانش را کشتند و او را مورد تمسخر قرار دادند و افسونگر، افسون شده، دیوانه، شاعر و کاهنش خواندند و مغضوب خدایگان خود دانستند و آزارهای دیگری در حق او روا داشتند به طوری که فرمود: «ما اوذی نبی مثل ما اوذیت (1)؛ هیچ پیامبری مثل من آزار ندید».

پیامبر صلی الله علیه و آله در برهه ای دشواری های سخت را بر خود هموار کرد تا آن که خدا ایشان را بر آنان چیره کرد و به حکومت بر آنان گماشت. در این شرایط بود که آنان هیچ تردیدی در قلع و قمع کردن، از بین بردن جمعشان و مصادره اموالشان از سوی آن حضرت، نداشتند.

### گذشت پیامبر از اهل مکه

پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با مردم مکه جز گذشت و بخشودن در پیش نگرفته، از آنان پرسید: فکر می کنید با شما چکار خواهم کرد؟ گفتند: نیکی. برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همان سخنی را که برادرم یوسف گفت، به شما می گویم: هیچ بازخواستی بر شما نیست، بروید، شما آزاد هستید (2).

بدین ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله از همه آنان و حتی از سخت ترین دشمنان خود مانند ابوسفیان و هند گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله خون شماری را مباح خواند و فرمان به قتل آنان را صادر کرد، زیرا آنان جرثومه فساد و عین گمراهی بودند، از قبیل عکرمة بن ابی جهل که در آزار و دشمنی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و تأمین و تدارك نیازهای جنگ علیه آن حضرت، مانند پدرش بود و نیز صفوان بن امیه بن خلف که بسیار با پیامبر صلی الله علیه و آله دشمنی می ورزید و ارتش

ص: 357

1- . بحار الأنوار، ج 39، ص 55.

2- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 21، ص 132.

مشركان را از نظر مالی و جنگ افزار، همه گونه كمك می کرد و می توان گفت كه او وزیر دفاع كافران بود، اما بعدا پیامبر صلی الله علیه و آله همه این ها را مورد بخشش قرار داد.

### گذشت از قاتل دختر و عمو

هبار بن الأسود، زینب دختر پیامبر را ترساند و او فرزندش را سقط کرد و خود بیمار گشت و بر اثر همان بیماری از دنیا رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله خون هبار را مباح کرد، اما وقتی او فهمید كه پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت می کند، نزد حضرتش رفت و از رفتار بدش عذرخواهی کرد و گفت: ای پیامبر خدا، ما مشرك بودیم و خداوند ما را به وسیله تو هدایت کرد و از هلاکت نجاتمان داد. از نادانی ام و از آزاری كه به تو می رساندم، درگذر كه من به رفتار بد خود اعتراف می كنم و به گناهم اقرار می كنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از تو گذشتم. خدا به تو نیکی کرد و تو را به اسلام هدایت نمود و اسلام، از كردار بد گذشته چشم پوشی می کند(1).

آن حضرت همچنین وحشی قاتل حمزه را بخشود. روایت شده است كه او اسلام آورد و پس از آن كه امنیت جانی گرفت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا تو وحشی هستی؟ گفت: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بگو بینم چگونه عمویم را كشتی؟ و او آن را شرح داد. پیامبر صلی الله علیه و آله گریست و او را بخشود.

### مورد دیگر

عبدالله بن زبیری رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجو می کرد و سخنان زشت و سخت سنگین علیه حضرتش بر زبان می راند و از مسلمانان بدگویی می کرد. وقتی مكه فتح شد، از آن جا گریخت. وقتی فهمید كه پیامبر صلی الله علیه و آله رسول رحمت و انسانیت است، به سویی بازگشت و عذر خواست پیامبر صلی الله علیه و آله نیز عذر او را پذیرفت و اسلام آورد و این شعر را سرود:

إني لمعتذر إليك من الذي \*\*\* أسديت إذ أنا في الضلال أهيم

ص: 358

فاغفر فدا لك والديّ كلاهما \*\*\* زللي فإنك راحم مرحوم

و لقد شهدت بأن دينك صادق \*\*\* حق وإنك في العباد جسيم

«از هرچه [بدی] که بر تو روا داشته ام عذر می خواهم، چون در وادی گمراهی سرگردان بودم.

پدر و مادرم فدایت گردند، لغزش های مرا ببخشای که تو مهربان و مورد مهر قرار گرفته ای.

گواهی می دهم که دین تو راست و حق است و تو در بین مردم بزرگی».

پیامبر صلی الله علیه و آله همچنین هند را با آن همه تبهکاری ها و جنایاتش، بخشود.

### همدردی با زنی مشرک

پیامبر صلی الله علیه و آله حتی با از دست رفتن فرصت و کشته شدن فرد مجرم، اگر عتاب و خطایی دردآلود می شنید، اندوهگین می شد. به عنوان مثال وقتی نصر بن حارث که از دشمنان آشکار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پس از بازگشت از بدر به دست امیر مؤمنان علیه السلام کشته شد. دختر یا خواهر او چند بیت عاطفی و دردآلود به شرح زیر در سوگ او سرود:

«ای محمد، تو فرزند بانویی نجیب در میان قومش و زاده مردی اصیل و نژاده هستی. اگر منت می نهادی، تو را چه زیان؟ که بسا جوانمرد خشمگین و تلخ کام منت نهد و بگذرد. اگر فدیة می پذیرفتی ارزشمندترین چیزها در پیشم را به حضورت می آوردیم. نصر نزدیک ترین فردی بود که کشتی و سزاوارترین کس برای آزاد شدن بود».

چون پیامبر صلی الله علیه و آله این اشعار را شنید فرمود: اگر این شعرها را پیش از کشتن نصر می شنیدم، او را نمی کشتم (1).

ص: 359

---

1- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 172: أمحمد، ولأنت نجل نجیبة \*\*\* فی قومها و الفحل فحل معرق ما کان ضربك لو مننت و ربما \*\*\* منّ الفتی و هو المغیظ المحنق لو كنت قابل فدیة فلنأتین \*\*\* بأعز ما یغلو لديّ و ینفق و النصر أقرب من قتلت وسیلة \*\*\* و أحقهم إن کان عتق یعتق

شگفت تر این که پیامبر زن یهودی را که به وسیله گوشت گوسفند زهرآلود، حضرتش را مسموم کرد، با شنیدن اعترافش وی را بخشود. زراره نقل کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: چون زن یهودی را که با گوشت زهرآلود حضرتش را مسموم کرده بود نزد پیامبر آوردند، حضرت از او پرسید: چرا با من چنین کردی؟ زن گفت: با خود گفتم که اگر پیامبر باشد، زبانی به او نمی رسد و اگر پادشاه باشد، مردم را از دست او راحت خواهم کرد(1).

پیامبر صلی الله علیه و آله او را بخشود. قابل توجه است که یکی از عوامل شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله سمی بود که این زن به ایشان خورانده بود.

### سخای پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «أنا أديب الله و علي أديبي، أمرني ربي بالسخاء و البر، و نهاني عن البخل و الجفاء، و ما شيء أبغض إلي الله عزوجل من البخل و سوء الخلق، و أنه ليفسد العمل كما يفسد الخل العسل(2)؛ من دست پرورده خدایم و علی دست پرورده من. خداوند مرا به سخاوت و بخشش فرمان داده و از بخل و ستم نهی کرده است و هیچ چیزی نزد خدای عزوجل مبعوض تر از بخل و بداخلاقی نیست و این [دو حضرت] اعمال را چنان تباه می کند که سرکه عسل را». حضرت، هرچه در اختیار داشت می بخشید، تا آن جا که خود و خانواده شان گرسنه می ماندند.

امام صادق علیه السلام روایت کرده، فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به جعرانه (محلی میان طائف و مکه) رفت و در بین آنان اموالی [از حنین که بسیار هم بود] تقسیم کرد. مردم همچنان از پیامبر درخواست می کردند و ایشان می بخشید، به طوری که [در اثر ازدحام یا فشار جمعیت،] به درختی پناه برد در این هنگام بردی که بر بدن داشت، گرفته شد و پشت ایشان خراش برداشت. آنان در حالی که همچنان از حضرتش درخواست مال می کردند، ایشان را از آن درخت نیز دور کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم، بُرد مرا به من بازگردانید. به خدا سوگند اگر به شمار درختان تهامه

ص: 360

1- . کافی، ج 2، ص 108.

2- . مکارم الأخلاق، ص 17.



شتر می داشتیم، آن را میان شما تقسیم می کردم و آن گاه می دیدید که نه بزدم، نه بخیل» (1).

آن حضرت در بیماری ارتحالشان به عباس فرمود: ای عموی رسول خدا، آیا وصیت مرا می پذیری و وعده های مرا تحقق می بخشی و وام هایم را می پردازی؟ عباس گفت: عموی تو پیر و فرتوت است، خانواده ای پرجمعیت دارد و تو در بخشش و کرم گوی سبقت را از بادهایم ربوده، وعده های بسیاری داده ای که عمویت در انجام آن ناتوان است.

به نقل مورخان، هرگاه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی می خواست، اگر داشت می داد و گرنه، وعده اش را می داد. وقتی عباس وصیت پیامبر را نپذیرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام پیشنهاد کرد و ایشان پذیرفت و بدان عمل کرد (2). جابر بن عبدالله نقل می کند: «ما سُئِلَ رَسُولَ اللَّهِ شَيْءَ قَطٍ، قَالَ: لَا (3)؛ هرگز از پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی خواسته نشد که او در جواب آن "نه" بگوید».

### وعده دادن، به وقت تنگدستی

بارها در تاریخ آمده است که فردی نزد آن حضرت رفته، درخواست چیزی می کرد و ایشان وعده می داد که اگر چیزی به دستش برسد، به او خواهد داد. روزی مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی خواست و ایشان چیزی نداشت، لذا به او فرمود: «إِيتِعْ عَلَيَّ؛ به حساب من خرید کن». عمر بن خطاب به حضرت گفت: «ای رسول خدا، خداوند به بیش از توانت تو را مکلف نکرده است». این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را خوش نیامد. یکی از انصار گفت: ای رسول خدا، انفاق کن و از کاستی از سوی خدای صاحب عرش بیم نداشته باش.

پیامبر صلی الله علیه و آله بخندی زد و خوشحالی در چهره شان نمایان گشت و فرمود: بهذا امرت؛ به این [کار] فرمان یافته ام» (4). از ویژگی های ایشان این بود که هرگز چهره درهم نمی کشید و هرگاه کسی چیزی ناخوشایند به ایشان می گفت، آن را پاسخ نمی داد، بلکه در عوض بدون این که از آن شخص نام ببرد، می فرمود: چرا بعضی ها چنان می کنند و یا چنین می گویند؟

ص: 361

1- . بحار الأنوار، ج 16، ص 226.

2- . همان، ج 22، ص 469.

3- . همان، ج 16، ص 231.

4- . ر.ك: همان، ص 232.

پیامبر صلی الله علیه و آله دست و دلبازترین، شکیباترین، راستگوترین، باوفاترین، باکرامت ترین و نرمخوترین مردم بود. هر کس ایشان را می دید بزرگش می شمرد و هر که با او رفت و آمد داشت او را دوست می داشت. با مردم مأنوس بود و از آنان گریزان نبود. ارجمنند هر قومی را بزرگ می داشت و او را بر آن قوم حاکم می ساخته، و همواره می فرمود: «إِذَا أَتَاكُمْ قَوْمٌ فَأَكْرِمُوهُمْ(1)؛ هرگاه ارجمنند و شریف قومی نزد شما آمد، گرامی و بزرگش دارید».

حال اصحاب خود را جویا می شد و به همه همنشینانش توجه می کرد، به طوری که هیچ کدام از همنشینانش فکر نمی کرد که دیگری از او محترم تر است و هرگاه کسی به جهت کاری نزد حضرتش می نشست، آن قدر صبر می کرد تا خود برخیزد و راه خود در پیش گیرد. وقتی کسی از ایشان درخواستی داشت، او را دست خالی باز نگردانده، دست کم با زبان خوش بدرقه اش می نمود و می فرمود: «رَدُّوا السَّائِلَ بَشِيءٌ قَلِيلٌ، أَوْ يَقُولُ جَمِيلٌ(2)؛ درخواست کننده را [هرچند] با چیزی اندک یا با زبانی خوش از نزد خویش باز گردانید».

و می فرمود: «خَيْرُ الْوَلَاةِ مَنْ جَمَعَ الْمَخْتَلَفَ، وَ شَرُّ الْوَلَاةِ مَنْ فَرَّقَ الْمُؤْتَلَفَ؛ بهترین زمامداران کسانی اند که پراکنده ها را جمع کنند و بدترین زمامداران آنانند که جمعیت را پراکنده کنند».

### نبود مالیات بر ارث

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فراز منبر و در حضور جمعیت می فرمود: «مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِيَاعًا فَعَلَيَّْ وَإِلَيَّ، وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلورثته... (3)؛ هر کس مالی را به جا گذاشت از آن ورثه اوست و هر کس وامی و عیالی از خود بر جای گذاشت، [ادای آن و تأمین معاش آنان] با من است».

ایشان دعوت هر کس را اجابت می کرد، هدیه را می پذیرفت حتی اگر پاچه گوسفندی

ص: 362

1- . مكارم الأخلاق، ص 24.

2- . ر.ك: بحار الأنوار، ج 93، ص 159: «رَدُّوا السَّائِلَ بِيَدِلِّ يَسِيرٍ أَوْ بِلِينٍ وَرَحْمَةٍ».

3- . بحار الأنوار، ج 16، ص 95.

می بود و آن را بی پاداش نمی گذاشت. برای پروردگار خود خشم می گرفت، اما برای خود نه. خوش خلق و نرم خوی بود و از فریاد کشیدن، بد زبانی، عیب جویی چاپلوسی پرهیز داشت. آنچه را که نمی پسندید، نسبت به آن تغافل می کرد. کسی از ایشان نومید نمی شد و همواره از حضرتش انتظار خیر می رفت و ایشان هرگز به کسی گزند و شری نمی رساند. خدای سبحان درباره نرمخویی آن حضرت و تأثیر شگرف آن در جذب مردم می فرماید: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» (1)؛ «پس به [برکت] -رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند».

نیز درباره حضرت می فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (2)؛ «و راستی تو را خویی والاست».

### رفتار پیامبر علیه السلام با یهودیان

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: فردی یهودی از پیامبر صلی الله علیه و آله چند دینار طلب داشت و قرض خود را از آن حضرت مطالبه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای یهودی اکنون ندارم. مرد یهودی گفت: ای محمد، از تو جدا نمی شوم تا قرضم را بپرداز. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنابراین، در کنار تو خواهم بود و نزد مرد یهودی ماند و نماز ظهر، عصر، مغرب، عشاء و صبح را همان جا خواند. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله طلبکار را تهدید می کردند. پیامبر نگاهی به آنان کرده، فرمود: با او چه می کنید؟ گفتند: ای رسول خدا، یهودی تو را زندانی کند [و ما خموش و بی تفاوت باشیم]!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا نفرستاد که بر هم پیمانی و یا غیر هم پیمانی ستم کنم.

چون روز برآمد یهودی گفت: گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست و نیمی از ثروتم را در راه خدا می دهم (3).

ص: 363

1- .سوره آل عمران، آیه 159.

2- .سوره قلم، آیه 4.

3- .بحار الأنوار، ج 16، ص 216.

از آن جایی که پیامبر بسیار فعال بود و به محله‌ها سرکشی می‌کرد، وقتی به جایی می‌رفت کسی را برای برگزاری نماز در مسجد، به جای خویش می‌گمارد. به نظر می‌رسد داستان فوق‌زمانی اتفاق افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تقدیر به یکی از آن محله‌ها رفته بود. البته پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ مانعی نمی‌دید که چنین برخوردی با فردی یهودی داشته باشد تا اخلاق اسلامی را نه فقط برای او بلکه برای همه جهانیان به نمایش بگذارد و مردم را به این وسیله جذب خویش کند. یکی از خدمتکاران آن حضرت نقل کرده، می‌گوید: «ده سال در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودم. در این مدت هرگز به من اف‌نگفت و هرگز برای کاری که انجام دادم، نگفت: چرا انجام دادی و کاری را که ترك کردم، نفرمود: چرا ترك کردی؟»

عادت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که هر کس ایشان را صدا می‌زد و می‌خواند، به بهترین شکل جواب داده، می‌فرمود: لبیک.

جریر بن عبدالله نقل کرده، می‌گوید: از وقتی که اسلام آوردم رسول خدا هرگز خویش را از من پنهان نکرد و هرگاه که مرا می‌دید، تبسم می‌کرد. با اصحاب خود مزاح می‌نمود و با آنان نشست و برخاست داشته، سخن می‌گفت و با بچه‌ها بازی و شوخی می‌کرد و آنان را در دامان خود می‌نشاند. دعوت آزاد، برده، کنیز و بینوا را می‌پذیرفت و در دورترین نقطه شهر از بیماران عیادت می‌کرد، عذرخواه را قبول نموده، بر هیچ کس، حتی بر غلامان و کنیزان خود در خوراک و پوشاک برتری نمی‌جست.

## عنایت به نیازمندان

هرگاه کسی - اگرچه کنیزی - نزد حضرتش عرض نیاز می‌برد، ایشان برای برآمدن نیاز آن فرد، با وی همراه می‌شد. هرگز تکیه نمی‌داد و بر چهره کسی خیره نمی‌نگریست، هدیه را قبول می‌کرد اگرچه جرعه‌ای شیر می‌بود. یکی از اصحاب آن حضرت نقل می‌کند: «هرگاه آن حضرت کسی را سه روز نمی‌دید، درباره او پرس و جو می‌کرد و اگر غایب بود برایش

دعا می نمود و اگر در سفر نبود به دیدنش و اگر مریض بود به عیادتش می رفت»(1).

نیز نقل شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه سواره بود، اجازه نمی داد کسی پیاده وی را همراهی کند و او را سوار مرکب می کرد و اگر نمی پذیرفت به او می فرمود: جلوتر برو و در جایی که می خواهی خود را به من برسان»(2).

### همکاری با اصحاب

ایشان با اصحاب خویش همکاری می کرد، گویی که یکی از آنان بود و در هیچ کار اندک یا زیاد بر آنان برتری نمی جست. در یکی از سفرها دستور ذبح گوسفندی داد. یکی از افراد گفت: ای رسول خدا من آن را ذبح می کنم. دیگری کندن پوست گوسفند و سومی پختن آن را برعهده گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من نیز هیزم جمع می کنم. گفتند: ای رسول خدا، ما به جای تو این کار را انجام می دهیم. پیامبر فرمود: من می دانم چنین کاری را انجام می دهید، اما خوش ندارم بر شما امتیازی داشته باشم. خداوند خوش ندارد بنده خود را ببیند که در بین یارانش برتری می جوید، آن گاه برخاست و به جمع آوری هیزم پرداخت(3).

### پرهیز از بیگاری خواهی

پیامبر صلی الله علیه و آله در سفری برای نماز پیاده شد و بلافاصله باز گشت. اصحاب پرسیدند: ای رسول خدا، کجا می روید؟ فرمود: زانوی شترم را ببندم. گفتند: ما این کار را انجام می دهیم.

فرمود: از دیگران حتی در تهیه و به دست آوردن چوب مسواکی، یاری نخواهید.

پیامبر هرگاه به سخن کسی گوش می داد، چهره از گوینده، بر نمی گرداند تا آن که صاحب سخن روی بر می گرداند و زمانی که کسی دست او را می گرفت، دست خود را نمی کشید تا خودش، دست پیامبر را رها می نمود و چون با کسی در مجلسی می نشست،

ص: 365

---

1- . مکارم الأخلاق، ص 19.

2- . همان، ص 22.

3- . همان، ص 251.

زمانی مجلس را ترك می کرد که آن فرد مجلس را ترك می کرد. در برابر همنشین خود پای دراز نمی کرد و هر کس را می دید، آغاز به سلام می کرد، حتی نسبت به کودکان و زنان و در مورد اصحاب، ایشان در مصافحه پیشقدم بود.

### **ردای پیامبر صلی الله علیه و آله زیرانداز مهمان**

هرگاه مهمانی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شد، حضرتش او را گرمی داشته، گاه لباسش را برای نشستن او می گستراند و گاه مهمان را به جای خود و روی زیرانداز خویش می نشاند و میهمان را بر خود مقدم می داشت. اصحاب را با کنیه صدا می کرد و با دوست داشتنی ترین نامی که داشتند، می خواند تا حرمتشان را پاس بدارد و هرگز حرف کسی را قطع نمی کرد. سلمان - که رضوان خدا بر او باد - نقل کرده است که: روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد، ایشان را دیدم که بر پشتی تکیه داده بود. آن را پشت من گذاشته، فرمود: «ای سلمان، هرگاه مسلمانی وارد خانه برادر مسلمان خود شود و صاحب خانه به منظور گرمی داشتن مهمان، پشتی را برای او بگذارد، قطعا خدا او را خواهد آمرزید»(1).

هرگاه در نماز بود و کسی انتظارشان می کشید، نماز را سبک کرده به پایان می رساند تا از نیازش باخبر شود و زمانی که حاجت او را برآورده می کرد، به نماز می پرداخت.

آن حضرت از همه مردم متبسم تر و نیک نفس تر بود.

### **پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار خدمت کاران**

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز صبح می گزارد، خدمت کاران مدینه با ظرف های پر آب نزد آن حضرت می آمدند تا پیامبر دستش را در ظرف آنان فرو کرده، آن را متبرک کند و پیامبر در تمام ظروف آب آنان دست فرو برده، آن را متبرک می کرد. بسا این کار در صبحگاه بسیار سرد از پیامبر خواسته می شد و حضرت به تقاضای آنان دست در آب سرد فرو می کرد.

ص: 366

بسیار پیش می آمد که کودکی را نزد آن حضرت می آوردند تا برایش دعا کند، و یا نام گذاری نماید و یا در گوشش اذان و اقامه بگوید. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به منظور تکریم آن خانواده كودك را در دامن خودش می نشانند و بسا كودك دامن آن حضرت را تر می کرد. در آن حال، بعضی از حاضران سر كودك فریاد کشیده، او را نهیب می زدند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: کاری با بچه نداشته باشید و او را رها می کرد تا ادرارش را تمام کند، سپس دعایش را می خواند و یا او را نامگذاری می کرد و یا اذان در گوشش می گفت. خویشتان بچه از این برخورد پیامبر بسیار خوشحال می گشتند، چون می دیدند که او از کار بچه شان آزرده نشده و وقتی محضر حضرتش را ترك می کردند پیامبر صلی الله علیه و آله لباس خود را می شست.

هرگاه کسی کنار ایشان می نشست، پیامبر صلی الله علیه و آله برایش جا باز می کرد. يك بار شخصی گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله جا هست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، اما از حقوق مسلمان بر مسلمان این است که وقتی دید می خواهد بنشیند، برایش جا باز کند(1).

### جلب خشنودی مردم

پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کسی را ناخشنود از خود رها نمی کرد و وقتی کسی بر او خشم می گرفت، سپس از او خشنود می گشت، حضرت از او می خواست تا خشنودی و رضامندی خود را به همگان اعلام کند. در تاریخ آمده است: روزی مردی اعرابی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و چیزی خواست. پیامبر چیزی به او داد و پرسید: در حقت احسان کردم؟ اعرابی گفت: نه احسان کردی و نه آنچه می سزد انجام دادی. مسلمانان خشمگین شده و به سویی یورش بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: رهایش کنند. آن گاه به خانه رفت و چیز فزون تر به او داد، سپس پرسید: اکنون نیکی کردم؟ اعرابی گفت: آری، خدا از سوی کسان و قبیله [ام] خیرت دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: حرفی زدی که دل یاران من از آن چرکین گشت. اگر دوست

ص: 367

داری آنچه که گفتی، نزد آنان هم بازگو تا خشمی که از تو در دل دارند از بین برود.

اعرابی گفت: چنین خواهم کرد و روز بعد یا شب هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: این اعرابی دیروز حرف هایی گفت. به او چیز فزون تری دادم و خشنود شد، همین طور است [ای اعرابی]؟ اعرابی گفت: آری، خدا از سوی کسان و قبیله [ام] خیرت دهد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به یاران خود فرمود: من و این مرد همچون کسی هستیم که شترش گریخته است و مردم به دنبال آن افتاده اند و این پیگیری جز بر فرار آن نمی افزاید. صاحب شتر فریاد می زند: من و شترم را به حال خود بگذارید من نسبت به او از شما آگاه تر و مهربان تر هستم. آن گاه خود در پی او می رود و آن را برمی گرداند و شتر می خوابد، آن گاه پایش را می بندد و بر او چیره می شود. اگر هنگامی که آن سخنان را بر زبان راند شما را آزاد می گذاشتم و او را می کشتید، وارد دوزخ می گشت.

### فرمان به نیکی

هرگاه کسی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بی ادبی می کرد، از حضرتش واکنش نیکو می دید. از علاء بن حضرمی روایت شده است که گفت: «من خانواده ای دارم که اگر به آنان نیکی کنم به من بدی می کنند و هرگاه پیوند برقرار کنم با من قطع رابطه می کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «...ادْفَعِ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»<sup>(1)</sup>؛ [بدی را] به آنچه بهتر است دفع کن، آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد. و این [خصلت] را جز کسانی که شکیبیا بوده اند نمی یابند، و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ، نخواهد یافت».

علاء گفت: من شعری در این باره سروده ام که از این عبارت بهتر است.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه گفته ای؟ و او شعرش را خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحَكْمًا، وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لِسِحْرًا، وَإِنَّ شِعْرَكَ لِحَسَنٍ، وَإِنَّ كِتَابَ اللَّهِ أَحْسَنُ»<sup>(2)</sup>؛ پاره ای از شعرها حکمت

ص: 368

1- .سوره فصلت، آیه های 34 و 35.

2- .امالی، شیخ صدوق، ص 717.



هستند و پاره ای از سخنان افسون هستند. شعر تو نیکوست، اما کتاب خدا نیکوتر است».

## دشمن زدایی و دوست آفرینی

در روایتی آمده است که: «مردی اعرابی از قبیله بنی سلیم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته، رو در روی

ایشان ایستاد و فریاد زد: ای محمد، ای محمد، تو افسونگر دروغگویی که آسمان بر دروغگوتر از تو سایه نیفکنده و زمین بر دوش نکشیده است. تو می پنداری در آسمان خدایی داری که تو را به سوی سیاه و سفید و لالت و عزیزی برانگیخته است؟ اگر بیم آن را نداشتم که خویشانم مرا شتابزده بخوانند با همین شمشیرم ضربه ای بر تو وارد کرده، تو را می کشتم و به این وسیله بر پیشینیان و پسینیان برتری می جستم. یکی از یاران حضرت برخاست تا آن اعرابی را سخت تنبیه کند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: بنشین که انسان بردبار به [مقام] نبوت نزدیک است. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله رو به آن اعرابی کرده، فرمود: ای برادر سلیم، آیا عرب چنین رفتار می کند؟ در مجالس ما بر ما هجوم می آورند و با سخن درشت با ما رویه رو می شوند (سخن می گویند)؟ ای عرب، سوگند به آن که مرا به پیامبری برگزید، هر کسی در دنیا به من زیان رساند، او فردا در آتش خواهد سوخت(1).

در نهایت آن شخص اسلام آورد و از مبلغان اسلام در قبیله خود گردید و جمعیت مسلمانان آن قبیله به پانصد نفر رسید. روشن است که هدایتشان همه از برکت اخلاق، بردباری و گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

## بی اعتنایی به سخن چینان

پیامبر صلی الله علیه و آله از این که نزد او از کسی بدگویی شود، ناخشنود می شد. ابن مسعود از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «لا یبلغنی أحد منکم عن أصحابی شیئا، فإني أحب أن أخرج إليکم و أنا سلیم الصدر(2)؛ کسی از شما درباره اصحابم چیزی به من نگوید (بدگویی نکند)، زیرا

ص: 369

1- . بحار الأنوار، ج 43، ص 69.

2- . همان، ج 16، ص 230.

دوست دارم با دلی پاک [از هر کدورتی] نزد شما بیایم».

یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که: روزی مردی یهودی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «السام علیکم؛ سام (مرگ) بر تو»، سپس یهودی دیگری از در درآمد و او نیز گفت: سام بر تو. همسر پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد و گفت: سام بر شما و خشم و لعنت بر شما یهودیان باد، ای برادران بوزینگان و خوکان.

پیامبر صلی الله علیه و آله به همسرشان فرمود: فلانی! اگر دشنام صورت خارجی پیدا کند، بد و جودی خواهد بود. مدارا بر چیزی قرار نمی گیرد جز آن که آن را آراستگی و زیبایی می بخشد و از هر چیزی گرفته شود، آن را بی مقدار و نکوهیده و نازیبا می کند(1).

## مهربانی با حیوانات

رسول رحمت و عطوفت نسبت به جانوران نیز لطف ورزیده، آن ها را از مهر خویش برخوردار می کرد. در حدیثی آمده است: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله ظرفی آب تهیه کرد تا وضو بگیرد. در آن هنگام گربه ای که در خانه بود به ظرف آب نزدیک شد. پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت که گربه تشنه است. ظرف آب را به گربه نزدیک کرد و گربه از آن آب خورد، آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله از پس مانده آب، وضو گرفت»(2).

ایشان از آزردن جانوران هر چند گزا و هار نهی کرده، می فرمود: «إياكم و المثلثة و لو بالکلب العقور(3)؛ از مُثله کردن بپرهیزید، هر چند نسبت به سگ هار باشد».

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله خرما می خورد و هسته هایش را در دست چپ خود جمع می کرد. در همان حال ماده بزی از آن جا می گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله بز را فراخواند. وقتی بز نزدیک آمد، ایشان دست خود را گشوده، به بز نزدیک کرد و بز هسته ها را از کف دست پیامبر خورد.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه ای شد و در آن جا خروسی دید، اما از وجود مرغ خبری

ص: 370

1- . کافی، ج 2، ص 648.

2- . بحار الأنوار، ج 16، ص 293.

3- . همان، ج 42، ص 245.

نبرد، لذا به صاحب خانه فرمود: خوب بود برای این خروس جفتی می گرفتی!.

## ناراحت نکردن گربه

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و یا خفته بود که گربه ای آمد و روی آستین جامه آن حضرت خوابید. چون حضرت از خواب برخاست، نخواست گربه را ناراحت کند، لذا آن قسمت از لباس را که گربه روی آن خوابیده بود برید.

## گرامی داشتن میهمان

روزی هیئتی از سوی نجاشی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله خود کمر خدمت بسته، از میهمانان پذیرایی می کرد. یاران گفتند: ای رسول خدا ما این کار را انجام می دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنان اصحاب ما را گرامی داشتند و من می خواهم تلافی کنم.

## گرامی داشتن پدر، مادر و خواهر رضاعی

وقتی «شیماء» خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد وی آمد، آن حضرت ردای خود را پهن کرد و شیماء را بر آن نشانید و به وی فرمود: اگر دوست داری نزد من بمانی که گرامی و ارجمند خواهی بود و اگر بخواهی تو را مالی دهم و نزد قومت باز گرد. او نیز بازگشتن نزد کسان خود را ترجیح داد و پیامبر صلی الله علیه و آله مالی به او داد و او خوشحال و شادمان بازگشت.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود که زنی از راه رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته، ردای خود را برایش گستراند و او بر آن نشست. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از یکدیگر پرسیدند که این زن کیست؟ پاسخ داده شد که وی مادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

نیز روایت شده است: روزی پدر رضاعی آن حضرت به دیدارشان آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله بخشی از ردای خویش را پهن کرد و وی بر آن نشست. پس از آن مادر رضاعی حضرت از راه رسید و ایشان بخش دیگر ردای خود را پهن کرد و مادرش روی آن نشست. سپس

برادر رضاعی حضرت سر رسید و ایشان برخاست و او را نزد خود نشانید.

### مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مجلسی می شد در پایین مجلس روی زمین می نشست و روی زمین غذا می خورد و می فرمود: «إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، أَكَلْتُ أَكْلَ الْعَبِيدِ، وَأَجْلَسْتُ جَلْسَةَ الْعَبِيدِ(1)؛ قطعاً من يك بنده هستم، همچون بندگان غذا می خورم و مانند ایشان می نشینم».

روزی زنی بد دهان و گستاخ از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت و او را دید که روی زمین نشسته مشغول غذا خوردن بود. رو به حضرتش کرد و گفت: ای محمد، به خدا سوگند که مانند بندگان غذا می خوری و بسان آنان می نشینی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو، کدام بنده از من عابدتر است(2).

### فروتنی پیامبر صلی الله علیه و آله

امام صادق علیه السلام در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحب الركوب على الحمار مؤكفاً، والأكل على الحضيض مع العبيد، ومناولة السائل بيديه(3)؛ او بر الاغ پالان دار سوار شدن، با بردگان روی زمین غذا خوردن و کمک به نیازمندان با دست خویش را دوست می داشت».

حضرت بر الاغ سوار شده، برده ای یا غیر آن را ترك خود سوار می کرد و بدون تکلفی بر هر مرکبی از اسب، شتر یا الاغی که در دسترس بود سوار می شد. در ماجرای بنی قریظه بر الاغی سوار بود که پالانی از لیف خرما و رسی از همان جنس داشت.

### فضل بن عباس همراه پیامبر صلی الله علیه و آله

فضیل بن یسار حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت

ص: 372

1- . مستدرک الوسائل، ج 16، ص 228.

2- . کافی، ج 6، ص 271.

3- . بحار الأنوار، ج 16، ص 238.

کاری از منزل خارج شد که فضل بن عباس را دید. فرمود: این جوان را پشت ترك من سوار کنید. او را سوار کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله با دست خود فضل را از پشت سر نگاه داشته، به او فرمود: «ای جوان، پروای خدا داشته باش، او را پیش روی خود خواهی یافت. ای جوان، از او پروا کن تا تو را از [شر] آفریدگان کفایت (بی نیازت) کند(1).

## کار در خانه

هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه باز می گشت، کارهای خانه را انجام می داد. به کمک خانواده خود شتافته، گوشت خرد می کرد، سر سفره محقرانه می نشست، پس از تمام کردن غذا انگشتان خود را می لیسید و هرگز آروغ نمی زد. خود گوسفند خود را می دوشید، جامه و پاپوش خود را وصله می زد، کارهای شخصی خود را انجام می داد، خانه را جاروب می کرد، شتر خود را علف داده، آن را پابند می زد به همراه خدمتکار خانه گندم یا جو آسیا و خمیر تهیه می کرد. توشه هایش را از بازار خود می آورد، برای وضوی نیمه شب، خود آب فراهم می آورد همنشین فقیران بود، با مسکینان هم غذا می شد و با دست خود غذا در دهانشان می گذاشت. به حق داوری می کرد و حکم حضرتش قطع کننده [ی نزاع] بود. دوست و دشمن او را دوست می داشت، [چرا که] ایشان امین، باوفا و صادق بود و قبيله اش حضرتش را قبل از نبوتش امین می نامید.

## پیامبر و امانت

روایت شده: قبل از هجرت، علی علیه السلام را در مکه گذاشت تا قرض هایش را ادا کند و امانت هایی که نزدش بود، به صاحبانش باز گرداند و هرگز نفرمود که از شر آنان می گریزد، چرا که آنان می خواهند او را بکشند، بنابراین اموالشان برای او حلال است، چون کافر و با حضرتش در جنگ هستند.

ص: 373

سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله فصل الخطاب بود و اختلاف را به سامان می آورد. به عنوان مثال، قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که قرشیان بر سر این که چه کسی حجرالأسود را در جایش بگذارد، دچار اختلاف شدند و در نهایت به توافق رسیدند که نخستین کسی که وارد شود، میان آنان داوری کند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد. قرشیان گفتند: این محمد امین است ما به داوری او راضی هستیم.

### اذعان دشمنان به ولایتی های پیامبر صلی الله علیه و آله

قریش به صداقت، امانت داری و همه ولایتی های پیامبر صلی الله علیه و آله اذعان داشت. اخنس در روز جنگ بدر ابوجهل را دید و به او گفت: ای ابو الحکم، جز من و تو کس دیگری این جا نیست که سخن ما را بشنود. به من بگو که آیا محمد راستگوست یا دروغگو؟ ابوجهل گفت: به خدا سوگند، محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته است.

هرقل از ابوسفیان درباره پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا پیش از آن که ادعای نبوت کند، دروغگویش می خواندید، پاسخ داد: نه.

### چوپانی پیامبر صلی الله علیه و آله

از وفاداری پیامبر صلی الله علیه و آله آن که عمار گفته است: پیش از اسلام گوسفند می چراندم و محمد صلی الله علیه و آله نیز گوسفند می چراند. به او گفتم: ای محمد، آیا چراگاهی سرسبز سراغ داری؟ من چراگاه خود را پر سنگلاخ رها کردم. فرمود: آری.

فردا که به محل چررفتم، دیدم محمد صلی الله علیه و آله زودتر آمده، اما گوسفندان خود را از نزدیک شدن به چراگاه باز می دارد. با دیدن من فرمود: من با تو وعده کردم [که چراگاه را به تو بسپارم] لذا خوش نداشتم، پیش از تو گوسفندانم را بچرانم (1).

ص: 374

آن حضرت بسیار نرم خوب بود و برای رسیدن به صلح، هدف و امنیت همواره بهترین راه را جستجو می کرد. در داستان حدیبیه پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرا خوانده، به او فرمود: بنویس «بسم الله الرحمن الرحيم». سهیل فرستاده قریش گفت: به خدا نمی دانم رحمان کیست. بنابراین بنویس «به نام تو پروردگارا». مسلمانان گفتند: به خدا جز بسم الله الرحمن الرحيم نمی نویسیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: بنویس «به نام تو پروردگارا» و سپس به علی علیه السلام فرمود: «بنویس این آن چیزی است که محمد رسول خدا بدان حکم می کند». دوباره سهیل اعتراض کرد و گفت: ما اگر تو را رسول خدا می دانستیم مانع رسیدن تو به خانه (مکه) نمی شدیم، از آن دورت نمی کردیم و با تو نمی جنگیدیم، بلکه بنویس «محمد بن عبدالله». پیامبر فرمود: من رسول خدایم، اگر چه شما مرا تکذیب کنید، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خود نامه را

گرفته، کلمه «رسول الله» را پاک کرد سپس علی علیه السلام به جای آن نوشت «محمد بن عبد الله».

این مورد و امثال آن همه بر مردمی بودن گسترده دامن پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق بزرگوارانه، وفای حضرتش و نیز بر حکومت خردمندانه ای دلالت دارد که تاریخ نمونه آن را قبل از روزگار پیامبر و بعد از آن به خود ندیده است، مگر در زمان علی علیه السلام. بنابراین حاکمان اگر خداخواه و آخرت جو هستند باید روش حکومتی آن دو بزرگوار را الگو قرار دهند.

## لزوم پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «فتأسى متأسى بنبيه... وإلا فلا يأمن الهلكة<sup>(1)</sup>؛ هر الگو گیرنده ای باید به پیامبرش اقتدا کند و گرنه خود را از نابودی ایمن نداند».

از خدا درخواست داریم که ما را در ایجاد نهضت جهانی اسلام موفق بدارد؛ نهضتی که به برکت پیروی از سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله به يك ميليارد مسلمان منتهی شود و ما ذلك

علی الله بعزیز.

ص: 375





### اشاره

این فصل را با گزیده هایی از فلسفه حکومت از نگاه امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلامدر عهدنامه اش به مالک اشتر نخعی هنگامی که او را به ولایت مصر گمارد، آغاز می کنیم. در بخشی از آن عهدنامه طولانی که در نهج البلاغه و جاهای دیگر ذکر شده، می فرماید:

به نام خدای بخشایشگر مهربان. این، فرمان بنده خدا، امیرمؤمنان به مالک بن حارث اشتر نخعی است، هنگامی که وی را به ولایت مصر گمارد. او را به تقوای الهی و مقدم داشتن اطاعت او و پیروی از آنچه در کتابش بدان دستور داده سفارش کرد.

پس بدان ای مالک، من تو را به سرزمینی گسیل می دارم که پیش از تو حاکمان عادل یا ظالم بر آن حکومت رانده اند و مردم به کارهای تو همان گونه می نگرند که تو در زمامداران پیش از خود می نگری و درباره تو آن می گویند که تو درباره آنان می گویی. بنابراین باید دوست داشتنی ترین اندوخته نزد تو، عمل صالح باشد.

### زمامدار و مهربانی

قلبت را با مهربانی نسبت به آنان آشنا کن، چون تو حاکم بر آنانی. میان خود و خدا و مردم و خاصان از کسانت و افرادی که از بین مردم به آنان تمایل داری، انصاف روا دار. باید دوست داشتنی ترین کارها نزد تو، میانه تریش در حق و همگانی تریش در عدالت و فراگیرترین شان در خشنودی رعیت باشد، زیرا نارضایتی عامه، خشنودی خاصان را از

بین می برد، ناخشنودی خاصان با خشنودی همگان بخشیده و جبران می گردد. و باید دورترین و دشمن ترین رعیت تو از تو، کسی باشد که در عیبجویی از مردم کوشاتر است. بدترین وزیران تو آنانی هستند که پیش از تو برای شروران وزیر بودند. کسانی که در گناه با آنان شریک بودند، به تو علاقه مند نخواهند بود. وانگهی حق گوترین و مهربان ترین شان نسبت به پارسایان و راستگویان، برگزیده ترین ها نزد تو باشند و سپس آنان را چنان پیروان که تو را بسیار نستوده و به باطلی که تن نداده ای، خرسندت نکنند.

### ناهمسنگی نیکوکار و بدکار

و مبادا نیکوکار و بدکار نزد همسنگ باشند، چون این کار، نیکان را از نیکی بی رغبت و بدان را به بدی تشویق و متمایل خواهد کرد و هر یک را همان پاداش ده که خود را بدان ملزم کرده است.

### نیکوکاری زمامدار

و بدان که هیچ چیزی مانند نیکی والی نسبت به رعیت، سبک کردن هزینه آنان و پرهیز از تحمیل انجام کارهایی که بدان ملزم نیستند، آنان را نسبت به والی خوش گمان نمی کند. هرگز سنت نیکی را که پیشینیان این امت به آن عمل کرده اند و میان توده ها الفت پدید آورده و رعیت، بر اساس آن اصلاح شده، مشکن و هرگز سنتی که به سنت های گذشته زیان رساند، پی مریز و با علما و حکما بیشتر گفتگوی کن.

### طبقات توده ها

بدان که رعیت طبقه هایی هستند که جز با یکدیگر سامان نگیرند و هرگز گروهی از گروه دیگر بی نیاز نمی باشد؛ گروهی از آنان لشکر خدا هستند، و گروهی دبیران خاص و عام، و عده ای قاضیان عادل، و بخشی کارگزاران منصف، و جمعی دهنده جزیه و خراج از بین

ذمیان و مسلمانان، و شماری بازرگان، و پاره ای صنعتگر، و عده ای فرو دست ترند که نیازمند و زمینگیرند. خداوند سهم هر کدام را نامبرده و تعیین کرده و در کتابش و یا سنت پیامبرش آن را واجب گردانیده است.

## عدالت گستری

بهترین مایه چشم روشنی زمامداران، گسترش عدالت در شهرها و آشکار شدن دوستی بین افراد رعیت است.

## ویژگی قاضی

برای داوری بین مردم، برترین کس از نظر خود را از میان مردم برگزین که کارها به وسیله او دشوار نگردد و در انجام کار داوری موفق باشد و طرفین منازعه، نتوانند با لجوجی و اصرار، نظر خود را بر او تحمیل کنند. سپس در کار کارگزارانت بنگر و آنان را از روی آزمایش برگزین، نه آن که گزینش آنان بر اساس دوستی و بدون مشورت باشد.

سپس حقوقشان را فزون کن، چون فزونی حقوق کمکی برای آنان جهت اصلاح خودشان است و آنان را از تعدی به مال دیگران که در دست دارد، بی نیاز می کند و اگر فرمان تو را مخالفت کنند، این خود حجت تو بر آنان است.

## نظارت بر رفتار کارمندان

پس به کارهای ایشان رسیدگی کن، و مراقبانی از اهل صدق و وفادار به خود بر آن ها بگمار. کار خراج را آن گونه ای که مصلحت خراج دهندگان است، مورد توجه قرار بده، چون در اصلاح آنان، مایه اصلاح دیگران است، زیرا همه مردم نان خوار خراج و خراج دهندگانند.

سپس اینک، سفارش مرا درباره تاجران و صنعتگران پذیرا باش و در حق آنان به نیکی سفارش کن. با این حال بدان که بسیاری از آنان سخت بخیل و طمع ورزند و احتکار کرده، بنا به تمایل خود، قیمت کار را تعیین می کنند و این برای توده های زیانبار و بر والیان زشت و نکوهیده است. بنابراین هر کس که پس از نهی تو باز هم احتکار کند، او را از احتکار منع کن و وی را بدون زیاده روی کیفر ده و مجازات کن.

### طبقه محروم

پس، خدا را خدا را، درباره طبقه فرو دست، همان درماندگان و مستمندان و زمینگیران نیازمند که هیچ چاره ای ندارند، و در عین حال از سؤال شرم دارند بخشی از بیت المال را به ایشان اختصاص بده و چشم از آنان مگیر و متکبرانه از آنان رخ برمتاب. حال کسانی از آنان را که به تو دسترسی ندارند، از افراد مورد اعتماد خود که فروتن و خداترس باشند جویا شو تا گرفتاری هایشان را به اطلاع تو برسانند. برای نیازمندان وقتی قرار بده و خود شخصا به کارشان پرداز و با آنان در يك نشست عمومی بنشین و در آن مجلس فروتنی به خرج بده و سپاهیان و نگاهبانان را دور نگه دار تا سخنگوی شان بدون لکنت سخن خود را برای تو باز گوید، سپس درشت گویی و ناتوانی شان در گفتار را تحمل کن و کمی حوصله و خودخواهی را از خود دور نما و در آن صبور باش و پاداش خود را نزد خدا محفوظ بدان.

### دیدار آزادانه

مدت طولانی، خود را از افراد رعیت پنهان مدار، چه این که با پنهان شدن از آنان، خبر آنچه پنهان می دارند، از تو بریده می شود و آن هنگام است که حق با باطل آمیخته می شود و والی نیز انسان است و آنچه از کارهای مردم از او پوشیده شود، آن ها را نخواهد شناخت.

وانگهی والی، درباریان و خاصگانی دارد که زیاده خواهی، دست درازی و کم انصافی در بین آنان وجود دارد. پس با قطع اسباب آن حالات، ریشه آنها را برکن و تا زمانی که دور و نزدیک، حق را مراعات کنند، تو نیز بدان پایبند باش.

### وفای به عهد

خود را سپر پیمان خویش ساز، زیرا در بین واجبات الهی چیزی به مانند وفای به عهد نیست که مردم را - علی رغم اختلاف آرا و عقیده شان - فراهم آورده و بر آن هم عقیده می کنند. از ریختن خون بناحق پرهیز... که نزد خدا و نزد من در ریختن خون ناحق هیچ عذری نخواهی داشت.

### اخلاق حاکم

از خودپسندی، دلگرم شدن به آنچه تو را خوش می آید و دوست داشتن ستایش و از منت گذاری بر رعیت به جهت احسان و از وعده دهی که خلف وعده در پی داشته باشد برحذر باش. از شتاب برای کارها پیش از وقتش و یا کوتاهی از آنها در وقت امکانش پرهیز و هر چیزی را در جای مناسبش قرار ده تعصب، اخلاق تند، سطوت دست و تیزی زبانت را کنار بگذار و با خویشتن داری و تأخیر انداختن سطوت خود از این کارها روی برگیر تا خشم فرو خوابد و بر خود مسلط گردی.

### نامه امام به رفاعه

وقتی امیرمؤمنان علی علیه السلام رفاعه را به منصب قضا در شهر اهواز گمارد، نامه ای به این قرار برای او نوشت: طمع را وانه و با هوای نفس مخالفت کن و دانش را با نماد صالحان زینت بده. بهترین یاور برای دین [و دینداری]، صبوری است، چرا که اگر صبوری در شکل مردی تجسم یابد مرد صالحی خواهد بود. از ملالت [و بی حوصلگی] پرهیز، چون این

حالت، از سبک مغزی و پریشانی است. کسی را که چون تو نیست در مجلس دعوت نکن. برای دوستی ات [نیکان را] برگزین، و به ظاهر داوری کن و باطن را به [خدای] دانا واگذار و از گفتن «گمان می کنم»، «به نظرم» و جز آن خودداری کن. در دین ایرادی نیست. و از مراء و جدل با سفیه و فقیه دوری گزین، چرا که فقیه تو را از خیر خود محروم و نادان با شرش [و سخن نامناسب] خوار و رسوایت خواهد کرد. با اهل کتاب فقط به روش نیکو و بر پایه کتاب و سنت مجادله کن. خودت را به خندیدن عادت مده، زیرا اعتبارت را از بین خواهد برد و دشمنان را بر جسارت، جرئت خواهد داد.

### پرهیز از رشوه

از پذیرش هدیه از اطراف منازعه پرهیز و از ثروت اندوزی دوری کن. آن که به زن اطمینان کند احمق است و هر کس با زن مشورت کند و [رهنمودش را] بپذیرد، پشیمان می شود. از اشک مؤمن پروا کن که اشکش همه چیز را نابود می کند و دریاهاى آتش را بر صاحب آن خاموش می سازد. دعوی خصم را ناقص نکن، و گدا را از خود مران و در مجلس فقیه غیر فقیه را نشان. در داوری مشورت نکن، زیرا مشورت در جنگ و در مصلحت های فوری است، ولی دین به رأی نیست، بلکه به پیروی کردن است. مبادا با تکیه بر مستحبات، واجبات را ضایع کنی.

به کسی که به تو بدی کرده نیکی کن و از کسی که بر تو ستم نموده درگذر و آن که تو را یاری کرده مراعات کن، به آن که محرومت ساخته عطا کن و آن که به تو عطا کرد، به پاس لطفش در برابرش فروتن باش و خدا را به جهت آنچه داده شکرگزار باش (مورد لطف و مهر خویش قرار ده) و به جهت گرفتاری هایی که [از سر مصلحت] به سویت روان کرده، سپاسگو باش. [و بدان که] علم سه گونه است: آیه ای محکم، سنت پیروی شده و داوری عادلانه و معیار این ها امر ماست (1).

ص: 382

آن حضرت در لحاظ داشتن خشنودی خدا و مردم، سخت کوش ترین افراد، عادل، پاکدامن، بی اعتنا به آرایه های دنیا و مبنای شورا برگزیده بود علی رغم آن که خلیفه بر حق رسول خدا بود و به راستی از سوی خدای سبحان برگزیده شده بود، اما وقتی حکومت به ایشان رسید، با اصرار و پافشاری شدید مسلمانان آن را پذیرفت.

### امام و انتخاب مردم

مورخان آورده اند که وقتی خلیفه سوم کشته شد، مسلمانان که در بین آنان بزرگان اصحاب رسول خدا از مهاجران و انصار و نیز تابعین که با نیکی از آنان پیروی کردند وجود داشتند و افرادی که از مصر، کوفه، بصره و جاهای دیگر آمده بودند، آنان را همراهی کرده، نزد آن حضرت گرد آمده، گفتند: ای ابوالحسن، اجازه می دهی با تو بیعت کنیم؟

فرمود: من نیازی به امارت شما ندارم. گفتند: ما جز تو را بر نمی گزینیم. چندین بار نزد حضرتش رفته، همچنان برخواسته خود پافشاری کردند. امام به بازار رفت. مردم نیز در پی حضرتش روان و با چهره خندان با ایشان رو در رو شدند و برای بیعت با آن حضرت اصرار کردند. امیر مؤمنان علیه السلام وارد باغ بنی عمرو شد و به ابو عمره فرمود: در را ببند. مردم آمدند و در زدند و وارد شدند. طلحه و زبیر نیز در جمع آنان حضور داشتند و به علی علیه السلام گفتند: دستت را پیش آر تا با تو بیعت کنیم و آن دو بیعت کردند و در پی آنان دیگران با امام بیعت کردند. امام در خطبه شششنبه این حقیقت را یادآوری کرده است.

### سیاست کلی امام علیه السلام

امام علیه السلام در آغاز خلافت خود طی خطبه ای، سیاست کلی خود را چنین اعلام کرد: «خدای سبحان کتابی هدایت گرو فرستاده، خیر و شر را در آن بیان کرده است. پس خیر را فرا گیرید، شر را وانهید و واجبات را انجام دهید. ای بندگان خدا، در مورد بندگان و

سرزمین های خدا، پروای الهی در پیش گیرید چه این که درباره سرزمین ها و حیوانات نیز بازخواست خواهید شد»(1).

زمانی که مردم به بیعت با حضرتش پافشاری کردند به آنان فرمود: «مرا رها کنید و در پی دیگری باشید، زیرا فراروی ما جریانی است، چند رویه و با چند رنگ که دل ها بر آن آرام نمی گیرد و خردها بر آن استوار نیست. افق ها مه آلود و راه، ناآشنا گشته است. بدانید که اگر من پذیرا گردم شما را طبق آنچه که خود می دانم پیش خواهم برد، به سخن کسی گوش نخواهم داد و به سرزنش سرزنشگری توجه نخواهم کرد»(2).

وقتی مردم بر بیعت پافشاری کردند و حضرت پذیرفت، مردم با ایشان بیعت کردند، فرمود: «ذمه ام در گرو گفته ام می باشد و خود ضامن آن هستم. کسی که حوادث عبرت آمیز روزگار را فرارویش دیده، از آن عبرت گیرد، تقوایش وی را از گرفتاری به امور شبهه آلود باز می دارد. آگاه باشید که شما همانند روزی که خدا پیامبرتان را برانگیخت در بوته آزمون قرار گرفته اید. سوگند به آن که او را به حق برانگیخت، هر آینه درهم آمیخته و غریبال خواهید شد و چون محتوای دیگر [در حال جوشش،] زیر و رو و بالا و پایین خواهید شد [تا درست کارتتان از بدکارتان جدا شوند] تا فرودستان فرادست و فرادستان فرودست گردند، عقب افتادگان تان پیش افتند و سبقت گرفتگان شما به عقب رانده شوند»(3).

### توصیف بیعت با امام علیه السلام

امام علیه السلام در خطبه دیگری، چگونگی بیعت مردم با خود و نیز پافشاری شان بر بیعت و تحقق بخشیدن به شورا خود را چنین بیان می دارد: «دستم را باز کردید و من آن را بستم و آن را کشیدید و من جمع کردم، سپس همچون شتران تشنه که به آبشخور خود یورش می برند به سویم یورش آوردید، به طوری که بند پای افزارم گسست و عبا از دوشم و نیز

ص: 384

1- بحار الأنوار، ج 32، ص 9.

2- نهج البلاغه، خطبه 92.

3- همان، خطبه 16.



در خطبه دیگری فرمود: «ناگاه انبوه مرم را دیدم که چون یال کفتار، مرا در میان گرفتند، آن سان دو شست پای (و به تعبیری حسن و حسین) من کوبیده شدند و دو سوی ردایم دریده شد و همچون گله گوسفندان، مرا در میان گرفتند»(2).

امام علیه السلام افرادی همچون عبدالله بن عمر و غیر او را که با حضرتش بیعت نکردند، به حال خود رهایشان کرد و از او داشتن آن ها به بیعت کردن، خودداری کرد.

### عدم پذیرش حکومت منحرف

آن حضرت به جهت پرهیزگاری وقتی که در شورای شش نفره به امیر مؤمنان علیه السلام اصرار کردند که به شرط عمل به کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین، خلافت را بپذیرد، به جهت خداترسی و پرهیزگاری، فرمود: «عمل به کتاب خدا و سنت رسول او باشد، ولی طبق سیره شیخین هرگز، چه این که طبق اجتهاد خود عمل می کنم».

آن حضرت خلافت را فقط به علت یک شرط، یعنی عمل به سیره شیخین، یکسره وا نهاد، در حالی که اگر طالب دنیا و مشتاق مقام و منصب می بود، نخست آن را پذیرفته، سپس از آن روی بر می تافت، چنان که بسیاری از پادشاهان و حاکمان چنین کرده و می کنند و حتی گاهی کوچک ترین کارمندی به منظور دستیابی به مقداری پول یا موقعیت حقیر و کوچکی دروغ ها می گوید. البته - چنان که در تاریخ ثبت شده است - خلیفه سوم این شرط را پذیرفت، اما بدان وفادار نماند.

### انتخاب خط صحیح

پس از آن که امام علیه السلام خلافت را به دست گرفت، فراروی خود دو خط و روش دید: خط خدا، اسلام، قرآن، پیامبر و امت و خط انحرافی که حاصل آن عصیان خدا و انحراف از

ص: 385

1- . همان، خطبه 229.

2- . همان، خطبه 3.

سیره پیامبر، سرکوب ضعیفان، تقویت احتکارگران و استثمارگران. آن حضرت خط نخست را با همه گرفتاری ها و مشکلاتی که این گزینش برای حضرتش به بار آورد، انتخاب کرد و به همین جهت، آن حضرت افزون بر این که خشنودی خدا را خواهان بود، تا به امروز و تا واپسین لحظه عمر جهان مردمی باقی مانده و خواهد ماند و از این که آن خط دیگر با او جنگ خواهد کرد، باکی نداشت؛ خطی که:

1. فقط به ظاهر دینی بود، همچون جریان و خط خوارج،

2. دنیایی صرف بود، از قبیل خط معاویه و یاران او،

3. آمیزه ای از دین و دنیا بود، آن سان که در سپاه جمل وجود داشت.

### عزل قاضی

امام علیه السلام بر اجرای عدالت سخت پافشاری می کرد. ایشان در این مسیر، با آگاهی کاملی که از دانش، عدالت و فضل قاضی خود، یعنی «ابوالأسود دوئلی» داشت، وی را از کار برکنار کرد، چرا که ابوالأسود صدایش را از صدای دو طرف دعوا بلندتر می کرد. وقتی امام علیه السلام او را عزل کرد نزد امام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، مرا عزل کردی در حالی که نه خیانت کردم و نه مرتکب جنایت شده ام. امام فرمود: درست می گویی و مرتکب چنین کارهایی نشدی، ولی صدای خود را بر صدای طرفین دعوا بلند می کنی (1).

### علامت والی

وقتی والی امام علیه السلام در شهر بصره بر خوان یکی از جوانان شهر حاضر می شود، آن حضرت طی نامه ای نکوهش آلود خطاب به او، وی را به جهت حضور بر سر چنان خوانی که مستمندان از آن محروم بودند، او را ملامت کرد. مسلماً آن حضرت، خشنودی و خرسندی همه جانبه مردم را منطبق با رضایت حضرت سبحان، دنبال می کرد.

ص: 386

---

1- . ر.ك: مستدرک الوسائل، ج 17، ص 359.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در دوران حکومت، همانند زمان قبل از حکومت خود، پیرو پیامبر اکرم زمامداری بی نهایت عادل، فاضل، مردمی و اهل مشورت بود و توده مردم مسلمان و کافر در زمان امام علیه السلام در سرتاسر گستره اسلامی در آزادی و رفاه کامل، روزگار سپری می کردند و چنان که پیش تر گفتیم - در آن روزگار رئیس بزرگ ترین حکومت وقت بود.

### نمونه هایی از رفتار علوی

«هارون بن عنتره» از برادرش و وی از پدرش نقل می کند که گفت: «در زمستان در شهر خورتق بر علی علیه السلام وارد شدم و او را دیدم که تنها قطیفه ای پاره به خود پیچیده بود و از سرما می لرزید. به ایشان گفتم: ای امیر مؤمنان، خدا برای تو و خانواده ات از این مال نصیبی قرار داده و تو با خود چنین می کنی [و این گونه بر خود سخت می گیری]؟ فرمود: «والله ما أرزأکم من أموالکم شیئا و ان هذا لقطیفتی التي خرجت بها من منزلي من المدينة(1)؛ به خدا سوگند، هیچ زیانی به شما نرسانده ام و این همان قطیفه ای است که با آن از مدینه آمده ام».

راویان نقل می کنند که وقتی امام علیه السلام وارد کوفه شد، به قصری که برای امیران درست کرده بودند، نرفته، سکونت در خانه فقیرانه را برگزید. البته کارها که به نفع آن حضرت سامان گرفت و اوضاع روشن شد، در سرای حکومتی سکونت گزید، اما آن سرا در زمان امام علیه السلام منگهبان، حاجب و تشریفات نداشت و فقط محل برآوردن نیازهای مردم بود.

### خوراک امام علیه السلام

نضر بن منصور از عقبه بن علقمه نقل می کند که گفت: نزد علی علیه السلام رفتم. پیش روی ایشان نان خشک و دوغ ترشی بود که تندی اش مشامم را می آزد. گفتم: ای امیر مؤمنان، چنین چیزی را می خوری؟ به من فرمود: «ای ابو الجنوب، رسول خدا صلی الله علیه و آله خشک تر از این را

ص: 387

می خورد، آن گاه با اشاره به لباس خود فرمود: و خوش تر از این را می پوشید. پس اگر روش او را در پیش نگیرم، می ترسم به وی ملحق نگردم»(1).

## عدالت در بیت المال

عاصم بن کلب از پدرش نقل می کند که گفت: «از اصفهان مالی برای علی علیه السلام آوردند. امام آن را به هفت بخش (به تعداد هفت محله کوفه) تقسیم کرد. در بین اموال قرص نانی باقی ماند که آن را نیز هفت قسمت کرد و مسؤولان بخش های هفت گانه را فرا خوانده، بین آنان قرعه کشید تا مشخص شود که کدام يك اولین سهم را بگیرد»(2).

یحیی بن سلمه آورده است که: «علی علیه السلام معمر و بن سلمه را به ولایت اصفهان گمارد. وقتی عمر و بازگشت، اموال بسیاری، از جمله ظرف هایی پر از عسل و روغن به همراه خود آورد. یکی از دختران علی کسی را نزد عمر و فرستاد و از او درخواست عسل و روغن کرد. عمر و يك ظرف عسل و يك ظرف روغن برای او فرستاد. روز بعد علی آمد و عمر و اموال و ظرف های روغن و عسل را به حضرت داد تا آن را تقسیم کند. چون امام عسل و روغن را تقسیم می کرد، دید دو ظرف روغن و عسل کم است، لذا از وی دلیل کسری موجودی را پرسید، ولی او ماجرا را پنهان داشت و گفت: بقیه را می آوریم.

امام فرمود: باید بگویی چه شده است. وی جریان را گفت و امام کسی را نزد دختر خود فرستاد و دو ظرف عسل و روغن را از او گرفت و دید که مقداری از ظرف ها کم شده است. به تاجران حاضر دستور داد که مقدار کاسته شده را قیمت گذاری کنند. قیمت آن سه درهم شد. امام مجددا کسی را نزد دختر خود فرستاد و آن سه درهم را از او گرفت و امام وجه عسل و روغن استفاده شده را بین همه تقسیم کرد».

سلیمان نقل می کند: «علی علیه السلام آجری بر روی آجر، گلی بر روی گل و چوبی روی چوبی نهاد».

ص: 388

1- . همان، ج 41، ص 137.

2- . همان، ج 34، ص 349.

## برآوردن نیاز يك زن

در روایتی امام باقر علیه السلام فرمود: «علی علیه السلام در گرمای تفتان میان روز به خانه باز می گشت که دید زنی کنار راه ایستاده بود و به حضرتش گفت: شوی من بر من ستم کرده، مرا ترسانده، دست تعدی به سوی من دراز کرده و سوگند خورده که مرا خواهد زد. امام علیه السلام فرمود: ای کنیز خدا، وقتی هوا خنک گشت، به خواست خدا همراه تو خواهم رفت.

زن گفت: در آن صورت خشم و تندی اش علیه من فزون خواهد گشت. امام علیه السلام سر فرو افکند و سپس سر بلند کرد و فرمود: نه، به خدا سوگند، باید بدون درنگ حق ستمدیده گرفته شود. آن گاه از وی پرسید: خانه ات کجاست؟ و با او به سوی خانه اش روانه شد و بر در سرای او ایستاد و فرمود سلام بر شما، [ای خانگیان]. جوانی بیرون آمد. امام علیه السلام فرمود: ای بنده خدا، از خدا بترس. تو این زن را ترسانده و از خانه بیرون کرده ای.

جوان گفت: تو را به این کار، چه کار. به خدا به جهت سخن تو او را خواهم سوزاند.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم و تو با رفتاری زشت و منکر با من برخورد می کنی و معروف را نادیده می انگاری!

امام باقر علیه السلام فرمود: افرادی که از آن جا می گذشتند با عبارت «سلام بر تو ای امیر مؤمنان!» به حضرتش تحیت می گفتند. جوان با دیدن وضعیت و شناختن امام، پیش پای آن حضرت بر زمین افتاد و گفت: ای امیر مؤمنان! از اشتباه من درگذر. به خدا سوگند که زیر پایش خواهم افتاد. امام علیه السلام که شمشیر خود را از نیام برکشیده بود، غلاف کرد و فرمود: ای کنیز خدا، به خانه درآ و شوهرت را به چنین حالتی وادار مکن(1).

## سرپرستی یتیمان

ابوالطفیل می گوید: علی علیه السلام یتیمان را فرا خوانده، به آنان غسل می خوراند. یکی از یاران ایشان با دیدن آن همه مهربانی امام با یتیمان گفت: به خدا دوست داشتم که یتیم باشم(2).

ص: 389

1- . همان، ج 41، ص 57.

2- . همان، ص 29.

این کار امام علیه السلام به پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، چرا که خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله با همه کوچکی اش از یتیمان تهی نبود و همواره می فرمود: «خیر بیوتکم بیت فیه یتیم یحسن إلیه(1)؛ بهترین خانه های شما خانه ای است که در آن یتیمی وجود داشته باشد که به او احسان شود».

## امام و بخشودن گنه کار

امام علیه السلام بدی را با نیکی پاسخ می داد. در خصوص سخنی که لبید بن عطار تمیمی گفته بود، امیر مؤمنان علیه السلام کسی را در پی او فرستاد و او را در زمانی که امام در میان بنی اسد بود، نزدش آوردند. نعیم اسدی که آن جا بود، لبید را فراری داد. دنبال نعیم فرستادند و فرستادگان، او را نزد امام علیه السلام آوردند و ایشان فرمان داد که نعیم زده شود. نعیم به امام علیه السلام گفت: همراه تو بودن به یقین خواری است و از تو جدا شدن کفر است.

امام علیه السلام با شنیدن این جمله فرمود: «تورا بخشودم، زیرا خدای متعال می فرماید: "إدفع بالتي هي أحسن السيئة؛ بدی را به شیوه ای نیکو دفع کن" این که گفتی: بودن کنار تو خواری است، یک بدی است که بر دوش گرفتی و این که گفتی: جدا شدن از تو کفر است، نیکی است که به دست آورده ای و این در برابر آن(2)».

به نظر نگارنده، آن که گفته بود: بودن با علی خواری است در پندار خودش اشتباه کرده بود. انسانی که عدالت را نمی خواهد وقتی به تن دادن به عدالت مجبور گردد، آن را خواری می داند. وانگهی آیا رهایی مرتکب جرم از مجازات، کاری است مقبول و پسندیده؟ به یقین چنین نیست.

## جامه وصله دار

امام علیه السلام در سخنی فرمود: «لقد رقت مدرعتي هذه حتى استحيت من راقعها(3)؛ این لباسم را آن

ص: 390

1- . مستدرک الوسائل، ج 2، ص 274.

2- . کافی، ج 7، ص 268.

3- . نهج البلاغه، خطبه 160.

قدر وصله زده ام که از پاره دوز[ی که] آن [را وصله زده] خجالت می کشم».

سید ابن طاووس به سند خود از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می کند که فرمود: «تَرَوِّجَتِ فَاطِمَةُ وَ مَا كَانَ لِي فِرَاشٌ (1)؛ با فاطمه علیها السلام ازدواج کردم در حالی که فرش وزیر اندازی نداشتم».

در پاره ای از منابع تاریخی آمده است که امام علیه السلام مقداری ماسه آورد و در شب ازدواج با فاطمه علیها السلام خانه خود را با آن فرش کرد (2).

### فروختن شمشیر برای تهیه غذا

روزی امام علیه السلام شمشیر خود را برای فروش عرضه کرد و فرمود: «مَنْ يَشْتَرِي سَيْفِي وَ لَوْ كَانَ عِنْدِي عِشَاءٌ مَا بَعْتُهُ (3)؛ چه کسی شمشیرم را می خرد؟ اگر غذای شب داشتم، آن را نمی فروختم».

این در زمانی بود که امام در کوفه حضور داشت و مال از هر سو و از هر جا به سوی ایشان سرازیر می شد. يك بار دیگر شمشیری را برای فروش عرضه کرد و فرمود: «چه کسی این شمشیر را از من می خرد. اگر من پول يك ازار می داشتم آن را نمی فروختم» (4).

### نه ساختن خانه، نه زر اندوزی

نقل شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: «امیرمؤمنان علیه السلام پنج سال حکومت کرد، ولی آجری بر آجری و گلی بر گلی ننهاد، ملکی به خود اختصاص نداد و سیم و زری نیندوخت» (5).

اصبغ بن نباته می گوید: «علی علیه السلام به مردم بصره فرمود: من با همین لباس مندرس، بار و بنه و مرکبم به شهر شما آمده ام. حال اگر با غیر آنچه هنگام ورودم به شهر شما همراه داشتم، از این جا خارج شوم، از خیانت کاران خواهم بود» (6).

در روایت دیگری فرمود: «ای مردم بصره، چرا از من خشمگین هستید؟ و به لباس

ص: 391

1- بحار الأنوار، ج 41، ص 43.

2- همان، ج 43، ص 114.

3- همان، ج 41، ص 43.

4- همان.

5- همان، ج 40، ص 322.

6- همان، ص 325.

خود اشاره کرد و افزود: این از بافته های خانواده ام است»(1).

## خوراک امام علیه السلام

در روایتی آمده است که عمرو بن حرث مترصد بود تا بدانند غذای امام علیه السلام چیست که دید کیسه ای سر بسته برای آن حضرت آوردند. حضرت از درون کیسه نانی درشت ناک و تغییر رنگ داده ای بیرون آورد. عمرو بن حرث به خادمه امام علیه السلام گفت: فلانی، کاش آرد این نان را الگ می کردی و آن را [با افزودن چیزی] گوارا می کردی!

خادمه گفت: من این کار را می کردم و در کیسه وی غذای خوب می گذاشتم، ولی مرا از این کار باز داشته، از آن پس کیسه را مهر می کرد.

به هر حال امام علیه السلام نان خشک را خرد کرده، در ظرفی ریخت و به آن آب افزود و نمک بر آن افشاند و از آن خورد. وقتی از خوردن فارغ شد، دست به محاسن خود کشیده، فرمود: اگر برای غذا [ی رنگین، اما از حرام و حق الناس] این را وارد آتش کنم به آن خیانت کرده ام و همین مرا کافی است(2).

عدی بن حاتم امام علیه السلام را در حالی دید که پیش رویش ظرف آبی خالص و چند تکه نان جو و مقداری نمک داشت. عدی گفت: ای امیر مؤمنان، تو که روزت را با گرسنگی و فعالیت به شب رسانده و با رنج بیداری و عبادت به صبح می رسانی، مناسب نمی دانم غذایت این باشد. امام علیه السلام در پاسخ خواند:

عَدَّالِ النَّفْسِ بِالْقَنُوعِ وَإِلَّا- \*\*\* طَلَبْتَ مِنْكَ فَوْقَ مَا يَكْفِيهَا(3) «نفس را به قناعت عادت ده و بپروران و گرنه بیش از نیازش از تو خواهد خواست».

امام علیه السلام فقیری را دید که آستین جامه اش پاره بود، لذا آستین جامه را کند و به او داد(4). گوئی امام به این روش می خواست او را رفعت دهد.

ص: 392

1- . همان.

2- . همان.

3- . همان.

4- . همان، ص 323.



از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «امام علیه السلام به بازار بزازها رفته، به مردی گفت: دو جامه به من می فروشی؟ آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان، آنچه می خواهی دارم.

امام علیه السلام که دید از سوی فروشنده شناخته شد، از او صرف نظر کرده، نزد فروشنده جوانی رفت و از او دو جامه خرید، یکی به سه درهم و دیگری را به دو درهم. آن گاه به قنبر فرمود: ای قنبر، این جامه سه درهمی را بردار. قنبر گفت: شما به این جامه سزاوارترید، چرا که به منبر می روید و برای مردم سخنرانی می کنید. امام علیه السلام فرمود: تو جوانی و شوق جوانی داری و من از پروردگارم شرم دارم که بر تو برتری جویم. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: از آنچه می پوشید به آنان بپوشانید و از آنچه می خورید به آنان بخورانید.

وقتی علی علیه السلام جامه را پوشید، دید آستین آن بلند است، لذا خواست تا اضافه آستین را ببرد و از آن برای نیازمندان کلاه بسازد. فروشنده گفت: بگذار آن را بدوزم.

فرمود: رها کن اجل زودتر از آن در می رسد. پدر جوان فروشنده جامه از راه رسید و خطاب به امام علیه السلام گفت: پسرم شما را نشناخته و این دو درهم سود آن دو جامه است. امام فرمود: نمی پذیرم، بر سر قیمت با یکدیگر چانه زده ایم و بدین قیمت رضایت داشته ایم»(1).

### سیری، هرگز

ابن ابی الحدید روایت کرده است که آن حضرت هرگز يك وعده غذای سیر نخورد و خوراك و پوشاکشان ناگوار و خشن بود. عبدالله بن ابی رافع نقل کرده، می گوید: «روز عیدی نزد آن حضرت رفتم. کیسه ای مهر شده آورده شد که در آن نان جوین خشک و کوبیده قرار داشت. آن را گشود و از آن نان خورد. گفتم: ای امیر مؤمنان، چرا آن را مهر کرده ای؟ فرمود: از این دو فرزندم، حسن و حسین بیمناکم که [برای نرم کردن،] نان را به روغن آغشته کنند»(2).

ص: 393

1- . همان، ص 324.

2- . همان، ج 41، ص 147.

لباس آن حضرت گاه با پوست و گاه با لیف خرما وصله شده بود و کفشهای ایشان از جنس لیف بود. امام علیه السلام کرباس درشت می پوشید و اگر آستین آن بلند بود آن را با کارد کوتاه می کرد. نان خورش حضرتش سرکه یا نمک بود و اگر از آن فزون تر می شد، مقداری از رستنی ها و گیاهان بود و اگر از آن هم پافراتر می نهاد، مقداری شیر شتر می خورد. کم گوشت می خورد و می فرمود: «شکمتان را گور حیوانات قرار ندهید»(1).

### گوشت سالی يك بار

در روایتی آمده است که آن حضرت سالی يك بار آن هم در روز عید قربان گوشت می خورد و می فرمود: «می دانم که همگی در این روز گوشت می خورند [لذا من هم گوشت می خورم]»(2). گوشت نخوردن امام به منظور برابری و همدردی با مسلمانان و غیر آنان بود که در گستره حکومت آن حضرت زندگی می کردند.

### خدمت به مهمان

از جمله موارد فروتنی امام علیه السلام آن بود که روزی پدر و پسری بر ایشان وارد شدند. آن حضرت آن دو را گرمی داشته، در بالای مجلس نشاند و خود رویه روی آن دو نشست. به دستور ایشان غذا آوردند و آن دو از آن خوردند. سپس قنبر تشتی و آبدستی چوبین و حوله ای برای خشك کردن آورد. قنبر خواست آب بر دست مهمانان بریزد که امام برخاسته، آبدست را گرفت تا بر دست مهمان آب بریزد مهمان گفت: ای امیر مؤمنان، خدا مرا در حالی بیند که تو بر دست من آب می ریزی؟ امام علیه السلام فرمود: بنشین و دستت را بشوی، خدای عزوجل تو را در حالی می بیند که برادرت که هیچ امتیازی بر تو ندارد و بر تو برتری نمی ورزد، تو را خدمت می کند. و با این خدمت، خواهان بهشت است، همچون

ص: 394

1- . همان، ص 148.

2- . رك: مستدرک الوسائل، ج 16، ص 300: «لا يأكل الفلذة في حوله إلا في سنة اضحية».

بسیاری از مردم دنیا و طبق آنچه که بندگان خدا در روی زمین انجام می دهند.

مهمان نشست. امام علیه السلام به او فرمود: تو را به حق بزرگ من که می شناسی، سوگند می دهم دست هایت را با آرامش بشوی، همان گونه که اگر قنبر آب می ریخت می شستی.

آن مرد چنین کرد. وقتی که از شستن فارغ شد، امام علیه السلام آبدست را به محمد بن حنفیه سپرد و فرمود: پسرم اگر این پسر بدون پدرش آمده بود خودم برای شستن دستش آب می ریختم، اما خدای متعال خوش نمی دارد وقتی پدر و پسری در يك جا حضور داشته باشند، بین آن دو برابری باشد، بلکه باید پدر آب روی دست پدر و پسر آب روی دست پسر بریزد، لذا محمد بن حنفیه آب روی دست پسر ریخت (1).

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «کان امیر المؤمنین علیه السلام یحتطب و یستقی و یکنس و کانت فاطمة علیها السلام تطحن و تعجن و تخبز (2)؛ امیر مؤمنان علیه السلام هیزم جمع می کرد، آب می آورد و خانه را جاروب می زد و فاطمه علیها السلام غله آرد می کرد، خمیر تهیه می کرد و نان می پخت».

### نیازمندی های خانه

روایت شده است که امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه خرما خرید و آن را در گوشه ردای خود نهاد. کسانی پیشقدم شدند که آن را حمل کنند و گفتند: ای امیر مؤمنان اجازه می دهی ما بیاوریم؟ امام علیه السلام فرمود: خداوندگار خانواده به حمل آن سزاوارتر است (3).

نقل شده که: آن حضرت خرما و نمک را خود به خانه می برد و این شعر را می خواند:

لا ینقص الکامل من کماله \*\*\* ما جرّ من نفع إلی عیاله (4)

«از کمال شخص کامل چیزی کم نمی گردد، هنگامی که سودی به خانواده اش برساند».

چنان که زید بن علی نقل می کند، امیر مؤمنان علیه السلام در پنج مورد پابرهنه راه می رفت و نعلین های خود را در دست چپ می گرفت. روز عید فطر، عید قربان، جمعه، به هنگام

ص: 395

1- . بحار الأنوار، ج 41، ص 55.

2- . همان، ص 54.

3- . همان.

4- . همان.

عیادت و در تشییع جنازه و می فرمود: «این ها دوست داشتنی ترین جایگاه ها نزد خداست و دوست دارم که در این موارد پابرهنه باشم»(1).

نگارنده بر آن است که عید فطر، قربان و جمعه موارد تواضع برای خدای سبحان و عیادت و تشییع جنازه نوعی فروتنی در برابر مؤمن است.

## تنها راه رفتن

امام علیه السلام در بازراها به تنهایی رفت و آمد کرده، اجازه نمی داد کسی ایشان را همراهی کند، راه گم کرده را راهنمایی می کرد، به یاری ناتوان می شتافت، از کنار مغازه ها می گذشت و قرآن برایشان می خواند تا بدین ترتیب آنان را ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر کند و بدی را فقط با خوبی پاسخ می داد.

## امام علیه السلام و عثمان

قنبر می گوید: همراه امیر مؤمنان علیه السلام نزد عثمان رفتیم. عثمان مجلس را خلوت می خواست لذا امام علیه السلام به من اشاره کرد که دور شوم و من فاصله گرفتم. عثمان، امام علیه السلام را مورد عتاب قرار داد و آن حضرت، سرفرو افکنده بود. عثمان گفت: چرا جواب نمی دهی؟

امام علیه السلام فرمود: پاسخ تو موجب ناراحتی تو می گردد و جز آنچه دوست نمی داری [در دل] ندارم، آن گاه خارج شد و در همان حال این شعر را می خواند:

و لو انني جاوبته لأمضه \*\*\* نوافذ قلبي و احتضار جوابي

و لکنني اغضي علي مضض الحشا \*\*\* و لو شئت اقداما لأنشب نابي(2)

«اگر به او پاسخ می دادم گفتار تیز و جواب آماده ام او را می رنجاند، اما من از آزارهای بسیاری چشم می پوشم و اگر بخواهم کاری کنم خشم زبانه می کشد».

ص: 396

1- . همان.

2- . همان، ص 50.

روایت شده است: «در حالی که امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه به همراه جمعی نشسته بود، زنی زیباروی از کنار آنان گذشت. برخی از آنان، با چشمان خود او را کاویدند. امیرمؤمنان علیه السلام آنان را از این کار نهی کرده، فرمود: نگاه این مردان هوس آلود است و موجب هلاک آن زن می گردد. هر کدام از شما وقتی در زنی نگریست و از او خوشش آمد، به سراغ زن خود برود، چون او نیز زنی همانند آن زن است.»

یکی از خوارج گفت: خدا بکشد [این - العیاذ باللّه -] کافر را که چه پر دانش است!

یاران امام هجوم بردند تا او را تنبیه کنند، اما امام علیه السلام آنان را نهی کرده، فرمود: «آرام بگیرید، این تنها یک بدزبانی بود که پاسخ آن، دشنامی است یا گذشت از گناه»<sup>(1)</sup> و بدین ترتیب، امام از او گذشت کرد و به حال خویشش وانهاد.

### تعامل با ابن کواء منافق

نقل شده است: امام علیه السلام نماز صبح می خواندند که ابن کواء (که از منافقان بود) این آیه را خواند: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ»<sup>(2)</sup>؛ «و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک ورزی حتماً کدورت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی بود». این کار وی تعریض به امام علیه السلام بود، به این معنا که حضرتش با پذیرش تحکیم شرک ورزیده است و این، دیدگاه خوارج بود.

امام علیه السلام طبق دستور قرآن کریم که می فرماید: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا...»<sup>(3)</sup> «و چون قرآن خوانده شود، گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید» سکوت کرد تا او از خواندن آیه فارغ گشت. ابن کواء دوباره همان آیه را خواند و امام علیه السلام بار دیگر سکوت کرد و به قرائت ادامه داد. ابن کواء بار سوم به خواندن آیه پرداخت و امام علیه السلام سکوت کرد و آن گاه

ص: 397

1- . همان، ص 49.

2- . سوره زمر، آیه 65.

3- . اعراف 7، آیه 204.

امام علیه السلام این آیه را خواند: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»<sup>(1)</sup>: «پس صبر کن که وعده خدا حق است، و زنها را تا کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکسری و نادارند»<sup>(2)</sup>.

### عنایت امام علیه السلام به ناتوانان

در روایتی آمده است امیر مؤمنان علیه السلام از بازار خرمافروشان می گذشت که کنیزی را گریان دید، لذا از او پرسید: ای دختر، چرا گریه می کنی؟ گفت: اربابم با یک درهم مرا فرستاد و من از این شخص خرما خریدم و آن را برای اربابم بردم، ولی او خرما را نپسندید و چون نزد فروشنده باز گشتم، از پس گرفتن خرما خودداری کرد.

امام علیه السلام به فروشنده فرمود: ای بنده خدا، این خدمتگذار است و اختیاری ندارد. خرما را پس بگیر و پولش را باز پس ده.

مرد خرمافروش برخاست و مشتی به امام زد. کسانی که حاضر بودند به او گفتند که این امیر مؤمنان است. فروشنده از ترس، رنگ باخت و پول دخترک را پس داد و خرما را گرفت و رو به امام کرد و گفت: ای امیر مؤمنان، از من راضی باش. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «چیزی مرا از تو راضی نخواهد کرد، مگر آن که کارت را اصلاح کنی»<sup>(3)</sup>.

در روایت دیگر نقل شده است که فرمود: «مگر آن که حق مردم را بدهی».

### گذشت امام علیه السلام از جنایتکاران جنگی

چون جنگ جمل پایان یافت و امام علیه السلام بر عایشه و یارانش پیروز شد عایشه را حرمت نهاد و چهل تن از زنان عبدالقیس را دستار به سر و شمشیر حمایل کرده، با او همراه و آنان را راهی مدینه کرد. این اقدام امام علیه السلام از آن جهت بود تا کاروانیان، آنان را مرد بیندارند و این به منظور احترام عایشه بود. عایشه که نمی دانست آن ها زن هستند، در بین راه با

ص: 398

1- . سوره روم، آیه 60.

2- . بحار الأنوار، ج 41، ص 48.

3- . همان، ص 48.

تأسف می گفت: «حرمت مرا شکست و تعدادی مرد را بر من گماشت». زنان همراه عایشه او را از ماهیت خود آگاه نکردند و وقتی به مدینه رسیدند، با برداشتن دستارها و گزاردن سلاح از راز خود پرده برداشتند(1).

از این حدیث به دست می آید که همراهان عایشه به هنگام نماز و موارد مشابه، خود را از دید او پنهان می داشتند.

مردم بصره ظالمانه با امام علیه السلام جنگیدند و شمشیر بر وی کشیدند و به او دشنام دادند، اما هنگامی که امام علیه السلام بر آنان چیره شد، شمشیر از آنان برداشت و جارچی آن حضرت در میان سپاه ندا بر آورد: «هان، بدانید که نباید فراری دنبال شود زخمی مورد آزار قرار گیرد و اسیری کشته شود و هرکس شمشیر بر زمین نهد در امان است و هرکس به سپاه من پیوندد، در امان است»(2).

می بینیم که امام علیه السلام در تعامل با چنین جریانی، بزرگوارانه از آنان گذشت کرد و بار و بینه آنان را نگرفت، زنانشان را اسیر نکرد، چیزی از اموالشان را به غنیمت نگرفت و آنان را عفو کرد و فرمود: بر بصریان منت نهادم [و آنان را بخشودم]، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مردم مکه منت نهاد [و آنان را بخشود]».

### بی اعتنایی به ثروت

بی توجهی امام علیه السلام به ثروت کم نظیر است. به عنوان مثال، عربی بادیه نشین از امام چیزی خواست و آن حضرت دستور داد هزار سکه به او بدهند. وکیل امام پرسید: سکه طلا باشد یا نقره؟ امام علیه السلام فرمود: از نظر من هر دو سنگ هستند. هر کدام که برای اعرابی سودمندتر است همان را بده(3).

ابن زبیر به امام علیه السلام گفت: در حساب های پدرم دیدم که وی از پدر تو مبلغی معین طلب

ص: 399

1- . همان، ص 145.

2- . همان.

3- . همان، ص 32.

داشت. امام علیه السلام فرمود: پدرت راست گفته است و آن مبلغ را به وی داد. ابن زبیر دیگر بار نزد امام رفت و گفت: من اشتباه کردم، بلکه پدر تو از پدر من آن مبلغ را می خواست. امام علیه السلام فرمود: طلب پدرت را بخشیدم و آنچه را که تو گرفتی از آن تو باشد(1).

امام علیه السلام خود زحمت می کشید و با حاصل دست رنج خود برده ای خریده، آزاد می کرد.

### کار کردن امام علیه السلام

روایت شده که امام علیه السلام نخلستان برخی از مردم مدینه را آبیاری می کرد، تا آن جا که داستان ایشان تاول زد و مزد به دست آمده را به فقیران صدقه می داد، ایشان همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایمن ماندن از بیماری، به هنگام گرسنگی بر شکم خود سنگ می بست. زیرا شکم گرسنه در معرض بیماری قرار دارد(2).

### احتیاط امام علیه السلام در بیت المال

امام علیه السلام آن قدر درباره بیت المال احتیاط می کرد که تاریخ در این باره می گوید: «شبی عمرو بن عاص نزد امام علیه السلام به بیت المال آمد و امام مشغول رسیدگی به امور بیت المال بود و به حساب و کتاب آنها می پرداخت و چراغی روشن بود که با روغن بیت المال می سوخت. در آن هنگام پسر عاص خواست درباره پاره ای امور با آن حضرت سخن بگوید، امام علیه السلام چراغ را خاموش کرد و در نور ماه نشست و روا نمی دید در پرتو نور چراغی که روغن آن از بیت المال بود بشیند»(3).

آن حضرت همچنین جایی را درست کرده بود که شتران و گوسفندان گم شده را در آن جا نگهداری می کرد به نام «مرید» و به آن ها علوفه می داد تا وقتی که صاحب آن پیدا شود و اگر صاحب آن پیدا نمی شد دام و شتر بی صاحب را در راه خدا انفاق می کرد(4).

ص: 400

1- . همان.

2- . همان، ص 144.

3- . همان، ص 116.

4- . همان، ص 117.



امام علیه السلام آن قدر بر والیان، قاضیان و کارگزاران خود نظارت شدید داشت که سوده دختر عماره همدانی می گوید: «پس از فوت علی علیه السلام نزد معاویه رفت و معاویه او را - که در جنگ صفین مردم را علیه معاویه تحریک می کرد، نکوهش کرد، آن گاه به سوده گفت: برای چه به این جا آمده ای؟ سوده گفت: خدا درباره ما و حقی که از ما بر تو واجب گرداند از تو بازخواست خواهد کرد. همواره از سوی تو کسانی نزد ما می آیند و از جایگاه والای تو می گویند و به [پشتوانه] قدرت پادشاهیت ستم روا می دارند و ما را همچون خوشه های گندم درو می نمایند و بسان [بوته] اسپند لگدمال و تحقیر می کنند و شرنگ مرگ در کاممان می ریزند. این بسر بن ابطه است که سوی ما آمده مردان ما را کشته و اموال ما را گرفته است. اگر او را عزل کنی شکرگزارت خواهیم بود و گرنه تو را ناسپاسی خواهیم کرد.

معاویه گفت: ای سوده، آیا مرا به کسانت تهدید می کنی؟ مرا واداشتی تا تو را بر پشت حیوانی چموش بنشانم و سوی او بازت گردانم تا آنچه اراده کرده، درباره تو عملی کند.

سوده سر به زیر انداخت و این شعر را خواند:

صَلَّى الْإِلَهَ عَلَي رُوحِ تَضَمَّنَهَا \*\*\* قَبْرَ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا

قد حالف الحق لا يبغي به بدلاً \*\*\* فصار بالحق والإيمان مقرونا

«درود خدا بر روانی که گوری او را در خود گرفت و در حقیقت عدالت در آن مدفون شد.

با حق همپیمان شد و چیزی جایگزینی آن نخواست و با حق و ایمان قرین شد».

معاویه گفت: او چه کسی است؟ سوده گفت: سوگند به خدا او امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود. او کسی را مأمور صدقات ما کرد و آن شخص بر ما ستم روا داشت. برای شکایت از او نزد علی علیه السلام رفتم و او را در حال نماز یافتم. چون مرا دید نمازش را کوتاه کرد و با مهر و عطوفت مرا نگریست و پرسید: کاری داری؟

گفتم: آری و جریان را برایش باز گفتم. او گریست و سپس گفت: خداوند، تو خود بر من و بر آنان گواهی و می دانی به ستمگری به خلقت فرمان شان نداده ام. سپس تکه پوستی

برداشت و نوشت: «به نام خدای بخشایشگر مهربان. (...قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» (1)؛ «در حقیقت، شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمانۀ و ترازو را تمام نهدید، و اموال مردم را کم مدهید، و در زمین، پس از اصلاح آن فساد مکنید. این [رهنمودها] اگر مؤمنید برای شما بهتر است». پس وقتی این نامه مرا خواندی، مسئولیتی را که از سوی ما داشتی حفظ کن تا کسی را بفرستم که آن را از تو بگیرد، والسلام».

سپس نامه را به من داد. به خدا سوگند نه آن را بست و نه مهر و موم کرد. آن را آوردم و کارگزار علی علیه السلام عزل شده، آن جا را ترک کرد (2).

### شیوه جمع آوری مالیات

پیش تر گفتیم مالیات هایی که در اسلام مقرر شده، خراج، زکات، خمس و جزیه است و جز این ها مالیات دیگری وجود ندارد و مواردی که امروزه به نام مالیات با زور و ستم از مردم گرفته می شود از جمله عوارض گمرک، حرام می باشد. در اصول کافی از امام صادق علیه السلام منقل شده است که فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام کسی را از کوفه برای جمع آوری زکات به اطراف گسیل داشت و به او فرمود: ای عبدالله، روانه شو و از خدای یگانه بی همتا پروا مدار، دنیایت را بر آخرت برنگزین و بر آنچه که تو را بر آن امین دانسته ام، نگهبان باش و حق خداوند را در مورد آن مراعات کن تا به محل سکونت بنی فلان برسی. وقتی به آن جا رسیدی در آبشخورشان فرود آی و از ورود به خانه آنان بپرهیز. سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا به پیش آنان برسی و به آنان سلام کن، آن گاه به آنان بگو: ای بندگان خدا، ولی خدا مرا به سوی شما گسیل داشته است تا حق خداوند را که در اموال شماست از شما بگیرم. آیا خدا را در اموال شما حقی است که آن را به ولی خدا بدهید؟»

اگر کسی از آنان گفت: نه. به وی مراجعه نکن و اگر منعمی [وعده] نعمتی به تو داد با او

ص: 402

1- .سوره اعراف، آیه 85.

2- .بحار الأنوار، ج 41، ص 119.

برو بدون آن که او را بترسانی و یا وعده ای جز خیر به وی دهی. وقتی به [محل انباشت] اموال او رسیدی تنها با اجازه او وارد آن جا شو، زیرا بیشتر آن ها از آن او است و به او بگو: ای بنده خدا، آیا به من اجازه می دهی که وارد اموال تو شوم؟ اگر به تو اجازه داد، سلطه گرانه در آن وارد مشو. سپس آن اموال را دو قسمت کن و سپس وی را مخیر کن تا هر کدام را که خواست برگزیند. هر کدام را برگزید به آن تعرض نکن سپس باقی مانده را دو بخش کن و او را در گزینش مخیر نما. هر کدام را برگزید به آن تعرض نکن. همین طور ادامه بده تا به مقداری که حق الهی به اموال او تعلق گرفته، برسد. وقتی مال را گرفتی، آن را نزد ما بیاور. اگر از تو خواست که گزینش را تکرار کنی چنان کن و آن ها را درهم آمیز و همان روال پیشین را در پیش گیر تا حق خداوند را از اموال او بستانی» (1).

## رضایت مالیات دهندگان

ممکن است پنداشته شود که در این صورت مردم اموالی نخواهند پرداخت. پاسخ آن است که انگیزه مردم در پرداختن اموال ایمان آنان است چنان که می بینیم امروزه مردم اموالشان را به مراجع تقلید می پردازند، چون ایمان شان، آنان را به این کار وا می دارد، و هیچ زور و اجباری در کار نیست.

## سفارش درباره قاتل

مهر امام علیه السلام نسبت به مردم حتی نسبت به دشمنانش فوق العاده بود. وقتی ابن ملجم آن ضربه کاری را بر حضرت امیر مؤمنان علیه السلام وارد کرد، او را گرفته، نزد امام آوردند و در اتاقی حبس کردند. مردم برای امام شیر می آوردند تا با نوشیدن آن، سم از بدنشان دفع شود. امام علیه السلام مقداری از شیر را نوشیده مانده آن را برای قاتل خویش فرستاده، می فرمود: «آن را به اسیرتان (ابن ملجم) بدهید».

ص: 403

يك بار مقدار كمی شیر برای حضرت آوردند و ایشان تمام آن را نوشید و به فرزند خود فرمود: من تمام شیر را نوشیدم و چیزی برای اسیرتان نگذاشتم. بدانید که این آخرین روزی من از دنیا بود، سپس خطاب به فرزند خود فرمود: فرزندم تو را به خدا سوگند می دهم از آنچه نوشیدم او را نیز بنوشانید. از این رو همان مقدار شیر به ابن ملجم دادند و او آن را خورد(1).

### متن وصیت امام علیه السلام

چون امام علیه السلام به واپسین دم زندگی خود نزدیک شد، به دو فرزند خود حسن و حسین علیهما السلام چنین وصیت کرد: شما دو تن را به تقوای الهی سفارش می کنم و این که دنیا نخواهید گرچه شما را بخواهد و بر چیزی از دنیا که از شما بازداشته شد، افسوس مخورید. حق بگوئید و برای آخرت تلاش نمائید. دشمن ستمگر و یار ستمدیده باشید و «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید، و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل های شما اُلفت انداخت»(2).

بر شما باد به تقوای الهی و نظم کارهایتان و اصلاح بین خودتان. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: «اصلاح بین افراد بهتر از تمام نماز و روزه است».

خشم نابوده کننده دین و مایه فساد بین افراد است و هیچ نیرویی جز از سوی خداوند نیست. به خویشان توجه کنید و پیوند خویشاوندی را به جای آرید تا خدا حسابرسی شما را آسان کند. خدا را، خدا را درباره یتیمان، مبادا گاهی سیر و دیگر زمان گرسنه شان نگاه دارید و نزدتان ضایع گردند. من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «هر کس یتیمی را سرپرستی کند تا بی نیاز شود، خداوند، بهشت را برای او واجب خواهد کرد، چنان که برای خورنده مال یتیم آتش را واجب ساخته است».

خدا را خدا را درباره قرآن مبادا که دیگران در عمل به آن بر شما پیشی گیرند. خدا را

ص: 404

1- . همان، ج 42، ص 290.

2- . سوره آل عمران، آیه 103.

خدا را درباره همسایگان، چرا که خدا و رسولش همواره درباره آنان سفارش می کردند، به طوری که گمان بردیم همسایه را میراث بر همسایه قرار می دهد. خدا را خدا را درباره خانه پروردگارتان، تا زمانی که هستید از وجودتان تهی نماند، چون اگر تهی شود، مهلت داده نخواهید شد. خدا را خدا را درباره نماز، که بهترین عمل و ستون دین شماس است.

خدا را خدا را درباره روزه ماه رمضان، که روزه ماه رمضان سپر دوزخ است. خدا را خدا را درباره زکات، چه این که [آتش] خشم پروردگارتان را فرو می نشاند. خدا را خدا را درباره جهاد در راه خدا با اموال، جان ها و زبان تان، همانا دو شخص در راه خدا جهاد می کنند: پیشوای هدایت و فرمانبرداری که از هدایت او پیروی می نماید.

خدا را خدا را درباره ذریه پیامبرتان، مبدا که در جمع شما بر آنان ستم رود. خدا را خدا را درباره یاران پیامبرتان؛ آنان که نه خود بدعت گذاشتند و نه بدعتگزار و مجرمی را پناه داده باشند، زیرا اینان سفارش شده رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. خدا را خدا را درباره نیازمندان و مساکین، پس آنان را در زندگی تان شریک [و از داشته خود برخوردارشان] کنید. خدا را خدا را درباره دو طبقه ضعیف: زنان و کنیزکانتان، زیرا آخرین سفارش شدگان رسول خدا بودند که درباره شان فرمود: «شما را نسبت به دو گروه ناتوان سفارش می کنم، زنانان و کنیزکانتان».

سپس فرمود: نماز را، نماز را، نماز را، در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری نترسید که هرکس نسبت به شما اراده بد کند و بر شما ستم نماید، حضرتش شما را کفایت خواهد کرد. و چنان که خدای عزوجل فرمان داده «و با مردم [به زبان] خوش سخن بگوئید» (1).

امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که اشرارتان بر شما چیره خواهند شد و سپس دعا خواهید کرد، اما مورد اجابت قرار نخواهد گرفت. بر شما باد به برقراری پیوند و رفت و آمد و به یکدیگر نیکی کردن. و پرهیزید از قطع پیوند، جدایی از همدیگر و پراکندگی. «و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدی

ص: 405

دستیار یکدیگر نشوید، و از خدا پروا کنید که سخت کیفر است»(1).

خدا شما اهل بیت را حفظ و به وسیله شما پیامبران را حفظ خواهد کرد(2).

### نکشنن توطئه گران

سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، نبینم که به بهانه کشته شدنم در خون مسلمانان فرو روید و بگویید: امیر مؤمنان کشته شد. به قصاص کشته شدن من جز قاتلم را نکشید. بنگرید اگر من از این ضربت کشته شدم، تنها يك ضربت بر او بزنید و مبادا او را مثله کنید، چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: «از مثله پرهیزید، هر چند سگ هار باشد»(3).

در نهج البلاغه در سخن دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده است که به نکشتن ابن ملجم تشویق و ترغیب می کرد و این که از او درگذرند، گرچه در این خصوص حق دارند وی را بکشند. در مبحث دیگری به این مطلب پرداخته شده است. در نقل دیگری آمده است که امام علیه السلام به فرزند خود امام حسن علیه السلام فرمود: «ای فرزندم، پس از من، تو صاحب اختیار و ولی دم هستی، اگر بخشودی چه بهتر و اگر کشتی، يك ضربت به جای يك ضربت»(4).

### دسترسی همگان به امام علیه السلام

از دلایل مردمی بودن امام علیه السلام آن است که ایشان در دسترس هر کوچک و بزرگی بود. در مسجد می نشست، در بازار رفت و آمد می کرد، به دیدن افراد می رفت و دیگران از حضرتش دیدن می کردند. ایشان به گونه ای رفتار می کرد که دشمنانش نیز به حضرتش دسترسی داشتند حتی با او به درستی سخن می گفتند و امام علیه السلام بدون خشم و بدون آن که شخص را به علت اشتباهش بازخواست کند و نخوت او را به گناه کشاند، با لطف پاسخ می داد و از برخورد تند که روش حاکمان است - البته غیر از آن دسته که خدای شان در پناه

ص: 406

1- . سوره مائده، آیه 2.

2- . بحار الأنوار، ج 42، صص 249 و 256.

3- . همان، ص 246.

4- . همان، ص 250.

## لطف امام علیه السلام با دشمنان خود

مورخان آورده اند که: «حریث بن راشد سامی» دشمن امام علیه السلام بود. روزی نزد آن حضرت آمد و گفت: به خدا فرمانت را به گوش نخواهم گرفت و پشت سرت نماز نخواهم خواند.

امام علیه السلام بر او خشم نگرفته، وی را مورد بازخواست قرار نداد و به زندان یا کیفر محکومش نکرد، بلکه از او خواست تا ببیند و ببیند کدام يك بر حق هستند، آن گاه حق را برای او تشریح کرد، باشد که توبه کند. حریث به امام علیه السلام گفت: فردا نزد تو بر می گردم. امام نیز پذیرفت و او به سوی قوم خود رفت و دیگر باز نگشت.

امام در مردمی بودن و در دسترس بودن فوق العاده با رسول خدا صلی الله علیه و آله همسان بود و این داستان امیر مؤمنان علیه السلام به داستان حارث بن نعمان فهری با پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار شبیه است. ماجرا از این قرار است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علیه السلام را به عنوان خلیفه منصوب کرد، حارث نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای محمد، و حضرت را (به عنوان رسول خدا نخواند و احترام نگذاشت و با کلامی خشن با ایشان سخن گفت) ما را فرمان دادی که به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی گواهی دهیم و ما آن را پذیرفتیم. به ما فرمان دادی که هر روز پنج بار نماز بگذاریم، فرمانت را شنیدیم. دستورمان دادی يك ماه روزه بگیریم، گرفتیم. به ما فرمان حج دادی پذیرفتیم. به این مقدار هم خشنود نشدی تا آن که بازوی پسر عمویت را گرفته، بلند کردی و او را بر ما برتری بخشیدی و گفتی: هر کس من مولای اویم این علی مولای او است. آیا این از طرف خودت است یا از طرف خدای عزوجل؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنان او را شنید و خشمگین نشد و فرمان برخورد یا زندانی کردن و کیفر دادن وی را صادر نکرد و با تندى با او سخن نگفت، بلکه در پاسخ وی فرمود: «سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، این فرمان، فقط از سوی خداست».

حارث که از معاندان بود، به سوی شترش روان شد و گفت: خدایا اگر آنچه محمد

می گوید حق است از آسمان بر ما سنگ فروریز و یا غذایی دردناک برای ما بفرست» (1).

## احتیاط در حفظ جان ها

امیر مؤمنان علیه السلام همانند رسول خدا صلی الله علیه و آله خون را محترم می شمرد. به نقل مورخان، تمام کشته هایی که در جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله و در غیر جنگ های ایشان از مسلمانان و غیر مسلمانان کشته شدند، آمارشان از هزار و هشت نفر تجاوز نکرد. کسانی که شمار کشتگان را بیشتر دانسته اند، حداکثر جان باختگان دو طرف را هزار و چهارصد نفر دانسته اند. طبق تحقیق برخی محققان، در طول کمتر از پنج سال حکومت امام علیه السلام در سراسر گستره حکومت آن حضرت علیه السلام، شمار مجرمانی که مرتکب جرم شدند و مجازات مرگ برایشان در نظر گرفته شد، به بیش از یکصد نفر نرسید. البته باید کسانی را که در جنگ های سه گانه کشته شدند از این شمار استثنا کرد.

## دفاعی بودن جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام

روشن است که جنگ های آن حضرت علیه السلام را دشمنان ایشان و افرادی که بر حکومت شوریدند و در بصره، نهروان و صفین به جنگ وی آمدند، آغاز کردند. در عین حال امام علیه السلام پس از پایان یافتن جنگ آنان را بخشود و همگی شان را آزاد گذاشت.

## تظاهرات و اعتصاب در زمان امام علیه السلام

امیر مؤمنان علیه السلام کسی را از تظاهرات و اعتصاب منع نکرد. و زمانی که ایشان دستوری داد که کوفیان را خوش نیامد، دکان هایشان را بستند. یک بار دیگر وقتی امام علیه السلام یکی از قاضیان را که بعضی مردم از عزل او ناراضی بودند، کنار گذاشت، مردم به تظاهرات پرداختند و امام علیه السلام با آنان به بدی برخورد نکرد و پس از نصیحت، آنان را آزاد گذاشت.

ص: 408



دو ماجرای فوق در تاریخ ذکر شده است.

## اختیارات قضات در زمان امام علیه السلام

امام علیه السلام در مورد حقوق سخت احتیاط می کرد، لذا به یکی از قضات خود فرمان داد که پیش از مراجعه به وی حق ندارد حدی یا حکم قصاصی جاری نماید.

شیخ کلینی رحمه الله و دیگری از سلمة بن کهیل نقل کرده اند که گفت: «از علی علیه السلام شنیدم که خطاب به شریح می فرمود: در مورد افراد که در دادن حقوق مردم، تعلل ورزیده و آن را به تأخیر می اندازند و اموال مردم را با رشوه دادن به قاضیان به حرام می خورند، توجه کن و حقوق مردم را از آنان بگیر و در این مورد ملک و دارایی آنان را بفروش، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: سستی مسلمان توانمند [در پرداختن حقوق مردم] روا داشتن ستم بر مسلمانان است و کسانی که دارای ملک، خانه و مال نیستند، تو را بر او سطله ای نیست.

بدان تنها کسی مردم را از باطل باز می دارد که آنان را به حق وادارد. در سخن گفتن،

نگریستن و همنشینی بین مسلمانان با آنان همدلی و همراهی کن (به مساوات رفتار کن) تا دوست تو برای ستمگری نسبت به آنان در تو طمع نورزد و دشمنیت از عدالتت نومید نگردد و در صورتی که مدعی بینه داشت، سوگند بر ضد او را رد کن که این امر ابهام ها را برطرف می کند و داوری را استوارتر می کند.

بدان که مسلمانان نسبت به یکدیگر عادل هستند، مگر آن کسی که حد خورده، اما [از آن گناه] توبه نکرده، به گواهی دروغ دادن شهره یا مورد بدگمانی باشد. در مجلس قضاوتی که خدا برای آن پاداش واجب ساخته و برای کسی که به حق داوری کند، ذخیره ای نیکو لحاظ شده، از خشمگین شدن و پرخاش گری بر حذر باش.

بدان که صلح در بین مسلمانان جایز است، مگر صلحی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال سازد. برای کسی که مدعی است گواهی غایب دارد، مهلتی برایش در نظر بگیر. پس اگر گواهانش را آورد، حشش گرفته می شود و اگر آنان را حاضر نکرد، حکم را در مورد او

صادر کن. هرگز قصاص، حدی از حدود الهی یا حقی از حقوق مسلمانان را پیش از آن که با من در میان گذاری، جاری مکن و در مجلس قضا منشین، مگر آن که غذا خورده باشی»(1).

چنان که در منابع تاریخی آمده است، امام علیه السلام در برابر قضا چنان منشی از خود نشان داد که تنها درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.

### امام در حضور قاضی

ابن اثیر در تاریخ خود «الکامل» آورده است که علی علیه السلام زرهی را نزد فردی مسیحی دید، لذا با وی پیش قاضی منصوب از سوی خود شریح رفت و در کنار نصرانی نشست و با او همانند یکی از شهروندان خود به مخاصمه پرداخته، فرمود: «این زره مال من است نه آن را فروخته و نه بخشیده ام». شریح به نصرانی گفت: در مورد آنچه امیر مؤمنان می گوید چه می گوئی؟ مسیحی گفت: این زره، زره خودم است و امیر مؤمنان هم دروغ گو نیست.

شریح رو به علی علیه السلام کرد و از او پرسید که آیا بینه ای داری؟ علی علیه السلام لبخندی زد و گفت: بینه ندارم. شریح به نفع مسیحی حکم صادر کرد و او زره را گرفت و راه افتاد و علی علیه السلام به او می نگریست. مرد مسیحی پس از چند قدم برگشت و گفت: گواهی می دهم که این شیوه داوری، شیوه پیامبران است. امیر مؤمنان مرا نزد قاضی خودش می برد و قاضی او علیه خودش حکم می کند. سوگند به خدا این زره از آن توست ای امیر مؤمنان»(2). این ماجرا به نحو دیگری نیز نقل شده و می توان آن را در منابع فقهی در کتاب قضا دید.

### آزادی رأی در روزگار امام علیه السلام

مردم و حتی دشمنان امیر مؤمنان علیه السلام در روزگار حضرتش از آزادی اظهار رأی و نیز آزادی های دیگر برخوردار بودند. مورخان نقل کرده اند که: «زمانی که خوارج خروج کردند و بر امام خرده گرفته، او را تکفیر می کردند و می گفتند: «حکمی جز حکم خدا

ص: 410

1- . کافی، ج 7، ص 412.

2- . بحار الأنوار، ج 34، ص 316.

نیست» (به تعبیر امام علیه السلام سخن حقی که اراده باطل از آن شده بود) امام علیه السلام چنان که در روایت آمده است، با آنان برخورد بد نکرده، حتی حقوق شان را از بیت المال قطع نکرد. یاران امام علیه السلام می خواستند در آغاز کار با آنان بجنگند، اما امام علیه السلام آن را نپذیرفت و فرمود: «اگر سکوت کنند رهایشان می کنیم و اگر سخن بگویند با آنان احتجاج خواهیم کرد و اگر فساد ورزند با آنان خواهیم جنگید».

این که امام علیه السلام فرمود اگر سخنی بگویند با آنان احتجاج خواهیم کرد، یعنی موضوع نیازمند استدلال و محاجه است و تا زمانی که مرتکب عملی مجرمانه نشوند، آزادند.

### سیراب کردن دشمن

امام علیه السلام حتی در جنگهای خود رفتاری کریمانه داشت. نقل شده است: «معاویه و سپاه او در جنگ صفین آب را در محاصره خود در آوردند و یاران امام را از آب باز داشتند. امام علیه السلام به یاران خود فرمان داد که آنان را از فرات دور سازند. سپاه معاویه گریختند و یاران امام علیه السلام بر آب چیره شدند. وقتی آب به دست یاران امام علیه السلام افتاد گفتند: به خدا به آنان آب نخواهیم داد. امام علیه السلام نپذیرفت و به آنان پیغام داد که نیازتان را به آب برآورده کنید و برای رسیدن آنان به آب ایجاد مانع نکنید، زیرا خدا به جهت ستمگری شان، شما را بر آنان چیره ساخته است. وقتی یاران امام علیه السلام به حضرتش گفتند: ای امیرمؤمنان، همان گونه که آنان تو را از آب محروم کردند، آنان را از آن باز بدار، فرمود: نه، بین آنان و آب را باز بگذارید، آنچه را که نادانان انجام دادند، انجام نمی دهیم» (1).

### پیروی از پدر و جد

پیروی از پدر و جد (2)

امام حسین علیه السلام در این مورد به پدر خود اقتدا کرد و به سپاه حر که برای جنگ با او آمده بودند، آب داد ولی هنگامی که سپاه مقابل بر آب چیره شد، آب را بر وی و خانواده و

ص: 411

1- . همان، ج 32، ص 443.

2- . پیامبر در جنگ با یهودیان خیبر، آنها را از آب منع نکرد.

## دلسوزی امام علیه السلام نسبت به یتیمان و بیوه زنان

داستان شفقت و مهربانی امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به کودکان، ضعیفان، نیازمندان، بیوه زنان و یتیمان، از جمله یتیمان عمار، مشهور است. زمانی که آن حضرت یتیمان عمار را دید گریست و فرمود:

ما ان تأوّهت من شيء رزئت به \*\*\* كما تأوّهت للأطفال في الصغر

قد مات والدهم، من كان يكفلهم \*\*\* في النائبات وفي الأسفار والحضر (1) «هرگز بر مصیبت و اندوهی، آه نکشیدم؛ آن سان که بر یتیمان صغیر آه کشیده ام.» [دردا،] پدرشان، که در گرفتاری ها و در سفر و حضر آنان را سرپرستی می کرد، در گذشته است».

داستان رفتن وی در شب ها به ویرانه برای دیدن آن فقیر ناتوان و غذا دادن به او نیز مشهور است؛ ماجرای که پس از شهادت آن حضرت آشکار گشت، و آن، هنگامی بود که فقیر ویرانه نشین ماجرا را برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام نقل کرد.

## به دوش کشیدن مشک بیوه زن

دیگر نمادهای شفقت و مهربانی آن حضرت، داستان بر دوش گرفتن مشک بیوه زن و بردن آن به خانه او و روشن کردن تنور و غذا دادن به یتیمان آن زن بود که مشهور است (2). چنین مواردی در زندگی امام بسیار دیده می شود که تماما تأکید دارد که زمامدار باید تا این حد مردمی باشد و مردم تا این حد از آزادی برخوردار باشند. بر این اساس، شعار حکومت جهانی يك میلیارد مسلمان نیز از این گونه است. این ویژگی ها و رفتار بزرگوارانه تنها و تنها از آن جهت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به خدا و روز قیامت سخت ایمان داشتند و در مورد هر خرد و کلان از خدا پروا داشتند.

ص: 412

1- . بحار الأنوار، ج 33، ص 47.

2- . همان، ج 41، ص 53.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «لو عصیت لهویت(1)؛ اگر نافرمانی کنم سقوط خواهم کرد» و در دعای خود به درگاه الهی عرضه می داشت: «و لا تکلنی إلی نفسی طرفة عین(2)؛ مرا به مقدار یک چشم بر هم زدن به خودم وامگذار».

امیرمؤمنان علیه السلام نیز چنین بود. به سخن امام در نهج البلاغه بنگرید که چگونه خوف از ستمگری را با خوف از خدای سبحان پیوند داده، می فرمود: «سوگند به خدا، اگر بر روی خار مگیلان، شب را به صبح آورم و در زنجیر بسته بر روی زمین کشیده شوم، برای من دوست داشتنی تر از آن است که در روز قیامت در حالی خدا و رسول او را ملاقات کنم که بر بندگان ستم کرده باشم یا از متاع دنیا چیزی را به غضب گرفته باشم. چگونه برای نفسی ستم کنم که شتابان به سوی نابودی می رود و ماندگاریش در دل خاک طولانی است».

امام علیه السلام سپس ماجرای زیاده از سهم خواستن عقیل علیه السلام از بیت المال را یادآوری کرده، می فرماید: «بارها به دیدنم آمد و سخن خود را تکرار کرد و من به او گوش کردم، آن سان که پنداشت من دینم را به او می فروشم و از راه خود جدا شده، پیرو راه او خواهم شد. لذا آهنی گداختم، سپس به بدنش نزدیک کردم تا مایه عبرتش شود که ناگاه بیمارگونه ضجه ای برآورد و چیزی نمانده بود که از گداختگی آن بسوزد. گفتم: ای عقیل، زنان مویه گر به عزایت نشینند، آیا از آهن گداخته ای که انسانی فقط برای بازی آن را گداخته، می نالی، اما مرا به سوی آتشی می کشی که آن را خالق جبار از روی خشم برافروخته است؟ از آزار می نالی و من از آتش ننالم؟ شگفت از آن که شبی کسی با ارمغانی در ظرف سر بسته و حلوائی که آن را ناخوش داشتم، چنان که گویی با زهر یا قی ماری خمیر شده بود، نزد من آمد. گفتم: آیا این هدیه یا زکات و یا صدقه است؟ این ها بر ما حرام است.

گفت: نه زکات است و نه صدقه، بلکه هدیه است.

گفتم: مادرت در سوگت بگریه! آیا از راه دین خدا آمده ای که مرا گول بزنی؟ نادانی یا

ص: 413

1- . همان، ج 22، ص 467.

2- . همان، ج 14، ص 384.

دیوانه ای و یا بیهوده گو هستی؟ سوگند به خدا اگر هفت اقلیم و آنچه در زیر افلاک آن است به من داده شود که بخواهم با گرفتن دانه ای جو از دهان مورچه ای، خدای خودم را نافرمانی کنم، هرگز بدان تن ندهم و به یقین، دنیای شما نزد من از برگی در دهان ملخی که آن را می جود، بی مقدارتر است علی را با نعمت های فانی و لذت های ناپایدار چکار؟ از به خواب رفتن عقل، زشتی لغزش به خدا پناه می بریم و از او یاری می جوییم»(1).

## سازشکاری هرگز!

علی علیه السلام هدیه را نمی پذیرفت، مبدا که بندی برای به انحراف کشاندن ایشان از مسیر احکام الهی باشد (گرچه امام به باریکی تار موئی نیز به انحراف کشیده نمی شود و همه این ها برای تعلیم و تربیت دیگران است). به این نامه او که در نهج البلاغه و دیگر منابع آمده و در آن والی خود را سرزنش می کند بنگرید؛ نامه ای که اوج نظارت ایشان را بر کارگزاران و والیان به نمایش می گذارد تا دچار اندک انحرافی نیز نشوند.

## نظارت دقیق امام علیه السلام

زمانی که امام علیه السلام باخبر شد عثمان بن حنیف انصاری، کارگزار ایشان بر شهر بصره، به ولیمه ای از سوی مردمی از بصره دعوت شده و آن را پذیرفته است، این نامه(2) را به او نوشت: «به نام خدای بخشایشگر مهربان. اما بعد، ای پسر حنیف، به من خبر رسیده است که یکی از جوانان بصره تو را به ولیمه عروسی دعوت کرده است و تو شتابان رفته ای. خورشیدت های رنگارنگ و کاسه های بزرگ غذا برایت آورده شده است. من نمی پنداشتم که تو حضور بر سفره قومی را بپذیری که نیازمندانش رانده و بر خوردارانش دعوت شده باشند. در آنچه می خوری نیک بنگر، پس هرچه حلال بودنش برای تو مشتبه باشد، از دهان افکن، و آنچه که از هر نظر یقین به پاکی آن داری بخور. همانا برای هر پیروی

ص: 414

1- . نهج البلاغه، خطبه 224.

2- . همان، نامه 45.

پیشوایی است که به او اقتدا می کند و از نور علم او فروغ می گیرد. بدان که پیشوای شما از دنیایش به دو کهنه جامه و از خوراکش به دو قرص نان بسنده کرده است. شما نمی توانید چنین باشید، اما با ورع و مجاهدت و عفت و درستی خود مرا یاری کنید. به خدا سوگند از دنیای شما اندک زری نیندوخته ام و از غنایم آن چیزی ذخیره نکرده ام و عوض جامه کهنه ای که دارم، جامه ای دیگر فراهم نکرده ام.

آری از هر آنچه که آسمان بر آن سایه افکند، تنها يك فدك در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و دیگران (مراد خود حضرت است) سخاوتمندانه از آن دست کشیدند و خدا بهترین داور است. فدك و غیر فدك را می خواهیم چه کنم؟ حال آن که جایگاه انسان فردا گور است که در تاریکی آن، همه اخبار دنیا قطع می شود و گودالی است که اگر گورکن آن را وسیع تر هم کرده باشد، سنگ و کلوخ آن را می فشارد و خاک های انباشته روزه های آن را می بندد. و من نفس خویش را با تقوا پرورش می دهم تا در روز بیم بزرگ، به آسودگی بیاید و بر لبه لغزشگاه استوار بماند.

اگر بخواهم می توانم راهی به سوی صافی و پاکیزگی عسل و مغز گندم و جامه ابریشمی بجویم، اما بسیار بعید است که هوا و خواهش نفس بر من چیره شود و حرص مرا به گزینش طعام های گوارا وادارد، در حالی که شاید در حجاز یا یمامه، کسی باشد که به قرص نانی امید نداشته، هیچ گاه طعم سیری را نچشیده باشد. و بسیار بعید است که من با شکم پر از غذا بخوابم و گرداگرد من شکم های گرسنه و جگرهای سوزان از تشنگی باشد، یا آن گونه ای باشم که شاعر می گوید: «همین درد برای تو بس است که شکم پر بخوابی و گرد تو گرسنگانی باشند که در آرزوی پوستی برای خوردن باشند».

آیا به این دلشاد باشم و بسنده کنم که مرا امیرمؤمنان خوانند، در حالی که در سختی های روزگار با آنان همدرد و شریکشان نبوده، یا آن که در سختی زندگی الگویشان نباشم؟ مرا به آن جهت نیافریده اند که همانند حیوان بسته در آغل که تمام اهتمامش علوفه اش است، غذاهای خوب به خود مشغول نماید یا همچون چهارپای یله ای باشم که

خاکروبه ها را می کاود تا چیزی برای خوردن بیابد و شکم خودش از آنچه به دست آورده پر کند و از آنچه که برایش در نظر گرفته شده و این که چرا پروارش می کنند، غافل است.

هیئات که بیهوده رهایم کنند یا ریسمان گمراهی را با خود کشیده، در سرگردانی، بی فکر، رهپویم. در بین شما کسی می گوید: «اگر خوراک فرزند ابوطالب این است، باید ضعف و سستی او را از همآوردی با همآوردان و درگیری با دلیران باز دارد».

بدانید که چوب درخت بیابان سخت تر است و درختان سبز و خرم، پوستی نازک دارند. شعله آتش گیاهان صحرا توانمندتر و خاموشی اش دیرتر است. من و رسول خدا چونان دو تنه درختیم که از یک ریشه برآمده باشد و نسبت به یکدیگر همانند ساعد و بازوییم. به خدا سوگند اگر عرب یکجا و پشت به پشت یکدیگر داده، علیه من همراه شوند، از آنان روی برنتافته و اگر فرصت به دست آید سویشان (در شام) می شتابیم. به زودی تلاش خواهیم کرد که زمین را از وجود این وارونه و پیکر سرنگون (معاویه) پاک سازم و خرد خاک ها را از درون دانه های گندم چیده شده جدا کنم.

ای دنیا، از من دور شو، که مهارت بر گردنت افکندم و خود را از چنگال هایت بیرون کشیدم و از دام هایت گریختم و از گام نهادن در لغزشگاه هایت که پیش رویم قرار دادی دوری گزیده ام. آن یلان و قدرتمندان را که به بازی گرفته بودی و فریشتان دادی کجایند؟ مردانی را که با زینت و آرایه هایت فریفته و در گمراهی افکندی کجایند؟ آنان اکنون گروگان گورها و فرو خفته در لحدها هستند. به خدا سوگند اگر تو دیدنی بودی و وجودی محسوس داشتی، به سبب بندگانی که با آرزوها فریشتان دادی و آنان را که در پرتگاه افکندی، پادشاهانی را که به نابودی کشاندی و به آبشخور بلا و سختی بردی - جایی که نه محل فرود آمدن بود و نه راه باز گشتن از آن - حد الهی را درباره ات جاری می کردم.

دریغا که هر کس به لغزشگاهت گام نهد، خواهد لغزید، و هر کس که بر گردابت سوار شود، غرق خواهد شد و آن که از دامت گریزان باشد، پیروز خواهد بود. کسی که از فتنه هایت سالم بماند چه باك دارد که روزگارش تنگ شود؟ چرا که دنیا در نظر او چون



روزی است که رو به اتمام است. از من دور شو - به خدا سوگند - تسلیم تو نخواهم شد که بر من برتری گیری و اختیار خویش به تو نسپارم تا هر جا که خواهی بکشانی. سوگند به خدا - تا حضرتش چه خواهد و چه اراده کند - خویش را چنان پپرورانم که چون قرص نانی بیابد، شاد گردد و از خورش به نمکی بسازد و چشمانم را آن قدر به گریستن وادار کنم که اشکهایش خشک گردد و پایان گیرد، همانند چشمه ای که آبش فرو رفته است.

ایا آن گونه که حیوان چرنده از خوردن، شکمش پر می شود که به پهلو می افتد و رمه گوسفند از علف و گیاه سیر شده، در حال بازگشتن به آغل خود است، علی نیز توشه خود را خورده، به خواب رود؟ پس چشمش روشن اگر پس از سال های دراز به چهارپایی چرنده در گله همانند باشد! خوشا به حال آن که واجبات پروردگارش را ادا کرده و در سختی ها صبور باشد و شبانگاهان از خواب دوری گزیند یا آن که هرگاه خواب بر او چیره شود، زمین را بستر و دست خود را بالش خویش سازد، در جمعی که ترس بازگشت و رستخیز دیدگان شان را بیدار داشته و پهلوئی از بستر برگرفته و لب هایشان به ذکر پروردگارشان جنبان است و به سبب فراوانی استغفار، گناهانشان پراکنده و ناچیز گشته است «ایشان حزب خدایند آری، حزب خداست که رستگاراند». پس ای پسر حنیف، از خدا پروا باید و به چند قرص نان خود بسنده کن تا از آتش رهایی یابی.

### امام از زبان ضرار

در این جا توصیف یکی از یاران امام علیه السلام از آن حضرت را نقل می کنیم. مورخان آورده اند که: «معاویة بن ابی سفیان به ضرار بن ضمیره (از شاگردان امام علیه السلام) گفت: علی را برای من توصیف کن. ضرار گفت: مرا از این کار معاف دار. معاویه گفت: باید او را توصیف کنی.

ضرار گفت: اگر ناچار به توصیف اویم پس [گوش دار و] بدان که او - به خدا سوگند - دست نیافتنی و سخت توانمند بود و سخنش فصل الخطاب و آخرین سخن را می گفت، داوری اش به داد بود و چشمه های دانش از همه سوی او می جوشید و حکمت از اطرافش

زبان می گشود. از دنیا و آرایه های آن گریزان و باشب و تاریکی آن انس داشت. بسیار می گریست و پر می اندیشید. از جامه ها، خشن آن و از غذا درشت آن را دوست می داشت. در بین ما همچون یکی از ما بود، هرگاه از او می پرسیدیم، پاسخمان می داد و چون می خواندیمش اجابتمان می کرد و هر وقت از وی خبری می جستیم آگاهمان می کرد. سوگند به خدا، با همه نزدیکی او به ما و نزدیکی ما به او، از هیبتش توان سخن گفتن با وی نداشتیم. دین داران را بزرگ می داشت، نیازمندان را به خود نزدیک می کرد، قدرتمند در باطل کاری خود، بدو طمع نمی کرد و ناتوان از عدالتش نومید نمی شد.

ای معاویه، خدا را گواه می گیرم، زمانی، در حالی که تاریکی شب همه جا را فرو گرفته بود و ستارگانش غروب کرده بودند، او را دیدم که محاسن خویش را در دست گرفته و چونان مارگزیده ای به خود می پیچید و بسان غمزده ای می گریست و می گفت: ای دنیا، غیر من را بفریب، آیا خود را به من می نمایی و نسبت به من اشتیاق می ورزی؟ هیئات که تو را سه طلاقه کرده ام که از آن بازگشتی نیست. عمرت کوتاه، عیشت اندک و ارزشت بی مقدار است. آه از اندکی توشه راه، دوری سفر و وحشت (بی همسفری) راه.

معاویه گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن را که به خدا چنین بود. آن گاه از ضرار پرسید: چقدر در از دست دادنش غمگینی؟ ضرار گفت: اندوهم بر او همانند اندوه مادری است که فرزندش را در دامانش سر ببرند، پس اندوه او پایان نمی گیرد و غمش آرام نمی شود»(1).

موارد دیگری از شخصیت و حکومت امام علیه السلام و نیز مردم زمان حضرت در تاریخ ثبت شده که دوست و دشمن بر آن گواهی داده است و در این جا به این مقدار بسنده می شود.

## اسلام تنها دین آزادی بخش

سخن آخر این که در مسیر نهضت اسلامی که - به خواست خدا - به حکومت یک میلیارد مسلمان خواهد انجامید و تمام مردم را به راه راست هدایت خواهد کرد، توجه دادن به

ص: 418

این نکته ضرورت دارد و آن، این که باید همه جهانیان بدانند که اسلام تنها محرك توده ها برای از بین بردن تمام گونه های استعمار و استثمار و تسلط کفار است. دست اندرکاران نهضت اسلامی باید بدانند که تنها راه نجات افغانستان و دیگر کشورهایی که در چنگال کمونیست های روسی یا چینی گرفتار هستند و نیز رهایی فلسطین، اریتره، مورو و دیگر مسلمانانی که تحت سیطره کافران غربی اعم از: امریکا، بریتانیا، فرانسه و جز آن هستند، تنها در سایه اسلام ممکن است. آینده اسلام همچون گذشته آن است، بدین معنا که در گذشته ها پشت سر هر نهضت آزادی بخش که در جهان اسلام رخ داده، دین اسلام قرار داشته است و مسلمانان مجاهدان در راه خدا بودند که با برخورداری از قدرت و پایداری برآمده از اسلام، کشورهای اسلامی را از دست کافران و استعمارگران آزاد کردند.

آری، شماری از نویسندگان که اختیار زمام خود را به استعمارگران سپرده اند و زرق و برق شرق و غرب، هوش از سرشان ربوده، از قدر و منزلت اسلام کاسته، می پندارند که اسلام تنها اعتقاد و مسجد است و با خدا و سرای دیگر مرتبط است. اینان مثل مشهور غربی را باور دارند که می گوید: «دنیا را به دنیاداران سپار و آنچه به خدا ارتباط دارد به او». این سخن و اندیشه و باور در حالی است که اسلام، امور مادی و معنوی و دنیا و آخرت را یکجا برای مردم می خواهد.

### رهبران نهضت های آزادی بخش

تاریخ، شماری از علما را معرفی می کند که در قیام ها و نهضت هایشان از نیروی محرك اسلام برخوردار بودند و لذا توانستند کشورهای اسلامی را از دست دشمنان بیرون آورند که می توان به عنوان مثال از: سید محمد مجاهد، میرزای شیرازی بزرگ، آخوند خراسانی، میرزای شیرازی دوم، سید حسین قمی، سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا محمد حسین نائینی، سید محمد کاظم طباطبائی، سید عبدالحسین شرف الدین، سید جمال الدین اسد آبادی، سید ابوالقاسم کاشانی، نواب صفوی و دیگر علمای مسلمان نام برد. همان هایی که

موجب بیداری جهان اسلام شدند و قیام کردند و بنیان های نجات مسلمانان را پی نهادند، صرف نظر از این که عده ای از آنان دست به عملیات نظامی زدند و برخی کار فرهنگی کردند یا مواردی جز آن.

## مزدوران مدعی آزادی بخشی

خود شاهد بودیم که آزادی خواهانی که از طبقه عالمان و پیروان صادق آنان - که به سوی اسلام فرا می خواندند - نبودند، در واقع مزدوران استعمار بودند، از قبیل: آتاتورک، پهلوی پدر و امان الله خان، عبدالناصر، میشل عفلق، عبدالکریم قاسم و امثال آنان، از جمله: بعثی ها، کمونیست ها، ملی گراها و دمکرات های غربی و جریان فکری جایگزین، که تلاش کردند اسلام را به حاشیه برانند، سپس از جامعه دور کنند. پوشیده نیست که تمام جریان ها و افراد یاد شده در جهان اسلام مورد آزمایش قرار گرفته، تنها ارمغان آنان برای کشورهای اسلامی، عقب ماندگی بود و میهن را دچار تفرقه و ویرانی کردند، چه این که چندگونگی فکری، اختلافات اعتقادی و گسترش وابستگی به شرق عامل پراکندگی و عقب ماندگی است و نتیجه دور شدن از اسلام، شکست قطعی است؛ چیزی که از نظر تاریخ، ثابت شده است و دلایل آن، واقعیت موجود است. به عنوان مثال بیش از پنجاه سال است که فلسطین از دست رفته است و تمام جایگزین های اسلام نتوانستند حتی يك وجب از آن را آزاد سازند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «المؤمن لا یلدغ من جحر مرتین»<sup>(1)</sup>؛ مؤمن از يك سوراخ دو بار گزیده نمی شود». ممکن است گفته شود که جریان هایی با انگیزه رهایی بخشی به خودشان ایمان کامل دارند و در عین حال از يك سوراخ هزاران بار گزیده می شوند. تردیدی نیست که گروه هایی مسلمان هستند، اما سخن در این است که ایمان کامل جز با قرار گرفتن در راه

اسلام تحقق نخواهد یافت.

ص: 420

---

1- . بحار الأنوار، ج 19، ص 346.

می توان با قاطعیت گفت: اگر انقلاب فلسطین، انقلاب افغانستان، انقلاب فیلیپین، انقلاب اریتره، انقلاب عراق علیه حاکمان طاغوت استعمارگر و مزدوران آنان و نیز انقلاب های پنهان در دیگر کشورهای اسلامی که استعمار به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر آن سرزمین ها حکومت می کند، به روش اسلامی که در این کتاب ذکر کردیم - یعنی برنامه حرکت اسلامی کامل با قرار دادن اصل شورا و قوانین اسلامی به عنوان اساسنامه حرکت و در نظر گرفتن حکومت یک میلیارد مسلمان بر پایه برادری صادقانه اسلامی به عنوان هدف - عمل کنند حتما به پیروزی خواهند رسید. در این معنا خدای متعال می فرماید:

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ...» (1)؛ اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری خواهد کرد و گامهایتان را استوار خواهد ساخت.

«إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ» (2)؛ اگر خدا شما را یاری کند، کسی بر شما پیروز نخواهد شد.

از خدای متعال هدایت، توفیق و پیشرفت درخواست داریم و این که ما را از کسانی قرار دهد که دین خود را به وسیله آنان یاری می دهد، آمین.

ص: 421

---

1- . سوره محمد، آیه 7.

2- . سوره آل عمران، آیه 160



1. عهدنامه رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمانداران خود

اشاره

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در عهدی، پس از بیان مطالبی آورده اند:

و جوب محاسبه نفس

ای پادشاه مملوک، به یادآور حالتی که در آن بودی و به آنچه رسیده ای بنگر و آنچه ماندگار است برای خود فراهم آور و به آنچه که بوده بر آنچه خواهد آمد استدلال کن و نخست خویش را نصیحت نما [و برای آن خیرخواه باش]، سپس به کار اطرافیان بنگر و آنچه را که به نفع یا بر ضد توست بشناس. برای انسان چیزی رساناتر از اعمالی نیست که پیش خدا دارد و آنچه از خود بر جای نهاده است. در امر خاصگانت تقوای الهی در پیش گیر و مراقب باری باش که بر دوش نهاده شده است و خدا را که رفعت بخشیده فروتنانه بندگی کن، زیرا فروتنی سرشت بندگی است و تکبر اخلاق پروردگاری.

مبادا مرتبه و مقامی که در پی آن هستی و از آن تو نیست تو را از میانه روی دور کند و نعمت هایی که خدا به تو داده از بزرگداشتن حقش به سرکشی ات وا دارد، زیرا [انجام و ایفای] حق او بر عظمتت می افزاید. چنان نباش که پنداری به جهت کرامتی که خداوند برای تو مقرر فرموده، چیزی از واجباتش را از تو برداشته و تو شایسته آن گشته ای که دشواری ها [ی بندگی و فرمانبرداری] را از دوش تو برگرفته است و در نتیجه، در دریای

تمایلات نفسانی و هوس ها غوطه ور گردی، چه این که اگر چنین کنی گناه آن را بر دل خود هموار کرده، ناچیز خواهی شمرد و زنگار آن بر دلت خواهد نشست و فرجام آنچه که از کارهایت فوت شده نکوهیده خواهد گشت. بنابراین، قدر خود را بدان و آنچه به سویش خواهی رفت بشناس و چنان که شایسته آن است به یاد داشته باش و قلب خود را به اهتمام ورزیدن به آن آشنا کن، زیرا کسی که به چیزی اهمیت بدهد، آن را بسیار یاد می کند.

در آنچه انجام می دهی بسیار بیندیش و در آنچه جمع می کنی درنگ کن که چه کسانی در آن با تو شریکند، چرا که در نهایت از اجل پیشی نخواهی گرفت (از آن رهایی نخواهی یافت) و قیامت پشت سر تو فرا می رسد. آنچه را که انجام آن حقی است بر تو، چیزی از لذت هایی را که برایت حلال است، از تو باز نمی دارد، در صورتی که از میانه روی در آنچه که تو را بسنده است درنگذری و به زیاده خواهی که نفع آن به تو نمی رسد و از آن بی نیازی، نگروی، چرا که در این صورت، چیزی را بر دوش می کشی که بهره ات از آن، جز دیدن نیست و سودش برای غیر توست پس بر توست که در آن آرزو کوتاه کنی و از فرجام آن، سخت بیمناک باشی.

### یادکرد پندهای پیشینان

ای پادشاه مملوک، بنگر که پدرانت کجایند؟ شاهان و شاهزادگانی که دشمنانت بودند که از زمان وجود دنیا، به خوردن آن پرداختند کجایند؟ [بدان] که پس مانده آنان را می خوری و آنچه را که آنان اداره می کردند، اداره می کنی. آن گنج ها که جمع کردند و بدن برخوردار از نعمت شان کجاست و فرزندانشان که گرامی داشته می شدند؟ آیا بی بازمانده تر و کم یادتر از آنان می بینی؟ به یاد آر زمانی که امید داشتی اگر خدا به تو احسان کند [دیگران را] از آن احسان برخوردار کنی. و مبادا هوای نفس بر تو چیره شده از بهره ات [برای آخرت] محرومت سازد. و مهربانیت بر فرزند تو را بر آن ندارد که دنبال جمع آوری چیزی برای آنان باشی که قضای خداوندی علیه آنان و خواست خدا را بر رسیدن آن قضا بر آنان باز



نگرداند و در این صورت خود را برای دیگران هلاک خواهی کرد و برای آسایش کسی که در تو نخواهد نگریست و لذت ها و خوشی های کسی که در رنج تو رنجه نشود، خود را به رنج خواهی افکند. به یاد مرگ و مصیبت هایش که ناگهان سر می رسد باش و از ناگهان رسیدن بدبختی های آن و از آنچه که فرود آمدن آن بر تو شتابان است، خود را ایمن نبین.

زوال و چرخش دنیا و تغییر حالت های روزگار را که نسبت به خود و غیر خود دیده ای بسیار یاد کن. تو اکنون در معرض سخن (نکوهش یا ستایش) مردم هستی، در حالی که خود بر پادشاهان، خرده گرفته و آنان را نکوهش می کردی [؛ همان هایی] که می کشتند و جبروت داشتند، بر رعیت فخر می فروختند، در قدرت نمایی شتاب داشتند، در کیفر کردن از حد می گذراندند بخشودن و رحمت را نادیده می گرفتند، بدی را ملکه خویش قرار داده بودند، چیرگی شان با پستی و لئامت همراه بود، بر زیردستان جفا روا می داشتند، در امر آخرت خود کمتر درنگ می کردند، از مرگ سخت غافل و به شهوات، بسیار راغب بودند.

کمتر از گناهان خود یاد می کردند و به انتقام الهی اندک می اندیشیدند. از عبرت ها کمتر بهره می جستند، برای دیگران (کسان و بستگان) آرزوی دراز داشتند و از فراز و فرود و تجارب روزگار کمتر پند می گرفتند. به گرفتن راغب بوده، در دادن [حق] واجب دست تنگی می ورزیدند. بر ضعیفان، روزگاری دراز [به بلندای روزگار حکومت شان] سنگدلی و بی رحمی روا می داشتند، نسبت به خاصگان خود ایثار داشته و همه چیز را برای خود می خواستند. [بر کارهای نزدیکان،] چشم پوشی کرده و به اصرار [بر گناه] مداومت داشتند. از آنچه که برای آن آفریده شده بودند، غافل شده، آنچه را بدان فرمان یافته بودند سبک می شمردند و مسئولیتی که بر دوش داشتند تباه می کردند.

حال خرده گیری و نکوهش تو از آنان و زشت شمردن کارشان، برای خیرخواهی و نصیحت است یا این که وضعیت شان مطلوب و خواسته توست؟ پس اگر از سر نصیحت و خیرخواهی است، اکنون تو به نصیحت خویش سزاوارتری و اگر از روی اشتیاق و خواستن آن حالت ها باشد، آیا خود را از خشم خدا در امان می دانی؟ پناهگاهی محکم و

رخنه ناپذیر داری که تو را از عذاب خدا ایمن دارد؟ با برخورداری از نعمت خدا از نیل به رضامندی اش بی نیاز شده ای؟ با کرامتش در میدان خشمش گام نهادی و بر نافرمانی اش پای ورزی کردی؟ گریزگاهی داری که تو را از او در امان می دارد؟ پروردگاری جز او داری که بدو پناه بری؟ توان تحمل غضب او را داری؟ یا این که امیدواری که دست روزگار، تو را از حیطة قدرت و حکومت خدا برآورده به حیطة قدرت دیگری درآورد؟

پس در این امور، برای [فرجام خوش] خویش بنگر و در آن بر اساس عقل و همّ [و دغدغه] ات عمل کن و عملت را بسیار بر قلب (خرد) خود عرضه بدار و بدان که مردم، چنان در امر [و رفتار] تو می نگرند که تو در امر همگنان پیشین خود می نگری و درباره ات همان می گویند که درباره گذشتگان می گویی. [نیک] بنگر که کجایند پادشاهان؟ و آنچه را که اندوختند و مایه نکوهیدگی شان شد و سخن ها درباره شان برانگیخت کجاست؟ چه چیزی از آن اندوخته ها را با خود بردند و چه چیزی را برای بازماندگان بر جا نهادند؟ پس در حال خود و حال همگن تو که پیش از تو بود و آنچه گرد آورد و اندوخت، تفکر کن [و بنگر] آیا آن گنجینه ها - آن هنگام که خدا اراده کرده از دست آن شاه در آورد - در دست او ماند؟ و آیا اگر خدا اراده کند که امر را به سوی تو بگرداند، حال آن که گنجینه ای نداشته

باشی، تو را زیان می رساند؟

پس مبادا بینداری که گنجینه ها تو را سود خواهد رساند و به آنچه برای فردایت بدان امید داری، امروز دل مبند [و آن را برای فردا بیندوز]، بلکه بیش از هر چیز این گنجینه ها را بدفرجام و ترسناک بدان و اعمال صالح و اعتقاد ناب محکم ترین و محبوب ترین گنجینه ها و پر فایده ترین شان نزد تو باشد، چه این که اگر میل خود را بدین سو بگردانی و از جز آن بگسلی، دغدغه و اندوهت کم، زندگی ات گوارا و خاطرت آسوده گردد. و [چنان باش که] پارسایی مایه روشنی چشمت و آثار صالح برایت برتر از چشم روشنی به دوستان باشد.

در آنچه جمع می کنی و آنچه انفاق می کنی میانه رو باش. و مبادا که جمع کردن فراوان [مال] حرام را قدرت بدانی و دهش بسیار را در غیر حق، بخشندگی شماری! چرا که چنین

روشی سبب اجحاف و ستم متقابل، در دو مورد می شود.

قدرت و بخشندگی آن است که هوای خود را مهار کنی و بخشندگی نفس آن است که آنچه تو را روا باشد بستانی و آنچه بر تو واجب است بدهی. در این امر از دانش خویش سود بر و از امور دیگران که دیده ای پند گیر و خویشان را در اموری که به آن اندر و از آن بیرون می شود، بازخواست کن؛ بازخواست کسی که می خواهد میان خویش و خدا و مردم به انصاف داوری کند و جای هیچ عذری برای خود نگذارد، که برای فرمانبرداری هوی و گرفتاری در ورطه های نابودی هیچ عذری پذیرفته نیست، پس [بدان که] هوس زودگذر لذت بخش است و فرجامی وخیم دارد.

### **در فرمان امیران به عدل و انصاف در مورد شهروندان**

مهر و محبت و نیکی به رعیت را در دلت جای ده و همچون جانور درنده ای نباش که پی جوی لغزش ها و اشتباهات آنان باشی و آن را غنیمت شمری زیرا آنان در نسب برادران و در آفرینش همگنان تو هستند، لغزش از آنان صادر می شود و اشتباه بر آنان عارض می گردد و خطا و عمد از سوی آنان سر می زند، پس، از عفو و گذشت، آن مقدار شامل حال آنان کن که دوست داری آن که بالاتر از تو و آنان است، شامل حال تو کند. خداوند تو را به وسیله آنان می آزماید و زمام کارشان را به تو داده است و با علاقه به عدل، گذشت و رحمتی که به تو شناسانده، حجت را بر تو تمام خواهد کرد.

مبادا ترك محبت او را سبک شمرده، با وی از در جنگ درآیی! که تو را توان تحمل کیفر او نیست و از رحمت و گذشت او بی نیاز نیستی. هرگز برای کیفر دهی شتاب مکن و به اقدامی که از آن گریزگاهی توانی یافت عجله نکن و هرگز مگو: من امیرم و هرچه خواستم انجام می دهم، زیرا این پندار، شتاب در نابود کردن عمل است و هرگاه مغرور و شیفته وضعیت خود شدی و احساس عظمت کردی و نخوت و خود بزرگ بینی به تو دست داد و بر زیر دستان قدرت یافتی، به یاد قدرت عظیم خداوند بر خویش باش و به

مرگ و پس از آن بیندیش، زیرا این کار از غرورت می کاهد و از خود برتری بینی ات باز می دارد و آنچه را که از وجودت بزرگ می پنداری، در دیدگانت بی مقدار می کند.

مبادا در عظمت خدا با او مباحث کنی و در جبروتش خود را همانند حضرتش دانی و در ملکش با او از در لاف زدن درآیی، زیرا خداوند خوار کننده هر جبار و ذلیل کننده هر بزرگ پندار است. میان خود و کسانت از سویی و مردم از سوی دیگر انصاف روا دار و ستم نوز، زیرا هر کس که بر بندگان خدا ستم ورزد، خدا دشمن او خواهد بود و هر کس را که خداوند دشمنش باشد تا وقتی که وی را از بن برکنند، با او در جنگ خواهد بود. هیچ چیز چون اصرار بر ستمگری، نعمت را دگرگون نمی کند و کیفر را شتاب نمی بخشد. زیرا خدا فریادخواهی همه ستمدیدگان را پاسخ می دهد و خدا دشمن ستمگران است و هر کس را که خدا با او دشمنی کند در دنیا و آخرت نابود خواهد شد.

باید محبوب ترین امور نزد تو، میانه ترین کارها در راه حق و فراگیرترین شان در اطاعت پروردگار و خشنودی توده ها باشد، خشم توده ها خشنودی خاصگان را و خشم خاصان خشنودی توده ها را بی اثر می کند. هیچ کس چون خاصگان نیستند [، چرا که] بار سنگین مالی بر والی بیشتر است و در گرفتاری ها کم تر به یاری اش می شتابند و به هنگام خشمگین شدن انصاف نمی دارند و خواسته و توقع شان فزون تر و به هنگام عطا و بخشش اندک سپاسند و کم عذرپذیرتر به وقت ندادن و در گرفتاری ها ناشکیباترند، در حالی که به سامان آمدن کار زمامداران و قدرت پادشاه و خشم دشمن، به وجود توده هاست.

باید دوستی ات با آنان تا زمانی باشد که تو را اطاعت کنند و پیرو فرمانت باشند. و نکوهیده ترین افراد رعیت نزد تو، کسی باشد که بیشتر در پی یافتن عیب دیگران است، چرا که مردم معایبی دارند که تو به پنهان داشتن و ناخشنودی از آشکار شدن پنهانی های آنان سزاوارتری. اقدام در مورد آنچه ظاهر گشته بر توست و خدا در آنچه از تو پنهان مانده داوری می کند. آنچه برای خود نمی پسندی برای دیگران میسند. و کاستی ها [و نکوهیدگی های مردم] را بپوشان تا آنچه که پوشیده بودنش را دوست داری خدا بر تو

بپوشاند و گره کینه ها را نسبت به مردم بگشا و اسباب هر تش را نسبت به ایشان بگسل. مرتکب کاری شبهه ناک مشو و در تصدیق گفتار سعایت گری مشتتاب، زیرا سعایت کننده، فریبکار است، هر چند سخنش خیر خواهانه باشد. و مبادا با بخیل مشورت کنی، چرا که تو را از بذل و عطا باز می دارد و با حریص مشورت منما، زیرا تو را از فقر می ترساند و آن را برای تو می آراید و ترسو را به مشورت مگیر که امور را بر تو تنگ می سازد، چه این که بخل و ترس و حرص خوبی است فراهم آمده از سوء ظن به خدا.

و بدان که بدترین وزیران و آنان که به دستگاه تو درآمده اند، همانانی هستند که وزیران اشرار بوده، با آنان مراد داشته اند؛ همان هایی که در گناهان شریک اشرار بودند و همواره در کنارشان می ایستادند. پس آنان را در کار خود داخل مکن و - آن گونه که در دولت آنان شریک شدند - در دولتت شریکشان مگردان. مبادا ظاهرشان شیفته ات کند که آنان برادران ستمگران و مددکاران گناه پیشگانند و گرگان هر [عرصه] طمع [ورزی] اند و تو در میان مردم، جایگزینی برای آنان خواهی یافت؛ کسانی که شناختی برتر از اینان دارند و خیرخواه تر از آنانند؛ همان هایی که امور را کاویده و زیر و رو کرده، بدی های آن را دیده و شناخته اند و به آنچه از آن امور برایشان گذشته، به دیده اهتمام نگریسته اند؛ آنان که هزینه شان بر تو سبک تر و یاری شان برای تو بهتر و نسبت به تو مهربان ترند.

پس از این جماعت، خاصگانت را برگزین که همشینیان خلوتت و همراه حضور در جماعت باشند. وانگهی گرامی ترین شان نزد تو گویاترین شان به حق باشد و با رعیت بیشتر به انصاف رفتار کند و در آنچه تو را خوش نیاید کمتر با تو گفتگو کند و به راستگویان و پرهیزگاران و خردمندان و ارجمندان وابسته تر باشد.

و نکوهیده و مبغوض ترین کسان و وزیرانت نزد تو کسی باشد که تو را به جهت کارهایت بیشتر ستاید، زیرا ستایش زیاد، مایه زیادتى تکبر شده، به غرور نزدیک می کند. و بسیاری از سخن ها که به دروغ آمیخته است، سخنی است که برای پیراسته نشان دادن سلطان بیان می شود، زیرا در این زمینه حریم حق رعایت نشده، به تفریط کشیده می شود.

و مبادا که نیکوکار و بدکردار نزدت یکسان باشند، چه این که این روش، نیکوکاران را در کار نیک شان بی رغبت و بدکاران را در بدکاری شان، آموزش می دهد (راغب می کند).

و بدان که هیچ چیزی چون حسن ظنِ والی نسبت به رعیت، او را به نیکی در حقشان و کاستن از هزینه ای که بر آنان است، و نیز کاستن از مجبور کردن شان [بر کاری] و انمی دارد. پس در تمام آن [چه بیان شد] بکوش تا نسبت به رعیت به حسن ظن دست یابی زیرا حسن ظن به رعیت، دغدغه های فراوانی را از تو می زداید. و بهترین کسی که سزاوار برخوردار از حسن ظن توست، از اهل خیری است که به نیکی از آزمونت برآمده باشد، و بدگمانی ات نسبت به کسی باشد که به نیکی از آزمونت برنیامده باشد، پس جایگاه خوش گمانی و بدگمانی ات را بدان و مبادا که سنت نیکی را درهم شکسته، آن را براندازی که پیش از تو صالحان، بدان روی کرده و الفت ها بر محور آن گرد آمده و توده مردم بر اساس آن سامان یافته باشد.

و مبادا بدعتی پایه نهی که به چیزی از سنت های عدل که پیش از توپی نهاده شده خدشه زده، زیان رساند که در آن صورت، اجر آن برای پایه گزارش بوده و وزر و وبال آنچه از آن سنت نقض کرده ای بر تو خواهد بود. برای تثبیت سنت عدل در جایگاهش و برپا داشتن آن بر اساس آنچه مردم بدان به صلاح و صلح آمده اند، بسیار به گفتگوی با عالمان و مناظره با فرزندان پیرداز، زیرا سنت صالح از اسباب حق است که بدان شناخته می شود و راهنمای اهل آن به سوی طاعت خداست.

### **اندر شناختن طبقات مردم**

بدان که مردم پنج گروهند که با وجود یکدیگر کارشان به سامان می آید: پس، از آنان سربازانند، و از آنان مددکاران والی اند، از قبیل: قاضیان، کارگزاران، دبیران و جز ایشان، و از آنان، خراج گزاران زمین دار و جز ایشانند، و از آنان بازرگانان و صنعتگرانند، و از آنان، طبقه فرودستند که نیازمندان و مسکینان [جامعه] اند.

پس، سربازان - به اذن خدا - دژ رعیت، وزیر و مملکت و مایه عزت اسلام و امنیت هستند. و سربازان را قوام و استوار نباشد، مگر به آنچه که خدای متعال از خراج و فیء قرار داده است و به وسیله آنان، بر جهاد با دشمنان خود، نیرو می یابند و در به صلاح آوردن خود و کسانشان بر آن تکیه دارند.

و سربازان و خراج گزاران قوام و استواری نیابند، مگر به وجود قاضیان و کارگزاران و دبیران که اینان به امورشان پرداخته، منافعشان را گرد می آورند و برای امور خاص و عام آنان مورد اعتماد هستند. و اینان نیز جز به بازرگانان و صنعت گران قوام و استواری نیابند، چرا که از تولیدات آنان استفاده می کنند بازار بازرگانان به وجود اینان رونق می یابد و این گروه ها را از پرداختن به صنعت گری و کارهایی که از عهده اش بر نمی آیند، بی نیاز می کنند. و [دیگر،] طبقه فرو دست جامعه، از نیازمندان و مسکینانند که به نیاز به خلق آزموده می شوند و خدا برای هر يك از این طبقات گشایشی دارد و هر يك از اینان بر فرمانروا حقی در خور دارند و فرمانروا تنها با کوشش و مدد جستن از خدا و ملزم ساختن خود به ادای آن، از عهده اش بر خواهد آمد خواه آن کار با تمایلاتش سازگار باشد یا نه.

### **مسئولیت های حاکم نسبت به سربازان**

کار [سرپرستی] سربازان را به کسی بسپار که از نظرت بردبارترین، عالم ترین، سیاستمدارترین و خوش اخلاق ترین مردم باشد؛ کسی که دیر خشمگین می گردد و شتابان عذر می پذیرد، نسبت به ضعیفان رأفت ورزیده، زورمندان را به ستوه نیاورد؛ خشونت، او را بر نینگیخته، ناتوانی از پایش در نیاورد. با اهل عفت، دین و خوش سابقه ها و دلیرانشان بیبوند که اینان جامع بزرگواری ها و شعبه ای از عزت هستند و راهنما به خوش گمانی به خداوند و ایمان به اویند. و آن گاه چون پدری که کارهای فرزندش را مورد توجه قرار می دهد، کارهایشان را مورد توجه قرار ده. آنچه که به آنها می دهی در نظرت بزرگ جلوه نکند و لطفی را هم که به آنان می نمایی در نظرت حقیر ننماید، زیرا هرچه از تو به آنان

برسد، هرچند اندك باشد باز برایشان سودمند است. به سبب توجه به کارهای بزرگ آنان، از پرداختن به کارهای کوچکشان غفلت موز، زیرا کار كوچك خود جایگاهی دارد که از آن بهره برده می شود و کارهای بزرگ نیز جایگاهی دارند که از آن بی نیازی نیست.

اینان برگزیده ترین رعیت نزد تو باشند و از برترین منزلت در پیشت برخوردار گردند، در یاری به آنان سنگ تمام بگذار و به مقداری که برایشان لازم است ببخش تا نیازشان و نیاز خانواده شان را تأمین کند و در نتیجه، فارغ از هر دغدغه ای، تمام همت خود را در جهاد با دشمن خلاصه کنند. مکنونات قلبی خود نسبت ایشان، مبنی بر برگزیدنشان و گرمی داشتن شان و نیک مراقبت کردن از ایشان را به آنان اعلام دار. با لطف، دل هایشان را جذب خود کن، زیرا برترین مایه روشنی چشم زمامداران فراگیر شدن امنیت در شهرها و ظهور علاقه سپاهیان است و چون چنین گشتند، دل هایشان سالم، نگرششان درست خواهد گشت و در پشت سر فرماندهانشان با استواری کامل قرار خواهند گرفت.

سپاهت را به غنایم شان موکول مکن و هرگاه غنیمتی بود از نزد خود عطیه ای بر آنان جاری گردان تا بدین ترتیب، ایشان را بر انگیزانی که برای مانند آن (غنیمت یا جنگ) ترغیب شوند و هیچ توان و قدرتی جز به قدرت و توان خداوند نیست. دلاوران را به هر احسانی ویژه ساز و با ستایش نیک، نگاهشان را به ژرفای داشته هایشان بگستران و از یکایک آنان جويا و دلیری هایشان را در هر میدان متذکر شو، زیرا این کار دلیر را به جنبش می آورد و دیگران را تشویق می کند. با همه این ها دیده بانانی امین و راستگو برایشان بگمار که به هنگام جنگ در کنارشان باشند [و آنان را زیر نظر گیرند] و مبارزات هر کدام را آن گونه برایت گزارش کنند که گوئی تو خود شاهد آن ها بوده ای. حق هر کس را چنان که درخور است در نظر بگیر و هرگز مبارزه کسی را برای غیر او به حساب نیاور و او را کمتر از مبارزاتش پاس مدار و به هر کس به مقداری که کار کرده، پاداش بده و با نگارش نامه ای به او، وی را تشویق کن و وی را از اخباری که درباره اش به تو رسیده آگاه بنما.

بزرگی و ارجمندی فردی موجب نگردد که مبارزه اندك او را بزرگ بنمایانی و ضعیفی



فردی باعث نشود که مبارزه بزرگ او را ناچیز انگاری. رفتاری که از کسی سرزده، مبادا باعث تخریب وی در نظرت شود و یا ناشایستی از کسی که قبلاً نیک آزمون داده است، وی را در نظرت خراب سازد، زیرا عزت در دست خداست که به هر کس خواهد می دهد و هرگاه خواهد باز می دارد. و اگر دلیری قابل جعل و آفرینش بود بسیاری از مردم آن را به وجود می آوردند، بلکه دلیری سرشتی است که زمام آن در دست خداست و هرگونه که می خواهد مقدر می سازد. و هرگاه یکی از جنگجویان و مبارزان شناخته شده در نظر دشمنان، کشته شد بهترین جایگزین در خانواده اش باش، چنان که وصی مورد وثوق به لطف و سرپرستی شایسته، جایگزین می گردد تا اثر از دست رفتن او در خانواده اش نمود پیدا نکند و [داغ] مصیبت از دست دادنش را نینند، زیرا این کار دل رزمندگان را به تو جلب می کند و اطاعت از تو را بزرگ می شمارند و در راه استواری حکومت تو با خاطری آسوده خود را در معرض خطر قرار می دهند و توان و نیرویی جز به مدد خداوند نیست.

### **یادکرد آنچه که در کار داوری باید انجام داد**

درباره داوری در بین مردم، چون فردی که جایگاه داوری را در نزد خدا می شناسد بنگر، زیرا داوری ترازوی عدالت خداست که در زمین برای گرفتن حق ستمدیده از ستمگر، حق ضعیف از قوی، اقامه حدود الهی بر طبق سنت و روشی که کار بندگان و شهرها جز با آن روش سامان نمی گیرد و به صلاح نمی آید، نهاده است. بنابراین برای داوری بین مردم بهترین شخص در نظرت و داناترین، بردبارترین و پرهیزکارترین فردی را به کار گمار که کارها بر وی تنگ نیاید و خصمان او را بر سر خشم نیاورند و ناتوانی در گفتار کسی، وی را خسته و خشمگین نسازد و ستم ستمگر او را به افراط نکشاند و نفسش به طمعش نکشاند و به خودپسندی گرفتار نیاید و به جای فهم عمیق به فهم اندک بسنده نکند. در برابر شبهه پر درنگ ترین مردم باشد و فزون تر در پی دلیل گردد و در فزونی حجت ها کمترین قطعیت به دست آورد و برای کشف امور و روشن ساختن طرفین دعوا پرشکیباترین

باشد. ستایش او را نفریبید و نیرنگ سستش نسازد و به سفارش ها و این که فلانی گفت و فلانی سفارش کرد در داوری ترتیب اثر ندهد.

پس برای داوری کسی را که چنین است برگزین، سپس کار او و داوری هایش را بسیار مورد واری قرار بده و آن قدر به او بذل و بخشش کن تا نیازش به مردم کم گردد و در نزد خود چنانش بدار که غیر او در آن جایگاه طمع نکند تا از تخریب وی در نظرت توسط دیگران در امان باشد و کسی را به امیدی ارج نهد و برای جذب ستایش کسی با او سازش ننماید. در مجلس خود، نیك حرمتش دار و به خود نزدیک ساز و داوری هایش را اجرا کن و عملی نما. و از جمع عالمان و پرهیزگاران، یارانی برای او قرار ده که خود برگزینند.

و برای شهرهای دیگر داورانی برگزین و در آن راه سخت بکوش و سپس کارها و داوری هایشان و انواع حکم هایی را که می دهند مورد توجه قرار بده، در بین داوری آن ها اختلافی نباشد، چون این کار موجب از بین رفتن عدالت، زشتی در دین و باعث پراکندگی می گردد. داوران از آن روی اختلاف می کنند که به جای رأی امام، هر کدام به نظر خودشان بسنده می کنند. پس هرگاه دو قاضی دچار اختلاف شدند، نباید به جای ارجاع آنچه که در آن اختلاف کرده اند به امام، بر اختلاف در حکمشان پافشاری کنند و بازگشت هر اختلافی که میان مردم پدید می آید، به امام است و هیچ نیرویی جز به مدد خداوند نیست.

### **یادکرد آنچه را که باید حاکم از امور کارگزارانش مورد توجه قرار دهد**

در کار کارگزارانت را که به کار می گیری، بنگر و باید به کار گرفتن آنان اختیاری باشد نه به سفارش و خواست دیگران، زیرا لحاظ داشتن ملاحظات، مجموعه ای از ستم و خیانت ها به خداست و بر مردم زیان می رساند. کارهای مردم و کارهای زمامداران جز به اصلاح کسانی که برای کارهایشان از آنان یاری می جویند و برای انجام آنچه که خود نمی توانند، بر می گزینند، سامان نمی گیرد. پس برای کارهای افراد پرهیزگار، فقیه، عالم و آگاه به سیاست برگزین. با افراد پر تجربه، خردمند و با شرم از بین خانواده های صالح و دیندار و

پرهیزگار، در پیوند باش، زیرا آنان از نظر اخلاق با شرافت ترین و از نظر خویشتنداری و اصلاح خود سخت گیرترین هستند و کمتر در پی مطامع می باشند و از دیگران در نگرش به فرجام کارها، نیکوترینند. بنابراین اینان باید کارگزاران و یاران تو باشند. جز پیروانت را به کار نگمار و برای آنان حقوق فراوان مقرر دار و ارزاقشان را زیاده گردان، زیرا این کار به آنها نیروی فزون تری برای اصلاح خودشان می دهد و از خوردن آنچه در اختیارشان است بی نیاز می سازد. و این، در مواردی که از فرمانت سرپیچی کنند و به امانتت دست درازی نمایند، برای تو حجتی بر آنان خواهد بود با این همه بازرسی کارهایشان و گماردن ناظرانی از امینان و راستگویان بر آنها را فراموش نکن که این کار، جدیت آنها را در آبادانی و نرمی و مهربانی با رعیت افزون کرده و به دست کشیدن از ستم و نیازمندی بازشان می دارد و افزون بر این برای توده مردم نیز مایه قوت و نیرومندی است.

از به کارگیری متکبران، زورگویان و اهل نخوت و نیز کسانی که جویای ستایش و شهرتند و - با آن که شرافتی جز به تقوا نیست - در پی شرافت دنیوی هستند پرهیز و هرگاه یکی از کارگزارانت را دیدی که به خیانتی دست دراز کرده و یا مرتکب گناهی شده است که اخبار خُفیه نویسانت آن را گزارش و رعیت از او بدگویی می کنند، به همین مقدار بر او به عنوان گواه بسنده کردی و به کیفر بدنی پرداختی و آنچه از کارش به دست آورده، باز پس گرفتی، سپس او را در میان مردم اِشهار کردی و مُهر خیانت بر او نهادی و ننگ تهمت بر گردن آویختی، چنین کاری - به خواست خدا - کیفر او و پندی برای دیگران خواهد بود.

### **رابطه بایسته والی با خراج گزاران**

خود به کار خراج گزاران رسیدگی کن و در آنچه آنان را به صلاح آورد و سامانشان دهد بنگر، زیرا به سامان آمدن امورشان، امور دیگران را سامان می بخشد و دیگران جز به وسیله آنان سامان نمی یابند، زیرا اینان پناه و پشتوانه مردمنده دیگران و مردم نان خوار آنانند. باید نگرش به آبادی زمینشان و سامان دادن به زندگیشان فزون تر از نگاهت به

آسان کردن دریافت خراجشان باشد، زیرا آسان شدن دریافت خراج تنها با آبادانی میسر است و هرکس بدون آبادانی درخواست مال کند، شهرها را خراب و بندگان را هلاک می کند و دوام چندانی نمی آورد. خراج دهندگان را از هر شهری جمع کن و به آنان دستور ده تا اوضاع شهرشان و آنچه که سامان یافتن خود و زمین و چگونگی استیفای خراجشان بدان بستگی دارد به تو بگویند، سپس از آگاهانی غیر از آنان درباره آنچه به تو گفته اند، پرس و جو کن. اگر خراج دهندگان از سنگینی خراجشان یا بلایی که بر آنان فرود آمده از قبیل قطع آب و یا از بین رفتن زمین به علت غرق شدن در آب و یا خشک سالی یا بلای خانمان سوزی شکایت کردند و به مقداری که امیدواری خدا با آن، گرفتاریشان را برطرف کند، بر آنان آسان گیر و برای اصلاح کارهایشان که گرفتار آن هستند دستور کمک ده و [بدان] که خداوند در پی اصلاح خواهی، برای تو ثواب و شادمانی قرار داده است.

بنابراین، هزینه آنان را در این مورد کفایت کن (بر دوش گیر) و چیزی را که برای آنان تخفیف دادی بر خود سنگین ندان، زیرا این کار ذخیره ای برای تو در نزد آنان است که به وسیله آن و مخارجی را که بر عهده گرفتی بر آبادی کشورت و آرایش حکومت قوی می گردند، افزون بر آن که خدا نیز نام تو را نیکو خواهد ساخت و آنان را برای فردایت، در پرداخت خراج توانمند خواهی کرد و افزون بر این ها آبادی سرزمینشان، فراوانی و سهولت خراجشان، ظهور دوستی آنان و ستایش نیکوی شان و وفور نعمت و خیرات در بین آنان، مایه چشم روشنی بیشتر و خشنودی فزون تر و اندوخته ای نیکوتر برای تو خواهد بود از این که با زور و دشواری از آنان خراج بگیری.

حزب و جماعتت چیزی است که به اعتماد بر آنان نیازمندی و با آسایشی که در میان آنان برای خود ذخیره کرده ای و به برکت نیروی آنان، تکیه گاهی برای آنچه می خواهی، به دست خواهی آورد و این به جهت آن آسایش و رفاهی که برای آنان فراهم آورده ای و از مودت، خوش گمانی و اعتمادشان برخوردار خواهی شد، زیرا [این برخورداری از آن جهت است که] آنان را آموخته عدل و نرمخویی و مهربانی خود کرده ای و نیز با شناختی

که از معذور بودن در حوادثی که بر آنان رفته، دارند، سبب می شود تا بر تن دادن به آنچه مکلف شان کنی، توان یافته و با خوشدلی و طیب نفس، آن را پذیرفته، بر خود هموار کنند.

پس عدل ورزی با آنان - به اذن خدا - برایشان هموار خواهد بود و آباد کردن بلاد [با عدالت] از آباد کردن خزائن سودمندتر است، چرا که مایه آبادانی خزائن (زر و سیم) با آبادانی بلاد ممکن و میسر است، چه این که اگر بلاد رو به ویرانگی نهد، ماده آباد کننده خزائن قطع شده، با ویرانی سرزمین، خزائن نیز ویران خواهد شد. یقیناً، ویرانی سرزمین و ساکنانش زاینده زیاده روی والیان در زر اندوزی و بدگمانی شان به مدت (روزگاری که برای آنان رقم خورده و مقدر شده) و نیز کمتر بهره گرفتن از حوادث عبرت آموز است.

آنان ناچار باید بدانند که کاستن و گرد آوردن آن از سال [جاری] برای سال آینده و انفاق کردن آنچه که می بایست انفاق شود، استحصال خراج را میسرتر و آسان تر کرده، تأثیرگذارتر خواهد بود، ولی آنان [چیزی] می گویند و گوینده ای به آنان می گوید: گرفتن خراج امسال را برای سال دیگر به تأخیر نیندازید، گوئی که یقین دارند تا سال دیگر خواهند ماند، چه شگفت انگیز است رأی اینان و رأی کسی که این دیدگاه را برایشان می آراید! زیرا زمامدار از دو حال خارج نیست: یا تا سال بعد بر قدرت خواهد بود که در این صورت زمین را آباد کرده و مردمش را سامان داده است و در نتیجه، اثر کار نیکویش را مشاهده می کند و این موجب چشم روشنی وی می گردد و شادیش را افزایش می دهد، اندوهش را می کاهش و شایسته پاداش نزد خدایش می گرداند، یا آن که روزگارش سر خواهد آمد که در این صورت به صلاح و نیکی نیازمندتر خواهد بود و ستایش از او نیکوتر و دعا برای وی فزون تر شده و نزد خداوند ثوابی بیشتر خواهد داشت.

اگر در خزانه حکومت چیزهایی گردآورد که به بهای نابودی کشور و هلاکت رعیت باشد، در آن صورت جمع کننده برای دیگری جمع کرده، ولی بار سنگین گناه آن بر دوش اوست. [بدانید که] از زمامداران جز نامی باقی نمی ماند و مردم نام آنان را با توجه به رفتار و آثار نیک و یا بدشان یاد می کنند. اما اموال به ناچار باید جمع گردد و نفع آن برای دیگران

خواهد بود یا در یکی از گرفتاری های روزگار صرف خواهد شد و باعث حسرت صاحب آن خواهد بود. اگر دوست داری که پایان نیکی و بدی و از بین رفتن خردها را از این راه ببینی به کار کارگزاران و زمامداران نیک کردار و بدرفتار پیشین بنگر که آیا کسی از آنان که در بین مردم نیک سیرت بود و بارش بر دوش مردم کم بود، آیا این کار برای حکومتش در سختی ها و یا لذت های جسمی و یا در نیک نامی اش در بین مردم زیان بار بود؟ آیا در بین آنان کسی را می یابی که رفتارش با مردم بد و بارش بر دوش آنان سخت سنگینی می کرد و در عین حال در حکومتش به مقداری که بر دین و دنیایش نقص وارد می شد، عزت داشت؟ بنابراین به جمع شدن اموال ننگر، بلکه به جمع شدن کارهای خیر بنگر و کار نیک انجام بده، زیرا نیکوکار، یاری شده است و خدا توفیق دهنده است و هدایت گر به درستی.

### یادکرد چگونگی توجه به کار دیوانیان

در منشیانت بنگر و آنان را برای کارهایی که بدیشان نیاز داری بشناس، چرا که ایشان، منزلت و مراتبی دارند که هر يك را بهره ای از دانش است که دیگری درك آن را نتواند. پس برای کارهای بزرگ خود از میان ایشان رئیسانی برگزین که از عهده انجام کاری که بدو می سپاری، بر آید. و نگاشتن نامه های خصوصی ات را که حاوی اسرار است باشد به کسانی بسپار که بیشترین گونه های ادب را در خود داشته باشند. و در امور سترگ بیشتر یاری ات کنند و رأیی روان تر داشته و نیک دین تر و در خیرخواهی، مطمئن تر و رازدارترین باشند؛ از کسانی که ارجمندی سرمست شان و لطف ها غره شان نکند و چنان گستاخ شان نسازد که در خلوت، بر تو منت نهند و در حضور و آشکار، [آنچه از تو می دانند] بر ملا کنند، و محتوای نامه دیگری که به دستش رسیده، او را از کمال بخشیدن به راه درستکاری به نفع تو یا آنچه از سوی تو می دهد، بازش ندارد، و گره [پیمانی] را که برای تو بسته، سست نگرداند، و در گشودن گرهی که بر ضدت بسته شده، ناتوان نباشد. افزون بر این ها باید خود قدر [و تأثیر] خود را در امور بشناسد، چه این که هرکس قدر خویش را نشناسد، نسبت به قدر و منزلت دیگران جاهل تر خواهد بود.

نگاشتن نامه هایی جز این و نیز ثبت خراج و دیوان سربازانت را به منشیانی بسپار که تمام کوشش خود را در انتخاب [به جا و مطمئن] آنان به کار گرفته باشی، زیرا این [نوشته]ها رأس امور تو و در [تأمین] منافع تو و منافع رعیت کار آمدتر است. مبادا از سر خوش گمانی به ایشان و اعتماد بر ژرف نگری و فراست خویش، ایشان را برگزینی، زیرا فراست حاکمان و اولیای امر، بیش از هر چیز با واقعیت فاصله دارد و با خوش گمانی ایشان نسبت به بسیاری از مردم در تضاد است. پس باید انتخاب آنان از سوی تو بر اساس عملکردشان در مناصب قبلی شان باشد، چرا که این شیوه از راه های نیکو و مطلوبی است که برخی از مردم به امور برخی دیگر پی می برند.

و برای هر يك از امور، از افراد امین و صاحب نظر، رئیسی بگمار؛ از کسانی که امور بزرگ (سخت) او را مقهور نسازد و امور خرد نزد وی تباه نشود. با این احوال، از سرکشی امورشان غافل مشو، و کارهای شان را از نظر دور مدار، و امورشان را که از تو پنهان و از نظرت دور مانده، با ملاحظت جو یا باش تا از رفتارشان در مأموریت شان با مردم آگاه شوی، چرا که در بسیاری از منشیان و دبیران شاخه ای از غرور، نخوت و خودپسندی وجود دارد و بسیاری از آنان، شتابان مردم را به ستوه آورده، به هنگام منازعه خشمگین می شوند و به هنگام مراجعه [ی ارباب رجوع، برآشفته،] عرصه را بر آنان تنگ می کنند. مردم نیز ناچارند نیاز خود را بخواهند، پس هرگاه مردم، سستی [در انجام کار] و درشتی [در رفتار] از آنان ببینند، آن را از چشم تو خواهند دید و به پای تو خواهند نوشت که - ان شاء الله - افزون بر پاداش بزرگی که نزد خدا داری، این [توجه ها و دقت]ها مایه سامان گرفتن و راست آمدن امورت خواهد شد.

### **یادکرد چگونگی نظارت زمامدار بر امور تاجران و پیشه وران**

بر کار تاجران و صنعت گران نظارت کن و درباره شان به نیکی سفارش بنما، زیرا آنان منبعی برای مردم هستند که از صنعت آنان و نیز از منافع و وسایل آسایش و زندگی که از راه خشکی و دریا و از فراز کوه ها و شهرهای دشمنان می آورند، بهره می برند، چه این که

بسیاری از مردم نمی دانند نیازهای خود را از کجا تأمین کنند و چگونگی ساخت ملزومات زندگی خود را نمی دانند. به همین جهت برای آنان حق و حرمتی است که باید از آن محافظت شود. بنابراین کارهایشان را مورد تقدیر قرار ده و درباره آنان به کارگزارانت توصیه و سفارش کن. و در عین حال بدان که در بسیاری از آنان بخلی نکوهیده و زشت و حرصی شدید و خوی احتکار برای فرصت طلبی ها و گرانی ها و تنگ گرفتن بر مردم و زورگویی بر آنان وجود دارد و در این کار زیان هنگفتی بر مردم وارد شده و مایه زشتی زمامداران خواهد بود. بنابراین آنان را از این کار منع کن و در این باره سفارششان کن و هر کس با فرمانت مخالفت کرد او را کیفری دردآور کن، ان شاء الله.

### **وظیفه والی نسبت به امور فقیران و مسکینان**

مبادا گروه دیگر از مسکینان و نیازمندان را تباه کنی و باید افزون بر آنچه خداوند به عنوان صدقه برای ایشان مقرر داشته، از مال خداوند سهمی قرار دهی تا در بین آنان تقسیم شود و آن را در بین همه حوزه مسئولیت تقسیم کن، زیرا هیچ جایی از جای دیگر مستحق تر نیست، بلکه برای دورترین آنان همان حقی است که برای نزدیک ترین شان است و سرپرستی همه شان به تو سپرده شده است. توجه به کار دیگران تو را از رسیدگی به کار آنان باز ندارد، زیرا هر کدام در تو نصیبی دارند که در ترضیع آن عذری نداری پی جوی نیاز بینوا و مسکینی که نمی تواند به تو عرض حاجت کند، باش؛ همان ها که نگاه های گستاخانه می کاودشان از این که نیازشان را به تو برسانند و مردم بی مقدارشان می انگارند.

برای آنان از سوی خودت کسی را بگمار که خیرخواه ترین فرد و در کارهای نیک با خشیت ترین و در برابر حق فروتن ترین فرد باشد و ناتوانان را تحقیر نکند و بزرگان را

[بیش از حد] ارج نمی نهد، سپس فرمانش ده تا کارهای نیازمندان را به تو برساند و آن گاه خود در آن ها به نیکی نظر کن، زیرا رعیت ناتوان، بیش از برخورداران، به انصاف و دلجوئی نیازمندند. گرفتاران و بلازدگان و یتیمان و فقیران عقیف را که برای نیازشان دست



گدایی دراز نمی کنند، مورد تفقد قرار ده و برای آنان از مال خدا سهمی قرار بده و هدف تو از این کار خدا و قرب به حضرتش باشد، زیرا کارها با نیت صادقانه، خلوص می یابند.

### **یادکرد ادب و نیک سیرتی حاکم**

افزون بر این که باید در دادن حق هر صاحب حقی تلاش کنی، باید به افرادی از آنان اجازه دهی تا نیاز خود را رودررو با تو در میان گذارند و این کار برای زمامداران سنگین و پرخرج است و حق همواره جز برای کسانی که خداوند برایشان آسان و سبک می سازد، سنگین است و همین طور در میزان، پاداشی سنگین دارد. پس بخشی از وقت خود را به نیازمندی که نزد تو آیند و در آنچه که در نزد تو مطرح می کنند، اختصاص ده و با ایشان نرمخو باش و بدون تکبر و تندخویی، کوتاهی در بیان و نادانی آنان را تحمل کن.

اگر به آنان چیزی بخشیدی، گوارا ببخش و اگر فردی از آنان را محروم داشتی با رفتاری نیک محروم ساز. و برای کارهای زمامداران هیچ چیزی چون سستی و کار امروز به فردا و کار زمانی به زمانی دیگر انداختن و پرداختن به بیهوده ها و دریغ از توجه به بایسته ها، تباه کننده تر نیست. برای هر چیزی که باید بدان بپردازی وقتی خاص قرار بده که در آن کوتاهی نکنی و همه تلاش خود را به کار گیر.

### **قرار دادن پاره ای از وقت برای خدای متعال**

هر روز کار آن روز را انجام بده و هر وقتی را سهمش بده و بهترین آن وقت ها را برای [خلوت] خود و خدایت قرار بده، گرچه اگر نیتت درست باشد، همه اوقاتی که به کارها اختصاص می دهی برای خداوند است، و هیچ چیز را در شب و روز بر واجبات دینی ات پیش مدار، مگر آن که آن را به طور کامل انجام داده باشی. مدت طولانی از مردم دوری مکن، زیرا این کار راهی برای بدگمانی به تو و زمینه ساز فساد کارها بر ضد تو است و مردم بشر هستند و دلیل آنچه که از آنان پنهان ماند و این که چرا دوری گزیدی، نمی دانند.

حاجبانت را خود برگزین و آنان را که از این جمع، فزون خواه باشند و همه چیز را برای خود بخواهند، دست تطاول به سوی مردم دراز کنند و در برخورد با آنان، گردن کش و کم انصاف باشند، از خود دور کن، و چیزی را تیول کسان و اطرافیان خود مکن، و به آنان اجازه نده چیزی را به خود اختصاص دهند که در آن برای دیگر مردم زیانی باشد.

هرگز صلحی را که دشمنیت، به آن فرا می خواند رد نکن، زیرا در صلح راحتی ارتش، آسایش مردم و امنیت شهرهاست و اگر قدرت و فرصت بر دشمن به تو دست داد، عهدش را وا نه و در برابرش از خدا یاری بخواه و هنگامی که دشمنیت تو را به صلح فرا می خواهد، سخت هشیار باش، زیرا بسا که این صلح خواهی حيله و نیرنگ باشد.

چون پیمان بستی به آن وفادار باش و تعهدت را با راستگویی و امانت پاس بدار و از خیانت به پیمان خدا و شکستن آنچه بر عهده گرفتی بپرهیز، زیرا خداوند عهدش را امان قرار داده است و به رحمت خودش آن را در بین بندگانش امضا کرده است. شکیبایی بر تنگنایی که در آن امید گشایش است بهتر از نیرنگی است که از تبعات و بدفرجامی آن بیم داری. از شتاب برای ریختن خون ناروا بر حذر باش، زیرا هیچ چیزی به پای بدفرجامی آن نمی رسد و هرگز به قیمت هلاک خود و در معرض خشم خدا قرار گرفتن، در پی تقویت حکومتی زوال پذیر مباش که نمی دانی بهره تو از آن چقدر است و تا چه زمانی در آن مقام، ماندگار خواهی بود. از خودپسندی و اعتماد به خویش بپرهیز، چرا که این خصلت از فرصت های استوار شیطانی در وجود توست و از شتاب در کارها پیش از وقتشان و از سستی در آن ها به هنگام دست دادن وقت و امکانش و نیز از لجاجت در آن وقتی آن را نمی دانی و سستی در زمانی که برایت آشکار شده باشد بپرهیز، زیرا هر کاری را جایگاهی است و هر حالی را حالتی (1).

ص: 442

عبدالله بن سلیمان نوفلی گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که یکی از خادمان عبدالله نجاشی وارد شد و سلام کرد و نامه وی را به امام علیه السلام رساند. حضرت آن را گشود و خواند در سطر آغازین آن چنین آمده بود:

به نام خدای بخشایشگر مهربان. من با فرمانداری اهواز مورد آزمون قرار گرفته ام. اگر آقا و مولایم صلاح بدانند برایم چهار چوبی معین کند و یا نمونه ای ارائه بدهد تا با آن به قرب خدای عزوجل و رسول او راه یابم و آنچه سرورم مناسب بیند در نامه ای راهنمایی ام کند که چه عملی انجام دهم؟ کجا به کارش بندم؟ زکاتم را کجا قرار دهم؟ برای چه کسانی صرف کنم؟ با که انس بگیرم و در کنار که بیاسایم؟ و در نهان به چه کسی اعتماد و اطمینان کنم و پناه جویم؟ امید است با راهنمایی های تو خدا مرا نجات دهد، چون تو حجت خدا بر بندگانش و امین او در سرزمینش هستی و نعمت الهی همواره بر تو برقرار است.

عبدالله بن سلیمان گفت که امام صادق علیه السلام چنین پاسخ داد:

به نام خدای بخشایشگر مهربان. عنایت خدا فرایت گیرد، و به نعمت هایش مورد لطف قرار دهد و در حفظ و پناه خویشش قرار دهد که او صاحب این امور است. اما بعد، فرستاده تو نامه ات را به من رساند و من آن را خواندم و هر آنچه را که در آن ذکر کرده و از آن پرسیده ای و این که با ولایت بر اهواز مورد آزمون قرار گرفته ای باخبر شدم. این کار مرا خوشحال و نیز نگران کرد و از آنچه موجب ناراحتی من گشته و نیز آنچه باعث

خوشحالیم شده - ان شاء الله - آگاهت خواهم کرد. اما خوشحالیم نسبت به زمامداری تو گفتم که باشد خداوند به وسیله تو گرفتاران آل محمد که می ترسند و اندوهگین هستند یاری رساند و به وسیله تو خوارشدگان آنان را عزیز گرداند، برهنگانشان را بپوشاند، ناتوانانشان را قوی سازد و به وسیله تو آتش مخالفانشان را از آنان دور سازد.

اما آنچه موجب ناخشنودی ام شده، کمترین ترس من از این جهت است بر دوستی از دوستان ما سخت بگیری و [چنان کنی که] به بهشت امید نداشته باشی. من همه آنچه را که درباره آن پرسیدی برایت می نویسم که اگر به آن عمل کنی و از آن پافراتر نگذاری امیدوارم - ان شاء الله - [از انحراف] به سلامت برهی. ای عبدالله، پدرم از پدرانش از علی بن ابی طالب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: هر که از برادر مؤمن خود درخواست مشورت کند، ولی او خالصانه نصیحت گر و خیرخواهش نباشد، خدا عقل او را می ستاند.

بدان [و به گوش گیر] که درباره آنچه خواسته ای تو را مشورت می دهم که اگر به آن عمل کنی از آنچه بیم داری رهایی خواهی یافت. بدان که رهایی تو از آنچه بدان گرفتار هستی در حفظ خون، دست ننگه داشتن از آزار اولیای خدا و مدارا با رعیت و شکیبایی و معاشرت نیکو همراه با ملایمت پیراسته از ضعف و سختگیری به دور از خشونت و مدارا با دوست و کسی که نامه او را به تو می رساند می باشد. از هم گسیختگی رعیت را - به خواست خدا - از راه وادار کردن آنان به آنچه که موافق حق و عدل است پیوند زن. از سخن چینان و نمامان بر حذر باش و مبادا از آنان کسی به تو پیوندد و شبی و روزی خدا تو را در حالی ببیند که از سخن چین چیزی می پذیری که در آن صورت حضرتش بر تو خشم گرفته، پرده اسرار را خواهد درید....

کسی که با او انس می گیری و در کنارش آرامش می یابی و کارهایت را نزد او می بری باید کارآزموده، دارای بینش و بصیرت، امین و در دینت با تو همسو باشد. و توده مردم را دو دسته کن و آنان را بیازمای و هر جا که رشد و راهیافتگی دیدی با آن باش. هرگز به شاعر، دلقک یا بذله گویی جز در راه خدا، درهمی یا لباسی مده و بر مرکبی سوار مکن،

مگر آن که به همان مقدار در راه خدا خرج کنی (1).

باید جایزه ها، عطایا و خلعت های تو برای فرماندهان، رسولان، سربازان، اهل دیوان، شرطه ها و «اخماس» (افراد میمنه، میسره، مقدمه، مؤخره و قلب سپاه)، آنچه را در کارهای خیر و پیروزی، آزادی بردگان، صدقه، حج، آب آشامیدنی، لباسی که در آن نماز می خوانی صله رحم، هدیه ای که به خداوند و رسول او هدیه می کنی، از پاکیزه ترین درآمدها باشد. ای عبدالله، بکوش که طلا و نقره ای نیندوزی که در آن صورت از مصادیق این آیه خواهی بود که می فرماید: «...الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (2)؛ «و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده».

هرگز شیرینی یا فزونی غذایی را که برای شکم های گرسنه خرج می کنی و به وسیله آن خشم خدای متعال را فرو می نشانی، کوچک مشمار. بدان، من از پدرم شنیدم و او از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که به یارانش می فرمود: کسی که سیر بخوابد در حالی که همسایه اش گرسنه باشد هرگز به خدا و روز قیامت ایمان نیاورده است.

گفتم: ای رسول خدا، در این صورت ما همگی هلاک شده ایم! پیامبر فرمود: با فزونی غذا و خرما و روزی و پاره [نان] و لباسان می توانید [آتش] خشم خدا را فرو خوابانید.

[ای عبدالله،] از سستی دنیا و بی ارزشی شرافت آن درباره گذشتگان و تابعین آنان آگاهی می کنم (سپس حدیث زهد امیر مؤمنان علیه السلام و طلاق گوئی دنیا از سوی او را یاد کرده تا به این جا می رسد که): والابی های دنیا و آخرت را از راستگوی تصدیق شده، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آوردنم. اگر به پنجهایی که در این نامه ام برای نوشتن عمل کنی و گناهان و لغزش هایی به سنگینی و بزرگی کوه ها و امواج دریاها (3) داشته باشی، امیدوارم که

ص: 445

1- . بدین معنا که اگر در دهش به آنان ناچار باشد، کفاره آن دهش، انفاق در راه خداست.

2- . سوره توبه، آیه 34.

3- . باید توجه داشت که سنگینی گناه، به بزرگی و سنگینی کوه ها می ماند و مراد از گناه در سخن امام، گناه فردی است، نه حق الناس و گناه ستم به دیگران.

خدای عزوجل به قدرت خودش از آن‌ها چشم‌پوشاند.

ای عبدالله مبادا مؤمنی را بترسانی، چون پدرم محمد بن علی از پدرش از جدش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که می‌فرمود: هر کس چنان در مؤمنی بنگرد که او را بترساند، در روزی که جز سایه [رحمت] خدا نیست، خدا او را خواهد ترساند و جسد و همه اعضای او را پراکنده، محشور خواهد کرد تا به جایگاهش درآید.

نیز پدرم از پدرانش از علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: هر کس، اندوه زده ای از مؤمنان را یاری کند، خداوند در روزی که سایه ای جز سایه او نیست او را یاری خواهد کرد و در روز بیم بزرگ او را ایمن و از فرجام بد بازگشت [به محضر الهی] باز خواهد داشت. و هر کس نیاز برادر مؤمن خودش را برآورده سازد، خداوند نیازهای بسیاری از او را برآورده خواهد کرد که یکی از آن‌ها بهشت است. و هر کسی برادر مؤمن عریان خود را لباس بپوشاند خداوند او را جامه های ابریشم و پرنیان بهشتی خواهد پوشاند و تا زمانی که آن مؤمن، رشته ای از آن جامه بر تن دارد، او در رضوان خداوندی شناور است.

و هر کس برادر گرسنه خود را غذا دهد، خداوند به او از نعمت های پاکیزه و گوارای بشهت غذا خواهد داد و هر کس مؤمنی را از تشنگی [رهانیده] سیراب کند، خداوند او را از شهد سر به مهر سیراب خواهد نمود. و هر کس برادر خویش را خدمت کند، خداوند از غلامان جاودان بهشتی به خدمت او در خواهد آورد و او را با اولیای پاک خود ساکن خواهد کرد. و هر کس برادر مؤمن خود را بر مرکبی سوار کند، خداوند او را بر شتری از شترهای بهشتی سوار خواهد نمود و به وجود او در روز قیامت بر فرشتگان مقرب مباهات خواهد کرد. و هر کس برادر مؤمن خود را همسر دهد تا با وی آرامش یابد، انس گیرد و نیرو گیرد، خداوند او را از حورالعین همسر خواهد داد و با کسانی از صدیقین از اهل بیت پیامبرش و برادرانش دوست بدارد و آنان را با وی مانوس خواهد کرد.

هر که برادر مؤمنش را علیه پادشاه ستمگری یاری کند، خداوند او را در گذشتن از پل در وقتی که گام‌ها بر آن می‌لغزد، یاری خواهد کرد و هر که نه از سر نیاز، به دیدار برادرش

برود، خداوند او را از زائرانش خواهد شمرد و بر خداست که زائرش را گرامی دارد.

ای عبدالله، پدرم از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید: روزی به یارانش می فرمود: ای مردم، آن که به زبان ایمان آورد، اما به دل مؤمن نباشد، مؤمن نیست.

پی جوی لغزش های مؤمنان نباشید، زیرا کسی که در پی لغزش مؤمنی باشد، خدا در روز قیامت لغزش هایش را پی گیری خواهد کرد و او را در درون خانه اش رسوا می سازد.

نیز پدرم از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: خداوند از مؤمن پیمان گرفته است که سخنش تصدیق نشود و داد او از دشمنش نستانند و خشم خود را آرام نبخشند، جز با رسوا ساختن خویش، زیرا هر مؤمنی برای مدتی کوتاه و آسایشی بلند مدت، دهانش بسته شده است. خدای سبحان از مؤمن پیمان هایی گرفته که آسان ترین شان این است که مؤمنی چون او، با سخنی بر او ستم روا می دارد و حسد می ورزد و شیطان او را می فریبد و سلطان در پی او می باشد و پی جوی لغزش هایش است، و کسی که به چیزی که مؤمن ایمان دارد کفر می ورزد، ریختن خونس را دین و واجب، و شکستن حریمش را غنیمت می داند، پس ماندن مؤمن پس از این [همه گرفتاری] برای چه خواهد بود؟

ای عبدالله، پدرم از پدرانش از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد، خدایت سلام می رساند و می گوید: برای مؤمن نامی از نام های خود، مشتق کردم و او را مؤمن نامیدم، پس مؤمن از من است و من از مؤمن هستم. هر کس مؤمن را ناچیز و بی مقدار انگارد، با من به جنگ برخاسته است.

ای عبدالله، پدرم از پدرانش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که روزی فرمود: ای علی، قبل از آن که در سرشت و سریره کسی بنگری، با او مناظره نکن، پس اگر سریره ای نیکو داشت، خدای عزوجل هرگز ولی خود را خوار نمی کند و اگر رفتارش پست بود، بدی هایش او را بس است [که با وی مناظره نکنی] و اگر بکوشی تا فزون تر از آنچه نافرمانی خدا کرده [برای نجاتش] با وی عمل کنی نخواهی توانست.

ای عبدالله، پدرم از پدرانش از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: پایین ترین

مرحله کفر آن است که فردی درباره برادر [دینی] اش سخنی شنیده باشد و آن را در حافظه اش نگه دارد تا با آن او را رسوا کند، اینان را بهره ای [از دین و انسانیت] نیست.

ای عبدالله، پدرم از پدرانش از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر کس درباره مؤمنی چیزی را بگوید که به چشم دیده و با گوش شنیده است و با گفتن آن، وی را میان مردم بی اعتبار و بی مقدار کند، از جمله کسانی است که خدای عزوجل درباره شان فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ...»<sup>(1)</sup>؛ «کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود».

ای عبدالله، پدرم از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: هر کس علیه برادر مؤمن خویش مطلبی نقل کند که هدفش از بین بردن شخصیت و اعتبارش باشد، خداوند او را به خطایش گرفتار خواهد کرد تا آن که از آنچه گفته بیرون شدی پیدا کند و هرگز بیرون شدی نخواهد یافت. و هر کس برای برادر مؤمن خود خوشحالی فراهم آورد، اهل بیت علیهم السلام را خوشحال کرده و هر کس اهل بیت علیهم السلام را خوشحال کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوشحال کرده و هر کس رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوشحال کند، خداوند را خشنود کرده است و هر کس خداوند را خشنود کند، بر خداست که او را وارد بهشت کند.

پس من تو را به تقوای الهی و پیش داشت طاعت و چنگ زدن به ریسمان خدا سفارش می کنم. هر کس به ریسمان الهی چنگ زند، به یقین به راه راست هدایت یافته است، پس تقوای الهی پیشه کن و هیچ کس را بر خشنودی و خواست خدا مقدم مدار، زیرا این سفارش خدای عزوجل به بندگانش است و غیر آن را از بندگانش نمی پذیرد و غیر آن را بزرگ نمی شمارد. و بدان، مردمان به چیزی بزرگ تر از تقوا سفارش نشده اند، چون این سفارش ما اهل بیت است. پس اگر می توانی به چیزی از دنیا - که فردا [ی قیامت] درباره اش بازخواست می شوی - دست پیدا نکنی، چنین کن.

ص: 448



عبداللہ بن سلیمان گفت: چون نامہ امام صادق علیہ السلام به نجاشی رسید، در آن نگریست و گفت: سوگند به خدایی که خدایی جز او نیست، مولایم راست گفته است. هیچ کس به آنچه در این نامہ است عمل نمی کند، مگر آن کہ نجات پیدا می کند. و عبداللہ تمام دوران زندگی اش را با عمل به آموزہ های آن حضرت سپری کرد(1).

ص: 449

---

1- . بحار الأنوار، ج 72، ص 360 تا 365.



باید این مطلب روشن و شناخته شود، نهضتی که هدف از آن - ان شاء الله - ایجاد جریان اسلامی جهانی برای دستیابی به حکومت يك ملینارد مسلمان است، باید نهضتی حقیقی باشد. مفهوم حقیقی بودن آن این است که به دنیا اهتمام نرزد و همه اهتمام و توجه آن آخرت و نجات مستضعفان از چنگال مستکبران و اتحاد مسلمانان در يك تشکل باشد. اگر نهضتی چنین ویژگی‌هایی داشته باشد، یعنی به خود، عنوان، ماهیت، شخصیت، شهرت خود و مانند آن که با موازین اسلامی منافات داشته باشد، نیندیشد، آثار واقعیت و حقیقت، از قبیل بی‌اعتنایی به خوراک، پوشاک، خانه، ماشین، بزرگی و امثال آن، در آن ظهور خواهد یافت و سرشت کلی آن، صداقت، امانت، وفا، مروت، بی‌علاقگی به شهرت خواهد بود. روشن باشد که حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله با این ماهیت و هویت آغاز شد تا به آن مرحله از عظمت و شکوهمندی رسید.

### حکومت، مردمی یا دیکتاتوری

حکومت مردمی غیر از حکومت دیکتاتوری است. همواره دو خط در نظام و حکومت چهره می‌نماید که در هر حرکت و در هر دولتی کار از آن آغاز می‌شود: خط مردمی که به تمام معنای کلمه از آن توده و برای توده و در کنار مردم بوده و از ادعا، شعار و تبلیغات دور است. در این حکومت، حاکم در برج عاج نمی‌نشیند که گردش را شماری مزدور بگیرند

و به اسلحه، جاسوسی ها و تبلیغات تکیه کند، سپس حکومت خود را مردمی بخواند، بلکه حاکم در اندوه ها و شادی های مردم شریک است و همانند آنان می خورد و می پوشد و بسا به کمتر از آنچه که مردم از آن بهره مندند، برخوردار می شود. لذا در خبر آمده است: رسول خدا گاه بر شکم خود سنگ می بست تا درد گرسنگی برایش هموار شود. یکی از زنان وی می گفت: «به مردم نان و گندم و گوشت می خوراندیم و خود آب و خرما می خوردیم».

در وصف امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «که از جامه ها خشن را و از غذاها ناگوارترش را ترجیح می داد». و - چنان که پیشتر بیان شد - می فرمود: «و شاید در یمامه و حجاز کسی باشد که يك وعده غذای سیر به یاد نداشته و به قرص نانی امید نداشته باشد».

اگر نهضت این گونه دغدغه مردم و گرفتاری های آنان را داشته باشد، نهضتی مردمی و همراه و همنشین مردم بوده، نیازشان را برآورده می کند و در اندوه و شادی آنان شریک است و هر نوع دشواری که مردم با آن مواجه شوند، مواجه می شود، افراد نهضت، مثل مردم لباس می پوشند، می خورند، ازدواج می کنند و سکنی می گزینند بر آنان برتری نمی جویند و آنان را برای کف زدن شعار دادن نمی خواهند و به استثمار آنان نمی پردازند. چنین نهضتی مردمی خواهد بود که امید است به حکومت يك میلیارد مسلمان بینجامد. اگر ما نیز چنین باشیم، خداوند ما را در رسیدن به نهضت بزرگ جهانی اسلام یاری خواهد کرد و پیروزی مان خواهد بخشید، چنان که امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه فرمود: «فَلَمَّا عَرَفَ اللَّهُ مَنَّا الصَّدَقَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النُّصْرَ؛ وقتی خدا راستی را در ما دید یاری اش را برایمان فرو فرستاد».

وقتی که پاره ای از نهضت های اسلامی مورد مطالعه قرار می گیرد، این نتیجه به دست می دهد که نهضت هایی که چنین شروع نشده اند، به نتیجه ای نرسیدند، زیرا بنیان کج، بنایی استوار در پی نخواهد داشت.

### نهضت مردمی حقیقی

هرگاه نهضتی ماهیت واقع گرایانه و مردمی به خود بگیرد، به حکومت مردمی واقعی می انجامد. حکومت یا مردمی است یا استبدادی که از دو سرشت بی نهایت متناقض

برخوردارند. نکته ای قابل توجه وجود دارد که باید بدان پرداخت و آن این که برخی از سطحی نگران می گویند: «چرا علی علیه السلام با دشمنان خودش کنار نیامد؟ و به ابقای معاویه به عنوان والی که از قبل منصوب شده بود تن نداد و در نهایت، دشواری های بسیاری برای خود فراهم آورد که تا آخر عمر با آن ها دست به گریبان بود؟

پاسخ روشن است، زیرا آن حضرت نمی خواست حکومتش استبدادی باشد، بلکه خواهان حکومت مردمی بود. روشن است که حکومت دیکتاتوری ممکن نیست الگو باشد و در زمان خود و پس از آن نمی تواند مستضعفان را نجات دهد و بر دل ها حکومت کند و البته چنین حکومتی از ستایش تاریخ برخوردار نخواهد شد. با این حال، آیا کسی انتظار دارد که علی علیه السلام همچون معاویه باشد؟ همان کسی که در زمان خودش دل ها علیه او بود و پس از آن نیز تا به امروز مورد نفرین مسلمانان و غیر مسلمانان قرار دارد و طبق سنت جامعه تا ابد چنین خواهد ماند.

قابل توجه است که سازش، دروغ، نیرنگ، خرج کردن ثروت ها در راه خود و اطرافیان و مقدم داشتن منسوبان و اطرافیان بر شایستگان و واقعیت ها، همه در جریان دیکتاتوری مفهوم پیدا می کند. در برابر آنچه بیان شد، حاکم مردمی به مفهوم واقعی قرار دارد. قطع نظر از آخرت و آنچه خدای سبحان برای پرهیزگاران تدارک دیده است، عقل حکم می کند که حاکم با همه مشکلات و بدبختی هایی که ممکن است گریبانگیرش شود باید مردمی بماند و گرد دیکتاتوری نگردد، هرچند آسایش و کامروایی خود را در آن ببیند.

### **تأثیر جریان مردمی**

در هر صورت، اگر نهضتی که در پی برپایی حکومت يك مليارد مسلمان است، واقعی و مردمی و به دور از خودکامگی حرکت کند، موجب می شود در بطن نهضت، استضعاف، طبقه فرادست، و طبقه فرودست و امتیازات و امثال آن وجود نداشته باشد. بدین ترتیب، مردم گرد نهضت فراهم خواهند آمد و در نتیجه، دایره آن گسترش می یابد و زمانی که

نهضت، حکومت را به دست آورد، حکومتش باید مبتنی بر مردم‌گرایی باشد و مستضعفان را از ناتوانی بیرون بکشد و البته این فرایند نه تنها کشورهای اسلامی و افراد تحت حکومت‌های اسلامی، بلکه باید دیگر کشورها و مردم تحت حاکمیت دیگر حکومت‌ها را در برگیرد.

## استکبار و استضعاف

استکبار و استضعاف، سرشت روزگار گشته است به گونه‌ای که در امریکا که سردمدار سرمایه‌داری جهانی است، بر اساس آمار خودشان نزدیک به 25 میلیون گرسنه وجود دارد. در آفریقا و دیگر کشورهای مشابه، فقر و بیماری و جهل و استضعاف بسیار فزون‌تر از این‌هاست. در گزارشی خواندم که بیش از یک میلیارد انسان همیشه در گرسنگی به سر می‌برند. در گزارش دیگر آمده است که هر سال بیش از پنجاه میلیون کودک به علت گرسنگی، سوء تغذیه، نبودن دارو و بهداشت، آلودگی محیط زیست و غیر آن می‌میرند. اگر نهضت یا حکومتی شعار استضعاف زدایی را مطرح و به آن عمل کند، بی‌تردید خیرات و برکات آن تمام جنبه‌های زندگی را در بر خواهد گرفت. در جامعه‌شناسی مطرح است که: «خیر و شر همچون آب در ظرف‌های گوناگون و پیوسته به هم است و طبیعی است سطح محتوای تمام ظرف‌ها مساوی باشد».

جنبش‌ها و حکومت‌های استکباری همین حالت را دارند که نتیجه‌قهری آن‌ها، استکبارگرایی می‌باشد، چنان‌که جنبش‌ها و حکومت‌های مردمی هم این‌گونه‌اند و به‌طور قهری اعتدال و واقع‌گرایی به وجود می‌آورند. در این باره حدیثی آمده است که می‌فرماید: «الناس علی دین ملوکهم<sup>(1)</sup>؛ مردم بر آیین و منش و خوی حاکمان خویشند».

در حدیث دیگر نیز آمده است: «کیف ما تکنونوا یولی علیکم؛ هرگونه باشید همان‌گونه بر شما حکومت می‌شود».

ص: 454

این دو امر، دوروی یک سکه اند که اگر روند کار نهضت و جنبش درست باشد، حکومت مبتنی بر آن نیز درست خواهد بود و البته با درستی حکومت، استضعاف از کشور رخت می بندد و با از بین رفتن استضعاف خاستگاه نهضت، این پدیده شوم از دیگر کشورها نیز زدوده می شود. در حکومت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حکومت امیر مؤمنان علیه السلام به طور ملموس تحول را می بینیم و قبلا به نماهایی از آن دو حکومت مبارک اشاره کردیم.

## حکومت مردمی و آزادی های مردمی

حال اگر نهضت و پس آن که حکومت استقرار یافت، واقعا مردمی و غیر دیکتاتوری باشد، باید به مردم آزادی بدهد و لازمه آزادی آن است که مرز جغرافیایی، اقلیمی، رنگی، زبانی و نژادی در بین مسلمانان وجود نداشته باشد و برادری اسلامی بر آنان حاکم باشد، زیرا در این حکومت برتری جویی، استضعاف و استثمار، جایی ندارد. بنابراین، حکومت به مالیات سنگین و عوارض سنگین و کمرشکن گمرگی نیاز ندارد. در مقابل، حکومت های غیر مردمی و خودکامه، با وضع مالیات، مردم را زیر فشار قرار می دهند بیکاری را افزایش می دهند، در حالی که نهضت ها و حکومت های واقعی و مردمی سلطه ستیز کاملا عکس آن هستند. در مورد گروه اول یعنی خودکامگان، قرآن کریم از فرعون نام برده، می فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»<sup>(1)</sup>؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سربرافراشت، و مردم آن را طبقه طبقه ساخت؛ طبقه ای از آنان را زبون می داشت، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را [برای بهره کشی] زنده بر جای می گذاشت، که وی از فسادکاران بود».

آری، حکومت های دیکتاتوری در نهایت، به کشتن مردان و زنده نگه داشتن زنان و در مواردی به کشتن زنان روی می آورند، چنان که حکومت های ناسیونالیست، کمونیست، بعثی و امثال آن در روزگار خود، بدین سو کشانده شدند و شاهد آن بوده و هستیم.

ص: 455

طبیعت سلطه گران - خواه در جنبش و نهضتی باشند یا در حکومت - می طلبد که برای هرچیز حتی دانش دانشوران چارچوبی تعیین کنند و چنین می کنند از این رو سیاستمداران غربی و شرقی الگوی علمی را به جهت خوی سلطه گرانه خود ترسیم می کنند و مسائلی از قبیل: ضرورت مانع تراشی، جنگ افروزی، اسلحه سازی و دستیابی به سودهای فزون تر و حتی رفتن به کره ماه و امثال آن تنها و تنها به جهت خوی سلطه گرانه آنان است و در حالی که بسیاری از شهروندان کشورهای کمونیستی گرسنه و به لقمه نانی نیازمندند و در کشورهای امریکایی و اروپایی بیکاری و فقر بیداد می کند، اما آنان ملیاردها دلار برای سفر به کره ماه، آن هم فقط برای فخرفروشی و برانگیختن احساس غرور، خود بزرگ بینی، میهن پرستی ساختگی و ناسیونالیسم تنگ نظرانه خرج می کنند، بی آن که حتی دانشوران دو طرف درباره نیازهای یک میلیارد گرسنه بیندیشند. البته گاه گاهی با شعارها و کنفرانس های بی محتوا و اشک تماشای ریختن، چنین وانمود می کنند که دغدغه گرسنگان را دارند. روشن باشد که سلطه گرایی برتری جویانه و مردم گرایی واقع گرا دو صفت متضادند که بین آن دو فاصله بسیار است و امکان ندارد هیچ یک از آن دو جای دیگری قرار گیرد.

### دیکتاتوری، عامل اختلاف و تجزیه

مسلم این که سلطه گرایی و خودکامگی به اختلاف همه جانبه، از جمله اختلاف درون تشکیلاتی و گروهی منجر می شود، چنان که به وجود آمدن جنگ ها نیز به جهت چیرگی و سروری است؛ همان چیزی که در جنگ اول و دوم جهانی بین اتریش، آلمان، بریتانیا و فرانسه و غرب و شرق رخ داد و آن را دیدیم. بروز جنگ های سرد و جنگ های نظامی بین دولت های بزرگ و یا دولت های کوچک به رهبری یا حمایت و تأیید دولت های بزرگ نیز از نظرمان دور نمانده است. روشن باشد که فعالیت و پیکار برای سلطه گری در به استضعاف کشاندن مردم محدود نبوده، بلکه خود را نیز نابود خواهد کرد.



و موجب نابودی، هلاکت، جنگ‌ها و شورش‌ها می‌گردد. به همین جهت، شرق و غرب برای ایجاد وحدت در هیچ بخش از زندگی، نه فقط زیر پرچم اسلام، بلکه زیر هیچ پرچمی آمادگی ندارد، زیرا نابودی، پراکندگی، استثمار و ایجاد درگیری بین مردم سرشت دیکتاتوری است. افزون بر این، درهم کوبیدن گرایش‌های وحدت‌خواه، با هر گرایشی که باشد، دیگر خصلت خودکامگان است. و همین تضاد، علت تفاوت بین فرعون و حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، چراکه فرعون مردم مصر را گروه‌گروه می‌ساخت، در مقابل، پیامبر صلی الله علیه و آله وحی الهی را برای مردم باز خوانده، می‌فرمود: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...» (1)؛ «این امت شما امتی یگانه است». و شاگردش علی علیه السلام می‌فرمود: «فَأْتَهُمْ صُنْفَان: إِمَّا أَخ لَكَ فَيَالِدِينَ، وَإِمَّا نَظِير لَكَ فِي الْخَلْقِ» (2)؛ مردم دو گروهند: یا برادر دینی تو یا در آفرینش همانند تو هستند».

## قدرت‌های بزرگ علیه توحید و اتحاد

در تاریخ معاصر شاهدیم که شرق و غرب با هرگونه اتحاد مخالف و ورزیده و در ایجاد تفرقه بازوی یاریگر یکدیگرند. به طور مثال اگر جنبشی با گرایش بت‌پرستی در آفریقا به وجود آید و بخواهد قبایل آن‌جا را متحد سازد، شرق و غرب، برای از نابودی این اتحاد همصدا خواهند شد. فراتر از این، اگر مثلاً تشکل‌های کشاورزی، برادری، همدردی یا آزادی‌خواه باعث وحدت گردند، بی‌تردید شرق و غرب اولین مخالفان این نوع سازمان‌ها خواهند بود. لذا استعمارگران امریکایی، اروپایی، روسی و چینی، علیه تمام سازمان‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی، دینی و مانند آن که در کشورهای تحت‌اشغال خود در آسیا، آفریقا، امریکا و جاهای دیگر به وجود می‌آید، دست به کار می‌شوند.

پیدایش جریان قادیانیه در هند، بهائیت در ایران و وهابیت در حجاز فقط بر پایه همین منطق بوده است. بدین ترتیب استعمارگران، مرزهای سیاسی، جغرافیایی و یا طبقاتی در درون سرزمین اسلامی را بر این اساس و با همین انگیزه پی‌نهادند، چرا که قبل از ورود

ص: 457

1- . سوره انبیاء، آیه 92.

2- . نهج البلاغه، نامه 53.

استعمارگران به کشورهای اسلامی بین کشورها و گروه‌ها مرزبندی جغرافیایی و سیاسی و جناحی نبود و مردم به شهروند درجه اول، دوم و سوم تقسیم نمی شدند.

همچنین پیش از ورود استعمارگران به کشورهای اسلامی، رهبران ناسیونالیست به شکل‌های گوناگون وجود نداشتند و استعمارگران این گونه رهبری‌ها را در درون تشکلهای کوچک ایجاد کردند و این‌ها تماماً به جهت ایجاد تجزیه و تفرقه بود تا يك ملت دارای يك زبان و فرهنگ و روابط، همچون عرب یا فارس زبان را در حال تجزیه و پیدایش تشکلهای قومی و دولتی معارض با یکدیگر درآورند، چنان‌که امروزه شاهد آنیم. به عنوان مثال می توان از سوریه، مصر، اردن، کویت و عراق در بین عرب زبان‌ها که از زبان، دین و منافع مشترك و در هم تنیده برخوردارند و نیز ایران، افغانستان و امثال آن در بین فارسی زبانان که در گذشته، با یکدیگر متحد بودند، نام برد.

### **امتداد قوانین اسلامی در بین مسلمانان**

خوشبختانه آنچه ما را در راه ایجاد حرکت اسلامی جهانی برای دستیابی به حکومت يك ملیارد مسلمان که موجب از بین رفتن استضعاف از جامعه بشری می شود، تشویق می کند این است که مسلمانان همه قوانین اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و دیگر قوانین اسلامی را به خوبی می شناسند و قبول دارند و تسلیم قوانین وارداتی نمی شوند حتی اگر اجراکنندگان آن قوانین مدعی اسلام باشند، مگر آن که زیر فشار باشند و تمام مسلمانان جز غرب زده‌ها در برابر قوانین غیر اسلامی مقاومت می کنند. نتیجه این واکنش و پایبندی مسلمانان این است که حکومت‌های تابع شرق و غرب - چه از نظر اسم یا واقعا - در نگاه مسلمانان واقعا کوچک اند و این قبیل حکومت‌ها در کشورهايشان نتوانستند از پذیرش و مقبولیت و مشروعیت نزد توده‌ها مبنی بر قانونی بودن شان و نیز درستی قوانین، اقتصاد، مالیات و امثال آن، برخوردار شوند. لذا شاهد جنگ يك صد ساله بین استعمارگران و مزدوران آنان در کشورهای اسلامی از يك سو و يك ملیارد مسلمان از سوی دیگر هستیم.

این مطلب، قوی ترین دلیل است بر این که این حکومت های کم تعداد، در ایجاد پایگاه در بین مردم و ارتباط با آنان ناتوانند. مثلاً حکومتی چون عربستان سعودی که پیرو غرب است با همه تبلیغات و گستردگی رسانه های همگانی نتوانسته مسلمانان را حتی در حجاز جذب خود کند و مردم حجاز از این حکومت سخت ناراضی اند. روشن باشد که اختیار این حکومت در دست چند نفر است که با پول، اسلحه و اطلاعات پشتیبانی می شوند و در ایجاد رابطه متقابل با جهان اسلام شکست خورده است.

## مسلمانان بر گرد اسلام و عالمان مسلمان

طبیعی است که مسلمانان، همگی بر گرد علمایی که با حکومت مخالف هستند جمع شوند، حتی اگر حکومت، خود را به دروغ به اسلام وابسته بداند و خود را به عنوان حاکم مسلمان معرفی کند. از این امر به دست می آید که مسلمانان از تمام احکام، اصول و فروع اسلام آگاهی دارند و همان گونه که نماز، روزه، حج، خمس، زکات، مسجد و حسینیه را می شناسند اقتصاد اسلامی، سیاست اسلامی و جامعه اسلامی را نیز می شناسند. از این رو از قوانین وضع شده از سوی حکومت ها می گریزند و بی پرده از آن سرپیچی می کنند، در حالی که تاجری نزد عالمی می آید و مبالغ کلان و میلیونی در اختیار وی می گذارد، ولی همین تاجر اگر بتواند، از دادن يك تومان به حکومت سرباز می زند، مگر آن که زیر فشار، ترس و زور قرار گیرد. همچنین مسلمانان از کشوری اسلامی به کشور دیگری می روند و تا آن جا که بتوانند قوانین مرزها را زیر پا می گذارند و به مقررات منع و محدودکننده رفت و آمد بی اعتنایی می کنند، همچنین اگر بتوانند، مباحات و زمین های بی صاحب را برای رفع نیازهایی چون: ساختن خانه و مغازه و امثال آن تصرف می کنند و استدلال می کنند که: «الأرض لله و لمن عمرها(1)؛ زمین از آن خداست و کسی که آن را آباد کند».

همچنین قانون: «من سبق إلى ما لا يسبقه إليه مسلم فهو أحق به(2)؛ هرکس به [تملك] چیزی

ص: 459

1- . کافی، ج 5، ص 279.

2- . عوالی اللآلی، ج 3، ص 480.

پیشی گیرد که مسلمانی بر آن پیشی نگرفته باشد وی به آن چیز سزاوارتر است» را قانون مقبول خود ساخته، به آن عمل می کنند.

برادری اسلامی دیگر مقوله مورد توجه آنان است و بر این اساس، عرب با فارس، فارس با هندی و هندی با ترك ازدواج می کند و به قوانینی که حکومت ها برای ممانعت از این روح برادری ساخته اند، اهمیّت نمی دهند، البته این حکومت ها در رسانه های دیداری و شنیداری خود از اسلام و اخوت اسلامی دم می زنند. جدای از آنچه بیان شد، مسلمانان با موارد دیگری از این قبیل، روبه رو هستند.

### شهادتین، کلید هر چیز

از ویژگی های اسلام آن است که شناخت ابتدائی از جزء مهم آن، به مسلمان آگاهی کافی برای درك و شناخت دیگر بخش هایش را می دهد. وقتی مسلمان می گوید: «خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده او هست» و به محور بودن قرآن، سنت، عترت و علماء اعتقاد می یابد، همین امر، در جنبه های عبادی، معاملاتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تربیتی، نظامی و غیر آن، او را آگاه می کند. بی تردید افرادی از مسلمانان، کم اطلاع و ناآگاهند، اما نمی توان اکثریت قاطع مسلمانان را وادار کرد تا آنچه را این حکومت های پیرو غرب یا شرق - چه آنان که در ظاهر و باطن پیرو باشند و چه آنان که فقط در باطن تابع باشند - در زمینه وضع قوانین مغایر با شریعت اسلامی ارائه می دهند، بپذیرند و به همین دلیل تلاش شرق و غرب در طول دو قرن، بلکه چهار قرن در جدا کردن مسلمانان از اسلام - با همه کوششی که به خرج دادند - با شکست مواجه شده است.

جان سخن این که بر این روحیه والا که در هر مسلمانی وجود دارد تکیه داریم و همین امر، ما را به حرکت برای تشکیل نهضت جهانی اسلام تشویق می کند، تا برای ایجاد حکومت يك میلیارد مسلمان جریانی فراگیر پدید آورد که تحقق بخشیدن به آن را از خدای متعال خواهانیم.

بار خدایا، از تو دولت کریمه ای خواهانیم که در آن اسلام و مسلمانان عزت یابند و نفاق و منافقان خوار گردند و ما را در آن دولت از دعوت کنندگان به طاعت حضرتت و از راهبران به سوی راهت قرار بده و به وسیله آن حکومت کرامت دنیا و آخرت روزی مان فرمایی، و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین، و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

محمد بن مهدی حسینی شیرازی

شهر مقدس قم - محرم 1403 ق

ص: 461

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

